



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله	

مسلمی نجر امامت سند ظاہر

جیکو چہی تداہ نون کن بن رسول آراء

اول نون امام اور ایسا نون امام

بین امامت اور ایسا نون امام

اللہ الصمد له یلد

اللہ

لا

۵۵

۵۵

مسلمی نجر امامت سند ظاہر

در کتب  
در کتب

فایده

کتاب  
کتاب  
کتاب  
کتاب

افسانه  
افسانه  
افسانه  
افسانه

نقل از امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ

مسئله پنجم امامت سندی ظاهر است  
چونکه چندی تدابیر نون کنین سوال الی

فیض الحسن شاه

فیض الحسن شاه  
شاید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مَدِينَةُ الْمَدِينَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هـ إلى هجرة رضى و  
تيمنا بذكره الاعلى  
عنم انه قال قال

لو ادعى مال على انسان وصالحه على يدك معلوم فتم تبين

نه الله يمكن عدل انه لم يكن عليه ذاك المال كان العلم

يا صلا و يكن للدافع حق الاسترداد ٢٠ اخذ هذه الفصول

الخامس في مسائل شتى ٢١ قوله عليه الصلوة والسلام

خرج العجماء جبار فصارت ككناية اذا افسدت

زرع انسان ٢٢ تجنيس منع

اذا قال لرجل اعمل في كرمي

في هذه سنة حتى ازوج البنت

فعمل السنة كلما ثم بلا ان لا

يزوج البنت منه هل يجب

للعلمل آخر مثل عمل قيل لا يجب

وقيل يجب وهو ال شبه

فصول عمادى ٢١  
علي القرشى ٢٢

وقيل لا

محل الطالين  
محل

فهرست کتاب المنی بحکم الطائیف

مقدمه کتاب در آن یک فصل است در بیان ثمر ایضا و ارکان و احکام ایمان و توحید و معرفت  
حق و معرفت حضرت اسلام و مشتاق و جوآن **باب** اول در بیان اصول دین و در آن  
سه فصل اند **فصل** اول در بیان علامات مذہب سنت و جماعت **فصل** دوم در بیان  
ارادت و صحبت با مشایخ و میز ساختن مرشد هادی را از شیخ مفضل و مہدی بزرگ کتاب  
سنت و اتباع سلف صالح رضی اللہ عنہم اجمعین **فصل** سیوم در بیان الفاظ متشابهات  
حضرت قرآن و احادیث و اقوال مشایخ رضی اللہ عنہم و احکام متشابهات **باب** دوم  
در بیان فروع و در آن دو فصل است **فصل** اول در بیان اوقات صلوة خمس و مشتاق  
و فرایین نماز و واجبات و سنن و سفوہات مستحبات و مباح  
و ملایم آن **فصل** دوم در بیان اموات چنانچہ غسل و دفن  
در آن پست فصل اند **فصل** اول در بیان ثواب سنن و عقاب  
در بیان کسب و توکل و ملایم آن **فصل** سیوم در بیان علم نافذ  
**فصل** چهارم در بیان فواید و فضل خاموشی و ضرر نطق **فصل**  
**فصل** ششم در بیان احوال موت و قبر و حالات بہشت  
قبور **فصل** ہشتم در بیان ریاء و اخلاص **فصل** در بیان فواید  
دہم در بیان مبداء خلقت عالم و معاد آن و ذکر روح **فصل**  
تصوف و ملایم آن **فصل** دوازدهم در بیان امر معروف



یزد هم در بیان فضیلت یسحق و سخات عجایب و مایم آن **فصل** چهاردهم در بیان نماز جمعه و  
 نماز عیدین و نماز عوفه و نماز کسوف و نماز خسوف و استسقا و ذکر عاشورا و نماز آن **فصل** پانزدهم  
 در بیان حیض و نفاس و کحاح و عقیقه و سایر ذبایح و میان ماهی **فصل** شانزدهم در بیان زینتی  
 و حلق و قصر و اخذ فینکیتین **فصل** هفدهم در بیان سفر و مایم آن **فصل** هجدهم در بیان اودیه  
 و مهمات و دیدن ماه نو و غیره **فصل** نوزدهم در بیان ازکار و مناجات منسایخ بركات  
 علیهم الرحمة **فصل** بیستم در بیان روایات و نقلیات نوادر و الله تعالی اعلم بالصواب  
 والیه المرجع والمآب

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ**

الحمد لله العظیم والصلوة علی نبیه الکریم وعلی آله وصاحبه الذین فاز و منه بحفظ جسم **امام** **ب** میگویند  
 بنده امید فار بر حمت حضرت ملک العلام محمد سعید القادری المعروف بعبد السلام حاتم الدین بن  
 حبيب الله العلوی العوی الجلالی ثم الکردری غفر الله تعالی ذیوبهم و تترعیو بهم **خ** هشتمین چیزی که برین  
 فرض عین همت پس از بوع و پیش از جمله فریضنهای سه چیز است اول شناختن حقایق عزوجل **در کیمیا**  
 سادت مذکور است اصل اول اعتقاد اهل سنت و جماعت عیهم الرحمة حاصل کردن بدانکه هر که مسلمان  
 میشود اول واجب روی همت که معنی لا اله الا الله محمد رسول الله بدل بداند تا زبان بگفت باور کند  
 چنانچه هیچ تنگ را بدور راه نبود چون باور کرد دل وی بدان قرار گرفت این کفایت بود در اصل مسلمان  
 در بدانشن آن بدلیل در بیان فرض عین همت بر هر مسلمان که رسول علیه السلام عرب را بطلب دلیل  
 دخواستن کلام و جستن شجتها و برهان و جواب آن نفرموده بلکه تصدیق باور داشتن کتاب اکتفا کرد و

Marfat.com

و در چه مردم خلق پیش ازین نباشد اما پیش از این لایحه است که قومی باشند که ایشان راه سخن گفتن بدانند  
 در میان این اعتقاد بتوانند گفت اگر کسی نسبتاً گفته تا عامی از آن میکنند ایشان را از زبان باشد که آن شبه را  
 در آن کنند این را علم کلام گویند و این فرض کفایت است چون در شریکی یک دوتن بدین صفت باشند  
 پس بود و عامی صاحب اعتقاد باشد و مستکلم ششمنه و بدیده اعتقاد وی باشد اما حقیقت معرفت خود  
 دیگر است و رای این هر دو مقام و مقدم آن مجاهده است تا کسی راه مجاهدت و ریاضت تمام نرود  
 لای بر این درجه نرسد و مسلم نباشد و بر این دعوت کردن که زبان آن پیش از سود باشد و  
**مثلاً** آن چون کسی بود که پیش از بر این کردن دار و بخورد چیم آن بود که هلاک شود آن دار و بصفت  
 اشتراط معده وی بخورد و از وی شفا حاصل نیاید و در و بیماری زیادت کند و آنچه در عنوان مسلمانان  
 گفتیم نزد کاری ایشانست از حقیقت معرفت تا کسی اهل آن باشد طلب آن کند و نتواند که طلب  
 حقیقت آن الای که ویرا در دنیا هیچ علاقے نباشد که مشغول کند و بر او همه عمر مشغول نخواهد  
 مگر بطلب حق سبحانه و تعالی و آن کاری دشواری و دراز است پس بر آنچه غذای جمل خلق است اشاره  
 کنیم و آن اعتقاد اهل سنت است تا هر کسی که این اعتقاد در دل خود راه دهد پس این اعتقاد تخم  
 سعادت وی خواهد بود **پس اگر درون اعتقاد** بدانکه تو آفریده شده و ترا آفریدگار است  
 که آفریدگار همه عالم و هر چه در عالم است **نظم** کیف یعضی الاله کیف یجده جابده و فی کل  
 شئی له آیه کتله علی انه واحد **نظم** رک در خان کسب در نظر هوشیار هر ورقی  
 دفتریت معرفت کردگار **نظم** ملایم این معنی میگوید آن موصوف بنیک نامی مولانا ابوالحسن  
 جامی رحمت الله علیه **نظم** هر کرا عقل خورده بین بگملاود پیش از این سخن یعنی بنام کاسمان زمین  
 هر چه در او باشد از جسم جان چه گفته چه نویست ادرا از صانع چاره که بود فیض بخش همواره  
 خانه پی صنع خانه ساز که دید نقش یاد دست خاتم زن که کشیده هر چه در کسوی هسته پا

۵  
افق استیضای نفاذوی از همه در صفات ذات جدا. این شی کشف ابدی است که ویرا شریک نیست و اینها  
نیست و یک نام است که ویرا همایت و همیشه بوده است و همستی و بر ابدانیت و همیشه باشد که وجود ویرا  
نیست و همیشه بوده است و همستی او در ازل و ابد واجب است که منشی را بوی راه نیست و هستی وی با  
خود است که ویرا هیچ سبب نیاز نیست و هیچ چیز از وی با نیاز نیست بلکه قیام وی بذات خود است و قیام  
همه چیز را بوی است و بر تیب وی در ذات خود جوهر نیست و عرض نیست و ویرا در هیچ کار فرو داد نیست  
و در صورت نیست و چون و چگونه را بوی راه نیست و هر چه در خیال و خاطر آید از کیفیت و کمیت وی  
پاکت که آن همه صفات آفریدگان وی است و وی بصفقت هیچ آفریده نیست بلکه هر چه وهم و خیال صورت کند  
او آفریدگان است و خوردن و بزرگ و مقدار را بوی راه نیست که این نیز صفت عالم اجسام است و ویرا  
با هیچ جسم پیوسته نیست و در جای نیست بلکه خود اصلا جاگیر نیست و جای پذیر نیست و هر چه در  
عالم است همه زیر عرش است و عرش زیر قدرت او است و عرش دوی فوق عرش است نه چنانکه جسمی فوق جسمی  
که وی جسم نیست و عرش حامل و بردارنده او نیست بلکه عرش و حمله عرش همه برداشته و محمول لطف و قدرت  
وی اند و امر و زمام بر آن صفت است که در روز ازل بود عرش از آنکه عرش و کرسی را بنیادینا ابدی  
بود که تغییر نکردش را بوی راه نیست که اگر گردش را بوی راه بودی نقصان بودی و اگر بصفقت  
کمال باشد از پیش ناقص بوده باشد و حاجتند این کمال بوده باشد و محتاج پس آفریده بود خدا این  
باز آنکه از همه آفریدگان منزله است درین جهان دانسته است و دران جهان دیدنی و چنین که در این جهان چون  
و چگونه دانند و ویرا در این جهان نیز چگونه و چون به پسند که آن دیدار از جنس دیدار این جهان نیست  
**در بیان حیات** یعنی زنده است بزرگ ازلی و ابدی نه بروح است آفریننده است پائینده  
زندگان ذکر با وزنده **در بیان قدرت** باز آنکه مانند هیچ چیز نیست و بر همه چیز قادر است و توانای وی  
بر کمال است که هیچ عجز و نقصان و ضعف را بدان راه نیست بلکه هر چه خواست کرد هر چه خواهد کند و هست

آسمان و هفت زمین و عرض زگر است و هر چه بر سر همه در قبضه قدرت وی مقهور و مستخر است و بدست می آید  
بسی چیز دی نیست و در یاد آفرینش هیچ را و انبیا نیست **بیان** داناد است بر هر چه دانسته است  
و علم وی بر همه چیز است و از علی تا نوری هیچ چیز بدانش دی نرود و چون هم از وی رود و از قدرت  
وی پدید آید بلکه در عدد و یک بیابان در جهان و اندیشه دلهما و زمار هوادر علم وی همچنان  
که عدد آسمانهاست **بیان ارادت** و هر چه در عالم است همه بخواست و ارادت وی است هیچ چیز از اندک و  
بیش خورد و بزرگ چیز و نترس طاعت و معصیت کفر و ایمان زیادت و نقصان بیخ در حجت جاری و در دست  
زود الا بمشیت و تقدیر وی و بقضا و حکم وی اگر همه عالم فراهم آیند از جن و انس و شیاطین و طغیان  
تا یکباره بچینانند تا بر جای بد از دنیا پیش کشد یا کم بخواست همه عاجز باشند و نتوانند بلکه چنانکه وی  
خواهد در وجود آید و هر چه وی خواست که باشد هیچ چیز و بچس دفع آن نتوانند کرد هر چه هست هر چه  
بود هر چه بنم بدید و بتقدیر وی است **بیان** و هر چه داناد است بر هر چه دانسته است چنانکه  
شنوای است بر هر چه دیدند و شنیدند است نزدیک و دور وی برابر بود و تاریک در روشن در پنهانی و  
برابر بود و از پائی مورچه که در شب تاریک برود از شنوای او بدون زود و درنگ صورت گرفت  
که در سخت نری بود از دیدار وی بدون زود و دیدار چشم نمود و شنوای وی بگوش نبود چنانکه  
دانش وی باندیشه و تدبیر نمود و آفریدن وی بآلت نمود **بیان کلام** و فرمان وی بر همه خلق  
و آب است و مجاز از هر چه خبر داده است گفت و وعده و وعید وی حق است و زمان در جزو وعده و وعید  
همه سخن و نیت وی چنانکه شنوای او دانار و پنهان است کویات و با موسی علیه السلام سخن گفت  
چون مطهر و صوت و سخن او بکام و زبان و دندان نیست و چنانکه سخن در دل آدمی می بود و در صورت  
نیت سخن حق بجا نماند و قاعلا منزه و پاکیزه است از بی صفت و قرآن و تورات و انجیل و زبور همه  
کتب پیغمبران سخن و نیت و همه صفات وی قدیم است و همیشه بوده است و چنانکه از تعالی در دل ما معلوم است

و در زبان مذکور و علم ما آفریده و معلوم قدیم و ذکر ما آفرین و مذکور قیامت و سخن وی همچنان قدیم در دل  
مخفی و در زبان ما مقرب و در صحف ما مکتوب و محفوظ ما محفوظ و مقرب ما مقرب و مقرب ما مقرب و مقرب ما مقرب  
مخفی و مکتوب ما محفوظ و کتابت محفوظ **بیان معنی** علم و هر چه در عالم است آفریده وی است و هر چه آفریده  
چنان آفریده که بهتر و نیکوتر از آن نباشد و اگر عقل همه عقل در هم رانند و اندیشه کنند تا این مملکت را  
صورت ازین نیکوتر بیندیشند تا بهتر ازین تدبیری کنند یا چیزی نقصان کنند و زیادت نتوانند کرد  
و آنچه اندیشند که بهتر ازین می باید حفظ کنند و از سه و حکمت و مصلحت آن غافل باشند بلکه مثال  
انسان چون با پنهانی بود که در سر او هر قماش که بر جای خویش باشد و وی نه بیند چون بر آنجا  
می افتد میگوید و این بر او نهاده اند و آن خود بر او نباشد و لیکن خود راه نمی بیند پس هر چه آفریده  
بعد آن حکمت آفرید و چنان آفرید که می بایست و اگر کمال تر ممکن بودی و بنا آفریدی از عجز بودی  
یا از بخل و این هر دو بروی محال است پس هر چه آفرید از رنج و بیماری و درویشی و جهل و عجز همه عدالت  
و ظلم خود از وی ممکن نیست چه اگر علم آن بنهر که در مملکت دیگری تصرف کند و از وی تصرف کند  
در مملکت دیگری ممکن نبود که با وی مالکی دیگر محال بود هر چه هست و بود و تواند بود همه مملکت  
و مالک وی است چه اتم و پادشاه و پادشاه **بیان آفرین** عالم که آفرید و در حین آفرید عالم اجسام و عالم ارواح  
و از عالم اجسام منزله نگاه روح آدمیان ساخت تا زاد آفرینت ازین عالم برگیرند و هر که از  
مذمت تغذیر کرد که درین عالم باشند و آفرینت اجل وی بنهر که زیاده و نقصان را بوی راه  
بنام چون اجل در آید جان را از تن جدا کند در قیامت که روز حساب مکافات است  
جان را بجا لبد و بد و همه را بر اینگونه و هر که کرد از ما خویش بیند در نامه نوشته که هر چه کرد  
باشند با یاد وی دهند و مقدار طاعت و معصیت و براس معلوم کرد اند بهر از وی که نشانی است این  
کار بنهر آن ترازی ترازی ایچنان نماید و آنکه همه را بر صراط گذر زمانه و صراط باریکتر از نو

و نیز تر است از غیر هر که درین عالم بر هر یک استیقامت نهد یا سلا بر این راه دلگدرد و در هر که راه است نه استیقامت  
 بر هر طراویا بد و بد و ذبح افتد و بر هر طایفه را بر آرند و بر سر سندان هر چه کرده غم و حقیقت صدق از صفاتی  
 قلب کند و منافقان و مرایان را نشاید دهند و نصیحت کنند پس که در هر حساب به بهشت برند و با  
 که در هر حساب کنند با بس اندو با که در هر بی شواری و با فرجه کفار ابد و زرخ فرستند که هر که خلاص نمایند  
 و مطیعان مسلمانان را به بهشت فرستند و عاصیان را بد و زرخ و هر که اشفاقت اینها و اولیاد یاورد  
 عفو کنند و هر که اشفاقت نبود بد و زرخ بوند بر مقدار کنه عفو است کنند و به آفت به بهشت میرند  
 شفاعت پیغمبر علیه السلام چون از دعا تعالی این تقریر کرده بود که بعضی سبب تفاوت و بعضی سبب  
 سعادت دی بود و آدمی از خوشی نشین نتواند شناخت و بحکم فضل و رحمت خویش در شکستگان با یازید  
 و بعضی مودت آنکه در رازل کمال سعادت ایشان حکم کرده بود ازین راز آنکه کند و پیغمبر ایشان  
 پیغام داد و بختی فرستاد و تاراه سعادت و تفاوت ایشان را آشکارا کند تا بچس را بر خدا تعالی  
 حجت نماید پس با فر رسول علیه السلام بخلق فرستاد و بنوت وی بدرجه کمال رسانید که هیچ زیاده را  
 بوی راه بنود و بدان سبب و بر اتمام الاینها کرد پس از وی هیچ پیغمبر دیگر نباشد و جمله خلق را از این  
 وجه متابعت می فرمود و بر سینه همه پیغمبران کردیاران و اصحاب و بر بهترینان و صحابه  
 پیغمبران کرد صلوات الله علیهم اجمعین الی هذا کلامه پس فی الجمله معرفت جناب ذات و صفات  
 حضرت با جلال رفعت و کمال عظمت مذکور شد یعنی حی است و علیم و مرید و قادر و سمیع و بصیر  
 و متکلم و موجد المکنات بلا اختیار که کجاست ایمان مخلق را از ان چاره نیست این بود که بخیر  
 پیوست و نیز بدانند که آنچه سوائی ذات و صفات حضرت آفریدگار تعالی است از ممکن الوجود است  
 آن همه عالم نام بکنند که علامت میتواند شد بر همه واجب الوجود پس ذات حضرت رب العزت  
 با صفات مقدس منزله و مبرز است از مماثلت و مشابهت افراد عالم در **کلمه العبار** مسطور است فی تفسیر

سورة الفاتحة في قوله لا اله الا الله تعالى ثمانين  
 عشر الف عالم وان ديناكم منهم عالم يعني سبعين فرمود عليه السلام که بدستی حضرت حق بن دعاترا نهم ده هزار  
 عالم اند و بدستی دینا شما از ان یک عالم است و قال **فقہ** ابن حبان ان فی الدینا ثمانین الف  
 عالم اربعین فی البر و اربعین فی البحر یعنی مقاتل ابن حبان رضی الله عنه میگوید که در دنیا هشتاد  
 هزار عالم اند چهل از ان در دریا اند و چهل از ان در خشکی و قال کعب رضی الله عنه لا یحصى عدد العالمین  
 الا الله و ما یعلم جنود ربک الا هو یعنی کعب رضی الله عنه میگوید که نمیدانند شمار از ان عالمیان بجز  
 بجز حضرت حق جل و علا و نمیدانند که کجا در ابراج او و بدانند که عالم حادث است و صانع عالم قدیم است  
 و تصف است بصفات قدیم کمال و منزله است ذات و صفات او از نقص و حدوث و زوال  
 و جایز نیست که او متصف شود بصفته حادث چنانچه جایز نیست که حادث متصف شود بصفته قدیمه و  
 روانیت که فرد آید ذات یا صفات او در چیزی نو پیدا و واحد است بطریق حقیقت نه بطریق  
 و مجاز و واحد بطریق المجاز است که به صفت متصف است و در صورت واحد میباشد زیرا آنچه هر فرد  
 و واحدی از او از عالم که است او بنات خود در چهرت تن و روح و از در چهرت ذکر و انشی و  
 قوام به چهرت اکمل و غریب و در در چهرت یس و بهار و باد و چهرت و کت و کون و حس  
 حقیقی ازین ده صفات منزله است و لا اله الا الله معنی آن که احققه بعض اهل العلم و صفات او نه عین  
 ذات اند نه غیر ذات یعنی دو چیز یا مفهوم یکی عین مفهوم دیگری است یا نیست اگر نیست هر دو در  
 میان خود عین اند و اگر نیست عین اند و بعضی علماء تفسیر کرده اند غیرت را باین معنی که باشد یکی  
 بچیزی که فرض کرده شود تصور است او با نیست دیگری و ممکن باشد انکاک میان هر دو پس  
 صفات حضرت خالق موجود است عین ذات نیست باعتبار تفسیر اول که مفهوم ذات و مفهوم صفت  
 متغایر اند زیرا که الذات با الشیء و الصفة معنی تقوم بالذات و همچنین یک صفت با صفت

دیگر صفات حضرت خدا غیر ذات حدیث با غیر دومی یعنی در من کرده نشود است صفات قدیم را  
 با صورتی ذات قدیم و امکان انفکاک صفات هم از ذات پاک مقبول نیست پس علی هذا التوجیه هر  
 از صفات غیر صفت دیگر نیست که از شرح الامالی فی شرح العقاید صفات ادعین ذات نیست که اگر  
 عین ذات باشد صفات ثابت نشود و غیر ذات هم نیست که اگر غیر باشد ذات با صفات موجود باشد  
 ذات حق با صفات هرگز موجود نباشد الی هذا کلامه **مشهوری** ای برتر از خیال قیاس و مکان چنان  
 و از هر چه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم و قتم تمام گشت بیا بان رسیدیم ما بچنان در اول  
 وصف تو مانده ایم میفهمید آن مبارز رسید ان مردی و دلیری حضرت شیخ شرف الدین سبزی علیه السلام  
**رباعی** این چه درگاه است تفلس بی کلید و این چه دریا است قعرش ناپدید هیچ دل را کینه او  
 ره نیست عقل کل از کجاست اگر نیست بزرگی دیگر در اسکات تفکر ذات برای موجودت و عظمی  
 این ابیات **مشهوری** از باقی قیاس مساحت قدسش بود چنان موری کند مساحت کردن ز قوجاه  
 فکری خود بکنه و کاشش بر در راه سبحان من تجزئی ذات سواه از اینجاست که گفته اند تفکر و انی الایه  
 و لا تفکر و انی ذات لان التفکر ذات اتصالست و فی الصفات توحید و معرفت در کسب نامه  
**بیکویه رباعی** حصاری فلک در کشیدی لجنه در و کردی اندیشه را با یابند چنان است این  
 طاق نیلوزی که اندیشه را نیست ز نورتری خیالاً نظر خالاً از راه تو ز کردی کی دور درگاه تو  
**نقد است** که از جهید بجزادی رضایه عنبر رسید مذ که تفکر چند وجه است و نمود بر چهار وجه است تفکر است  
 در آیات حق تعالی علامت است که از معرفت زاید و تفکر است در الاء و غماضی که از محبت زاید  
 و تفکر است در وعد و وعید حق که از و هیت زاید و تفکر است در صفات نفس و احسان حضرت سبحان  
 بان نفس پس از و جیا زاید که از مذکوره الاولیاء **سوم** از ان سه که پیش از جمله  
 از بیهای اندایان او در دست گذا اینها با همه اسماء او و صفات او **اول** علیک الله تعالی که کلمه طلب

تفاوت



مسألة توحيد ومعرفة پروردگار عزوجل از معنی الاله الوهیت است بخانه الهه عن كل ما سواه وانتقاد كل اعداء الهه  
 سبحانه لا الاستغناء بالاله عن كل ما سواه منقرا اليه كل ما عناه الا الله يعني الاستغناء يوحده منه  
 شريه الباري تعالى عن الفرض فيما عرض الله تعالى على ايجاد فعل او حكم من احكام الشريعة فلو كان له تعالى عز  
 في ذلك لزم ان يكون تعالى محتاجا الى تحصيل ذلك الغرض وذلك بحر ونقص والنقص اليه تعالى محال لان  
 وجوب استغنايه تعالى يعني ذلك كله وكذا يوحده منه ان الاستغناء يمنع وجوب فعل كل شئ من الممكنات  
 او تركه عليه فلو اوجب الفعل عليه فعل شئ ممكن او تركه كما كان تعالى محتاجا الى دفع النقص ويوحده من  
 التفتت ان لا تاثير لشي من الممكنات احوادث في شئ وانما التاثير للقدرة القديمة خاصة فلو ثبت التاثير  
 لغيره من بعده لكان لزم ان ذلك الفعل لا يفتقر الى الله تعالى وانما يفتقر الى من اثر فيه كيف وكل ما  
 سواه عزوجل منقرا اليه فبطل التاثير بغير قدرته فتعرف بطلان نه سب الطباييعين العالمين بتاثير الطلح  
 والافزجه ونحوهما لكون الطعام شبع والماء مروي ومبني ويظلم ويظلف والنار تحرق والثوب يستر  
 وينقى الحر والبرد ونحو ذلك مما لا يحصى من اعتقاد ان الامور تؤثر في تلك الاشياء التي تقاربهما في طبعتها  
 وحقيقتها فهو كما في باخلاف من اعتقد ان تلك الامور لا تؤثر بطبيعتها بل بقوت او دعما الله تعالى  
 فيها ولو ثبت لشرعها من لم تؤثر لاختلاف في بدعته من يعتقد هذا في كفرة قولان ويكثر من عادة المؤمنين  
 يعتقدون هذا الاعتقاد والمؤمن المحقق بالايان ان لا يرى التاثير بها الا بطباعتها ولا بقوة او دعما  
 الله تعالى فيها وانما مولانا سبحانه اوجى العادة ان يخلق تلك الاشياء عند الحاجة اليها فلهذا افضل الله  
 يعجزوا من مسالك الاخر جميعا وبالله تعالى التوفيق **مسألة** هي استكبر برشي معنى الوهيت است  
 كه پايانز بودن حضرت آله در هر لحظه و هر چه از ما سوا خود كما قال الله تعالى ان الله غني عن العالمين  
 و محتاج بودن آن همه غير سوا او كما قال الله تعالى يسأل من في السموات والارض كل يوم هو في شان  
 پس از قيد استغنا گرفته ميشود كه حضرت حق منزله است از عرض حضرت حق را در پيدا كردن فضا و حكمي از

Marfat.com

احکام شریعت را که لازم می آید احتیاجی منسوبی حاصل کردن آن غرض در این عجز است و حق سبحانه و تعالی منزله است  
از عجز در **کتوب** شیخ طبرانی در تفسیر رحمة الله مذکور است **بر آنکه** این مسئله متفرع و موقوف بر اصل مختلف  
نیز است در آن اختلاف میان علماء است که افعال و احکام پروردگار تعالی معلول بچیزی است یا نه بعضی میگویند  
معلول است بعباده مصباح عباد و بعضی میگویند که افعال و احکام خداوند تعالی معلول نیست و هر یکی بر اصل  
خود رجحان و راهین اقامت کرده اند معقود آنکه هر که میگوید که افعال و احکام خداوند تعالی معلول چیزی  
نیست بلکه افعال و احکام خداوند تعالی بر شیت است نه بر قیاس عقل هر که قیاس میکند افعال و احکام  
خداوند تعالی را بر افعال بندگان او میگوید آنچه از خلق قبیح است از خداوند تعالی نیز قبیح است  
و آنچه از خلق نیکوست از خداوند تعالی نیز نیکوست و سخن منزیه و تقدیس است نه نسبت به این قائل  
عدم تعلیل میگوید خداوند تعالی هر چه خواهد کند حکم الوهیت بر وی این نماید که چو اگر دین بر کسی آید که  
افعال وی یا جو منفعت را بویا دفع مضرت را بود و فعل خداوند تعالی ازین هر دو منزله است و  
مقدس و هر که میگوید که افعال و احکام خداوند تعالی معلول است او میگوید معلولت بر غایه مصباح عباد  
زیرا که اگر فعل خداوند تعالی که قادر است و علیم و حکیم حاکم بود از غرض عیب کرد و آن بر خداوند تعالی  
محال است پس باید که در آن فعل غرض بود اما آن غرض نه نسبت خداوند تعالی بود و فعل بدین وجه منزه  
بکمال نیست پس برین سوال متوجه شود که در آفریدن عالم خداوند تعالی را حکمت است یعنی غرض و معنی  
جواب چنین گوید که چون کفعم که فعل خداوند تعالی عالی از غرض و معنی بنود آن غرض و معنی نسبت عباد  
بوده نسبت خداوند تعالی پس از اینجا است که گفت گنت کنتراً محفياً فاجبت ان اعرف  
فخلقت الخلق لا اعرف این آیتها بندهگان او را شناسند و فایده و غرض شناخت بر بندهگان باز  
کردن بدو در **صحیف** درین مسئله که بحث کرده است است که خداوند تعالی قادر است و علیم و حکیم  
او را فعل ترک است که از صفت ارادت است که آن تخصیص و ترجیح کننده است یکی از دو مقدر علی

Marfat.com

الترتیب را بوجوب یا عدم پس در فعل و ترک اختیار کنند آنچه اولی از نظر بین برود زیرا که ترک اولی بی ضرورت  
 و حاجت از قاعده حکم نفس بود و آن بر و محال است و آن اولویت به نسبت خداوند نبود بلکه الی العباد بود  
 و یا در نفس امر بود و فعل بدین وجه منافی کمال نیست بلکه عین کمال است پس عرض ساخت به بنده کمال با کرد  
 نه بود **مسئله** ان اقسام الفاعل بحسب التقدير العقلي ثلثة فاعل بالاختيار وهو الفاعل الذي  
 يتاخر منه الفعل والترك ولا يتوقف فعله على وجود شرط والانتفاء مانع و فاعل بالتعليل وهو الفاعل  
 الذي يتاخر منه الفعل دون الترك ولا يتوقف فعله على وجود شرط والانتفاء مانع ولهذا يلزم اقتران  
 العلة بمعلولها كتحرك الاضغاع مع احاطم التي هي هوية مثلا و فاعل بالطبع وهو الفاعل الذي يتاخر منه  
 الفعل دون الترك و يتوقف فعله على وجود شرط و انتفاء المانع فلا يلزم اقتران الطبيعيتين كمنطوقها  
 كحراق الخشب مع النار لانه قد لا يحترق بالنار لوجود مانع وهو البهلنيس و تخلف شرط كعدم مائة  
 النار و هذه الاقسام الثلاثة كلها موجودة عند الفلاسفة والطبايعين اهل كلهم اجمعهم ولا يوجد منها  
 عند المؤمن الا واحد وهو الموجد بالاختيار ثم هو خالص لواجب وهو مولانا عز وجل لا يوجد  
 سواه فبارك الله تعالى لان الباري جل وعز لو كان فعلا بالتعليل او بالطبع لزم قدم الفعل فيهما  
 واقتران الفعل بوجوده تعلا اما على التعليل فظاهر و اما على الطبع فلا يصح ان يكون ثمة مانع و الازم  
 ان يوجد الفعل ابا لان ذلك المانع لا يكون الا قديما و القديم لا ينعدم ابد اولاي يصح تاخير الشرط  
 لما يلزم عليه من التسلسل لهذا قلنا فيما سبق انه لا يلزم على التعليل و الطبع في حقه تعلا قدم المعلول او المبطوع  
 و قدم قام البرهان على وجوب احد و لكل ما سواه تعلا فتعني انه سبحانه بمحض الاختيار لا غيره  
 كما في شرح العقائد السنوسية و ينز كرتة ميثوه از قيد افتقار ما عداه سواء له و كرتة تاثير  
 و نشأ از مكنات نو پديد آيد لازم می آید عدم احتیاج این اشیا بسوی قدرت قدیم حضرت حق  
 و احتیاجی است ان بسوی مؤخر پس کسی که معتقد بنه که این اموریغی طعام و آب و آتش و غیره تاثير ميگند

بفتح خود و حقیقت خود پس او که فرست با حذاف و کسی که معتقد بنهر که این امور تاثیر بطبع نیکند اما بسبب قوت  
 که در دینت کرده است حق تعالی آن قوت را در این امور و اگر خواهم که نزع کند آن قوت را از امور تاثیر  
 بکنند پس در بدست این کس اتفاق است و در کفر او و قول است قیل یکفر و قیل لا یکفر و بسیاری از امام  
 مؤمنان مبتلا اند باین اعتقاد و مؤمن مقتدی است که بیند تاثیر را باین امور نه بطبع او و نه بقوه مودعه  
 فیها بلکه دانند که جاری شده است عاده قدیمه حضرت باریتعالی که بوقت تعلق آن امور باین مشایخ پیدا میکند  
 تاثیر را نه پیش از تعلق که مذموب قدریه است و نه پس از تعلق که مشرب جبریه است کما قال الله تعالی  
 یخرج من بین ین ذریت و دم لیساک لیساک یغالیث ربین پس نزه اهل سنت علیهم الرحمه نجات  
 یافت بفضل رور و کار از هلاکت و ضلالت و الله الهادی الی صراط الاستقامه الی هذا المقام و  
**بفرستگان وی** که بنده گان خدا اند و از خوردن و شامیدن و از صفت زکورت و از نوشت  
 ری اند ننب و روز در عبادت حضرت معبود مشغول اند کما قال الله تعالی فی شانهم علیها ملائکته  
 غلاظ مشاهد لا یعصون الله و یفعلون ما یؤمرون در **صباح النجیح** میگوید که نیت  
 مفرستگان از فواید این نیت نصیبه ایشان خود بدان محتاج اند و نمی بینند حق تعالی را مگر جبرئیل  
 علیه السلام یکبار و در بهشت در آینه برای تبلیغ سلام بمؤمنان و جن که مسلم اند همچو مسلم انس در  
 بهشت باشند و کافر جن همچو کافر انس و شی زارویه نباشد که از شرح اصول الصغار و از حیوانات  
 دیگر نیز شش چیز در بهشت در آینه اول ناطق علیه السلام دوم بقره موسی علیه السلام سوم  
 فرعی علیه السلام چهارم نمله سلیمان علیه السلام پنجم براق حضرت ختم المرسلین محمد علیه السلام ششم  
 سگ اصحاب کعب چون این شش که در ترکیب ایشان مجرد شهورت همچون بود بهمت بلند  
 و صادق جنان مستحق جنان شده اند پس این اشارت مر ذوی العقول و اول الابصار رحمت  
 و رعیت است بر طاعت حضرت و ایزد تعالی که تمیز و مکرم گردانیده است بنی آدم را از سایر حیوانات



بدر

سبب عقل کذا فی رساله الامام الهمام آل سید الامام علیه السلام جعفر الصادق رضی الله تعالی عنہ  
 و کتابهای دست که دانی همه از حضرت حق آمده از افتخار و هر چه در آن کتب است همه حق است در آن  
 در پیغمبران وی که بنده گان خدا اند و فرستادگان او و هر چه فرموده اند از حق آورده اند از  
 نفس خود کما قال الله تعالی فی شان نبینا علیه الصلوٰه و السلام و ما ینتقل عن النبی ان هو الا و صحی یوحی الیک  
 و برمان و جوب صدق ایشان است که وقت معارضه معارض و معاهده معاهده را از ایشان امداد  
 و اظهار حارق عادت از حضرت حق جل و علا در آن وقت تصدیق ایشانست در دعوی ایشان چنین حارق  
 عادت که متره قول او است جل و علا صدق عبیدی فیما یبلغه عنی و ایشان معصومند از کفر اختیار  
 و طبعی مطلقا پس و پیش از وحی و نزد اصحاب میان اهل سنت علیهم الرحمه قبل از وحی وقوع صغیره  
 جایز است بطریق مذرت کذا فی تفسیر زایده و عقیده اسلامیه و تعیین کردن شمار ملائکه و کتب و  
 رسل برای آوردن جایز نیست از جهت آنکه اگر از عهد معین زایده باشند یا کم پس بر غیر پیغمبران ایمان  
 آورده باشد یا بر بعضی نیاورده باشد بر هر دو تقدیر کفر لازم نشود و احوط است که گویند دشمنان  
 و کتابهای منزل و پیغمبران را که ویدم مولانای جای علیه الرحمه در اعتقاد نام خود در شان ایشان علیهم السلام  
 میفرماید تفسیر اینها بر کز یکگان حق اند برده از کل مطلق سبقتی اند بر سوای از خود پستی آدم فضل  
 دارند بر ملائکه هم نفس و شیطان بقصد جرم گناه نتواند زدن بر ایشان راه در بغرض و مجال ناماد  
 از یکی ذلتی شود و صادق است با ربنا شرع دین آن هم مشتمل بر مصالح است حکم آدم اندم که خورد کندم را  
 تخم یکاشت نسل مردم را دانند که خوردن آن شجره شد وجود من توانش نمره در شرح اصول  
 سفار میگوید چیزی که صادر شده است بطریق ذلت الماشه از ایشان چنانچه خوردن کندم حضرت ابوالسحر  
 آدم علیه السلام دانند آن او محمول است بر خطا و تاویل که حضرت ایشان اجتهاد شریف سوی شجره معهود صرف کرد  
 و مراد حضرت از یک کار عالیان حسن آن شجره بود پس این را عصیان میگویند در قضیه شرع مولد

Marfat.com

حضرت جیل و علماء در کلام مجید خود نقل است از احوال عیسان زمود بقوله تعالی و عسی ادم ربه فتوی الایه  
 جواب سبب آنکه حسات الابرار استیارات المقربین گفته اند عیسان مثل ما یان **مثال** وی آنست که  
 طلب حلال فرض بر مسلم شرعی و ذکر حلال فرض است بر مسلم طریقه پس اگر مسلم طریقه طلب حلال میکند عیسان  
 لیکن نه نزد اهل سلام عوام بلکه نزد عوام طاعت است تمام و **بروز قیامت** که آمدن است نکلیت  
 و بتقدیر که اندازد خیر بارادت و شیت و حکم و قضا امر و محبت و رضا داومت و شر بارادت و شیت و حکم  
 و قضا داومت نه با مر و محبت و رضا داومت و مر ادا در رضاینت که بمقابل آن فعل مرضی اعتراض نخواهد کرد  
 و اگر نه از رضا بمعنی خوشنود شدن شایسته عجز می آید و الله سبحانه منزه عن العجز که ذاتی شرح **نداکه**  
 و برنده کرد ایذن پس از میرا نیدن و انحر و النثر و الهراط و الیزان و انجته و ان رولقا و الله تعالی  
 لا یله و عذاب القبر و سوال المنکر و البکیه و غیره ما من المعتقدات این که مذکور است ایمان معضلت و  
 ایمان مجمل چنانچه کوی قبول کردم دین مسلمانا بصفه سنت و جماعت و آنچه در دین مسلمانیت و پزار  
 شدم از کفر و کافر و آنچه در دین کفر و کافریت **رض** سوم ازان که در دین آن پیش از  
 جمله ذیصنای است درستن و قبول کردن احکام شرعی است که اینه فرض و واجب و سنت و مستحب  
 و حلال و حرام و مکروه و مباح چنانچه فرموده است پیغمبر علیه السلام در فضل آموختن علم شرعی و دانندگان  
 احکام شرعی که یک روز در طلب علم عند الله تعالی افضل است از عبادت هفتاد سال **و نیز** فرمود علیه السلام  
 که روز قیامت سیاهی مستعلما را با خون شهیدان موازنه کند سیاهی عالمان از خون شهیدان را **و نیز**  
 پس ابو متعلمان از این زیادت باشد و افضل القوم عند الله تعالی اکثرهم ثوابا که ذاتی شرح اصول  
 صفار **و نیز** فرمود علیه السلام مؤمن چون پیرد و بکند اردیک ورق که بران علم نوشته شده باشد پاره  
 آن ورق او را پاره از نار وید بدحق تعالی بمقابل هر صوفی که بران ورق مکتوب بنمیرتبه که فراخ تر باشد  
 از دنیا بهفت مرتبه این هر سه حدیث در روسته العلماء و فتاوی سراجی مطروحت در **مساج**

Marfat.com

الدلائل میگوید که فرموده است پیغمبر علیه السلام نشستن کساعت برای خواندن علم بهتر است از عبادت هفتاد سال بعبادت  
 در تعلیم المتعلمین مذکور است که روایت کرده این بلال بن اسباب صلی الله علیه و آله که دیدم من پیغمبر صلی الله علیه و آله را که  
 میگفت برای اصحاب خود چیزی از علم و حکمت پس عرض کردم من یا رسول الله علیه السلام این سخن را باز تکرار فرماید  
 که من حاضر نبودم پس فرمود آیا با تو مجرب است عرض کردم نیست یا رسول الله علیه السلام فرمود ای بلال جگر کن تو  
 از خود بجز هر ادایم که چیزی در او در اهل اوست تا بر وز قیامت من حفظ فرم و من کتب قرآن است **نظم**  
 سخن را بنویس قلم بکن که از یاد مردم گریزد سخن امام محمد غزالی رحمه الله در منهاج آورده است که کنظر  
 سواد روی عالم متغی نزد حضرت حق تعالی دوست تر است از عبادت یکسال **فی المواقف** فی آخر حدیث کعب  
 الاخبار یا موسی بن عمران تعلم و علمه فانه منور لتعلم و معلم فی قبور هم حتی لا یستوحشوا **نقلت** که سیما ن علیه السلام  
 در سه چیز مجرب گردانیدند یکی ال دوم علم سیوم ملک ایشان بقرت نور نبوت علم را اجتناب کردند ملک و مال  
 طفیل آن خود هجوم کرد چنانچه فرموده است سید عالم علیه السلام من اراد الدنيا فلیجر و من اراد الآخرة فلیتر  
 و من اراد کلها فلیتکلم **کذا فی** بحر المواج مذکور است پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله من صلی خلف عالم تفتی  
 و کما ناصی خلف بنی **فی** **مراط** المستقیم قال علیه السلام فضل العالم علی العابد و فضل علی ادنی امتی **نظم**  
 فضلی که دارد عالمی بر عابد ان هم زاهد ان چون فضل احمد مصطفی بر که کینه از بش **و فیها** لولم یکن  
 العلماء ولیا لم یکن لیلد ولی کما قال الله فی شهم و ما یعقلها الا العالمون و قال الله تعالی انما ینحی الله  
 من عباده العلماء یعنی شناسد آثار و آیات قدرت حق تعالی را بچس مگر عالمان و نیز سند از خداوند  
 تعالی از بندگان مگر علماء در **مناج** العابدین مذکور است که حفظ بر علم افضل است از نماز که از دن تمام  
 نب بر جیل پس احکام شریعت بر روی نوع اند اصول و شروع احکامی که تعلق با عقدا دارند آنرا علم  
 توحید و کلام و عقاید و صواب خوانند و احکامی که تعلق بعمل دارند آنرا فروع و معاملات ظاهریه و **نظم**  
 نامند علم توحید اصول بجهت این میگویند که این علم توحید دین را بمرتله بیخ است و دیگر علوم غیره را

این ششم طبعی و مقصد اصلی است و دیگر تسخیر بدو است پس هرگاه که دیدم من همسها و دم از دستن میانی  
 عقاید کاسل شده و برعت در اصول و فروع برکنده گشته پس بنا برین درین زمان اختلاف مذاهب و  
 عمل و ادیان ناجا رنده برداشته گان دین که بقدر همت خود در تعلم و تعلیم میانی دینیه بکوشند فی  
**مطلب** المؤمنین ان اجلسوا للعامة فی احوال الزمان واجب تعلیم بالجهال و در فعاله هواد و البدع کما قال الله تعالی  
 و ذکر فان الذکر ی تنفع المؤمنین و قال الله تعالی و لیسزدوا قومهم اذ رجعوا الیهم لعلمهم ینذرون کذا  
**استان** الی الیث و امثال الطغول سید الانبیاء علیه السلام که فرمود سخت ترین از روی عذاب در  
 روز قیامت کسی خیمه که در جهل گذارد اهل خود را و محارم خود را و اهل صحبت خود را کما قال الله تعالی یا ایها  
 الذین امنوا قوا انفسکم و ائیکم نار الایة و قال علیه السلام ما من صاحب یحیی صابجا و لو سألته من ہنار  
 الاسبیل عن صاحبته اهل اقام فیہ حق الله تعالی او اضعافه حین اعطی علیه السلام اقوم المسواکین لابی ذر  
 الغفاری رضی الله عنه و قال انت احق به یا رسول الله صلی الله علیه وسلم کذا فی **عین العیون** فی باب الصیحت  
 بنا برین فواید چند از کتب عربیه معتبره چنانچه خوارف المعارف و اخبار عن الکفار و در روضه العلماء و منیه المصطفی  
 و شرح المحلصه و فتاوی کسراجی و فتاوی عینا و صلوة مسودی و کفر العباد و نفقہ اکبر و شرح اصول صفار و عقیده  
 اسلامیہ و کشف العقاید و کتاب الاعتقاد لمولانا حافظ الدین البخاری صاحب المدارک و شرح امالی  
 و کتاب الانوار و تعلیم المتعلمین و جامع العلوم و کفایه شعب و شرعہ و مجمع النوادر و شرح ارق الانوار و  
 مسابیح و ارشاد المریدین و مکیه فی التصوف و مکیه رد مہدیہ و قرآنہ العلوم و خوانہ جمالی و شرح الہدایہ  
 و تذکرۃ الاولیاء و مکتوب حضرت قطب الاقطاب شیخ نثر الدین مینری و ذخیرۃ الملوک و  
 واردات و غیره من النسخ بعبارت سهل پارسی جمع کرده شد تمسیر المسدین که پیغمبر علیه السلام فرمود که شرار  
 امتی الذین یتشدقون فی الکلام ای یتکلفون فی اظهار الفصاحت و البلاغت بالتسبیح و التضرع فی  
 کذا فی **عین العیون** و امثالاً لکلام سید الامام علیه السلام خیر الناس من ینفع الناس **ب** کسی کسب

علمین  
 برہنیت  
 در اوج کمال  
 در اوج کمال  
 در اوج کمال



پسند بهر دوسرای که نیکی رساند بخلق خدای بزرگی را پس پدیدند که راه جزای تعالی چند است گفت بعد دهر  
 دوزخ از ذرات موجودات است بجز او و تعالی ایا هیچ راه نزدیکتر بحق و فایده کننده تر ببردوم از رحمت  
 رسانیدن بدلهای نیت و ما بدین راه کنشایش یافتیم و مریدان خود را وصیت کردم که آن **المکتوب** و **نقش**  
 نقیض علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه حب القلوب الی الرحمن ارحمها علی الاخوان **نظم** مبنی بر کلمات  
 کرده که نزدی بدین حضرت آورده احسان آسوده کردن دلی به ازاله رکعت بهر منزلی چون  
 مقررت که هیچ شفقت و احسان در دینا نزد اهل عرفان مرموسانرا نیست بهتر از اعانت امان  
 و بنا کرد ایندن بکلی بخل و فساد آن چنانکه سلطان الواعظین و زبدة العارین حضرت شیخ سعدی علیه  
 من رحمة رب العالمین میفرماید **نظم** صاحب دلی بدرسه آمد بخانقاه شکست عهد صحبت اهل طریق  
 گفتم میان عالم عابد چه فرق بود اما اختیار کردی زان این فریق را گفت او کلیم خویش بدون میسر  
 ز موج دین سعی میکند که بگیرد غریق را پس بقدر مجال و امکان کوشیدم من اندران تا مگر بسبب  
 آن شخص شود مسلمان است اسب تازی اگر چه بتماز و لاشه فرخ خویشین نیندازد و قول آن پیشوای اهل  
 سنت و صاحب صدری خواجه حسن بصری رحمه اخواننا احب الینامن اولادنا هم یندکرون الدینا و  
 اخواننا هم یندکرون الآخرة و ذکر الدینا باعث الآفات و ذکر الآخرة سبب النجات مقوی گشت  
 این صغیف را بر جمع آن **نظم** بیاد کار نوشتیم خطی که ایامی بدین بهمانه عزیزان کنند از مایاد و  
 تا میوه شد این تلخ را **مکتب الطالبین** از الهادی للعالمین امید از اخوان دین اکنه اگر جای  
 بر سر بود و خطا مطلع شوند بقلم عفو و عطا و تصحیح فرمایند **شعر** خیر فضائل المراد تر معایب و اکرم اخلاق  
 الرجال تسامح **مثنوی** خوشوقت رسیدگان با سرار بدم چون در نظر آورند این تازه رنم نویند  
 بآب عفو باران کرم هر خطای که رفته شد ز قلم و ممد باشند این مؤلف را بدعا خیر **نظم** توقع  
 ناخوان اهل صفا بجز ادب نیست دیگر مرا هر آنکس که خواند دعایم کند بیامرزاد و را خدای حسد

ترتیب داده شد این رساله را بر مقدمه و در باب و خاتمه **مقدمه کتاب** در آن یک فصل است در بیان  
 شرایط و ارکان و احکام ایمان و توحید و معرفت حضرت حق و معرفت حضرت اسلام و مشایخ و بزرگان  
**باب اول** در بیان اصول دین و در آن سه فصل اول در بیان علامات مذہب سنت و جماعت  
**فصل دوم** در بیان ارادت و صحبت بکلیله و میزناشن مرشدی را از شیخ مفضل و مهملک بزدن مکر کتاب  
 سنت و اتباع سلف صالح رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین **فصل سوم** در بیان الفاظ متشابہات حضرت قرآن و  
 احادیث و اقوال مشایخ رضی اللہ تعالیٰ عنہم و احکام متشابہات **باب دوم** در بیان ذروع و در آن دو  
**فصل اول** در بیان اوقات صلوٰۃ خمس و نماز آن و تراویح نماز و واجبات و سنن و مستحبات و مسامح و  
 مکروهات و منکر و محرمات و ملائم آن **فصل دوم** در بیان اموات چنانچه غسل و دفن و کفن و ملائم آن  
**وفا** در آن هفت فصل اول در بیان ثواب سنن و عقاب بدع **فصل دوم** در بیان کب  
 و توکل و ملائم آن **فصل سوم** در بیان علم نافع و مضر و اہل آن ہر دو **فصل چهارم** در بیان نواہ  
 و فضل و خاموشی و ضرر نطق **فصل پنجم** در بیان اسباب کبیر **فصل ششم** در بیان احوال موت و قبر  
 و حالات بہشت **فصل ہفتم** در بیان زیارت قبور **فصل ہشتم** در بیان ریا و اخلاص **فصل نہم** در  
 بیان نواہ متفرقات **فصل دہم** در بیان مبداء خلقت عالم و معاذ آن و ذکر روح **فصل یازدہم** در  
 ذکر توبہ و نکات تصوف و ملائم آن **فصل دوازدهم** در بیان امر معروف و نہی منکر و ملائم آن **فصل**  
 یزدہم در بیان فضیلت تصدق و سخا و عجایب و ملائم آن **فصل چہار دہم** در بیان نماز جمعہ و نماز  
 عیدین و نماز عرفہ و نماز کسوف و نماز خسوف و استقا و ذکر عاشورا و نماز آن **فصل پانزدہم** در بیان  
 حیض و نفاس و کلام و عقیقہ و سایر ذبایح و بیان ماہی **فصل شانزدهم** در بیان تزیین و حلق و  
 قمر و اخذ فیکتین **فصل ہفدہم** در بیان سفر و ملائم آن **فصل نزدہم** در بیان ادعیہ و سہات  
 و دیدن ماہ نو و غیرہ **فصل نوزدہم** در بیان ازکار و مناجات و مشایخ بابرکات علیہم الرحمۃ

فصل ہشتم

**فصل** بیستم در بیان ربایات و نقلیات نوادر و اقسام اعم بالصواب و الیه المرجع والمآب بیان مقدمه  
 که در آن یک فصل است در بیان شریک و ارتکان و ایما احکام ایمان و توحید در **عوارف المناریت** میگوید که  
 داشتن احکام ایمان از اضمحلت معانی است تا اگر شخصی احکام ایمان نماز هر عبادت که کند از نماز و روزه و زکوة و حج  
 و غیر ذلک روا نباشد و ذبح کرده او حرام باشد و نشاید خوردن گوشت آن ذبیحه را که **ان الله المنة الاسلام** من  
 المحيط در جامع الکبری آورده است اگر زن عاقله و بالغه از احکام ایمان برسد و یا بروی بیان کردند  
 او گفت که من ندانم و یا نمیدانم از تو هر خود جد می شود و بروی فرام کرد اگر چه کناح او پیش ازین بسبب هر  
 اسلام درست بود بهتر در فتاوی **سراسر** میگوید اگر بعد از بیان گوید که اکنون اسلام را شناختم زبان  
 و در **تیسر** ابوشکر میگوید اگر بعد بیان حقیقت اسلام در دلش قرار گیرد مؤمن بنام و مجرد قول ایمان بنام  
 و نیز در جامع **الکبری** میگوید اگر مسلمی دخترک یهودی یا نصرانی کناح کرد و بعد از آن بالغه شد و بیچ دین را  
 معتقدیت و با وجود عقل و بلوغ بیچ دینی از ادیان صفت نمیکند بر شوهر او است و کرد او نکند و زیر اینجانب  
 بلوغ جهت طبیعت پدرش باطل شد و جهتا صالت موجود نیست بسبب جهل و شرط صحت کناح ابتداء و بقا اگر از  
 اهل کتاب یا از اهل اسلام بنمرد دخترک مسلم همین حکم دارد و اگر بعد برسد از صفت ایمان گوید که دین اسلام  
 میدانم و می شناسم و لیکن قدرت بر صفت کردن ندارد پس نزدیک کسی که اقرار بر زبان رکن ایمان  
 بگویند کافر باشد و بر شوهر حرام شود که **ان الله من الاسلام** لاخوی ابوسعید الخمدی فاعلم و تفک الله تعالی للعلم  
 در **ششم** فقہ اکبر و شرح اصول صغیر و اجابا عن الکفار میگوید که مردیت از سید عالم علیه السلام که بر او  
 آورد حضرت حق جل و علا از جانب ربه از نیت آدم علیه السلام ذراری نسلاً بعد نسل یعنی از نیت  
 پدر خود تا آدم علیه السلام که انی **الانسان** الی اباجسم و روح و شنوائی و بینا و عاقل و مختار و پرستگار  
 و مقدر ذریعاً مورث خود سپید باختر یک پسر از جانب چپ نیز ذریتش با صفات مذکوره مکرر تک  
 سیاه پیرد و در بیان هزار کرد و وجودند و آن همه را برودن او در که زاده خواهند شد تا روز قیامت

پس وزن شد که ای آدم علیه السلام فرزندان تو اند و میگویم من عهد دار ایشان برین که وحدانیت من بر با جمیع اسباب  
 و صفات قبول کنند هیچ چیز اثر یک من نشاند و از روی فضل و رحمت لازم و واجب است بر من رزق آنها ایشان بر  
 بهتر آدم علیه السلام عرض کرد آری ای بروردگار عالیاں پس فرمان شد است هر یکم نیچه هستم تحقیق بروردگار شما  
 که گفتند آری هست تو بروردگار ما و بعضی گفته اند که از جانب چپ بودند بطریق اگر آه قبول کردند که قال الله تعالی  
 انما دینا هسبیل الانشا که او اما کنور الایة بستر حضرت حق بر صدق مدعا نشان که بلی است حجج طلبید با برین ایشان را  
 مامور کرد سجود در رکوع شد نه اصحاب الیمین دوشاد بعد تین که منیر سوی میداو معادن بر مدعا بودیت  
 خود که مراد از رکوع است گذر آیند نزد اصحاب الشمال دعوی عبودیت کردند بکردن رکوع و از اقامه تین که دو  
 سجده اند بر اثبات مدعا عبودیت عافرا آمدند تا همه کس معلوم کردند که قول ایشان که بلی است برضا و رغبت نبود  
 و قول اصحاب الیمین برضا و رغبت و اختیار بود **سوال** کرد مولف روضه العلماء علیه الرحمه از این منبت  
 که چه حکمت است که بعضی مردم در ابتدا علم کافر میباشند و ختم کار ایشان با اسلام می شود و بعضی بعکس و بعضی  
 دایم دستگیر اسلام و بعضی مستقر بکفر **جواب** گفت که چون همه مامور بسجود شدند بعضی از ایشان موفق  
 شدند بسجود بعضی آنها که نکردند چون دیدند ساجدان را بعضی از ایشان نیز ساجد شدند و بعضی از جماعه  
 ساجدان چون دیدند تا رکاز در خاطر کردند چون ایشان سجده نکردند یا ناسا برای چه سجده کردیم پس  
 بجزین ترتیب معیشت ایشان در دنیا میکند ریعین قسم اول ابتدا و انتهای مسلم باشند و قسم دوم ابتدا و  
 انتها کافر باشند و قسم سوم ابتدا کافر و انتهای مسلم و قسم چهارم بالعکس گذاند **روضة العلماء** بترضا ایشان  
 همه را در صلب آدم در آورد پس اهل قبور محبوبانند تا آنکه همه اهل میثاق از نیت مردمان در رحم زنان  
 نیامید پس هر که کودک میرود در بهشت رود از جهت معرفت میثاق که قال النبی علیه السلام کل مولود یولد علی  
 الفطرة الاکرام ای المیشقة فالواه یهودانه او ینصرانه او یمجسانه و یعقله و یمنع زرسیده و هر که رسیده  
 عقل او ایان نیاد در میثاق اول او را چیزی سود نکند بکله آن عمدا اول بر و حجت خواهد شد که با من گفت

خلاصه عقل تغیر و تبدیلی که در مشق اول را او هر که ایمان آورد تصدیق کرده است مانند بر دین خود توفیق و هدایت پروردگار  
 خود و برین است مذهب معتزلیان و جمہور صحابہ و تابعین رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین و در ای این مذکور شد است  
 باطل اند نزد علمای اہل سنت علیہم الرحمۃ و مشایخ برای ارواح مجرد است با حسد بر قول روافض علیہم اللعنة  
 الی ہذا کلاما ہما **سوی** بگویم اگر متوالی نشود کہ تحقیق از فواید ہدی چہ بود کہ یعنی شامہ ہدی را مشکینہ پس آنکہ  
 برین نوم بزم ہش کشیدہ ایمان یا دکن در خلا و ملأ چو اول بلا گفتی ای بر بلا تو یک عہد خود کردی کجا آوردی  
 سر نہ فلک زیر پا آوردی بعد از ان اختلاف کردہ اند در جای مشایخ بعضی گفتہ اند کہ پیش از داخل روح  
 در حسد آدم علیہ السلام بود و بعضی گفتہ اند بر در حنت بود و بعضی گفتہ اند در آسمان چہارم بود و بعضی  
 گفتہ اند در دنیا بعد رسیدن روح در بود و بعضی گفتہ اند کہ بعد از در آمدن از آسمان در وادی  
 رملہ بود و مختار و واضح است کہ بعد رسیدن روح در و پیش از رفتن سوی آسمان در وادی نغان بود  
 کہ اندر شرح اصول صفار **سوال** اگر ترا پرسند ایمان چیست **جواب** بگو ایمان آزار کردنست بزبان  
 و تصدیق کردن بدل بدین پیغمبر محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم از در گاہ حق سبحانہ و تعالیٰ آوردہ اند پس  
 این از او تصدیق را اختیار فعل ہدی و ارکان ایمان نیز گویند پس ایمان ما باین معنی مخلوقست  
 زیرا کہ این اقرار و تصدیق فعل بندہ است و بندہ باوصاف و افعال و احوال خود مخلوقست و حاد  
**کفر لقا و اللہ خلقکم و ما تعملون** چنانکہ خدا تعالیٰ بذات و اسماء و صفات خود قدیم است کہ از ان  
**شرح اصول صفار و در فرقہ** اکبر مذکور است چون خواستہ است حضرت حق بارادت قدیمہ خود کہ بندگان  
 شخص در وقت معین ہدایت کردہ خواہد شہ پس چون ظہور آن وقت فریب رسید می اندازد نور را  
 در محل خفا و کہ موضع مظهر ہدایت است بد آیہ کہ صفت مادی تعالی است و این نور را خلق  
 الہدایت گویند و لا صنع فیہ للعبد کہ فرمودہ است پیغمبر علیہ السلام **حاکم** عن السعلا کہ در  
 انسان صدر است و در صدر قلب است و در قلب فواد و در فواد سر و در سر حنفی و در حنفی انابغ

انما مشرف او منور ولا صنع فيه للعبد الا للرب لا للملك وقول حضرت حق سبحانه وتعالى نور السموات  
 والارض مثل نوره كشكوة فيها صباح المصباح في زجاجة اشارت باین طرف است نزد بعض مفسران  
 واهل اشاره كه مشكوة بمنزله صدر است و زجاجة بمنزله قلب و مصباح بمنزله فؤاد و جای مخصوص موضع رخساره  
 بمنزله سر و جای معهود رخشته كه محل آتش افروختن است بمنزله حقی پس اولامی درخشان نور بسوی سر  
 پس حاصل میشود بنده را فعل معرفت و آن معرفت بر دو نوع است یکی معرفت ذات كه عبارت است از این  
 كه دانند حق تعالی موجود است و واحد و فرد و ذات و شمس و قیام بنفس و لا شیهة شیء و لا یك شبهة شیء  
 و در معرفت صفات كه شناسد كه حضرت حق حی است و علیم و مرید و قادر و سميع و بصیر و متكلم و دیکری از صفات  
 حقی پس اگر پرسند چیست سر و روح در معرفت **جواب** سر و روح در معرفت توحید است باین كه منزله عقاید  
 كند ذات و صفات حضرت حق را از مشابهت ذات و صفات خلق یعنی میراد از موجودیة و شیهة و وصافیه  
 و ذاتیة و قیام بنفس و حیات و علم و ارادت و قدرت و سمع و بصیر و كلام حضرت حق را از مشابهت موجودیة  
 و فردانیة و ذاتیة و شیهة و سایر صفات خلق كه التوحید یکی گفتن بزبان و یکی دانستن بجان و یکی  
 اعتقاد كردن یعنی كه بسن و ملك خود كردن و مراد از یکی اعتقاد كردن است كه عكس از وجه من الوجوه  
 و فی صفة من الصفات ترك حضرت بار تعالی نداند پس چون هیچ شریك در اعتقاد او نماند ضروریة  
 یكانه است و هر كه نه چنان دانست او شرک است نه موجد و توحید در معرفت بچو روح است در حبد و آن  
 معرفت بر چهار گونه است تقلیدی و استدلالی و کشفی و مشهودی كذا فی شرح المکیة پس میگردان  
 بنده فارسی مع اسماء و صفات او اجمالاً پس از ان می درخشان نور بسوی فؤاد پس حاصل میشود  
 بنده را فعل توحید پس بیکانی حق را اعتقاد میکند و پندار میشود از انصام و آنگه باطله پس از ان می درخشان  
 آن نور بسوی قلب پس حاصل میشود او را فعل ایمان پس بتقدیق میکند **كلام** و لكن الله حسیب  
 الیکم الایمان و زینة فی قلوبکم پس از ان می درخشان نور بسوی صدر پس حاصل میشود او را فعل اسلام

کودقا

**قول تعالی** ان من شرح الصدوره للسلام فهو علی نور من ربه پس از آن بر کوزه میشود بسوی اعضا پس تقاضا میکند  
 آن نور هم بصورتی از اعضا بایمان او امر الله تعالی واجتناب معاصی الله تعالی **قول تعالی علیه السلام** الاسلام  
 هو الاتقیاء والايمان بالله تعالی واجتناب عن الهوى پس اگر اجابت کرد جمله اعضا آن نور را میگردان  
 بنده متقی و اگر نه مؤمن فاش پس در اینجا چاره پذیرند معرفت و توحید و ایمان و اسلام پس چون این بار  
 جمع شوند دین می نامند و اما الدین هو الدوام والثبات علی هذه الاربعه الی الموت کذا فی **مقدمه** ابواللیث  
 رحمه الله و بعد از موت اخذت میگوید **سوال** اگر توبه پسند که در میان و مؤمن چه فرقت **جواب** بگو نزد  
 اصحاب حدیث و اهل اشارت مسلمان وقتی باشد که از کفر بیرون آید و کلمه طیب بگوید و مؤمن نگاه نماید  
 که مفیده حاصل در وی باشد حافظ احد و دو تمام العقل و دایم الفکر و قلیل الفحک و کثیر البکاء من خشية الله  
 و قلیل الاکل و حسن الخلق و لطیف اللسان و تارک الشهوات و قائل الهواد و محام و مخالف الشیطان و موافق  
 الرحمن و طالب العلم و زاهد فی العقبه و ناصر الغریب کذا فی شرح **الکافی** و نزد اهل سنت و جماعت رضی الله  
 عنهم ایمان و اسلام یکی اند چنانچه حضرت حق در کلام مجید خود بجای ایمان لفظ اسلام اطلاق فرمود  
**قول تعالی** اذ قال له ربهم یا اهل السموات ربنا انزلنا فی الامین ای آمنت رب العالمین و بجای اسلام لفظ ایمان  
**قول تعالی** اذ قال الاعراب آمننا و لم نؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا الایه بیحسان ایمان و اسلام فرق لغوی است  
 و در با صدق علیه کی اندکجا متمثلما فی الایین کذا فی **عقیده اسلامیة** و شرح اصول صغار و فی کتاب  
 الاعتماد و در شرح فقه اگر مذکور است جایز نیست که خلق الهدایه را ایمان گویند بکدامین همین اقرار  
 و تصدیق پس بس و عبارتة هذا بما یبغی ان یعلق به الاعتقاد و ما ذکره صاحب **الهدیه** فی الاعتماد  
 ان الایمان مخلوق لان العبد یجیب افعاله مخلوق و لای يجوز ان یکون اسما للهدایه و التوفیق و ان  
 کان لا یوجد الا بها کما زعم من قال انه غیر مخلوق لانه مأمور و الامرانما یکون بما هو داخل تحت القدره  
 و ما کان کذا لکن یکون مخلوقا در **شرح** اصول صغار آورده است **سوال** چون بنده مسلم بمیرد و حسد او در کوزه

در دفع او در تقاهای خود بر آسمان یاد میکنند میرد پس ایمان او نیز فنا میشود یا نه این را جوایز گفته اند  
 اما جواب شافی واضح آنست که ایمان صفت روح است و روح باوصاف خود باقیست اگر باز سوال  
 کند پس چه در قبر بجز ایمان باقی **جواب** در خزانه الفقه یکویده که ایمان نسل درخت است که بیخ او در زمین  
 نزد قبر است و شاخهای او بر آسمان نژاد روح کما قال استوعا و نسل کلمه طیبه کثیره طیبه مهملات است  
 در عینانی اسماء الایة پس معلوم شد که ایمان هم بحکم تعلق دارد و هم بروح پس هر دو با ایمانند **سوال**  
 ایمان بر چند وجه است **جواب** بر پنج نوع است اول ایمان معصوم پنجمان است دوم ایمان مطبوع و خشک است  
 یعنی ایمان در خشکان طبع است یعنی نرسیده در خشکان و عالم ارواح ایمان است نه خالی ذهن آفریده نه طایفه  
 ایمان داده شده اند و اگر مطبوع بتبار منقوط گویم و مراد از مطبوع اول و اصل داریم چنانچه ایمان جبرائیل که  
 اول از ایمان انبیاء است هم رتبه است لیکن توجیه اول میایم و موجه تریست و سیوم ایمان مقبول مؤمنانست  
 چهارم ایمان موقوف بر تده عانت پنجم ایمان مردود است فاعلت فی **روضة العطار** روایت کرده است  
 انما المؤمنین علی کرم الله تعالی و حسب که فرمود رسول علیه السلام چون پرسیده شد از علامت مؤمن  
 که چار مغز یکی آنگونه پاک کند قلب را از تشنگ و شہت و لسان را از کذب و غیبت و فحش و عمل را از  
 ریاد سمعت و بطن را از حوام و شہت فی کشف **الفقاه** و قد تقدم عند الامام البیهقی ان التشکیک  
 فی الاعتقاد کالتقسیم یعنی تحقیق کرده شده است امام بیہقی رحمه الله هر شخصی را که در مسایل مذکور  
 معتقدات تشکیکی باشد او مانند شخصی است که هرگز ایمان نیاورده باشد فی **عقیده الاسلامیة**  
 و استحلال المعصیة و الیاس و الالاس و تصدیق الکاهن فی الغیب و تشکیک نجایب الایمان و انکاره  
 و کل ما یوجب خلا فی رکن من ارکانه کفر **برهان** بلکه الله تعالی ایمان را اثر الطہات که اگر ازین  
 اثر ایضا در شخصی موجود نباشد ثابت شود در وی خلاف آن شرط پس او کافر است که ان فی خلاص  
**الفقه** و ان اثر ایضا اینست اول ایمان بعین آوردن کتوله تعالی الذین یؤمنون بالغیب الایة

بجوئی



معنی شفا اول از شرط ایمان است که هر چه شدنا بکلام حضرت ملک العدم و بحکم حضرت سید الانام علیه الصلوة و السلام  
 مثبت است اگر چه ظهور آن خواهر بود بعد مضمی ایام یعنی در وقت برت یا در روز قیام او را از شدگان عقاب  
 کند اهل اسلام من خود نیکویم بلکه از حضرت قرآن معلوم میشود همچنان **یوم یفخ فی الصور ففرع من**  
 فی السموت و من فی الارض الایة پس فرخ لفظ ماضی است و صیغه ماضی از حال گذشته خبر میدهد و نفع تصور در  
 زمان استقبال خواهد بود و لیکن چون این خبر بکلام ثابت مثبت است او را از شدگان اعتبار کرده آن حال  
 آینده را بصیغه ماضی معبر فرمود اهل انصاف را همین بوضیحت کافی است **رباعی** پاک دینی گفت منشی حلیه جوی  
 مرده را در نزع گردانند روی **بش** زین این با خبر را بر دوام **ب** روی گردانیده بایست مدام **ب** برکت  
 شاخ بنش ناچه سود **ب** روی او اکنون بگرداننا چه سود **ب** مرده را در نزع گردانند روی **ب** او جنب مرده است  
 زوی یکی بجوی **ب** دو م علم غیب خاصه حق تعالی دانستن **ب** کفر **ب** قل لا یعلم من فی السموت و الارض الغیب الایة  
 الایة و عنده مفاتیح الغیب لایعلمها الا هو الایة و در **حج** **ب** عن الکفار آورده است اگر مردی زیویج میکند  
 و کلمات حاضر ندارد و گوید خدا و رسول خدا را گواه کردم یا گوید خدا و فرشتگان را گواه کردم کافر  
 کرد از جهت آنکه او معتقد است که رسول و ملائکه غیب میدانند که آن **ب** جامع **ب** الفتاوی و فتاوی و فتاوی و محبتین  
 اگر شخصی گوید نزدیک سوار شدن بکشته خضر حاضر باش و مکان دارد که خضر علیه السلام حال او را میداند گاه  
 خود و چنین اگر گوید در مهمی که رسیده است کنج نکر تیغ فرید و یا گوید یا شیخ نظام الدین بر کتک گاه  
 مدد کار شود که آن در که ایشان آن مهم را میداند کافر کرد از جهت آنکه بدست کسی که زغم میکنند  
 که بدست پیغمبر اسلام غیب میداند کافر میشود پس حسب ظن تو در صورت غیر پیغمبر علیه السلام پس غیر حق  
 آنچه بقیاس یا بدلیل یا بفرقت معلوم معلوم میکنند این همه ظن غیب است نه علم غیب و آنچه بکشف  
 میداند آنچه آن نیز مورت ظن است دیگر آنکه مایا را خود معلوم نیست که در کدام چیز ایشان را کشف حاصل  
 شده است پس حکم کردن بکشف ایشان با از تحقیق و بیان خلاص از تعسف نبود بخلاف کشف بنی

فما كُفِرَ له من العذاب الا في العظمى **قطعی** و یقین است که از زبان صادق و معصوم مبین شده است تا آنکه مقتضی  
 و در **تفسیر** و فتاوی الاصل آورده است که اگر کسی بگذشت دست به دست چپ را کواه کردم کافر میشود  
 از جهت آنکه بدست راست ایشان غایب است انداز و میدانند چیزی را که میدیکند در فتاوی **میگوید** که هر  
 ترویج کرد زنا را بگو اهی از ان خدای و رسول خدای آن کماح جایز نیست بکلم خدای و رسول خدای  
 و **حکایت** از ابی القاسم علیه الرحمه که کافر میشود و قایل این قول و صحیح است که کافر میشود بر آنچه بدست پیغمبر  
 علیه السلام میدانند چیزی را که کشف کرده شده است ایشان را و عرض کرده شد بر ایشان پس کفر نباشد  
 که **ذاتی المنقرات** سیدم حلال را بجدال اعتقاد کردن چهارم و ام را بکرام اعتقاد کردن پنجم از  
 عدل خدای تعالی ترسان بودن در **کفر** الامرار میگوید که فرموده است پیغمبر علیه السلام اتعلمون ان  
 اجنته من ارض النعم فوالله من تدخلوا حتی تكونوا کالبرده و ذلک اما بالتوبة او بالعفو او بالعذاب علی قدر  
 اجنایته **ترجمه** وی است یا سید ایند شما که برستی بیشتر چو آگاه که سپندان است سو کند بگذشت که هرگز در  
 نخواهد آمد در آن تا آنکه پاک نشود از جو کنته معاصی مجرب و این پاک با کسبه حاصل شود یا توبه بشیر الطی  
 تکه پیش از مردن یا بجز در فضل و یا بعدل یعنی بعد آنکه با اندازه گناه عذاب کرده شود که در اخبار آمده  
 لو فعل الله بعباده بالعدل ما نجی محمد جلالته و طهارته که **ذاتی المنقرات** من کفایة الشیخ و در **المرید**  
 در باب خوف و رجا که خوف در لغت عبارت است از ترسیدن و رجا امید داشتن و در **مطالع**  
 اهل تحقیق خوف عبارت است از ترسیدن از زوال شمس محبوب چنانچه ایمان عیاز ابا سعد و سایر اهل خیر  
 و یاز وصول شمس مکره چنانچه عذاب قبر و عذاب نیران عیاز ابا سعد تعالیها و خشم و غضب تن تقا  
 در زمان آینه یعنی وقت ختم کار یا روز جزا و رجا عند المتحققین بر سه نوع است یکی از ان مردود است  
 و در مقبول یکی از ان دو است که شخص امر خدا و رسول خدا بجا آرند یا اثر الطی دارکان چنانچه اهل شرع  
 ان امر را جایز گویند لیکن چون در تصور حضور خود که بحضور فی الطاعة کار و روح فی الجسد واقع است

قطعه سید سیدم

Marfat.com

**قول** علیه السلام لعن الله تعالى حبه اقايمان يدي الله تعالى ليس من قلبه ودر تقصير عناية اديان  
 که ترايضا نجات است نظر میکند سمان طاعت او را مثل گناه میناید که قال اشاعر **شعر** لولم یکن  
 للموصال ایها کل احسانه ذنوب در **مسئله** قدیه میگوید اما اهتمام تمام بادیب فرایض بر وجه کمال  
 باید که در **حدیث** قدسی صحیح است که آنکه بدرگاه مانتوب بکنند هیچ چیز معینتر است از آزادی آن اعمال  
 که برایشان زرض کرد اینده ایم بزرگ میفرماید **شعر** طاعت ناقص موجب عفو آن نشود را ضمیمه کرد علت  
 عصیان نشود که طاعت خود نقش کم بر نما **و** ان مان بنهم بخشگی بر خوانا **و** ان سگ سالی گرسنه در زندان  
 از نیک در ان مان نرسد نمانا اما امید دارد که الله تعالی این طاعت ناقص را در موفض اجابت  
**نظم** در غنی دلی مشکته باید که طاعت خشک هیچ ناید در جادوم انکه شخصی با ترايضا نمانت  
 که اصل آن نمانت است تائب شده باشد و امید دارد شاید الله تعالی این توبه ناقصه را را بجوای  
 قبولیت خود رسانیده باشد و در جاسیوم انکه مرید است شب در روز در عصیان حضرت و بیان  
 بقصد جان دلاوری میکند و اطاعت شیطان بر غیبت و اهتمام اختیار میکند و امید از رحمت حق  
 جل و علا دارد و گوید که خدای کریم هستی بخشند فی ارشاد **الطالبین** فی باب حسن الظن بالله  
 و لوعه بالله حسن ظن نیک گمانا بود بمولای عزة بالله تعالی فریفته شدن بجز اعتقاد این  
 ناپسندیده شده است و نیک گمانا پسندیده شده است که مولی تعالی میفرماید انا عند ظن عبدي  
 بی فیظن بی ماشا گفت ما بنده خود آن معامله کنم که گمان بنده من است هر چگونه که خواهد گمان برد  
**حواشی** ابو بکر در اقی رحمه الله را بر سیدند که نیک گمانا چه بود گفت نیک گمانا بجز اعتقاد سه جا  
 پیدا آید یکی بوقت امر و یکی بوقت نبرد دیگر بوقت حکم و چون گمان بنده نیک بود بمولی تعالی  
 امر با ویرا بگذارد و گوید این از بهر به آمد من فرموده اند تا مرا نیک آید که وی از کار بندگان  
 بی نیاز است و از هر چه منی کرده است دست باز دارد و گوید منی از بهر آن کرده است تا مرا بپذیرد

چه ویر از معاصی بنده کمان زیان نیست و چون قضا کرده بدور سر صبر کند در ضا دهر گوید که این پنج  
از بهر کفارت و پاک کنان منت تمام پاک گرداند از گناه تمام پنج دوزخ بناید کشید چون برین  
سه جا کمان نیک بود و پیش رود بدید آید که کمانش بمولی تعالی درست است و نیک کمانش بحق آنکه  
مرا بیا مرزد و بهنت کرامت کند کمانش درست است و بیکن چون بوقت امر کالی کند و معصیت  
دلیری کند و تقاضای کرده رضادهد و گوید که کمان من بمولی تعالی نیک است که مرا بیا مرزد این  
کمان را کمان نیک گویند و این راعیة با الله تعالی گویند یعنی فریفته شدن بر رحمت حق تعالی  
و ازین منی کرده است **قوله** ولا یغرنکم الذیاء و لا یغرنکم بالله العفور کفیت میفریابند  
شمار از ندک دنیا و میفریابند شمار از ندکای تعالی فریبده یعنی ابلیس و در تاویل این آیه چنین  
گفته اند که فریفته شدن بر رحمت حق تعالی آن بود که مردم معصیت میکنند و امرزش میجو اهد و **مخاطب**  
من بصری رحمه الله چنین گفته است که شیطان بعضی مردمان را از روی آرزوش بفریب افکنده است  
که معصیت میکنند و میگویند که مولا تعالی مرا بیا مرزد که کمان ما با و نیک است دروغ گویند چه اگر کمان  
شما بمولی تعالی نیکسی کار شما نیکست و رسول علیه الصلوة و السلام چنین گفته است که مومن که نیک کمان است  
بمولی تعالی از بهر آنست که امر بایش میکند از دوازده نیایش برهنه میکند و آورده اند که ابو طالب  
قطان رحمه الله روزی مناجات میکرد و گفت ای بار خدایا اگر مرا همه معصیتهایم مرزی مرا سود دارد  
و ترا هیچ زیان ندارد چون بخواب شد بخواب دید که میگفتند که ای ابوطالب اگر تودست از همه معاصی  
بازداری ترا سود دارد که هیچ زیان نکند **مخاطب** ابوالقاسم خطیب علیه الرحمه چنین گفته باید که چون بنده  
معصیت کرد توبه کند و کمان برد که مولا تعالی کمانش بر پذیرد و مرا بیا مرزد و نه چنانکه گناه کند و توبه  
نکند آنچه کمان برد که مرا نگیرد و باید دانست که شمشیر بنده مولا تعالی را بغفوری و رحیمی  
ترس بنده را کم نکند و دلیری بر معصیت ندارد **مخاطب** حاتم رحمه الله چنین گفته است که اگر کسی را گوی که رسول

علیه السلام

علیه السلام و یاران او خداوند تعالی را بر جیمی و رحمان شناخته بودند یا نه گوید **بنا** و نذر کجوان یاران را  
 بهشت فرود داده بودند و مولی تعالی گناه کرده ایشان را بر معصیتهای آمرزیده بگرفتند  
 و تو معصیت میکنی و میخندی و توبه ای کنی که این مرتوی تعالی را بر جیمی شناخته بودند توبه کن از معصیت  
**بنا** نزدیک از پیشن بودی حرائی **کاتب** ن دانند بیات سلطان **فی عقیده** الاسلامیه جهیم بن  
 که رئیس معتزله است میگوید که انعام میکند حضرت حق را که میخواند و عذاب میکند کسی را که بخواند پس او جائز  
 میدارد عذاب شخصی را که گناه کرده باشد و ثواب مرخصی را که طاعت کرده باشد پس این قول قولیت  
 که باطل میکند و عید حق را که فرمود من کذب سینه واحاطت به خطیئة فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون  
 و وعده او را که فرمود **والذین امنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون** پس هم ازین  
 جهت نسبت بگفته است بعضی فقها **قال** این قول را زیرا که این قول معتقد فرقه جهیمیت الی هذا کلام  
**العقیده فی نقه الا** و اعلم ان من کان عنده و نقد و مراده الطاعة و طلب رضا و الله بقا  
 بجد التوفیق من الله تعالی و یعنی التوفیق جعل فعل العبد موانعاً لرضایه و اعانته الله تعالی للعبد علی اقرحبه  
 و یرضاه و من کان نقده و مراده المعصية و ما کان فی غضب الله تعالی لایجد التوفیق و ذلک قوله تعالی  
**والذین جاہدوا فینا لمندیثم سبنا و ان الله لملع المحسنین** **وقوله** ان رحمت الله قریب من المحسنین  
 پس جهیمیت تا خود را محسن زد آن زمان قرب مرصاة و جوار رحمت را لایق کرد پس معلوم  
 شد که مجاهده ظاهری شرط باین باطن است چنانکه حضرت **قطب العالم** فریداجور صنی در مرقط  
 خود فرموده که هر گرامجاه باشد به همواره بنبر **قال النبی** علیه السلام المعونة یاتی علی قدر المونة  
 یعنی معونة و توفیق بر اندازد جهد و کوشش مردمی آید ملائم این معنی است **ابیات** همین کرد  
 سوری دعای سحر که میمانش آید **سبحان** می گفت یک مرغ زیرک بدو سلیمان خود آید ولی جائز  
**کوالی ذخيرة** الملوك و عن طارضا عن قال رسول الله علیه و سلم ما منکم من احد الا و قد کتب معونة

من النار مشقة من الحجة قالوا يا رسول الله انما نكحل على كتابنا وندع العمل قال اعلموا نكل مسير لما خلق له  
 اما من كان من اهل السعادة فيسر لعل اهل السعادة واما من كان من اهل الشقاوة فيسر لعل اهل الشقاوة  
**بیت** بچس از نما الا انما نوشته شد جای او از ان در رخ و جای او از ان بنیت گفته ای رسول خدا  
 پس بد آنچه تقدیر بر رفته اعتماد کنیم و سعی و کوشش کنیم فرمود که شما در بندگامی کنید که مقادیر ازلی را در دنیا  
 نیت نیست هرگز آنچه تقدیر سعادت رفته است نیت نماند او آنست که در دنیا رنج طاعت و تقویت بندگی  
 بروی آسان گردانند و راه معاصی و مخالفت بروی سدد کنند و هر که در ازل بتقادی تقدیر کرده  
 نیت نماند او آنست که اسباب طاعت بروی مستعد شود و ادائی حقوق عبودیت با تمثال او امر و  
 اجتناب نواهی بروی دشوار آید شیطان و نفس از کتاب مناهی و معاصی را در دل او نیزین  
 گردانند تا بتقاوی ابدی گردند از آیدالی هذا کلام و در اصطلاح محققان دین چنین قایل و  
 معتقد را احمق نام میکنند در **کیمی** سعادت مذکور است که فرمود پیغمبر علیه السلام الا احمق من اتبع نفسه هو احمق  
 و منى على الله المغفرة عيسى عليه السلام فرمود که ما از مرده زنده گردانیدن عابو نیامد و از ارشاد  
 احمق عابو اندم بزرگی **حکایت** کرده است که یکی احمق را در خواب دیدم که کوزه روی او سیاه گشته است  
 و هر دو دست او با گردن بسته گفتم که خدا اینکار را با تو چه کرد گفت روزی که ما بازی میکردم که شت  
 اکنون روزگار است که با ما بازی میکنند که **افنی سراج** العابدین فی **منهاج** الهدایة اذا اردت ان  
 تعرف الاحمق فخذ عمده بالمحال فان قبله فاعلم ان احمق از اینجاست که حضرت حمید نقالی در کلام  
 مجید خود بسید العبد خطاب فرمود انک لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء الا **بغیبان** توری  
 علیه الرحمه تیکوید که نظر کردن سوی روی احمق کنایه است از کنایه ها و مقاطعه با چنین کن  
 سبب قربت است برای حضرت منان که **افنی سراج** الغفلا علیها الرحمه **نقل است** که درون الرشید  
 بمضوعی که از کبار بزرگوار است گفت از تو سوال میکنم و سه روز مهلت میدهم در جواب آن

گفت

گفت پرس گفت عالمترین خلق کیت و جا بلترین خلق کیت منصور بر خاست و پروت آید و باز پرس گشت  
 گفت جواب شنو عالمترین خلق مطیع و ترسناک و جا بلترین خلق عاصی امین که انی **تذکره** الاولیاء  
 آن مقبول ربانی میر سید علی همدانی رحمه الله در روایت خود می آرد موافق تخم اندازد و از فساد  
 رسد منافق بازرع و سعی از حصا و برسد موافق از نیک و بد خلق آسوده است و از خطر راه ترسنا  
 منافق از کمر الله امین است و از کید خلق ترسان در **مکتوب** شیخ شرف الدین میزی علیه الرحمه مذکور است  
 چنانچه کسی را درین حضرت با معصیت همه عالم ناامیدی نیست با طاعت همه عالم کس را امین هم نیست در  
 کفایت **شمسی** بهرین تقرب حکایت می آید که شخصی را بنده صالح بود و مولایش فاسق و آن بنده  
 اکثر اوقات در وقت ارتکاب مناهی مولای خود را مانع می شد و مولایش جواب میداد که خدایتها  
 کرم است می بخشد روزی همین بنده را کار زراعت فرمود گفت برو در زمین فلان چینه بسیکه  
 کندم بکار آن بنده در تمامی آن جو کاشت چون موسم بریدن قریب شد آن مولای وی بجانب  
 گشت گذر کرد اگر چینه باشد بیهرم چون دید همه جو پنجه اند بر بنده خود غضب آمد و گفت  
 من که ترا کندم کاشتن فرموده بودم جو چون کاشتی جواب داد که ای مولای من تخم جو در زمین  
 انداخته بودم با میدا که کندم خواهد چنت مولی گفت ای ابله و احمق این چگونه باشد بنده گفت این  
 سخن بر تو باز کرد یعنی احمق توئی که شب و روز تخم همان از رحمت رحمان در زمین عمر خود میکار  
 و بدان میبخشد و قربان آن حضرت داری پس آن شخص تائب شد به برکت صدق آن بنده  
**سن** بن علی دینار میگوید علامت خوف حق تعالی آنست که ترسد از غیر حق و علامت رجائت آنست که  
 نا امید شود از غیر حق و علامت شوق حق آنست که گریزد از همه چیزی که غیر حق است که انی **تذکره**  
 الاولیاء **قال** الذی المسمی بالعتیق حضرت امیر المؤمنین ابی بکر الصدیق رضی الله تعالی عنه **ع**  
 یعنی برستندگان بر سه نوع اند و هر سه نوع را علامتها بنامده اند که بدان علامت شناخته می شوند

و با خود میزیکرند یک نوع است که میپرستند حضرت حق را علی سبیل الخوف پس مرادش از علامات است  
 یکی آنکه حق می پذیرد از نماز که س خود را دوم آنکه اندک می شمارند طاعت خود را اگر چه چش بود باشد  
 سیوم بسیار می پذیرند کثرت نماز خود را اگر چه اندک کس کرده باشند **دوم** آنکه می پرستند  
 حضرت حق را علی سبیل الرجا و مرادش از این سه علامات اندکی آنکه در همه حال متضرر و نا امید باشند از خلق  
 دوم آنکه غنی تر باشد از همه خلق سیوم آنکه نیکو تر در حسن ظن باشند بخداستغاثا از همه خلق **دوم** سیوم  
 می پرستند حضرت حق را علی سبیل المحب و مرادش از این علامات اندکی آنکه آنچه محبوب او است  
 عین چیز را در راه حضرت آله نفعه می کنند دوم آنکه چون پروردگار خود را شنود کرده باشند  
 از گفتن و طاعت خلق باک ندارند و بر نفس خود همیشه محنت و مشقت دهنده باشند و باک ندارند از  
 نفس سیوم آنکه در همه حال و تمامی اوقات با خداستغاثا باشند یعنی هر چه کنند بجهت او کنند بجهت عجز و  
 نه بجهت ریا و نه بهوده یعنی **بیت فی المناسبات** بستم ایمان با اختیار خود آوردن که ایمان با کس یعنی  
 بعدش به ده معاینه عذاب که ایمان می آرند محسوب و مقبول نیست از جهت آنکه آن حال اضطرار است  
 نه اختیار چنانچه حضرت قرآن مجید بدان ناطق است **قال الله تعالی** فلما راوا ابستاقا لوالا آمنابا بعد  
 وحده و کفرنا باکنا بشکر کسین فلم یک یفعم ایمانهم لما راوا ابستاقا لوالا یعنی هر گاه که می بینند  
 عذاب با گویند که ما ایمان آوردیم بسکی خدائی و از شرک و تفاق منکر و پزار شدیم پس فرمود  
 حضرت و دود جبل و عدا که هرگز نفع نمیکند این نما ایمان آوردن ایشان هر گاه که دیدند عذاب  
 ما را **بسم** ایمان به نیت همیشه آوردن آدمی را در و طاعت است و نیت است چون او را در  
 دشت عصمت بردارند خیر موافقت و طاعت از وی نیاید بذا فضل من الله و چون او را به و  
 گذارند جز خلاف و معصیت از وی نیاید بذا عدل منه نیت گفت است که در این جمله خلق و که در **بسم**  
 من بوقلمون روزگار خویشم اینجا چه کند همین گوید اعوذ بک ملک المستغاث منک الیک فریاد

Marfat.com



از تو بگو چنانکه گفت **منزوی** چون از تو فرودمانم عاجز کردم **از دست تو نفع هم بست تو دهم** زهی عجب دیگر **منزوی**  
 انعامی الهی باشد و داد و تقال **ایاک و ایاک ان تبطل بالمال** دست و پانجه کرده در دریا اندازند و گویند بر **منزوی**  
 در میان خود ریخت بنده کرده **باز میگوئی که دهن ترکمن بسیار باش** زهی کاری مشکل رحمت بر جان عزای  
 باد که گشت **منزوی** ای کاش نبود ای اعراقی **اکزت همه ساد باقی** اهل بصیرت اینجا منت عدم کند ولی  
 نیابند عارفی را گفتند چه آرزوی داری گفت **عدمی که او را وجود نباشد** **منزوی** آن راه که من آندم که ام است  
 ای دل **نماز مردم که کار خام است ای دل** **روزی آدم علیه السلام** ابلیس لعین را بیدید گفت ای ملعون این  
 چه بود که با من کردی گفت **آدم این کار که من با تو کردم با من که کرد خوش گفت هر که گفت** **راهی** صیاد ازل  
 دانه که در دام نهاد **مرغی گرفت آدمش نام نهاد** هر نیک و بدی که در جهان میکند **ردا** خود میکند بهانه  
 بر خلق نهاد **شیطان که بود و نفس که باشد** یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید خبر کوی بودن در پیش  
 چون کان قصاصه تدبیر تا کار کجا رود چنانکه در زمندی گفت **منزوی** بر من زدلم نماند فر نام دلم تا خود بکجا  
 رسد **انجام دلم** هر چند چنین است اما تمت اختیار تو بر جا است **بوش بسیار باش تا غلط نخوری ای پادشاه**  
 چون حضرت رساله علیه السلام با جلاله و عظمت با خوف و هیبت پوسته میگفت **یا مقرب القلوب ثبت**  
 قلبی علی دینک تو ان دینت که ترا و ملا چه کار افتاده است اگر ز نار بنده چه کنه که نه بندی و اگر از  
 مسجد در پنجه بر بند چه کنی که نروی در ابلیس که معلم الملکوت بود **بنکر** **منزوی** صد هزاران سال طاعت  
 کردن **یا طوق لعنت** میکند در گردن **در بلع با جور که عالم و زا به با صد کرامت بود به بین کذانی**  
**کتوب** حضرت شیخ شرف الدین میزبانی در **کفایه** شیخ میگوید که در روز فرا طایفه پیکانگان با حضرت  
 خدا عرض گشت یا الهی نام تو عدل است پس عدل کن با این که با اندازه عمر با کفار را در روز خ موند  
 کن و با اندازه عمر با مؤمنان را در بهشت منع **سپاس** و بعد مصتی مدت عمر با بهر دو فریقین را یکبار  
 بهشت منزل ده و یا در روز معذب ساز از حضرت پانیا ز جواب در رسد که مؤمنان بهشت

همیگی ایان آورده بودند اگر کلمه سال عمر حیات میداشتند بر همین حالت میزیستند اگر چه عمرشان آنکه  
 بود و کافران به نیت پیشک راه کفر و عناد بر خالق العباد گرفته بودند پس چون میتهامشانرا انتهای نمود  
 پس بقای با مشتمالی است تراهم در هر دو سرای نهایت باشد پس مجول خوانند شد الی هذا کلام  
**نهم** تعظیم دادن خبری را که تعظیم داده است آن خبر را خدا نغما و آن خبر را تعظیم داده خدای است  
 انبیا الله علیه السلام و ملائکته الله و علم الآخرة و اولیاء الله و علماء ما الله و صلی الله و سایر  
 ارکان حضرت اسلام در کفایه شیع میگوید که در راه پیش از کبرای تقدم کردن کنه کبره است پس  
 عرض کردند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم کبر اید که ام اند فرمود که علماء و صلحائی و مراد از صلحائی و  
 اولیاء طالب خدا اند و فرمود که تعظیم شان تعظیم دین است و تکریم شان موجب کفر عیان ذابا است  
**هنا** رأیت فی کتب الفقه و هم حقیر پذیرفتن خبری را که حقیر پذیرفته است آنچه را حضرت خدا  
 چنانچه شیطان و کفر و بدعت و معصیت و اهل ایشان فی **الاجنار** عن الکفار و اتفق من یخیرا جم  
 من رای امر الکفار حنا فموا کافر حتی قالوا فی رجل قال ترک الکلام عند الاکل عن المجوس او ترک  
 المضاجعة حاله اخیض عنهم حسن فموا کافر و من حسن کلام اهل اللاهواء و قال کلام معنوی او کلام له معنی  
 صحیح ان کان ذلک کفر من القایل بکفر المحسن و کذا من حسن رسوم الکفرة لعنهم الله تعالی كما **الاسد**  
 من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخائزین درایت فی نسخه من اصول الکلام  
 لو تابع الکفار بفعل من افعالهم التي یمون دینا عندهم بصیرة کافر او کذا لک لو اظهره نفعه علامه الکفار و  
 الکفرة مختصا کتفوتة المجوس و العسلی و الزنار و نحو ذلک فانه یصیر کافر اسوار فعل من غیر اعتقاد او  
 سخریة او من اعتقاد الی هذا کلام **یازدم** دوست و دشمن کردن هر خبری را از بهر حق فی **ذخیر**  
 للملوك او حی الله تعالی الی عیسی علیه السلام یا عیسی لو انک عبدتني بعبادات اهل السموات السبع و الارض  
 سبع و لم یکن فیک حب فی الله و بغض لله ما اغنی عنک شیئا یغنی و حی کرد حضرت کردگار

کونین

سر **عبدالله** که ای عیسی اگر تو حضرت ماریا چندی بنده کنی که همه اهل آسمانها و زمینها و دران میان دوست  
 صالحی نباشد برای رضا ما و دشمنی فاشی یا مبتدعی برای رضا ما آن همه ترا سود ندارد و فی **صالح** رسول  
 علیه السلام طبعی رضی الله عنه یا علی ترا هزار دوست اندک باشد و یک دشمن بسیار زیرا که وحی کرد حضرت  
 حق بن که یا محمد علیه الصلوة و السلام میان فوشتگان مواخات کرده ام تو نیز با صحابه خود مواخات کن که  
 دوست در دنیا غنیمت است و در عقبش رتبه که هر که در راه خدا بیاید دوست نباشد او را بنزدیک  
 حضرت حق هیچ بهره نباشد **وقال** علی کرم الله وجهه علیکم بالاخوان فانهم عدت فی الدین و الآخرة الا لستمون من  
 قول اهل النار همان من است فعیس و لاصدیق حمیم امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرمود بر شما باد که برادر  
 دینی و دوستان یقینی را کب کیند که این باری ده دین اند در دنیا و فریادرس اند در آفت  
 بنید آیند که حضرت حق از حال دوزخیان خبر میکند که چون از ایشان بپرسند که چرا از عذاب  
 خلاص نمی یابید و در گرفتاری ابد مانده اید در جواب گویند از آنکه ما در دنیا دوستی صالح  
 و برادر دینی کرب نگردیم که امر و زشتی ما کند و ما را ازین عذاب خلاص دهد چنانچه حکما  
 گفته اند **شوی** دوستان بندگان کار آیند و بر سرفه دشمنان هم دوست نمایند **خالی نیت** اگر مراد  
 از زندان اینجهان داریم بحکم حدیث که الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر کار آمدن دوستان در  
 دار دنیا نصیحت و وعظ کردن است بد و در بودن از موجبات همان و خذلان و هر صدق  
 که مقرون بصیحت و تقوی نباشد **الامر ان صدقت بعد اوت کش** که حضرت قرآن  
 بدان تشریح **تلاها** الا خلا یومئذ بعضهم لبعض عدو الا للمتقون پس صدقت از ان بمنفک  
 دولت از اهل اسلام و هفصد گروه از اهل کفر ازین قبیل است چه صدقت ایشان با یکدیگر آن  
 اگر چه مقرون بصیحت صوری است لیکن با محک کتاب و سنت و سلف صالح در اعتقادات  
 و عملیات موافق نیت **تطم** یاران بود که کار بیاید برای یاران و ریار کار نیت خود او در شمارت

**فصل** که امام الزین در پنجمه بگرگوشه رسول رب العالمین حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه  
 در روی با موالی خود نشسته بود ایشان را فرمود بیامید تا بعت کنیم و عهد بنیم که هر کرا از میان ما در  
 روز قیامت رستگاری باشد همه را شفاعت کند ایشان گفتند یا ابن رسول الله علیه السلام ترا با شفا  
 چه حاجت که جد تو رسول و مادر تو بتول که ایشان شفیع اخلاصی اند صادق گفت من بین افعال خود  
 نرسیده ایم که در روی جد خود بگرم کذافی **مذکوره** الاولیاء و من اشارت به سینه است در باب اکت  
 دست بعت و استغفار از هر دو طرف یعنی از سپردم و میبایستند از یکطرف که در بران زمانه مستعمل است  
 که خود را معصوم داشته اند و میباید را توبه میکنند بلکه خود را هم در توبه خواندن با مریدان یک دانند کذا  
**بسم الله القادر القهار** که حضرت حق جل و علا بداد و علیه السلام وحی کرد که ای داود چو هست که ترا می  
 بینم در گوشه افتاده با کسی نه آینه می گفت ای دشمن دشمنم خلق را از برای رضای تو خطاب آمد ای  
 داود هوشیار باش و از برای خلاص نفس خود در روز درمانند که برادران دین و دوستان حقیقی  
 کعب کن و هر محبتی که در رضای ما با تو موافقت نکند با وصحت مدار که انکس دشمن است و صحبت او دل ترا  
 سیاه و سخت گرداند ترا از رحمت ما باز میدارد چنانچه حضرت حق ازین حال خبر میدهد که گویند  
 رَبَّنَا إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ سَادَتَنَا وَكَبِّرَ إِذْنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا رَبَّنَا إِنَّا أَعْتَمْنَا مِنْ الْعَذَابِ وَالْعَنَمِ لَعْنَا كَبِيرَا  
 ای پروردگار ما بدست ما فرمان برداری کردیم مهتران و بزرگان خود را پس ایشان گمراه کردند ما را  
 از راه مستقیم تویی یا خدا یا بیه تو این نراد و چندان است عذاب از میان او و در او تو این نرا  
 از رحمت خود و در دست بزرگ کذافی ذخیره الملوك **تظلم** یاران این زمانه نه یار اند نه قنبر  
 ظاهر جو عیص موس باطن مثل مار و فی **مذکوره** و گفت سمون محب رضی الله تعالی عنه که عزیزترین او است  
 بصحبت فقره بود که با فقرانشین پس چون بینی که فقیر صبا کرد از فقیر بیقین دان که از مرض و علت  
 دل خلاصیتنی **المکتب** ابوهریره رضی الله عنه روایت کرد که رسول علیه السلام فرمود که هر کس در عرض من بگردد

از اول روز قیامت

از روز قیامت بران بزم تومی باشد از نور و جا بهمانشان از نور و جا بهمانشان بنشینند و بنشینند  
 بنشینند و بنشینند و بنشینند از حالشان مغتبط باشند صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین که در وقت کت  
 ایستاد ای رسول خدا گفت ایشان آن مسلمانان باشند که با صلح و انقیاد دوست کرده باشند از برای  
 خدا و ایشان نشسته باشند از برای خدای و ایشان از زیارت کرده باشند برای خدای و برای خدای یکی  
 می شد و حال آنکه بگفتن باشند و از اطراف متفرق باشند **نظم** هزار خویش که بچانه از خدا باشند خدای یک  
 تن بچانه گشتند **مکمل** قرابت الوداد خیر من قرابت الاولاد و فی العوار الصدقاته لجمه کل الیوم  
 فی **مغناح** ایجان صحبت یکروزه مودت است و صحبت یکماه رحمت است فی  
**رویه العمار سوال** چون طشت آگشت و طبق زر از امتحان پیش حضرت کلیم الله علیه السلام نهادند موسی  
 علیه السلام خوبت تا دت مبارک در طبق زر اندازد جبرائیل علیه السلام دست از آن طبق زر کرد اینده در  
 طشت آگشت انداخت تا فرعون ببال آن کمال مطمع نشود که مصیبت در اخفا بود موسی علیه السلام دست  
 خود را از طر حراق در دهن کرد بقدرت الله تعالی زبان مبارک او در دهن متا ذی شرف است  
**بهر ضرری لاحق شد گشت چه بود جواب** آنکه موسی علیه السلام بزبان فرعون لعین را یا الی کا گاه  
 کیفیت دجوت ریش او را کشیده بر دست مبارکش از جهت رعایت البغض الله از عذاب آتش  
 خلاص نیست و زبان بسبب تخلف این امر بزم اسدش مخبری گشت و للعاقل تکفیه الاشارة که نا  
 انصافی عیب تمام است و **مظفر** بذر جمهر میگوید که گفتم خد جهالت چیست گفت ناهضا  
**نظم** که ز تو انصاف آید در وجود با به ز عمری در رکوع و در سجود **نمده** انصاف هر جا که  
 است که منصف مدام از بلا برت **فی العتبت** از امانات الکافر و ذهب المؤمن بتعزیه  
 نکا نمایی الکفر و انهدم الاسلام و در **جامع الاسول** مذکور است چون بر د مؤمن برای  
 تعزیت کافر خراب کند خدا اینعامدین او را پس ملامت نکند مگر نفس خود را و در **کتاب الاسول**

Marfat.com

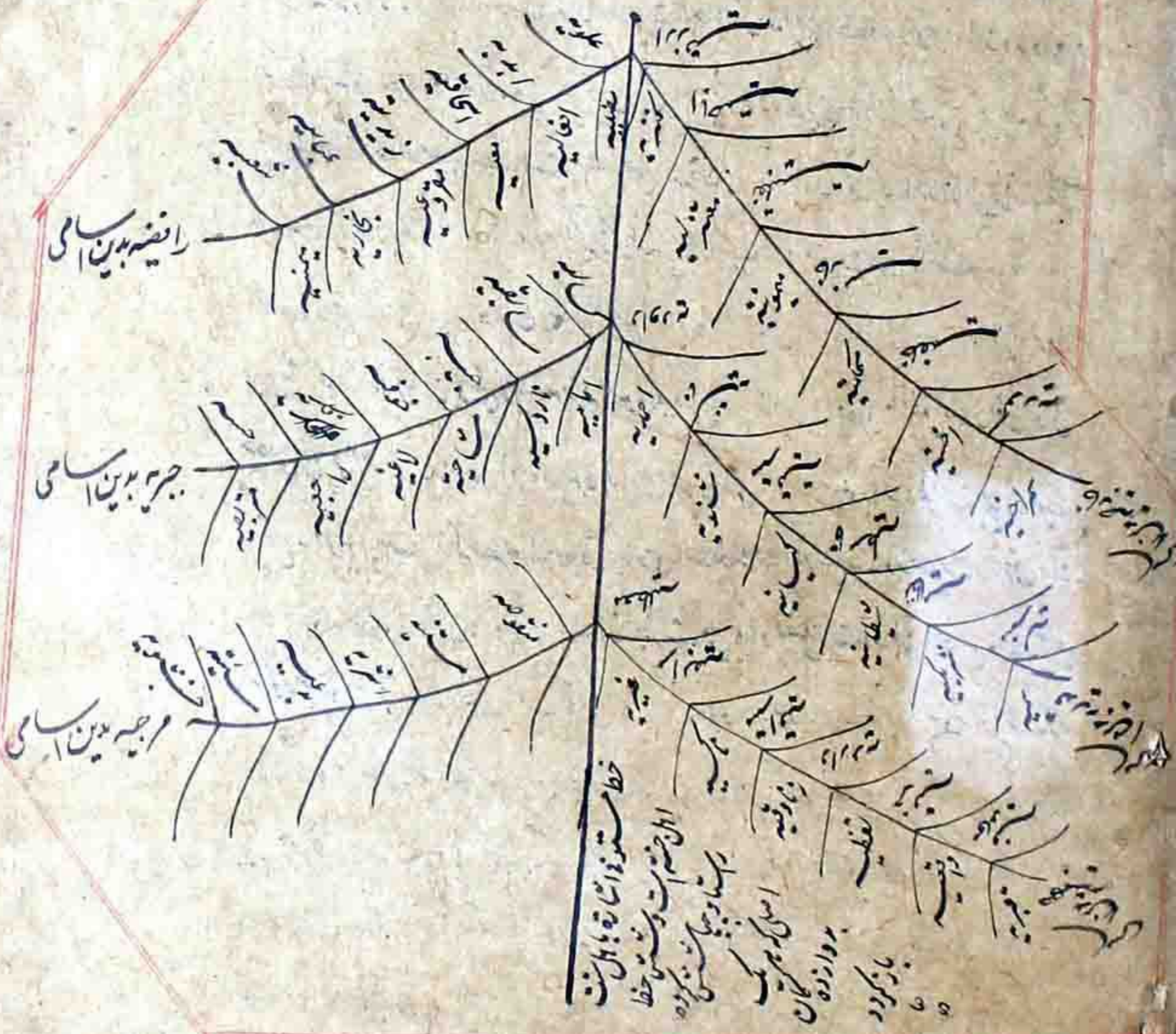
مذکور است بر کسی که از ابرو و چشم و کف و زانو و پاهای خود را برادر با بعضی مسلمانان خشنمائی بود بسیاران موسم  
 بغزیت او برود آیا است بروی وزری یا نه پس فرمود چون آید روز قیامت بیکه در روی او سیاه  
 فی فتاوی **الهدایه** چون میرود ذمی روایت برای هیچ یک از مسلمانان که برود بغزیت او و حلال نیست  
 مصافحه کردن با اهل میت و غنماک نشود از موت او و هر که غنماک شود از موت کا خبر برمی آید از و  
 طاعتها و باشد عاقبت او بجز پس هر عالمی یاد ریشی که بی عیادت یا بغزیت یا تهنیت کفار مبتلا شده باشد  
 بنمای اهل اسلام را که شجاع او کند فی کشف **المحجوب** از اشتغال العالم بالرضخ فلیس یحیی منه شیء **نور**  
 فساد کبر عالم تهتک **یا** و اگر منزه جاهل متنیگ **یا** هاشمه للعالمین عظیمه **یا** لمن بهانی دینه یتنک **یا**  
 که از **تقسیم** المتعلمین پس هر که در احکام شرع مظهر و اختلافات فقها و طلب رخصتی کند او ازین  
 سعادت محروم است که از ذخیره **الملوک** لان الاخذ بالا حوط احرى و احق و مطابته الترتیب و وجوب  
 که از **تمهید** ابوشکور سالمی فی فتاوی **الحج** و یختره ز مواقع الاخذ بالاحتیاط لان الاحتیاط  
 فی العبادت اولی و الاخذ بالا احتیاط فی باب العبادت واجب که از **القائمه** و لیاخذ و اما هو  
 اقرب الی التقوی و لیتکر الرخص که از ارشاد **المربین** و المرجم فی مقابله الراجح فی حکم العدم  
 که از فی **تحقیق** شرح حسامی **ایمان** راهفت حکم است یعنی هفت فایده است پس هر که ایمان آرد از گشتن  
 و بند گرفتن مال او بناحق و رنج نیندن با جهته شرع در امان در آید که فرموده است بمعنی علی سلام امرت  
 ان اقاتل الناس حتی یقولوا لا اله الا الله فاذا قالوا عصموا منی و ماؤم و اموالهم و حیاتهم  
 علی الله **یعنی** مامور شده ایم ما باینکه کارزار کنیم با کفار تا آنکه کلمه توحید را بر زبان گشود آنگار  
 پس چون چنین کردند لگام بردارند از زبان ما بهار و جانها و خود را و حساب ایشان بر  
 حال چنان بر حضرت رحمان است و کمان برودن بروهم روا باشد که فرمود بمعنی علی سلام  
 ظنوا بالمومنین خیر احدیت **و نیز** فرمود لا تظنن بکلمه خرجت عن فم اخیک المسلم سووانت

تجدلهانی آنچه محکماً کذا **الاجاز** عن الاکفاریع کما ان بد بر تو بر بر او رسم چون بد را آید از دهن او  
 کلمه که شعرت و باشد تا مادام که محکم خیر را در ان یا با و این پنج حکم تعلق بدینا دارند و در حکم دیگر تعلق  
 باخوت دارند **اول** آنکه هر که ایمان آورد از عذاب ابدی دوزخ خلاص **یا بد دوم** آنکه عاقبت جان  
 او در بهشت باشد و ایمان آوردن بجز اینها بجز کونه است اول ایمان آوردن بوجدین است  
 ضایعاً تا سلامت ماند از تعلیل صانع و است به با بود آنحضرت جل و علا دوم ایمان بوحدا نیت ذات  
 تبارک و تقدس تا سلامت از شرک **نظم** در دوی عقل است پنج بیج چشم ایمان دوی نه پنجه  
**سیدم** ایمان آوردن بصفات آن رفیع الدرجات تا سلامت ماند از تشبه و دلیل و برهان  
 اذان و حدایت و احدانت که اگر فرض کرده شود وجود و صانع خلایق از اینکمی از ان  
 هر دو اگر قادر باشد بر مخالفت دیگری در پیدا کردن چیزی پس ثابت میشود بجز آن دیگر لازم می آید بودن  
 او مقدر و مغلوب تحت قدره این قادر و اگر نه لازم می آید بجز اول پس عاقد و مقدر هر دو مستحق الوهیت  
 نه اند پس معلوم شد که او یکی است در ذات و صفات کذا **نظم** ای در دویس یقین دان که بیشتر  
 آدمیان تقلید فاسد نادانان موهوم و مصنوع خود را میپرستند زیرا آنکه هر کس با چیزی تصور کرد و آن  
 مقصور خود را خدا نامیده و آنرا بجزای میپرستند و مقصور هر کس صنم مصنوع آنگس باشد و همه وقت  
 عیب بت پرستان میکنند که بتان خود را میپرستند و یکن نمیدانند که ایشان نیز همه عمر درین بودند  
 و خواهند بود و از رب لاریب که آله مطلق است و آنرا بکار عالمیانت بچوبند چو عیب خود  
 نیکنند و عیب دیگران جویند **نظم** غنی که خبر ندارد در آب زلال منقار در آب شور دارد  
 همه سال کذا **مبادر المعاد در تمهید** ابو شکور سلی نه کور است که فرات نیت میان اینکه تصویر  
 صورتها کند در ظاهر و آنرا بجزای میپرستند چنانکه عبده الاصنام و میان اینک تصویر صورتها کند  
 در باطن چنانکه اکثر اصحاب تقلید مقصور و مصنوع خود را بجزای میپرستند الی هذا کلام پس هر چه

در دهم و خیال تو صورت بند که خدای تعالی است خدای تعالی نه است بلکه خدای تعالی است از جهت  
انکه این تصور ذکر است و تو با فکر و وهم و خیال و اوصاف و افعال و احوال خود مخلوق و مصنوع او هستی  
نه خالق و صانع او کنانی **عمده الاسلام مشوب** موجود منقسم بدو قسم است بزور عقل یا واجب الوجود  
و یا ممکن الوجود ممکن دو قسم است یقین جوهر و عرض جوهر پنج قسم شدی تاظم عقودا جسم دو اصل او که  
همولی و صورت اند پس عقل و نفس این همه را یا دیگر زودا کم است و این کیف متی و مضاف و وضع  
پس بیفعل است بیفعل و ملکه از وجود اجناس کائنات مقولات عشره شدی کن گشت کم ازین ده  
دیگری فرود پس واجب الوجود ازین بنام نه است که است و بود باشد و زین بنام یکی بنودا مثال  
مقولات عشره که همدرین است مندرج اند **نظم** مردی دراز نیکو همه بشهر امر در با خواجه نشسته  
از کرده خویش فیروز **باب** اول در بیان اصول و در آن سه فصل اند **فصل** اول در بیان  
علامات مذہب سنت و جماعت رضی اللہ تعالی عنہم و من تبعہم اجمعین **این باب** و تفکرات  
للعلم در **مفاتیح** مذکور است که فرموده است پیغمبر علیہ السلام ستفرق امتی علی ثلاث و سبعین ملکہ مکاتم  
فی النار الائمة واحدة **یعنی** امت من مفاد دو سه فرقه شوند ستم اهل دوزخ باشند بجز فرقه  
واحد که بر اعتقاد سنت و جماعت باشد **نظم** رہی دیدم بهفتاد و دو و بخارا یکی زان کلشن و دیگر  
سهم خارا پس بر سیده شد از سید انبیا و بر مان الاصفیاء علیہ من صلوات اللہ و سلامہ کہ حجت  
سنت و جماعت فرمود ما انا علیہ و اصحابی **یعنی** عبارت است از اعتقاد ما و اعتقاد تمامی یاران  
از عبد اللہ ابن مسعود **روایت** کہ روزی رسول علیہ السلام و بصلوة نشسته بودند راستا و چپا زمین  
خطها کشید و فرمود ہنہ بل علی کل سبیل شیطان یدعو الیہا و یک خط علاحدہ کشید و قرأ  
وان تاملہ ہذا صراطی مستقیما فاتبعوہ و لا تتبعوا السبل فتفرق بعبث **الایہ** **یعنی** راه  
کہ من نشمارا نمودم و در رفتن آن شایع رحمت فرمان دادم را ہی رہت است پس این راه گیرید



و بین راه روید در راه پیکر و پیکر سوی راهی مختلفه و تمتهائی باطله شود که شما با برکننده کنیز از دین رحمان  
 و دور افکنه از راه ریت سلسله افکنه **المصباح** و نیز از حضرت ابو حنیفه رحمه الله از مذاهب سنت و جماعت پرسیدند  
 فرمود که مذاهب سنت و جماعت عبارت است از نیکه لارفض و لانصب و لا قدر و لا جبر و لا تشبیه  
 و لا تعطیل یعنی سنت است که ازین شش چیز خارج باشد و هر یک ازین شش بدو از ده گان بازگردند  
 و شش این شش گروه که بدو از ده گان بازگردند از عبارت مدارک بدین شکل فهم می شود



در دافع المحدثین بین شکل مشکل کرده که حضرت علامت اهل سنت و خطیب است و چپا علامت افتاد و دو

اهل النار است

در فتاوی **مجتب** مذکور است که خبر کرد عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما از رسول علیه الصلوة و السلام که فرمود که

بشده بر مناب سنت و جماعت رضی الله عنه بنویسند حضرت حق برای او بمقابل هر کامی که بر زمین میزند

ده نیکی و بردارد برای او ده درجه پس عرض کرد جماعه اصحاب رضی الله عنهم از کجا معلوم کرده شود یا رسول

صلی الله علیه و سلم که مراد از اهل سنت و جماعت است و حال آنکه همه این همفاد و در وقت نماز در روزه و

ذکر و گوشه و سایر اعمال خیر نیکه پس فرمود چون یافته شود در مردی ده صفت یقین مایند و گواهی

دهید که آن مرد از صفت و جماعت است رضی الله عنه **عنه** اول آنکه بگذارد نماز پنجوقت **عنه**

پنجاه مکر از ضرورت **عنه** دوم آنکه ذکر نکند هیچ احکاب را به بدی و تحقیر و امانت **عنه** فرغ

الصدور فی ذکر اصحاب القبور عن ابی بکر الصیرفی قال مات رجل یستتم ابوبکر و عمر و رای رای جنتم و رای

رجل فی النوم کانه عریان و علی راسه خرقة سوداء و علی عورته احرى فقال ما فعل الله ربک قال

جعلنی مع بکر القیس و عون ابن الایسر و هذا ان لفرایان **عنه** سیوم آنکه ذکر نکند هیچ اصحاب را

تفص از فکر خود بلکه داند که حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه افضل است از حضرت فاروق داد

افضل است از حضرت عثمان داد افضل است از حضرت علی داد افضل است از باقی اصحاب برتر می

که مذکور میشود و عنقریب است را الله تعالی **عنه** ابو سعید در کتاب شرف النبوة روایت کرد

که روزی علیه السلام بر منبزشد و گفت چه شد شما را که در اصحاب من اختلاف میکنید و ندانستید اید که دوست

من و دوست اهل بیت من و دوست اصحاب من فرض فرمود الله تعالی بر من تا روز قیامت و فرمود

که دشنام نکنید یا ران مرا که برشته اگر نفقه کنی از شما مانند جبل احد میسر هرگز بمید یعنی

حصه جاری بیانه توابع یکی از این را کنه **عنه** الاعماد بعد از ان ابوبکر صدیق رضی الله عنه را

بمرتبه

بخواند و اورا بسینه مبارک خود گرفت و میان هر دو چشم مبارکش بوسه داد و آب از چشمان مبارک رسول علیه السلام  
 روان شد و دست مبارک حضرت امیر المؤمنین صدیق اکبر رضی الله عنه را بگرفت و با او از بنده فرمود ای  
 جمیع مسلمانان ابو بکر صدیق شیخ مہاجران و انصاریت و این مصاحب من است کہ تصدیق کردم اورا در زمانہ  
 کہ مردم مراد و میگردند و خرید از برای من بلال را از مال خود پس هر کہ بغض او داشتہ باشد لعنت  
 و لعنت محمد لاعنان بر او باد و حضرت حق تعالی و من از دشمنان او پیزارم بعد از ان فرمود ہر کس کہ  
 حاضر است بر ساندہ این سخن را بر ہر کس کہ او غایب است بعد از ان گفت یا ابا بکر آنچه من گفتہ ام صدقاً  
 ترا بدان نواخته است بعد از ان عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ را بخواند و اورا بسینه مبارک خود  
 بگرفت و با وی نیز همچنان اکر ام و احترام کرد کہ با ابا بکر صدیق رضی اللہ عنہ کرد و گفت ای جمیع مسلمانان  
 عمر بن خطاب شیخ مہاجران و انصاریت این انکس است کہ مرا اللہ تعالی فرمود کہ او ظہیر و شہیر  
 کرم و این انکس است کہ اللہ تعالی حق را بر دل و زبان و دست او فرستادہ این کسی است کہ حق  
 کوید اگر چه در انرا تبلیغ نماید این کسی است کہ از ملامت کسی نیرسد در کار حضرت پروردگاران  
 انکس است کہ شیطان از وی میگرد پس ہر کہ بغض این دشمنہ باشد لعنت اللہ و لعنت محمد لاعنان  
 بروست و اللہ تعالی ہم از وی بری و من از وی پیزارم بعد از ان عثمان ابن عفان رضی  
 اللہ عنہ بخواند و اورا بسینه مبارک خود بگرفت و گفت ای جمیع مسلمانان این شیخ مہاجران و انصاریت  
 این انکس است کہ اللہ تعالی مرا فرمود کہ اورا ستم و خلف کرم بر امت خود این انکس است  
 کہ ملائکہ آسمان از وی شرم میدارند پس ہر کہ بغض او داشتہ باشد لعنت اللہ و لعنت محمد لاعنان  
 بروست و اللہ تعالی از وی بری و من از وی پیزارم بعد از ان فرمود می باید کہ ہر کس کہ  
 حاضر است بر ساندہ این سخن را بر ہر کس کہ غایب است بعد از ان علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ را  
 بخواند و با وی نیز همچنان اکر ام و احترام کرد کہ با آن سہ کرد بعد از ان فرمود ای جمیع مسلمانان

این شیخ نه با جوان و انصاریت و این اخ و جیب و ابن عم من است و این طم و دم و شعر من است و پدر  
 حسن و حسین است که سید جوانان این هشت اند و این مفرج کرب من است این سید الله در زمین بر زمین  
 اوست پس هر که بغض او داشته باشد لعنت الله و لعنت عمه لایعنان برویست و الله تعالی از وی  
 بری و من از وی پنهانم بعد از آن فرموده کس که حاضر است برساند این سخن را بر هر کس که غایب است  
**تم قال** جبرائیل علیه السلام مثل ابی بکر کمثل بکیرة الافتتاح و مثل عمر کمثل التیام و مثل عثمان کمثل الركوع  
 و مثل علی کمثل السجود فکما ان الصلوة لا یتیم الا بهذا الارکان الاربعه فکذاک الایمان لا یتیم الا  
 بحب هؤلاء الاربعه کذا فی **کتاب** الادب الدینیة و نیز فرمود علیه السلام من ابغض الصدیق  
 فهو الزندق و من ابغض عمر فماواه السقوف و ابغض عثمان فماواه الیهران و من ابغض علی فهو  
 انحرابی و انما منه برئی **بزرگ** حاصل کلام که در شان حضرت خلفاء راشدین واقع است از ادب

سلک نظم در در سفته است **نقش** حضرت حق و بنی مصدق و اصحاب محقق **ایات**  
 جبار ذوالجلال خداوند اکبر است **۱** دارای چرخ انجم دانای کشور است **۲** پروردگار بزرگ نواز است **۳**  
 کان بی نیاز پی زن فرزند اوست **۴** سارتر پوش خداوند مهربان **۵** فرد و قدیم دقا و قدوس داور است  
 محتاج بی بعرض نه فرست جای او **۶** محتاج نه بگناه نه محتاج منزل است **۷** بگر بضع ایزد ایزد چهار خضر  
 هر یک بجای دیگر زیبا و انور است **۸** از رنگ خار و نقره و از گمان کبر لعل **۹** از کرمک از شیم و از کوا و عنبر  
 بعد از شاه ایزد لغت رسول کو **۱۰** آن صدر بدر عالم سالار محشر است **۱۱** آن سید و ستوده دان پشوا **۱۲**  
 اکنون ترا بخت فردوس رهبر است **۱۳** خرم بدان رسول که نامش محمد است **۱۴** روی چو ماه تابان قدی صنوبر است  
 سینه زار نور بران رو چو ماه تاب **۱۵** ششصد هزار فضل بران قدع عرش **۱۶** سر و قدی جوار است او آرزو کند  
 ماهی که چون ستاره پروین نکو تر است **۱۷** دانسته بود ایزد دانای پبی نظیر **۱۸** کان هست بلند که از عرش تر است  
 بر شاخ عرش نام او بر حق مسخر است **۱۹** پنک شفیع ما بقیامت محمد است **۲۰** آنکه دو ستمدار ابو بکر عمر است

عثمان

عثمان بر کزیده علی میر حیدر است **بو بکر یار غار عمر مسروره دار** عثمان شهبوار علی فتح لشکر است  
 بو بکر جان ماست عمر دیکان است **عثمان زبان مات علی تاج بر سر است** بو بکر با سخا و عمر میر با وفا  
 عثمان با حیا علی کبج کوهر است **بو بکر زنجیل عمر جوئی سلسیل** عثمان شراب و شیر علی شکر است  
 بو بکر چون درخت عمر شاخ آخور **عثمان برگ سبز علی میوه در بر است** بو بکر چون درخت عمر تخم عدل است  
 عثمان قدح دست علی حوض کوثر است **بو بکر همچو کعبه عمر در طوخت او** عثمان آب زفرم علی حج اکبر است  
 این چار یار دست نمایان دین ما **هر یک بجای دیگر محراب و منبر است** هر سه ازین چهار یکی را خلاف کرد  
 او را حقین بران که جهودان خیر است **صد هزار لعنت بر جان را** بر جان آنکه دشمن بو بکر عمر است  
 ششصد هزار لعنت بر جان خار **بر جان آنکه دشمن عثمان و حیدر است** سه صد هزار لعنت بر جان کافران  
 بر جان آنکه دشمن دینی محمد است **یاران مصطفی دو امیر اندر و کبیر** از یادوران دیگر هر یک منور است  
 ز بهارای شامی دل در جهان مسند **دل با ضنا به بند که خلاق اکبر است** **نقلست** مژده امام نووی از امام  
 مفسور بغدادی علیه الرحمه که اصحاب ما اجماع بران دارند که خلفاء اربع رضی الله تعالی عنهم افضل اند بر  
 ترتیب که مذکور شد بعد از ان **باب هشتم** در بعد از ان اصحاب بدر بعد از ان اصحاب احد  
 بعد از ان اهل بیعت رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اینست اخذ کلام امام نووی علیه الرحمه در **کتاب**  
 ارشاد و مثل همین در شرح صحیح مسلم مذکور فرموده بعد از ان گفته اند که علماء اختلف کرده اند تفضل  
 مذکور قطعی است یا نه از آنها که قطعی گویند امام ابو الحسن اشعری است رحمه الله و فرمود که ترتیب فضل  
 مذکور همچو ترتیب خلافت است **فی کتاب** الاعتماد پس بعد صحابه فضل نمیدم بچس را مگر بعلم و تقوی  
 و فضل اولاد خلفاء بر ترتیب فضل ابائش است که اولاد فاطمه که افضل اند بر اولاد خلفاء است  
**فی عقیده** الاسلامیه اتفاقاً میکنم ما برین که بدست صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه افضل است  
 فضل علی کل غیر مقید بختی و انکار میکنم ما غیر او را بجهات فریته و همین سبب وجه توفیق میان قوله

علیه السلام خیر القرون قوی نم ازین میونهم نم یفتوا کذب احدث و بیان قوله علیه السلام مثل امتی کامل  
 لایدری اولها خیر ام آخرها خیر و درین بحث است از آنکه تفضل شیخ بر نفس خود لازم می آید از آنکه خیر القرون  
 داخل است در قول پیغمبر علیه السلام مثل امتی کالغیت لایدری اولها خیر ام آخرها خیر ای کلمه خیر **جواب** بکوه  
 توفیق بین احدثین است که قوله علیه السلام مثل امتی کالغیت احدث محمول است به نسبت ام ماضیه و قوله علیه  
 خیر القرون قرنا محمول است به نسبت ام خود و **حکایت** حضرت امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه باجماع صحابه  
 صحیح است و قتل آن ظلم محض و قاتل آن همه ظالم و فاسق بوده و هیچ یک از صحابه در قتل او شریک نبوده و قتل آن  
 شده مگر بغوغای قبائل و سفیه اطراف و ارادل که قصد آن نمودند از مصر و صحابه رضی الله عنهم عافوا عنه  
 از دفع ایشان پس حصر آن نمودند تا او را شمشیر کردند و امام المؤمنین علی حلیقه او بوده رضی الله عنه  
 باجماع و خلافت غیر از او نبوده و ماجری که بیان علی و معاویه شده بود منسبی بر اجتهاد بود چه امام  
 معاویه با امام علی هیچ منازعه ندشت و نشان قتل که میان ایشان افتاده بود واسطه خلاف بود در جواز قتل  
 جماعه بواحد یا نه چه امام معاویه و اکثر صحابه بر جواز آن بودند ازینجهت قتله حضرت عثمان را از امام علی  
 میطلبیدند و منیب امام علی آن بود که واجب نیست قتل کردن و نه دفع کردن ایشان را سوی طالبان  
 قصاص پس بنا برین امام عاقل حضرت عثمان مدعیان قصاص نمیکرد از جهت آنکه ایشان باغی بودند و  
 حکم در باغی نیست چون آن باغی قبول کند اطاعت امام عادل را مواخذه کرده شود او را از سابقین  
 از اتلاف اموال و سفک دمار و جرح ابر و ایشان پس ازینجهت قتل امیر عثمان را تسلیم مدعیان  
 کردند و احتمال دارد که امام علی رضی الله عنیه موافق ایشان بوده باشد در جواز جماعه قتل واحد اما  
 امام علی رضی الله عنیه خیر قصاص او امید نیست از جهت فتنه زیرا که اخذ قصاص بر امام وقتی **جواب**  
 که چون بیند انگار شوکت آن مدعیان و تفرق منعه ایشان در بودن امن از برای نخستین  
 فتنه را و قادر بودن امام بر دفع کردن شر ایشان و حال آنکه هیچ یکی از آن معاند در وقت طلوع کردن

معاویه رضی الله عنه قصاص را موجود و حاصل نمود بلکه بود شوکت و قوه آن اعدا باقی و منعمت قایم و مغرم  
 بغات بر فوج بر مقامه طالبان قصاص دوم دایم و معاویه رضی الله و صحابه دیگر منفق بودند که تا آخر قصاص  
 موجب اغراض ایشانست و مصلحت در تعجیل قصاص میداشتند و لهذا مشابوت و مقارنه میان ایشان نبود  
 ازینجهت نه از جهت منازعت در خلافت چه امام بحق در الوقت بیک و حذف امام علی بود بالا اتفاق  
 که انی کتاب الایمان و فیه ایضا روایت کرده شده است که بدستش چون حضرت عثمان علیه الرضوان  
 بسعادت شهادت شرف شدند افتاد فتنه در مدینه رسول علیه السلام و قصد کرد قتل عثمان رضی الله عنه  
 استیلا بر مدینه و قتل اهل آنرا پس خواستند صحابه کرام رضی الله عنه تکین این فتنه را بنابر  
 عرض کردند خلافت را برای امام علی رضی الله عنه که این اختیار بصریان بود و او امتناع او رد این  
 سخن را از جهت تاسف و بزرگ بیندیشیدن او قتل حضرت عثمان را و لازم گرفت خانه خود را از جهت  
 میبست قتل حضرت عثمان بعد از آن عرض کردند خلافت را برای طلحه رضی الله عنه که این اختیار بصریان  
 بود و او ابا او بود و کرده بنداشت خلافت را تا سفاقت بعد از آن عرض کردند خلافت را بر  
 زبیر رضی الله عنه پس او نیز امتناع او رد و اعظام القتل پس سه روز بعد شهادت او که نشت جمع شدند  
 مهاجران و انصار و سوال کردند از علی رضی الله عنه اختیار این امر را و همه ایشان قسم یاد کردند پیش  
 علی رضی الله عنه در حق حفظ اسلام و صیانت دارالجمعه پس حضرت علی قبول کرد این امر را بعد  
 شدت و بعد اینکه دید مصلحت از جهت آنکه داشتند همه صحابه و علی نیز که حضرت علی اعلم و افضل  
 و اولی و اشجع و از هر و اورع از بقیه صحابه است رضوان الله علیهم اجمعین پس متابعت کردند صحابه  
 با او و میت از شرط ثبوت خلافت اجماع است برین بلکه چون عهد بستند صالحی الامت برای  
 کسی که او نیز صالح است برای این کار نیست برای غیر آن که مخالفت کنند با او دیگر آنکه اقامت

خلافت از جهت ضرورت و حاجت است و در اکثر احوال اجتماع تاخیر و فوت این حاجت است از وقت  
خود و صحابه رضی الله تعالی عنهم نیز شرط کرده اند درین امر اجتماع را پس چون اجتماع شرط است پس  
نباشد جماعتی برای اقامت این امر اولی از جماعت دیگر پس هر جماعتی که اقامت این امر کند  
منعقد میشود و عقد الی هذا کلامه **نقل** نمود امام نووی رضی الله عنه که معاویه رضی الله تعالی عنهما از  
عدول و فضلی صحابه بوده نه جبار بوده اما وقوع حوب آنکه هر طایفه اعتقاد تصویب خود میکنند  
بواسطه آن شبهه هم عدول بودند پانزده و در و ب که ایشان نبودند و تاویل بود و این ترا از  
عدالت اخراج نمود چه اکثر ایشان مجتهد بودند و اختلاف ایشان در محل اجتهاد موجب نقض  
ایشان نیست اصلا و قطعا و بواسطه شبه شدن قضیه اجتهاد و شایفا مختلفه شده در قسم  
شده قسمی را ظاهر شده با جهاد که حق درین طرف است و مخالف آن باغی است پس بنا بر این اجتهاد  
واجب بود ایشان را نصرت این طرف و مقاتله نمودن با نظرات و قسم دوم عکس قسم اول بود و قسم  
سوم قضیه برایشان شبهه شد و متمیز بودند در اجتهاد و هیچ طرف ایشان را هیچ بنود پس دور  
جستند از هر دو طرف پس نصرت هیچ طرف نکردند و این دوری برایشان واجب بود چه جایز است  
مقاتله نمودن مسلم بغیر تحقیق و بعد تحقیق تا غیر روا نباشد از نصرت و مقاتله با طرف غیر محقق کردن  
و این هر سه قسم معذور بودند و هم از بیخه اتفاق اهل حق است با جماع و قبول شهادت در روایات  
و کمال عدالت ایشان اینست کلام امام نووی علیه الرحمه و در **مسئله** فقه میگوید که بدست فرموده است  
حضرت امام العمام حجة الاسلام محمد بن الغزالی علیه الرحمه و الاکرام که حوام است بیان کردن و غلط  
گفتن متقل حضرت حواجه زادگان و حوام است بیان کردنش بود و تخاصم که میان اصحاب رضی الله  
فرموده است که بدست آن بیان پیدا میکند بغض درشان بعضی این را و طعن کردن را



و حال آنکه این همه اعلام دین اند که فرموده است در شان شان پیغمبر علیه السلام اصحابی کالجزم با هم  
آید بیهم آهند بیهم پس طاعت شان مطعونست در دین **نظم** بزرگش خوانند اهل خود که نام بزرگان  
بزرگش بود **فی التیغ** شیخ الاسلام الهروی رضی الله عنه و مقتل امیر المؤمنین حسین رضی الله تعالی  
عنه را بخواند و تعزیت نزار و در روز عاشورا جمع نشوند از جهت ماتم شهزادگان هر دو سرائی چه و ام  
در مجلسی که مقتل میخوانند و وعظ میگویند حاضر شدن روایت لایذا کلامه **قال اجماع** وجه صحت  
وعظ و مقتل و کتاب صحابه رضی الله تعالی است که سخونات در حکایات و قصص مفتره از محض بهتان  
پس ستم در بزه شریک قابل میشود و فتوی شیخ سلف است رضی الله عنه که اختیار الضرر اکثر  
لنفع الی غیر خلاف حکم است پس قصه ابو شجره رضی الله تعالی عنه نیز ازین قبیل است یعنی محض افتراء و بهتان است  
و حال آنکه خبر این قینه در عالم اطهر من الشمس است کذا فی **نصاب الاحساب فصل** فی ذکر  
المقتل فی یوم عاشورا سیل رضی الله عنه عن ذکر المقتل فی ایام عاشورا که بوزام لاقال لالان ذلک من  
شعلا و افضته وان اراد ان یذکر المقتل یعنی ان یذکر مقتل الصحابة ثم یصیر الی مقتل الحسن و حسین  
رضی الله عنهما تعالیا مقصودا فحینئذ لا یاس به کذا فی **اصول الصفا** فرق القاص نیابه فی مقتل  
الحسین تا سفا علی المصیبه و امرهم بالقیام بحک علی ولایة الدین ان یزجر و هو **المستعملون** لا  
یکونون معذورین فی ذلک نفس علیه فی القنیه امره تذکر فی بیتها مقتل حسین و اهل البیت  
لیس لها ذلک کذا فی التیمیته و کذا فی **مطالب المؤمنین** و فرموده است عمر بن الصلح **کتاب**  
موفته الحدیث و صاحب الروفیه فی کتاب الارشاد که همه صحابه رضی الله عنهم عادل بودند و  
بودند وقت وفات آنحضرت یک لکه و چارده هزار و قرآن و اخبارش با هدایت بجلالت و  
عدالت همه ایشان و اختلاف که میان نشان جاری شده مبنی بر اجتهاد بود و برای او محال  
و ادیبات بسیار است اما برای عوام از اهل اسلام واجب است که ازین تفکرات اعراض نمایند

در کفایت نقص از مستقام و مستنک عقیده سدید خود را فاسد نگردانند که بعضی هر طرف از طریقین و العیاذ بالله  
 موجب کفر است بلکه اینان بر همه مسلمانان واجب پس بر احوط هو السکوت عمل نموده با حواس  
 چنان بهمین مخلص بنهر و گویند ملک آتیه قد حلت لهما ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسألون عما کانوا  
 یعملون که راه نجات و شرب نفاة همین است **شعر** فجب جمیع الآمال و الصحب مذهبی عذابم بهما  
 ارجو النعیم الموبدان و من مذهبی حب الیاری لاهلها و للناس فیما یعشقون مذاهب یمانم  
 مستقیم است این **شعر** رای المجنون فی الصحراء کلبا مذعلیه بالمعروف ذیلها فقا بوه علی  
 جادته فقالوا لم انلت الکلبینیا فقال دعوا الملمات ان عینی راة مرة فی دار لیس  
**ترجمه** سگی را دیدم مجنون در بیابان بگفته بر و دامن شتابان همه مردم بی عیبتش قیادند  
 زبان سزانش بر روی کشادند بگفتازان مرا با دست میسی که دیدمش کمی در کوی یسلی پس باصاف  
 تمام دین منزله الاقدام استهدای از نادای الامام طلبیده عقیده سدید خود را بر وقت مذمت  
 سنت و جماعت عظام علیهم الرحمة و الکرام بردوسته ایشان در مدام **نظم** دین در طه گشته  
 فرود شده هزار که پدانش تخته بر کنار **در کتاب** الا نوار مذکور است که جایز نیست لعنت کردن  
 حضرت معاویه را رضی الله عنه او از کبار صحابه بوده است و نیز جایز نیست لعنت کردن یزید را  
 و نه نسبت کردن او را بکفر که بدست او مؤمن بوده است و امر او نیست خداست خواهد  
 بخش خواهد مغذوب گرداند که مذهب سنت و جماعت برین است و نزد خوارج مرتب کبایر کافران  
 کذا **طالب** المؤمنین و ذکرت العقایه و اصول الدین و ذکرت السراجیه المؤمنین لا یخرج من الايمان  
 بارتحاب الکبیره و اذونات بغیر التوبه فمن ذکرت السراجیه استقامت انشا و غفر له و انت عذبه بقدر حقیقت  
 او اقل نعم یدخله الجنة **عالم** ان الناس علی ضربین مؤمن و کافر فالکافر فی النار بالاجماع و المؤمن  
 علی ضربین عاص بالکبایر و عاص بالصغایر و العاص بالصغایر فی الجنة بالاجماع و العاصی علی الکبایر

عبارتین مستحل و غیر مستحل استحل النار بالجماع و غیر مستحل فی مشتاقه متلمان شاعر عذیب دان شاعر اذ ظلم  
انجسته علی هذا الاعتقاد جمهور اهل سنت و اجماعه علیهم الرحمة **در قصیده الآله** مذکور است که لعنت بر یزید  
نباید کرد کذا فی مجموعه **غلبه** و درین باب علماء اهل سنت سه کرده شده اند بعضی از ایشان بجا از لعنت  
یزید فتوی کرده اند و بعضی بعدم جواز فتوی کرده اند و بعضی ساکت گشته اند فالاحوط بهر بسکوت  
کذا فی کتب **الاعتقادات** در کیمی سعادت مذکور است اگر کسی گوید که لعنت بر یزید باد و او باشد یا نه گویم  
این قدر رو بود که گوی لعنت بر کشنده حسین رضی الله عنه باد اگر بپذیرد پیش از توبه که گشتن او پیش از کفر  
نیت و چون کسی که از کفر توبه کند لعنت نشاید کرد که جنسی رضی الله عنه را بکشت و مسلمان نشود و لعنت از او  
بیتاد اما حال یزید خود معلوم نیت که وی کشت یا زمود و گروید که گفتند که زمود و گروید که گفتند که نفرمود  
و لیکن راضی بود و نشاید بهمت کسی را بمعصیت نسبت کردن که این خود جنایتی بود و اندرین روز  
سیاری از بزرگان را بکشتند که بچکن حقیقت نیت که فرمود پس از چارصد و پنجاه سال حقیقت آن  
چون بشناسد و خدای عزوجل خلق را ازین فضول و ازین خطر استغ کرده است چه اگر کسی در همه  
عمر خود المیس را که مستحق لعنت است لعنت نکرد و پراگندد در قیامت که چه المیس را لعنت نکردی  
با چون لعنت کرد در خطر سوال بود تا چه اگر دو از کجا گفت یکی رسول علیه السلام را گفت که مرا وصی  
کن گفت لعنت مگو و گفته اند لعنت مومن را بکشتن وی برابر بود و گروید که گفته اند اندر حضرت  
از رسول علیه السلام که تبییح مشغول بودن او لیرتبت از آنکه لعنت المیس تا بدگیری چه رسد و هر که  
لعنت کند و با خویشین گوید که این از صلابت دین است از غرور شیطان بهم و بیشتر آن باشد  
که از تعصب و هو باشد الی هذا کلامه **وقال** رضی الله عنه یزید ان لم یکن مستحلا لایجوز اللعن علیه  
و نحن لا ندری اهو مستحل ام لا فلایجوز اللعن بالشک کذا فی **مطالع** المومنین **وین** ایضا  
ان کل شخص ثبت موته علی الکفر کفر عون و ایا جهن بجوز لعنه و اما شخص لعینه فی زماننا کقولک

زيد لعنة الله وهو يهودي مثلاً فنذا فيه خطراً عظيماً لأنه ربما يسلم في موت مقر باعتماداً فكيف يكلم  
 يكونه ملعوناً فان قلت يلحقه كونه كافراً في الحال كما يقال للمسلم رحمة الله كونه مسلماً في الحال وان كان  
 يتصور ان يرتد **فاسلم** بان معنى رحمة الله اي ثبته الله على الاسلام ولا يمكن ان يقال ثبت الله الكافر  
 على ما هو سبب اللعنة فان هذا سوال عن الكفر وهو في نفسه كقوله تعالى ان يقال لعنت الله ان مات  
 على الكفر ولا يلحق الله ان مات على الاسلام وذلك عيب لا يدري والمطلق متردد بين اجهتين وبين  
 خطر وليس في ترك اللعنة خطر واذا عرف هذا في الكافر فحق الفاسق والمبتدع اولى حتى ان رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم نهي في لعن من لم يعلم عاقبته فانه روي انه كان يلحق قوماً فتر ليس لك من الامر شيء  
 الا يتبعين انهم ربما يتوبون فمن اين يعلم انهم ملعونون وكذلك من بان له موته على الكفر جاز ان  
 يلحق الى هذا الكلام في **الحكم** وغيره ما انه لا ينبغي اللعن عليه وعلى اجماع لان النبي صلى الله عليه وسلم نهي عن  
 لعن المصلين ومن كان من اهل القبلة وما نقل من لعن النبي صلى الله عليه وسلم لبعض من اهل القبلة مثلاً انه  
 عليه السلام يعلم احوال الناس ما لم يعلم غيره في **شرح** فقه الاكبر في فتاوى الصوفية في كتاب السير  
 في باب ما يصير المسلم به كافراً ناقلاً عن فرائد الفقه انه ينبغي ان لا يلحق على زيد بن معاوية ولا يطعن  
 فيه لان النبي صلى الله عليه وسلم نهي عن لعن المصلين من كان من اهل القبلة فلما كان لا احد ان يلحقه الا رسول  
 عليه السلام لانه يعلم احوال الناس باعلام السد اياه ولا يعلم ذلك غيره وان واحد وان كان مثلاً  
 فقله لا يكفر بقتله وان يعود لسانه بالخبر كان افضل من ان يقول باللعن **وقال الجاهل** في المكتب  
 كيفية مقتل الحسين رضي الله عنه من وداع الدنيا وتاريخ الحفيم غير ما قلنا قدر ان الطنج قلمى و  
 وما اجزوا عليه والسد الكان والمجازى فلا تغلوا فيه لان ذلك من فعل الروافض وفي **تفسير**  
**شرح** ولا يلحق زيداً بعد موت **سوى** المكثراً في الاغراء **قال** انه لم يلحق من احد من  
 اهل القبلة زيداً الا من اكثر كلامه **في** معروفت من اكثر كلامه كثر سقطه حال كونه غالباً في تحريض الخلق

عنا اللعن

على اللعن ذكر في **الكتاب** ان النبي عليه السلام هي عن لعن المصلين ومن هو من اهل القبلة ومن التواتر  
 ان يزيدا من المصلين ومن اهل القبلة ولهذا قيل يقتل قاتل يزيد بالقصاص فهذا ظهر  
 في قول من قال واقتفوا على جواز اللعن على من قتل ادمه او اجاره او رضى به واتحق ان ضيا  
 يزيد يقتل الحسين واستناره بذلك وانما اهل بيت الرسول عليه السلام مما تواتر معناه وان كان  
 تفاصيله احاد الا ان يزيدا من اهل القبلة وامره بقصاص قاتله دليل على ان التواتر بالنسبة  
 اليه شهرة كافرية وبسببه الكاذبة لا اعتبار لهما وعلى عدم الرضا بقوله لانه حاكم وهو لا يخاف من  
 احد ان يفتن منه ومثل هذا التواتر لا يثبت حكما من الاحكام الشرعية فكيف يحل شيئا حرم الله تعالى  
 ورسوله وهو اللعن على مؤمن المصلي الى قبلتنا فلم يستدل بمثل هذا التواتر **به** هذا لا اعتقاد مخالف  
 لا اعتقاد السلف الصالح من اهل السنة واجماعه رضوا الله عنهم فمن عن ذاك اصناف المانط  
 فانه مطارح الاذكياء كما في شرح **الامالي** في عقيدة الاسلام واما يزيد فقد جوز بعضهم لعنه  
 وبعضهم تجب عن ذكره فلم يلعبه في بعض الجوانب **فان قلت** ما مراد من هذه اللعن ان  
 كان المراد منه لعن المعتد الذي يقابل سيئة فلا يخفى يزيد به بل كل من ارتكب سيئة يستحق  
 بهذا اللعن وان كان المراد المطلق الذي هو جوار الكفر فلا دليل على كفره بل غاية شانه وظاهر  
 ايمانه انه صار بهذه الصفة القبيحة عاصيا قاصيا مرتكبا لثمة الكبار يتامل تضاف **منها** اللعن  
 وهو لا يجاد عنه تعالى فهو حكم عليه بما فلا يجوز لا على ميت كافر لجواز انه اسلم الا اذا علم بموته كافر  
 كما جهل وفرغون ولا حتى لاحتمال انه يسلم بخلاف الرجم الاسلام الاحالي لانه سوال الثبات على الاسلام  
 وهو مستحب وسوال الثبات على الكفر كفر ويجوز التعميم لعن الله الكافرين والاولى الترك مطلقا  
 اذ هو مما لا يعينه **المؤمن** ليس بلجان **منها** نسبت الذنب الى المسلم الا الذنب بعد  
 التحقيق كذا في **بين المسلم** ودر خلاصه گفته است كه نهي نكركه لعنت كند بر يزيد و بر حجاج از

هفته اکتبرین قبل مسلمانان غارت کرده اند که آنرا شرح العقاید الفارسیه و در کفایه شیخ مذکور است که حجاج  
 ابن یوسف روزی دیوان قبلی را طلبید و در نظر کرد و دید که شصت هزار مسلمان از کشته است و نام هر مقتول  
 را می یاد داشت بر دیوان نوشته اند چهل هزار از آن زمان و عباد از صحابه تا بعین بود مذکور است  
 هزار دیگر از مسلمانان و مع هذا در صد بیان حکایت می آرد که شبی عمر بن عبدالعزیز رحمه الله روز  
 ششم را در خواب میدید که مردم را در حسابگاه جمع کرده اند و ابتدای حساب از صدیق اکبر رضی الله عنه  
 کرده اند تا نوبت من که عمر بن عبدالعزیز ام رسیده که او کند او گفت چون از حساب فارغ شدم مرا  
 بطرف بهشت متوجه کردند اندران راه دیدم حیفه تلقاة فی الطریق يقول لا اله الا الله محمد رسول الله  
 عمر بن عبدالعزیز میگوید فخر گشته بر جلی قفلت لمن انت فقال انا حجاج ابن یوسف قفلت ما تصنع  
 ههنا قال لا رجوا من رحمة الله فلیا يجوز لاحد ان یقظ منها و فی المصباح که پنجم علیه السلام فرمود بینه  
 چون لعنت میگوید آن لعنت بالا میرود چون قریب آسمان میرسد بسته شود از دور آسمان چون  
 راه منی یا بد که بالا رود باز فرود سوی زمین رجوع میکند تا اندرود در آید پس بسته میشود از دور  
 زمین چون راه منی یا بد که زیر زمین رود پس رست و چپا میکند و چون منفذ را منی یا بد که اندک  
 شود رجوع میکند سوی آنس که لعنت گفته شده است اگر او مستحق لعنت بوده بنهر باو ملحق شود و اگر نه متوجه  
 میشود سوی قایل خود **قال حجاج** باید مؤمن را که از اطلاق چنین مالا یعنی احقر از نماید و این را مالا یعنی  
 وقتی توان گفت که ملعون مستحق لعنت کردن بوده باشد و اگر نه و زرا و بالا گفته شده است و نیز  
 فرموده است پنجم علیه السلام المؤمن لیس طبعان و نیز فرموده است من حسن اسلام المرء ترک مالا یعنی  
 ای لازم و رة ینہ تامل تنصف فی **امیس العظیمین** تا آورده اند که در میان خواجه زارکان و میان  
 یزید بن معاویه عداوت صفا و عداوت فرعی بود اما عداوت مسلمی اکتفا در خانه عبدالمناف دو  
 پسری یکی از شکم مادر تولدش و هر دو پشت یکجا پیشیده بود عبدالمناف ایشان را به تیغ جدا کرد



یکی را نام هاشم دشت دوم را نام امیه دشت میان ایشان تیغ شد بسبب زنا که هر یکی او را بزنا  
 سنجیدند بعد از آن در خانه هاشم پسر زادن نام او عبدالمطلب نهاد و فرزند آن عبدالمطلب هفت بودند  
 یکی عبدالدوم ابو طالب سیوم ابو یوسف چهارم ابو جهل پنجم حارث ششم همزه هفتم عباس و در خانه  
 امیه پسر زادا و را نام خوب دشت و میان ایشان نیز تیغ شد از بسبب شتری هر یکی سنجیدند بخرد بسبب  
 این تیغ جنگ شد کار تیغ دیر رسید بعد از آن در خانه عبدالمطلب پسر زادن نام او ابو طالب نهاد و او  
 پسران بودند یکی علی مرتضی رضی الله عنه دوم جعفر طیار سیوم عقیل و در خانه خوب پسر زادن نام او  
 سفیان نهادند میان ایشان نیز تیغ شد از بسبب قطعه زین بعد از آن در خانه ابو طالب پسر زادن نام او  
 علی نهادند و در خانه سفیان پسر زادن نام او را معاویه کردند و میان ایشان نیز تیغ شد بکم اجتهاد بعد  
 از آن در خانه علی مرتضی رضی الله عنه دوم پسر زادن نام حسن دوم را نام حسین رضی الله عنهما نهادند  
 و در خانه معاویه پسر زادن نام او یزید نهادند چنانچه در میان ایشان نیز تیغ شد الی هذا کلامه **علا**  
 چهارم از مردم سستی انگه بیرون نیاید بر بادشان سلام بشمیه مادام که آن بادشانان بر اعتقاد توحید و اهل  
 سنت رضی الله عنهم باشند و روزه ماه رمضان بدارند و نماز بجماعت بکند **نظم** اگر در خانه صد  
 محراب داری نماز است که در مسجد کناری **در کف** به شعی روایت کرده شده است که بدست  
 روزی حج خطبه جمع را در آن کرد تا آنکه وقت بگراست رسید پس عبد الله بن عمر رضی الله عنهم چنان  
 بستار و با او ملامت شروع کرد و گفت بکناری تو همیشه مقدری که تجا و زکری بگدی که مردم را  
 با تم ریاضی میدانم که من اجنت علی وجه الارض منک و مرا همین معصیت بس است نمازی که بعد  
 رسول علیه السلام کرده بودیم با تنه اید پس تو مبتلا شده ایم لیکن شنیدیم بودیم از سید انبیا علیه السلام  
 که خروج بر امام جایز نیست مادام که کلمه شهادت گوید و روزه ماه رمضان بدارد و نماز بجماعت  
 بکند و پس اگر مردی تویس ترک آرگی ازین سه چیز را تا پیشه که برون آیم من بر تو بشمیه انبیا

کلامه **علا** پنجم آنکه اشک پیار در ایمان خود بلکه گوید که من مؤمنم بالیقین و امید دارم که الله تعالی ما ختم کلام  
 همین تصدیق را قرار بدهد **علا** هشتم آنکه ایمان آورد که اندازه نیکی و بری باراده و شیت حدیث  
 تعالی است و درین مسله فکر و نطق را راه مذبحی **مطالب** المؤمنین و روی عبد الله بن مسعود رضی الله  
 عن النبی علیه السلام انه اذا ذكر القدر قال ما سئل عن القدر فقال  
 يا رب انك قدرة الخیر والشیر و تعاقبهم علی الشر ان فعلوا فادحی الله الیه یا عزیز لات سألنی عن هذه المسئلة  
 فانك ان سألنی عنها بعد ما نبتک عن ذلك لمحت اسمک عن دیمان الالهیاد کذا **علا** ابا  
 الیث و نیز فرموده است پیغمبر علیه السلام التقیر من غیر حق من غیر حق فیه فقد ضل **نظم** درین در خط کشته  
 فرو شده هزار که پیدان شد تخته بر کنار پس مجادله کنند در دین ضایع و جلای مسلمانان بفکر خود از  
 جهت آنکه عقل هر چند که ترازوی است اما ترازوی صرف کوه نتوان **سینه ای برادر** از تر تقیر  
 جبرائیل و میکائیل خبر ندادند پیچاره عقل را چه مدخل که درین فکر راه تو اندیانت **متر** توجه دانی ز  
 آفرینش حق چه شناسی بیان پیش حق تو که در حبس آبا و نانی کی عیان و بیان او دانا پس  
 هر امری را از امور دین که مستمع شوی باید که بارغان و انقیاد زیر آن کردن نبی **علا** چه کند سنده  
 که کردن نه بند فرمان را چکنند کوی که تن در نهند چه کارا کذا **علا** حضرت شیخ شرف الدین سید  
**علا** هفتم آنکه نسبت بکفر نکنند هیچ مسلمان را بفکر خود سبب کنه **علا** هشتم آنکه ترک نکنند  
 نماز بر کسی که مرده یا شهر از مسلمانان **علا** نهم آنکه اعتقاد کنند که مسح بر موزه جایز است در سفر و حضر  
**علا** دهم آنکه گذارد نماز را پس هر صلح یا غیر خواه عاصی که فرموده است پیغمبر علیه السلام صلوا  
 خلف کل تر و فاجو لیکن بشرط ان که امام است باشد و فرایض نماز نیندر داشته باشد و مبتدع هم  
 نباشد که نماز گذاردن پس هر صلح و فاجو و قی جایز است که مبتدع به بدعت عقاید نباشد که بدست  
 نماز پس چنین مبتدع جایز نیست پس مبتدع ظاهر یا نماز نکرده است اگر امام دیگر موجود باشد که نماز

ذکر کیف

Marfat.com



فی کتب الفقه فی بیان بایکریه امامتہم فی کتب الفقه و لایجوز الصلوٰۃ خلف المبتدع فی شرح فقہ الاکبر لان  
امانتہ المبتدع واجب لارکتابہ البدعہ وقد قال علیہ السلام من ذکر مبتدعا فکانما اعلان علی ہدم الاسلام  
فی تقدیم المبتدع تعظیم له فی **مسئلہ** المسعودیۃ من صلی خلف المبتدع صح نقض ہدم الاسلام زیرا کہ  
مستحب است کہ امامت کسی کند کہ فاضلتر از همه باشد در علم و تقوی و قراۃ و غیرہ پس در تقدیم مبتدع  
لازم می آید تعظیم و فاضلیت اورا بر ایشان پس در جای تحقیر ما حقہ اللہ تعالی کہ از جملہ شر ایضا ایمان  
ندگوشہ است و در صدر رسالہ تعظیم لازم می آید کفنی بقجاوشینا عیاد ابا اللہ منہا فی **سراج المہدی**  
حضرت امام المرسلین علیہ السلام امامت در عمر خود پوستہ کرده است ولیکن بانگما زور عمر خود نگفته است  
زیرا کہ وقت شہادت اکرانی رسول اللہ میگفت تغیر نظم اذان می شد پس امامت کردن سنت تو  
و نفسی باشد و بانگما ز گفتن سنت تو بایس بس الی ہذا کلامہ فی **نجات المؤمنین** منقول است  
از حضرت امام المسلمین ابو حنیفہ کونہ رحمۃ اللہ علیہ ہر کہ این چار سلسلہ اند امامت وی درست باشد  
اول آنکہ اگر پرسند تو امام مائی و امام تو کیت **جواب** امام من قرآن است دوم آنکہ ما بتواتر  
کردیم و تو باکہ اقتدا کردی **جواب** با ما ان ما ضعیف علیہم الرحمۃ بیوم است کہ اگر پرسند نماز ما بتواتر است  
و نماز تو بچہ درست است **جواب** بشریعت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم چارم است اگر پرسند تو نماز  
خویش میکند اری یا من **جواب** آنت کہ نماز خویش میکند ارم و امامت شمارا میکنم در **حج** الاسلام  
میگوید **مسئلہ** امامت اجیر کہ اجرت معین دارد برای امامت کرده است زیرا کہ امام بطلع و پار  
باشد **کتاب** و بود ابو حنیفہ رضی اللہ تعالی عنہ کہ میگفت کہ سنۃ اراکونینہ کہ فضل رہد و شیخ  
را دودوستہ ارد و داماد را و اعتقاد کند کہ سح بر موزہ جایز است در بہر دو حالت یعنی  
در سفر و حضر و ایمان آرہد بہر دو تقدیر خیر و شر و اقتدا کند بہر دو امام صالح و فاجر و اطاعت کند  
بہر دو امیر را یعنی عادل و فاسق و نماز گذارد بہر دو جنازہ یعنی مشرک و فاسق و نسبت بکفر کند ہج

ف

مسلمانان را بسبب گناه و بیخ سخن گوید در دین خدای عزوجل بفرخورد بکتاب بیعت بدست بریت در گفتن و کردن  
 و حکم کردن مگر آنکه می بیند بفرخورد که موافق حکم کتاب و سنت است و بنوده است نگرانی محض و هر که عمل  
 کند یا حکم کند بفرخورد در امر از ان خدا و رسول خدا در همه عمر خود پس او از زیانها رست اشارت  
 باین طرف است قول پیغمبر علیه السلام اجزم علی النار اجزم علی الفتوی **یعنی** شتاب تراز شما اندر دوزخ  
 شود که شتاب تر باشد اندر جواب مسئله گفتن که **مطالب** المؤمنین من الملتقطی کتاب الفوائده  
 قال ابو یوسف رحمه الله لا یحل لاحد ان یفتی ای کجیب المسئلة الا من عرف احکام الکتاب ای القرآن  
 و السنت ای الحدیث من المحکم و المتشابه و النسخ و المنسوخ و اقاویل الصحابة و وجوه القرآن ای القرائة  
 السبع و عن ابی حنیفه رحمه الله لا یحل لاحد ان یفتی بقولنا ما لم یعلم من این قلنا کذا فی دستور القضاة  
 و مطالب المؤمنین **رسالة** النسخ و المنسوخ اعلم انه لا یجوز لاحد ان یفتی کتاب الله الا بعد ان  
 یعرف النسخ و المنسوخ منه لانه ان جهل ذلك احل احرام و حرم احوال و اباح المحظور و حظر المباح  
 و هو علی معنی قول علی ابن طالب رضی الله عنه لعبد الرحمن بن عوف بملکت و ابلیت امام **قرآن**  
 از جارا الله نقل کرده است **فتوی** گفت جارا الله همه آیات قرآن مجید **انش** هزار و شصده و شصت  
 و شش **آیه** شمار **یک** هزار و سی و یک **آیه** و یک **آیه** از وی قصص **هر** یک از وعد و وعید و امر و نهی **آیه** و **عقود**  
**با** بض از وی حل و حرمت یکصد از وی هم دعا **ناسخ** و منسوخ **آیه** شش ای تا در **آیه**  
 پس هر که میان ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن و احادیث فزق کردن نمیتوان جز صحیح و موضوع و متواتر  
 و مشهور و احاد و غریب را ممتاز نکردند اغلب امت که در تفسیر گفتن از ان قبله **آن** که حضرت قرآن  
 بدان ناطق است و من اظلم من اقری علی الله کذب فیض الناس بغير علم الایة و حدیث نبوی بدان شعر  
 که من فسر القرآن بایة ای قطع علی مراد الله تعالی المتشابه فقد کفرونی موضع آخر فیتوا مقعده  
 فی النار کذا فی تفسیر الزاهدی فی **سراج الهدی** من افقی الناس بغير علم فعلیه لعنت الله و ملائکته

Marfat.com

واندرا جمعین حضرت حق جل و علاطایفه در دیشان زمانه از علم مطلقا بجانہ را از دلیری کردن بر تفسیر معانی قرآن  
 بر ناما و مجہد و آئمہ الامجاد در **سید** بچکے من تالیفات **حفت** علی التالیفات سید ہمدان مذکور است کہ فرمودہ است  
 پیغمبر علیہ السلام ان للقرآن ظہر او بطناً و لبطنہ بطناً الی سبعة البطن **الحديث** و نیز فرمود علیہ السلام  
 ما من حرف الا وکے ستون الف ہم نمیدانم کہ مردم مستکنان از تفسیر قرآن کہ امی ازینہا معلوم کردہ اند  
 کہ حصہ میکنند معانی قرآن را بر وفق ہوا خود یا بمقتضای آیات و اخبارت بہات یا با قوال شہتہ  
 المراد از ان مشایخ ابناء الاحوال پس ان از زیانخاریت چنانچہ کلام مجید بدان ناطق است **قوله تعالی**  
 فاما الذین فی قلوبہم ذنوب فیتبعون ما تشابہ الایۃ من کلام ابیحیفة الی ہذا فی کثر العباد **شوری** درین رہ  
 بجز در داعی زنت **کم** آن شد کہ دنبال داعی زنت **حذاف** پیغمبر کہ زید کہ ہرگز بمنزل نخواست  
 رسید **محال** است حدی کہ راہ صفا **توان** زنت جز در **مصطفی** **و نیز** باید مراہل سنت علیہم السلام  
 کہ اخفا دکنہ کہ امام محمد مدی کہ موعود البعثت است حقت و آمدن است و عن **تغیان** الثوری  
 قال اذا نزل عیسی علیہ السلام لم یبق دین علی وجه الارض الا دین الاسلام و هو قول ابن عباس  
 وقال السدی یکون ذلک عند فوج المہدی کذا فی کثر العباد فی **سراج المہدی** سینزل عیسی علیہ السلام  
 خلیفة من بعدی یدق الصلیب و یقتل الخنازیر ثم یتوفی فیکف بہک امتی انا فی اولہا و عیسی ذاب  
 و المہدی من اهل بیتی فی اوسطها **قال** ابنی علیہ السلام اذا خرج الدجال یدور فی العالم فوقع القحط  
 کلہا و اجتمع المؤمنون بکبک و المدینتہ و بلغ اللعین فی العالم فاذا اقصه مکة نزل عیسی علیہ السلام بکبک یصلی  
 صدقہ الفجر معہم باجماعہ فسادی منار ان عیسی علیہ السلام قد نزل فلما سمع الدجال ہذا النداء یدوب کما  
 یدوب الملح فی المارثم بحی السد تعالی اصحاب الکہف و مقدمتہ الدجال سبعون الف رجل من الیہود  
 و یقتلہم المؤمنون فلم یبق کافر فی العالم احد و اخبار الآخرة در **مفسر** مذکور است چون وقت  
 آن رسد کہ قیامت قائم شود حقن عیسی فاستقر کرد و غنچ زمین کجہای خویش بیرون دہد و از نشاند

و بارهای کم و زلزلهها و حشف ظایر شوند و مهدی برون آید شخصی بود محمد عبد الله نام بنده پیشی دروشن  
 بشانا از اهل بیت پیغمبر علیه السلام از فاطمه رضی الله عنها خلق را بدین محمد علیه السلام دعوت کند عمل و انشا  
 بکتر و وجود و ظلم بر اندازد و نعمتها فراخ شود باران نیک بیار و زمین اجناس نعمت بیرون آرد  
 و میوهها بر مبر او شود و از و خلق آسمان و زمین خوشنود شود بعد فوج هفتم سال او وفات یا بد بعد  
 طلوع آفتاب از مغرب شود کذافی **طریق الاثر** روایتی است که گفته بمقدار غمخیزان سنه کذا  
**الرساله** الرذالمهدیة وقد ثبت ان ظهور المهدي قبل الدجال سبع سنين و انه يات على رأس مائتين او ثلث  
 مائتين بنعم بن حماد قال حدثنا ابو يوسف المقدسي وكان حاكيا عن محمد الحنفية قال سئل عن النبي صلى الله عليه وسلم  
 اجرتهم يبعث اميرهم في سنة خمس وتسعين او تسع وتسعين ويقوم المهدي في سنة مائتين واخراج  
 عن ابي قبل قال اجماع الناس على ان المهدي سنة اربع و مائتين فتمت الايام لا تشعرت باخيره المهدي ما بعد  
 الالف مائتين والدجال انما يخرج بعد المهدي بالاتفاق و اذا كان المهدي على مائتين او اربع و مائتين  
 و يخرج الدجال على رأس مائة فيه عيب عليه السلام ينزل بعينه مكة اربعين يوما وفيه الامن و رواج الاسلام  
 فتمت ثلث مائة و عشرون سنة بقي الامر اربعة اربع مائة و اربعون بين النخيتين فتمت الامة تزيد  
 على الالف اربع مائة وستين نيفا ولكن لا يكون المدة الف و خمسمائة سنة اصلا فالبرزخ من  
 حين ادم عليه السلام على تدريج المولى سبعة الاف سنة و من حين محمد خاتم النبيين الف و اربع مائة  
 بايقين و الى آخر المائة الخامس على الاجمال لكن لا على الكمال كذا في **شرح** البرزخ لابن سفيان السلي  
 و فوج او بسبب صد بلكه به بیشتر احاديث ثابت شده است ليكن مقيد بعلامت روصه كه ولاد شده اند  
 از حضرت معدن الرسالة عليه الصلوة والسلام در شان او اگر چه هر سه صد احاديث در اصل احاديثند لكن  
 لكثيرتها جزن بمنزلة التواتر ليس ان كل من ذكره او فوج امام موعود رضی الله عنهما فمكرد و زيرا كه متمك  
 او در اصل احاديث اما مبتدع بشبه و چون اصرار نماید برین اعتقاد كه فركرد پس چه جای كس كه متمك

بیشتر

باشد ازین سید کاذب جو نبودی که گدشته یعنی اورا چگونه حکم بکنز کرده شود و موجب آوردن این  
 سخن آن بود که طایفه مهدویه منکر ازین سید باطنی را حکم بکنز میکنند پس سبب این نسبت خود کافر میشوند  
 همه هم الله تعالی و از جهنم عن الصدقات بل اخلی الارض عنهم کانه بجرمت البنی و الله اعلم در رساله **کتاب رد**  
 مهدیه آورده است فاعلم اسعدک الله تعالی فی الطایرین که بدست بدعت این طایفه از بدعت سینه و محرم است  
 اند احدی از جهت آنکه احکام شرع بر دو نوع اند **اصول** ای معتقدات و **فروع** ای معاملات ظاهریه  
 پس بدعت در اصول سخت تر است از بدعت در فروع و بدعت در اصول مینداند مگر کسی که ممارست کرده باشد  
 بعلم اعتقاد و مذاهب اهل عناد و اتحاد و در اخبار **عن الاکفار** مذکور است قال صاحب الکتاب و روایت  
 فی موضع آخر ان البدعة استیئة عام والنبات علیه من الثبات علی الفسق لان الفاسق لا یصیر علی فسقه  
 و یری التوبة علی نفسه والمبتدع مصر علیه ولم یری التوبة علی نفسه لظنه انه علی الحق وان الظن لا یغنی من الحق  
**شیخی** فی تحفه **المجربین** و لو قال المهدی قد جاز و ذهب فقد کفر لانه منکر الانار المتواتر و اقوال  
 الفقهاء لان اخبار الواردة فی المهدی رضی الله و ان کان فی الاصل احد لکن کثیر تهاصرن بمنزلة  
 التواتر فیقتل اقول ولما نزل آیه ان الذین فرقوا دینهم و كانوا شیعا الایة قال رسول الله صلی الله  
 علیه و سلم لعائشه رضی الله عنها ان المراد من هذه الایة مبتدعون و ان کان یرکی ظاهر الصور من ههنا  
 الایة اما فی حقیقه اغیار فالاحترار عنهم و احب لكل مسلم حتی لا یجوز الصلوة خلفهم و لا یرد سلام علیهم  
 لان معتقد هم خلاف ماورد به شرع فیکونون کافرا **فی الصیغ** فاعلم رحمت الله تعالی ان الآخرة  
 دار جزاء فالذین اوارا ابتداء ابتداء الله تعالی العبادت علی النواع فمنهم من یتبلی بکثرة المملکة و المال  
 و منهم من یتبلی بشدة الفقر و منهم من یتبلی بالامراض و تواتر الهلایا و المصایب و منهم من یتبلی بالعاقبة  
 الدائمة و صحت البدنیة و منهم من یتبلی بکثرة الاعداء من الکفار و المبتدعة المشهورین و هم اثنان  
 و سبعون فرقا فالله تعالی ابتلانا بهذه البدار الآخرة و این ابتلاء از سخت ترین انواع ابتلاء

Marfat.com

جا است که حضرت خدا در کلام خود یا کرده است **قوله تعالی** قل هو الله احد على ان يعبت عليكم عبد الله من  
 فوقكم اى كالميرق والحجارة اوسن تحت ارجلكم كالخسف وغيره او يلبسكم شجعاى فزفا مختلفه ويزيق بعضكم  
 فوق بعض بالقتال وغيره فى الحديث الصحيح فى تفسير هذه الآية الكريمة فرمود پیغمبر علیه السلام که از حضرت  
 عزت سه چیز در خواتم کردم دو از ان از فزانه عطا عنایت فرمودند و از یکی ممنوع گردانیدند خواستم  
 تا هلاک کنند این امت را بسبب کنان چنانچه انتهای پیشینه بر این دعا از ما اجابت فرمودند دوم خواستم  
 که غالب نیایند اهل بدعت و بطالت بر اهل سنت پس این دعا نیز قبول گردانیدند سوم خواستم تا ملاحظ  
 نکنند با ما میان فرقه اهل منکالت رایج بزوعی از علامات ایشانرا شتبه گردانند تا بدین سبب منان  
 از ضررا احتلاط ایشان ایمن باشند این دعا از من استجاب فرمودند کذا فى **تفسیر جامع البیان** فى تفسیر  
**قوله تعالی** وجاهدوا فى السد حق جهاده اوردده اند بدانکه مؤمن را پنج دشمن اند یکی که از مردم مبتدع است سوم  
 دین چهارم دنیا پنجم نفس پس جهاد با کافر بیشتر باید کرد و با مبتدع بزبان و با دیوبعلم موکدس و با دین  
 بزهد و با نفس بر ریاضت تا دست از شهوت بردارد و در جای دیگر است که پنجم مؤمن که او حسد میکند  
 فى **کتاب** حضرت میر سید عالم علیه الرحمه روایت کرده شده است که موسی علیه السلام در خواب کرد  
 التی زبان طلق بر ما بسته کرد ان تا آنچه در نفس من نیست از حسد بمن نگویند خطاب حضرت عزت  
 در رسید که ای پسر عمر با این معامله با نفس خود نکردم که ایشانرا از عدم بوجود آوردم و زمین و آسمان  
 را اى تحویل روزی ایشان سخن کرد ایندم قومی حضرت پانیا زنی ما را اثبات شریک میکنند و قومی زنی  
 و فرزند میکوبند **شعر** قتل ان الاله ذو ولد قتل ان الرسول قد کفنا ما نجى الله والرسول معاً  
 من لسان الوری فكيف اتانا و با کمال قدرت ما ان همه را عفو فرمایم و از روزی ایشان هیچ کم  
 نمیکنم و در حق سید انبیا علیه السلام میگویند ما هذا الاثر مشکم یا کل مما تا کلون و یشرب ما تشربون  
**یعنی** محمد مجومایان آدمی است آنچه ما میخوریم دی میخورد و برابر ای ما هیچ فضیلتی نیست الی هذا کلامه

نظم

بزرگ و توبه توان رسن از عذاب خدا فی دیک می خوان از زبان مردم رست و ستر اینی است  
 که محبت ز محبت از یک خانه است حضرت سلطان الشعرا حافظ کبیر از می در نامه **نظم** بر کسیم از  
 طیبی احوال دوست گفتا فی قربها عذاب فی بعد ما نداه کفتم علامت ای که کوی دوست کردم **والله**  
 ما اینها جابلا ملامه پس قول امیر المؤمنین رضی الله تعالی عنه جواب شافی است **ما را شعر** رضیا قسمه ایجا  
 فی الناعلم و بلهت ال مال فان المال یعنی عن قریب فان العلم باق لایزال پس لازم است  
 مایل دین را که صحبت و مجلس کنند هر منعم و مستغنی را مادام که عقیده او را بر محک اصول اهل سنت رضی الله  
 تعالی عنهم زند که بسا مدعیان بیاس اهل معاد عالمی را مفضل حاشا اند و بچسبند بحقیقت نشان مطلع  
 میشود که فتوی صاحب شرح تفسیر علی الصلوة و السلام لایعجبکم اسلام رجل حتی تعلموا ما عقده عقله **نظم** نو  
 بندار که هر گوشه نشین دیندار است ای بسا فو که هر شسته او ز نارت و **روایت** میکند صدیق اکبر  
 رضی الله عنه که پیغمبر علی السلام فرمود بر شما باد که بسیار بگویند لا اله الا الله و استغفار برستی که شیطان گفت  
 هاک کردم من مردمان را بگناه و ایشان هلاک کردند مرا بگفتن لا اله الا الله محمد رسول الله پس هر گاه که  
 اینچنین چشم هلاک کنم ایشان را بهو او او بدعتها کند فی معنی **انجان** **بیت** صد هزاران سال طاعت  
 کرد **و** طوق لعنت میکند در کردنی **از** بیخه گفته اند که جهاد با میت عه افضل است از جهاد با کافران  
 زیرا که کافر می شناسد او را هر احدی بزنی او و بیاس که بدستی این کافر است پس قریب میشوند  
 او را و قبول میکنند کلام او اما بتبع پس او در زنی اهل سلام و اهل صلاح می بشد نمی شناسد او را مگر کسی که  
 احاط کرده باشد علوم دینی از بیخه می بینی تو اکثر جهال و عوام که معتقد میشوند فرقه های معتقد و دو اهل  
 ضلالت را از جهات گم می بند اعمال ظاهری را از صلوة و صوم و زکوٰه و ذکر و گوشه از خلق و میند اند که  
 اعمال ظاهری را تعلق است با اعمال باطن که آن معتقدات و ایمان است **در کتاب** توحید مذکور است  
 که ایمان موقوف است بر عانت یعنی اگر از ان بدعت تائب شوند ایمان نفع کند ایشان را و اگر توبه

گفتند ایمان نشان چیست مخالفت سنت حضرت سرور رسولان بر باد رود **قال** اهل السنة والجماعة رضی الله  
 عنهم ان البدعة منهن الفتن لان الفاسق لا يصير على الفتن ويرى التوبة وجبته على نفسه واما المبتدع فانه  
 يصير ويعتقد البدعة ولا يرى التوبة عنه لانه يظن انه على الحق وان الظن لا يعنى من الحق شيئا ويغيب  
 علماء گفته اند که بدعت کفر است وبتدع کافر بدلیل آنکه بدعت حوام است و هر که حوام را حلال داند کافر  
 شود زیرا که پیغمبر علیه السلام لعنت کرده است بر پداکننده بدعت و گفته است من احدث في الاسلام  
 محيئا او اوى محذوا فليل لعنت الله والملائكة والناس اجمعين ولعنت على الاطلاق بحجر کافر وارو  
 منت کذا فی **دافع الملحدین** پس چون متفرن بنهر معتقد است شخص به بدعت باطل میشود و اعمال ظاهرا و  
**نظم** درختی زقوم ابرجان پروری **مبندار** هرگز کز و بر خوری **سوار** کنون نخت پی ماه رو  
 پیاده بر رفتن بر دزو کرو **ولفظ** زقوم کنایت است از بدعت و ضلالت یعنی چون عقیده او  
 برخلاف اهل سنت و جماعت رسوخ گرفته باشد هر عبادتی که کند او را ترقی ازان متعذر است از آنکه  
 نور طاعت ظلمت معصیت را زایل تو اند کرد اما ظلمت بدعت را زایل نتواند کرد کذا فی **وسایا**  
**القدسیة نظم** محال است سعدی که راه صفا **توان** رفت جو در پی مصطفی **و محال** تمنع الوجود را  
 کویند چنانکه شریک با رعلا پس چنانکه شریک با رعلا تمنع است چنان در راه حضرت خدایتا  
 رفتن با اتباع آنحضرت صا الله علیه وسلم تمنع است که فرموده است پیغمبر علیه السلام من یقبل احد عمل  
 صاحب بدعة لا صلوة ولا صوما ولا حجة ولا زکوة ولا عمرة ولا فضا ولا نفلا یخرج من الاسلام  
 کما یخرج الشعر من العین **یعنی** هرگز قبول نیکند حضرت خدایتعالی عمل صاحب بدعت را نه نماز و نه  
 روزه و نه زکوة و نه حج و نه عمره و نه فضا و نه نفل بدری آید از اسلام چنانچه بیرون کشیده  
 میشود موی ما از چشم **نظم** با نام نیکی پنجاه سال **که** کینام زشتش کند پایمال **ان** رة بافتقا  
 اهل اهل است فی **ذخیره الملوك** قال علیه الصلوة والسلام اهل البدع کلاب اهل النار **یعنی** مستعدان

کمان



مکان اہل و ذریعہ خواہند بود پس یک عقورستی ز جود امانت است نہ مستحق قرب و قبول **نظم** تا  
 میتوان جان من بر مومنان تعظیم کن فاسق جو بینی مبتدع میکند امانت بیشتر چون مدح فاتح کس کند  
 عرش خدا رز و چنان کوی که افتد بر زمین کمند جهان زیر و زبر **ب** منی جو فاسق مبتدع اور امانت کن  
 روشن شود جلد دست خوف نہ فدانی حفظ **ب** پس هر که ازین اصول که از فضل تا اینجا که مذکور شد دانسته  
 بهم خبری را ترک دهد یا خلاف آن اعتقاد کند از مذہب سنت و جماعت نباشد عیاذ اباہد تعالیٰ منہا  
 بکہ تمام امام که این اصول را ملک خود کردند بجز دہشتن معتقدات اہل سنت ہم سخن نباشد چنانکہ  
 میان اہل سنت بجز دہشتن معتقدات اہل سنت علیٰ غنیویم من خود نمیکویم بلکہ حضرت قرآن بیان  
 فرماید **قوله** فلا وربک لایؤمنون حتیٰ یحکموا بیننا شیخ منہم ثم لا یجدوا فی انفسہم وجاماً قضیت و  
 سلیمت سلیمان حضرت شایز و تعالیٰ قسم یاد کرده کہ مومن نشینند این تمام امام کہ یا رسول اللہ ترا در  
 امور داریں حکم نمیکند بعد از ان آنچه فرمان تو باشد با خلاص دل قبول کنند تا آنکہ ذرہ از حج  
 سبب آن فرمان بخاطر ایشان نرسد **قوله** فان تنازعتم فی شئ فردوه الی اللہ و الرسول ان  
 کنتم توؤمنون باللہ و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن تا ویلاً فی **الکولت** و شرط علیہم فی الایۃ است سلیم  
 و هو الا لقیاد ظاہر او نفی الحجج و هو الا لقیاد باطنی فی **المدارک** و المعنی لایکونون مؤمنین حتی  
 یرضوا بالحکم و قضایک فی **تبیہ الغافلین** قال البغوی رضی اللہ تعالیٰ عنہ الناس فی ایماہم علی ضرب  
 مشہوم من کیون ایماہ لہ عطاء و منہم من کیون ایماہ لہ عاریتہ فالعلامة فی ذلک ان الذی کیون ایماہ  
 لہ عطاء یمنعہ ایماہ من الذنوب و یرعبہ فی الطاعات و الذی ہو ایماہ لہ عاریتہ لایمنعہ من  
 الذنوب و لایرعبہ فی الطاعات لانه لا تدبیر لہ فی مکانہ ہو فیہ عاریتہ فی **الظہریۃ** لو قال انا  
 مسلم لم ین مسلماً بہذا لان کلوا احدی عن ذلک لفسد المسلم للمسلم الحق و هو الطبع المنقاد کذا فی  
**تحفہ الفقہاء** پس باین معنی کلمہ کہ مسلم باشد الا ما اشار اللہ فی شانہ الاسلام و در شرح

تدبیر  
 بیخ و قرار

**اسول صغار** مسطور است که هر آینه تصدیق و تحقیق کرده اند بعضی از بزرگان دین حیفه رضی الله عنه که بر دست چنان  
 ظاهر شود برای یکی از <sup>سلمان</sup> مسلمانان استدلال از مسایل اعتقادات خطائی واجب نیست اعتقاد کردن او را  
 بر آن خطا بلکه میگردد با حق هر طوری که کرد آن حق که فرموده است پیغمبر علیه السلام احکمه صغیرة المؤمن اینها  
 وجدنا اخذنا یعنی سخن حق و قول درست منصافه مؤمن است هر جا که بیاید او را یعنی از زبان هر که ظاهر شود اگر چه  
 از زبان کودک یا معاند باشد پس از آن بگذرد و اگر نه چنان کند باشد آنکس موسوس و شک کننده در آنست  
 حق همیشه را محذور در اخوات زیرا که مرد را خود است بزعم خود **نفس** از جنید علیه الرحمه پرسیدند  
 که فرق میان دل مؤمن و منافق چیست گفت دل مؤمن در کجاست هفتاد بار بگردد و در منافق  
 هفتاد سال بکجا بماند **کمال** **قال** ابی علیه السلام المؤمن معز کریم و المنافق حث لیم کند **الکفر**  
 فی شرح فقه الاکبر **بدان** اصح الله تعالی شاک ایها الطالب مؤمن از آن گویند که تصدیق کند بدل به خبر  
 یعنی مرسل بکسر سین که حضرت حق است جل و عز و مرسل بفتح سین که محمد بنده اوست و زست  
 شده او در ساله که واسطه است میان مرسل و مرسل که بسبب آن واسطه مرسل را رسول گفته  
 میشود و کفر عبارت است از تکذیب این هر سه چیز یا بغض از آن سه چیز و کفر بر چار نوع است  
 یکی کفر الکفار که عبارت است از این که شخص نه تصدیق بدل دارد و نه بزبان اقرار چنانکه در  
 اکثر کفر همین معامله باشد و دوم کفر جحود که عبارت است از این که در دل داند که دین  
 اسلام حق است ولیکن ملک خود نگرداند و از زبان نیز الکفار آن ظاهر کند چنانچه کفر ابلیس  
 و اعوانه علیه الرحمه سیوم کفر نفاق که عکس جحود است چنانچه کفر منافقان که چهارم کفر  
 معاندت که عبارت است از این که تصدیق بدل هم دارد و اقرار بزبان هم کند لیکن از راه  
 حسد و عناد از آنکه شود چنانکه کفر ابوطالب که گفت میدانم که پیش از دعوی نبوت  
 هم از تو کذب و معصیه صادر شد که از حین صغیر تا محمد امین و صادق و سجاد و علی

ملفوظه

میکنند امام اعمار مدافع میشود پس لاجرم اخترت النار علی العار گفته فی شرح **فقہ کبیر** و یبغی ان یقعد  
بقوله اهل السنه و الجماعة رضی اللہ تعالیٰ عنہم کہ بدستی گناه بر چند وجه است یکی آنکه هم کنه حضرت اکبر است  
و هم گناه از ان بزه چنانچه زنا کردن با زنی که زوج داشته باشد و غیبت و بهتان که جزان در کتب  
مقتاب و مہبت علیہ برسد و زردین حق کہ و ایذا رسانیدن بکس پس توبہ این شوق آنست کہ  
اولاً از خصم حل گرداند بعد بجزت خدا تعالیٰ باشد بطائفتہ توبہ کند **نظم** خصم را کم مزن بھجج سبیل  
کز یکی شبہ عاف آمد پیل **بہر** چو کردی دلیل نت بدان **بشنو** آو کما حق توبین تدان **دوم** گناه یکی  
محض حق است و آن بردن تو است یا ترک فرایض و واجبات و باوردن معاصی و محرمات پس توبہ  
قسم اول آنست کہ اول قضای آن او امر و واجبات بد بد بعد بمقابلہ تا خیر ادای باشد ایضا توبہ کند  
در **عصیہ نجاح** آورده است اگر کسی شخصی از گناہان توبہ بصوح کند و نماز نما کہ از وی فوت شد است  
توبہ کردن از وی عفو نشود تا آنکہ نماز ناقضا نکند از کردن او ساقط نشود تا اگر تا خیر کرده است  
توبہ کردن امید عفو است پس قضای عمری کہ مقابلہ آن فوائت میکند از نہ کفایت نمیشود دیگر آنکه گناه بہر گناہ  
گذاردن آن فعل اگر عفو شود در برابر گذارنی **عقدہ الکسوم** و توبہ از قسم دوم یعنی از معاصی بشر ایضا توبہ روا  
باشد سیرم گناه ہی است کہ از تجاوز و نقیضات در حقوق بہائم و انعام واقع میشود و این کنہ مسبب است  
از کنہ کفار کہ حین حیات از کفار حل گناہین ممکن است و از انعام حالہ حیات و موات حل گناہین  
متعدی است کہ احق بزدہ **مسئلہ ابوالمعین** و نیز اعتقاد اہل سنت علیہم الرحمہ است کہ برستہ بزدہ ما خودا  
اگر قصد کند بکلمہ کتاب منہی را چنانچہ خر خوردن و زنا کردن و لواطت کردن و مانند آن و اگر مجرد  
خطور کرده باشد یا قصد پس بدان ما خوردنیت و بعضی از اہل سنت میگویند کہ بہر دو تفسیر یا خوردنیت  
تمسک این بعضی حدیث بنویست علیہ السلام ان اللہ عنی من امتی ما خطر ببالہم ما لم یحلموا بہا و دلیل  
جمهور از محققان اہل سنت قول سبحانہ و تعالیٰ است و ان تبدوا مانی انفسکم او تحفوه بکاسیکم بہ اللہ

ای مجازیم به اللہ پس توفیق میان آیت و حدیث بدین منسب باشد که مراد از حدیث بحر و خاطر بی قصد  
 و مراد از آیت خاطر با قصد پس در آیت و حدیث هیچ تناقض لازم نیاید **مس** الی بحثنا فی اعلام البهت  
 و کلمات ما در الوقت و تواریت اشعه شمس العصمة النبوة و بعد عهد الرسالة رب الخائف و الاخلاق  
 الاله الی ان تفاحش و کثف و افضی الامر الی الکفر و السب و ثبت النفوس و ثوب الثعبان و  
 ظفر بکدی رصغ العصفایة الشیطان فاذا علمت هذا السر فاعلم ان الغرایز علی اختلافها و تنوعها  
 لا تنفق البواطن علی صفاء الفهم و لا تهدی بکسر ما الی الحق الصرف و لا یزالون مختلفین الا من  
 رحم ربک و لذلك خلقتهم و لکن انظر الی المقاصد اذ کل تجری و یجهد فی احصایة الصواب فمن رآه  
 تحت عصمة الاسلام ملتزم ما بالا حکام معتدفا بالحلال و الحرام متوجها الی سبب الحرام اعتقده انه اخوک  
 اسلام نم اعلم ان کثیر من اهل العلم قد تظہر لهم صحیح قول الخصم و لکن لما یری ان الاتباع من العوام  
 ملتزمین بعقیده یکره ان ینظر ما یضمره کیدا یفصد سوتہ عندهم فانظر الی هذه الفسنة اذ یصیر العالم  
 تبعا للعامة و کان الاجدر ان یکون الامر بالعکس ذلک و الله المستعان علی ما نزع به شیطان

**مسئلہ دوم** در بیان ارادة و صحبت بشایع کردن و میسر ساختن مرشدی را از شیخ  
 مہنگ و فصل بزدن محک کتاب و سنت و اتباع سلف صالح رضی اللہ عنہم فی **المکرمہ** روزی جمع  
 از اصحاب از رساله آیات علیہ الصلوٰۃ و السلام عرض حال خود نمودند کہ چون تو رجعت للعالمین  
 از جہان انتقال نسرمای کچھ دست اندازیم فرمودت کرت ما ان شکتم بہن تفتوا کتاب اللہ  
 و عترتی **یعنی** گذاشته ام بشما چیزی کہ اگر بدان دست زبیدہ ہرگز گمراہ نخواہد شد و آن کتاب  
 خدا یتعالمات و سنت من فی **اللہ کرہ** ابوعلی ثقفی رحمہ اللہ میگوید کہ ابو حفص گفت بہ کہ احوال ائمتنا  
 بہر وقتی نسخہ بیزان کتاب و سنت و خواطر خود را ہتم ندارد و را از جملہ دمان شمار فی  
**قوت القلوب** روینانی خبر قبیل یا رسول اللہ کیف یصنع اذا جازنا امر لم یجدہ فی کتاب اللہ و لا

نارنگ

فی سنت رسول الله فقال سيدنا الصالحين واجبا واشورى منهم ولا تفعلوا فيه الا امر دونهم **بعضی از**  
 اصحاب عرض نمودند چگونه چون پس آید ما را چیزی که نباشد در کتاب حضرت خداوند در سنت حضرت  
 محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم پس فرمود پس آید از اهل صلاح مشورت آن و دلآوری نکند در آن بغير  
 اتفاق ایشان در **تعلیم** المتعلمين مذکور است که مردم بر **قسم اند** یا مرد است یا نصف مرد یا این **نام**  
 مرد است که در کارهای دین خود هم رسیده باشد و از دانشندگان راه و اهل صلاح هم مشورت مطالبید  
**تعلیم** که امام غزالی علیه الرحمه را پرسیدند بدین منزلت علم چگونه رسیدی گفت بد آنچه ندانستم از  
 پرسیدن آن تک ندانستم **قول الله** لولا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون **تعلیم** بهر چه ندانی که ندان  
 پرسیدن دلیل راه تو کرد و بغير دانای کذا فی **تعلیم** شیخ شرف الدین میری و نصف مرد آنکه خود  
 در عقل رسیده باشد و با دانشگان راه و اهل صلاح مشورت کند یا مشورت میکند لیکن خود رسیده نباشد  
**تعلیم** که تو خواهی مرد کردی ای فقیر صحبت صاحبان خود بشه که صحبت ایشان ترا چیزی کند که تو نامرد  
 زردان برکنند و پس نشی آنکه نه خود در عقل رسیده باشد و نه با اهل صلاح مشورت کند **تعلیم** اذا  
 انت لم تقبل مواظبا و عطا ولم تک ذارای فما مک ایض **تعلیم** جهات نه آبی لای مال کن  
 او آبی نه کون عارف نا نور کن **تعلیم** من الشقی من لم یسمع العلم فی سبته ایام فکانا زامع امة سبعین  
 فاذا سمع علی هذا حدیث جابا کیا عالیته و فاطمة رضی الله تعالی عنهما فقالتا لم تبکی یا علی فقال ابکی  
 من احوال سکان المفازات الذین لم یسمعوا العلم ایاما فقامت عائشة رضی الله عنهما و توضعات  
 وصلت رکعتین فادعت بهذا الدعاء اللهم شئت رزق العلماء حتی یسیروا فی السبل و یسمعون  
 العلم کذا فی **تعلیم** و فی خوانة اجمالی عن النبی صلی الله علیه وسلم اللهم شئت رزق علماء  
 استی لینیع الناس منهم که فرموده است بغير علیه السلام که تو اب یک مجلس که در آن علم خدا شنیده  
 باشد کفاره دو صد مجلس است ادب کذا فی **تعلیم** فی آداب المریدین فی تفسیر قوله تعالی



راه نراند نمود و چنان باید که ناصح و نیکو خواه بود و خود و بعضی نبود و نیکو خلق باشد و با اهل خاصه  
دستی و جمعی و حتی گو و حتی پذیرد و از بدعت دور که در میزان مولانا فیخر الدین گفته هر که بدعت  
از وی موجود کرد و بپس بر روی اتباع با نماز کند از معدن **مستقی** و نشوکل و مغرض و محترم  
راضی و قانع و با تسلیم باشد و در دست راست تر باشد دارد از پیری زاهد و مشاک در راضی و صابر باشد  
**پ** اکتد در نعمت همیشه شاکرت چون بخت میرسد هم صابر است بگراند حال ایوب بنی تا تو کردی  
بانگ از هسته صبی بود شاکر و وقت نعمت از خدا گشت صابر چون زحق آمد بلا بعیب خود پناز بعیب  
خلق ناپسند که چنان گفته اند مؤمن عذر جو و منافق عیب جو مستحق بر خلق و پسر و حاکم با عدل باشد کذا فی **تخار**  
لزومه الابارانی شرح المکیه باب لایة للمرید من شیخ کامل تبقیه ی به لانه رفق نه الطریق و یعلم ان لهذا  
اشان محکام و معیار و هو القرآن و الاخبار و اجماع الامة تسلسله فما وافق المعیار و فرج من الحکام  
منو صحیح و ما خالف ذلك فهو باطل الی اخره از اکتد راهی که زرفته باشد و در آن چاره بنود از  
رفیق تا او راه بنماید چنانچه آمده الریفق ثم الطریق **نظم** این چه خوش گفته اند همش یاران خانه را  
چار راه رایاران **م** میدان بود و نوع اند بعضی طالب آن و بعضی طالب پناه طالب آن را چاره  
بنت از پسر اهل الله که او را راه حق بنماید و بخدا رساند فاما مرید که طالب پناه است و پسر اهل پناه  
کافیست بدین که صاحب سلک صحیح برای دست بخت را بنام ارادت بر پسر مجرد اهل پناه خا از منفعت  
بنامند اگر چه منفعت که مقصود طالب اله است بنام این منفعت بدان ماند که بادشاه بندگان  
پسین بسیار دارد فاما بعضی بندگان مندرج در تذکره نویسنده باشند که بچند و سیاطعین کرده نویسنده  
که قرب به بادشاه ندارد و جز همین که بچند و سیاطعین است که نام است که قرب با بادشاه دانند این  
بندگان که در تذکره نویسنده گانه درج شوند ایشانرا بهره از دیوان باشد و و قری علاحه باشد  
که آن بندگان دیگر را بنود فاما منفعت پسر اهل الله بدان ماند که بعضی بندگان را قناعت برین باشد

که از درج شدن در تذکره این نویسنده حاصل آید بکلی مقصود ایشان ملاقات با پادشاه بود بجهت اینمغنی  
 و حاجب خاص توجه کنند تا حاجب مذکور ملاقات با پادشاه بداند بجهت اینمغنی توجه بر وزیران پادشاه  
 کنند تا ایشان را خواص این پادشاه گردانند تا حاجب توجه کند که قدرت خواص گردانیدن بمنزله کارزاه پادشاه  
 دارند از اینجاست که گفت **سعدی** پادشاه بود که کارزاهان بود هرگز پیری نباشد پیر او شیطان بود  
 چون فرقی میان پیر پناه و پیر اهل الله چنین باشد پس اگر مرید را پیر مجرد اهل پناه حاصل بود بعبده  
 طالب اله که در این مریدانش ید که در سلوک راه حق انکسارین پیر کند و اگر انکسار کند بر وی که از  
 جهت پناه دین بود سبب تباہ کردن دین و قطع راه حضرت اله کرد و این انکسار را مرید پندار  
 که پیر است میکند و این بت پرستی بود ما شغلک عن الله فهو ضلک خصوصاً که پیر مذکور مکرر  
 شود که از قطع طریق حق باشد و بیشتر طالبان حق که اولاً مرید پیر شده اند که مجرد اهل پناه  
 بودند اهل الله و شیای از این خطه پیش آمد که ما بغیر خود توجه نکردند و از رفتن راه  
 حق بازماندند این ارادت در حق نشان ضلالت گشت **نسب هدایت الی هذا کلام شرح الکتبه**  
**اگر شیخ مطلق عمر بود و یا ناقص باشد او را تسلیم شدن و امام خود ساختن و امامت **تجدیدی****  
 پیری خود دوری نصیحت گفت دوش **حرفی** که به مردم دانا مقرر است هرگز با حجاج مرویش **سبب**  
 عامی اگر مرتبه زانفلک برزیت **عامی** اگر چه قطب بود معتقد بمانش **عامی** خیرت مقتدش  
 کمتر از خیرت **اگر** مرید از ایشان چیزی غیر شرعی بنید پس بر مرید واجب بلکه فرض است که  
 متابعت او نکند و او را قطع طریق و غول طریقه دانند **اگر** او را مرشد خوانند و از خوف  
 بنوشند و اگر بغفلت و غلبه جهل پوشیده باشد نیز شب بگرزد که **حک** **الحدیث** **من**  
 تصایف یتد السادت سلطان سید احمد کیر رضی الله عنه بنده کاسید است دات میفرمودند چون پیری که  
 او را رخصت و عبادت از پر شده بنم کردست بخت خلفان کند و بفرماید در وی خیر و برکت نباشد

هر کس که بوی اتمه کند در شدت افتد و چون مرخص و مجازی از شیخی کامل یعنی از پیری موزون از  
 پیر کاتب شد که با حضرت رساله یعنی سزا و بوده باشد و امامت او صحیح و اتمه آنندگان او را  
 رندی بفضل الله تعالی باشد کذا فی **سراج الهدی** فی مکتوب حضرت محدوم شیخ شرف الدین رحمة  
 الله شیخ ابو بکر طلسمانی رحمه الله میگوید اصبحو مع الله فان لم تطبقوه فاصبحوا مع من یحب مع  
 الله یوصلکم برکات صحبة الی الله تعالی **نظم** تاره برت عادت خویش شیطان و منافق نه  
 درویش خود را بر کاب رهبری بند تا باز رها شدت ازین بند **من مشایخ** اللذواق وانی  
 لانی ارضکم فی کل یوم لعلی اریکم اذ اری لامن یریکم فی **تفسیر** زلیلمی یا قوله تعالی ما کنتم  
 تبع فار تدا علی آثارهما فصلا الی قوله الی ان تعلمن معا لمت رسد اذ الی ان المرید اذا  
 احظار الطریق یعنی ان یرجع الی الصواب و یجب ان یتلطف مع الشیخ کما تلطف موسی علیه السلام  
 علی ان یتعلم مما علمه الله تعالی **فان علم** الی احطات مرتین و رجعت حتی اصبت  
 شیخی کامل کفانی الله تعالی به الی هذا کلام الزلیلمی فی **فتاوی** الصوفیة قال البیاض مع رحمت الله  
 و علم من لبس فرقة الشیخ و جیه الدین رحمه الله من الشیخین و عن صحبة الشیخ الی محفوظ الکرمی الشیخ  
 کما هو المذکور فی اسمی الشیخ ان یرجوز للمرید ان یرجع الی المشایخ فی الصحبة و الارادة و الارشاد  
 و لایجب علیه ان یتخذ شیئا و احد البتة و للبدج و زعمه و قد با حثت فی المسئلة مع اهلها فاتفق  
 الامر لذلك فصارت مسئلة المرید کسئلة التلمیذ و الاقتدار اختار الی فضل منهم و هو کلاب  
 الحقیقة و غیره کالارضاعی کیف و قد قال شیخ الاسلام بهاد الحق و الدین زکریا رضی الله تعالی عنه  
 انما صحبة جماعة من المشایخ و انما نفع من صبتهم و صحبت الشیخ السهروردی رضی الله تعالی عنه  
 و طریقه خزانة المشایخ الی من طریقه و قد لبس الشیخ شهاب الدین السهروردی رضی الله عنه  
 الخرق و تیاب البرک من مشایخ و من طریقه عم صیاد الدین رضی الله عنه الی هذا کلام **فتاوی** الصوفیة

بینه

Marfat.com



من مولانا عبد الملک السمرندی علی شہدہ للداویۃ البہدیی والفرق بین الاستاذ بالذال المعجم  
 والاسماد بالذال المهملة لانی راہت فی نسخہ ان الاستاذ بالذال المعجم مخض من تعلم منہ علم البتہ  
 وبالذال المهملة کل ما یعلم منہ الکتب والصناعات وکذا الفظ خدای بالذال المعجم مخض بالصانع  
 تعاد ولفظ خدای بالذال المهملة یطلق علی کل اکابر من اسید والاب والاسناد فاحفظہ بذه فایۃ  
 غریبہ فی شرح الہدی ومن انی الارادہ بالمولی بعد موتہ فارادہ غیر صحیح لانه انی بالولی ومغزول  
 عن الولاية والبني منع عن الدعوة ولا ینفاس بنا علی المذہب فان اخذ المذہب انما جاز بعد موت صاحبہ  
 لانه من ظاہر احکام الشریعہ ویکفی بواحد الی انقراض العالم وبارہن سید محمد مہدی ذکر باس انفس را ذکر  
 حضرت نامند وگویند کہ وقت رحلت حضرت رسالت علیہ السلام حضرت علیہ السلام را تعقیب فرمودہ بود وازو  
 بار سیدہ است **بہ** حضرت علیہ السلام از امم سابقہ است واز اہل غیب است ودر مرتبہ روح است پبری واید  
 باو بی تعلیق ندارد کہ انی **ار** الطاہرین للشیخ جلال تہا سیری فی **عقیدہ** الحاقطیۃ وکل مؤمن  
 بعد موتہ مؤمن حقیقہ کما فی حال نومہ وکذا الرسل والانبیاء علیہم السلام بعد وفاتہم رسل وانبیاء  
 حقیقہ لان المقصود بالایمان والنبوۃ هو الروح وهو لا یتغیر بالموت فی **مدن** الحقایق وانکہ بعض  
 جمال در کورستان ہمایر وندوسر بہر اشند و ارادت می پذیرند یا متابعت تصور میکنند از الحاد  
 شدت است واین عمہ اقوال در زیارت القبور آورده است فی **سراج المہدی** وموی سر آدمی  
 زادہ نزدیک کور فرود آوردن سنت یہود و نصاری است ودر دین اسلام شروع نیت دہر کہ  
 بنا دانہ کردہ باشد اذان فعل مستغفر کردہ فی **سراج** العارین روى عن الحسن البصرى رضى الله عنه  
 اذ راہت رجلا یخاطب الناس بغیر حاجتہ ویکسب الصوف او یطلب الدینا لم یطلب الموی فاعلم  
 ان من ذیق مرور من لصوص الدین وقطاع الطریق علی المسکین فاحذروہم ثم احذروہم  
 فی **سراج المہدی** عالمی ودر **سراج** کہ در کار معاملات در آید ودر یہا و عند قبول کند اورا

وزدبت المال لسمیه کند در دنیا و در عقبی در حساب بسیار در مانده و معتذب شود فی **ما استقیم قال**  
 البنی علی الصلوٰۃ و السلام لا تجلبوا عند کل عالم الا عند عالم یدعوکم من خمس الی خمس من الشک الی الیقین و من الریاء  
 الی الاحصاء و من الرغب الی الزهد و من الکبر الی التواضع و من العداوة الی المصطفیٰ و اذا تبی عالم و العیاض  
 بمعصیة فینبغی ان یکتموا لیلنا لیتدی بها الناس و مع ذلک یجب قبول الختمه **قلت** از پنج موسی  
 علیه الرحمه که گفت که ملاقات کردم با ابراهیم و هر یکی وصیت کرد مرا وقت وداع از دور بودن از  
 مجالست اهل معصیته و غفلت **نظم** بابدان کم نشین که صحبت بد **کرچه** باکی ترا پدید کند آفتاب بدین  
 بزرگی بین **انزکی** ابرنا پدید کند **حضرت** شیخ شرف الدین میری علیه الرحمه میفرماید **نظم** بابدان کم نشین که  
 در مانی **خو پذیرت** نفس **انی** صحبت نیک را ز دست بده **که** گهی مه شوی ز صحبت **می**  
 صحبت با عجا بفضیل همار **هر** زمان با **دع** را کند عطار **روغن** که بجزد که بودش عام **شد** ز کله  
 عزیز نیکو نام **وقال** بعضهم اولی الناس بالصحبه من یوافقک فی اعتقادک و یختصم فی مجالستک  
**قال** الله تعالی **ولاتوا منوالا لمن تبع دینکم الایة** و لایصحب من یخالفت فی مذهبہ و ان کان قریباً منه  
 الا تری ان نوحا علیه السلام لما قال ان ابنی من اهلی الایة کیف اجیب انه لیس من اهلیک انه  
 عمل غیر صنایح **وروی** عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ان قال لما نزل علیه آیه قوله تعالی لا تجسد  
 قوما یؤمنون باسما و الیوم الآخر یوادون من حادوا الله و رسوله الایة **قال** علیه الصلوٰۃ و السلام  
 اللهم لا تجعل لفاجر عندی یداً و فیحبه قلبی بل یحب من یتق بدینہ و امانتہ و مذهبہ و درعہ فی ظاہر  
 و باطنہ **کذا فی ادب المریدین** للشیخ السهروردی رحمہ الله حضرت شیخ سعدی رحمہ الله میفرماید  
**نظم** پس ی نوح با بدران نشست **خاندان** بنو تن کم شد **سک** اصحاب کھف روزی **بشد**  
 بی نیکن گرفت مردم شد **حضرت** میر حسین رحمة الله علیه میفرماید **ب** زمن جان پدرا این چند پذیر  
 برونته اک صاحب دولتی کیر **که** قطره تا صدف را در نیاید **نگردد** کوهرش روشن **شاید**

نکله

نمک از تربیت لعل است و یا قوت چنانکه اطللس شود از پرورش نوت اگر تا نیر صحبت نبت ای دون  
 نیاید هیچ مرغ از پهنه پر دن اساسی کار و قنی محکم اند که موسی را خضر میکرد استادنا چو روشن نبت  
 در ره بید بلی باید مصطفی را جبرائیلی لیکن نا اهلان ازین سعادت محروم اند **مشرقی** صحبت نیکان  
 بدانرا سود مینت تا در هت آن بد که بهتر میشود ماهی اندراب می باشد مدام بوی اومی بن که کتر  
 میشود **مشرقی** من اشده التعذیب تا ریب الذییب **مشرقی** بر نومی نیکان نیر و هر که بنیادش بد است  
 بریت نا اهل را چون کردگان بر کند هت بلکه صحبت با چنین کن و نصیحت کردن با نین مهنه است  
 بکلام حضرت معتدای انس و اجمان علیه الصلوة و السلام لا تطرح حواله الدر فی افواه الکلاب کذا فی عن العلم  
**نظم** سوخم از دست خرافان گو به نانشاس بار ما فومره را با در بر ابریکند و فی روایت لا تغلقوا  
 ابوابهم فی اعناق الخنازیر **نظم** خشبی اصل زشت زشت بود پونفا بکسی وفا نمند که بگره نواب جمله  
 اصل بدان حفظا حفظا کنند **قال** ابی عبد الله السلام الجاهل عدو لنفسه کفیف یکون صدیقا لغيره فی بد الصلوة  
**تالیث** **نظم** اری الاحسان عند الحر دینا و عن القن منقعه و ذنبا کما و المزن فی الاصداف و ذرا و  
 فی فیه الافاعی صا رسما **نظم** اری مراد از حسان علم است و از حوا از آده از قید نفس و هوا و از قن بر نه  
 هوا و شیطان و معنی دیگر از منطوق بت مهنوم میشود خود مودت اند فی تفسیر **سوره** یوسف علیه السلام  
 للشیخ ابو العین الخراسانی رحمه الله از لام بزرگوار استفسار نمودند که و ف الف چون بر سر و و ف الف  
 تخالی بود و بجز درین از و و ف بود که با همگیس منی آسخت ازین جهت بر سر مقدمه قافیه و و ف این سوره  
 رتبه یافت و توجیه جنیت مقام نامی آتین گرفت و جواز الف بزرگوار فترت یافته لام بزرگوار جوا  
 داد که من در اخوات خود که و و ف نتیجت نظر کردیم که هر کس پاره از متاع و سباب و نومی  
 حاصل کرده اند و بدان غنی گشته اند یا جوار اهل غنار از راه طمع اختیار کرده اند خاطر من در خوف  
 کرد و دست دشت که در میان فخران و تهر دستمان باشم تا هر وقتی که شیطان در خاطر من و سوسه کند

بدوست دنیا بر استا و چپا خود نظر کردم تا بدین سبب خطم پریشان و شک از قنوت از یادگار عالمی  
 کرد پس لا بوم خود را در میان دو سبکین که کاف و میم است قرئت و آدم پس بسبب بر که صحبت ایشان  
 درین مکان قرئت دادند **فصل** از ابو یزید سظامی علیه الرحمه که گفت صحبت نیکان به از کار نیک  
 و صحبت بدان بدتر از کار بد که صحبت بزرگان در هر زمان کم یافت بوده است پس اگر میسر آید نزه  
 سعادت سرمدی روی نماید و گفت هر که خدا تعالی را شناخت بسوال حاجتش نبود و هر که شناخت سخن  
 عارف را در نیابد که انی **فصل** ای عزیز چون شرف رتبت اخوت و صحبت بدانت پد آنکه نه هر که خود را  
 برادر خواند بر اداری دین ریشاید و نه خلعت حب فی الله بر قامت هر صاحب را سأل یسر مایه های  
 المتحابون فی ظلی جز دیده متورع نه چند و عنقای موصلت معنوی بر حیفه مکدر هر فاشق جاهل نشیند  
**باب** الصحبه التي ذکرنا شیخ محی الدین الغزالی بنه اذا صحبت الناس فانظر ان كان فوكف فاصبه  
 باخرمه وان كان دوكف فاصبه بالرحمه وان كان صوفيا فاصبه بتسليم وان كان عالما فاصبه بالرحمه  
 الخدنة والتعظيم وان كان جاهلا فاصبه بشيائه والتعليم وان كان غنيا فاصبه بالزهد والاكستفان  
 وان كان فقرا فاصبه بالجود والسماه وان كان مثلك فاصبه بالوفاء در كيميا **فصل** ميگويد و  
 كروي ديگر كذمت صوفيان بر خرد و حقيقت خدمت آن بود كه كس خود را فدای اين قوم كند  
 و مال خود فدای كند و خود را بجهلكي فراموش كند در غنق ایشان چون كس از ایشان مشتغلي سازد  
 و يا بسبب ایشان مال بدست آوردن ناطم حاجت خویش سازد تا امام بخدمت بیرون شود و مردمان  
 و پیرا حرمت دارند فانه هر كجا كه باشد جلال و حرام می ستاند و بدر و ایشان پیر سا نذ تا بازار ایشان  
 تباه نشود و پوسیده نماند كه مغرور زینفه شود **فصل** كه از حضرت مخدوم شیخ شرف الدین علیه الرحمه  
 پرسیدند كه چون زمانه آید كه صحبت چنین طایفه كه مذکور شد نیام گفت هر روز بنشینه ایشان  
 يك خودی بخواند لا بوم چون اقرب غایب شود روشنائی چراغ كیر نه و گفته اند العلم احد الانس

والكثير

و الکتاب نصف الفایده چه بس نصف مشاهده چون حضرت شیخ عبد القادر صیقلی ندو کوه که باشد بهتر است از  
 محبت هزار مدعیان زمانه که آن **کتاب** حضرت شیخ و بهترین طبعی و خوشترین آسوی کتب اکابر و زین  
 بزرگانت که بی رسوم و وظیفه مصاحبت میکند و بی ناز و کرشمه می نگرند که نه ضمیر خواننده را از و ملالی و نه خاطر  
 شنونده را از و کلالی **ب** همیشه به از کتاب مجواه که صاحب بود که و بکجا به بخت افزای جان و  
 رحمت دل هر چه در خواهنت ز و حاصل اینچنین همد لطیف که دید که زنجید هم زنجانند **در این**  
 المریدین و کشف العقاید و مکیه فی التصوف و فرائد العلوم مذکور است اگر می بین تو مردی را که می پرد و رسوا  
 یا می جنبد بر آب و یا می خورد آش یا غیره و حال آنکه ترک میکند یک فرض از ذرایض حق تعالی یا یک سنتی از  
 سنن بهی داشته بهم پس اعتقاد مکن تو که او از اهل ولایت است بلکه بدان که او کذاب است در  
 دعوی خود که میکند و نیت فعل او کرامت بلکه خود است در اجرت **شیخ** ابوالقاسم کرمانی رحمه الله میگوید  
 بر آب رفتن که کار ما بیانت و در هوا پریدن که وظیفه جانور است و از غیب خبر دادن که شیوه  
 کاهنان این کرامت نبود بلکه کرامت آن باشد که کسی امر کرد یعنی همگی و تمامی است او بطوع فرمان باشد  
 که روی حرام و بدعت نزد این عکس اعتماد است یا اما دیگر هم ممکن بود که از شیطان بود که شیطان را  
 نیز از غیبت جز است که آن **کیمی سعادت** در عقاید سنوسی مذکور است که مکاتفه ذکر است عبارت  
 ازین که شخصی را در هر سه از اصول دین یکی نمانده باشد و حجاب انکار از روی بهر یک دور شده باشد  
 و کشف و کرامت بجز این نوع از آنهاست که التفات نمیکند سوی او موفقان و من کرامات الاولیاء  
 ان یصیر الایمان الغیب بالاحزوه و ما نطق به الکتاب و کنته من الوعد و الوعد و الخیر و الخیر ایمانا نشود یا  
 بحیث لا یکن للنفس الخیاره و لا للشیطان التتلیک فی امر من الامور الا حرویه بحیث لو کشف الوطاء  
 لایزداد یقینه کذا **ب** **الکلیه** در شرح فقه که مذکور است بدانکه خارق عاده اگر از انبیاء علیهم السلام  
 ظاهر شود او را معجزه میگوید و اگر از ولی ظاهر شود یعنی از شخصی که محفوظ شده است از اصرار بر معاصی نه از

مطلق وقوع معاصی و حال آنکه خاتم باشد صاحب آن خارق از برابری کردن با شیخ او را کرامت نام کنند فی  
 شیخ فقه الاکبر الولی هو العارف بالله تعالیا و صفاته حسب ما یکن المواظب علی الطاعات المجتنب عن  
 المعاصی المعرض عن الاثمک فی اللذات و الشهوات فی **تفسیر** العلماء عبد الله شری میگوید از طاعات  
 بسیار مرد دوست خدا و نیکنام نشود و یکن نیک نام از ناکردن معصیت شود و در جبریت از پیغمبر **السلام**  
 اعل البر بعلیها البر و العاجز من اهل الادیان کلهما و لایجتنب المعاصی الابنی او صدیق کذا فی **حقیقین**  
 سلمی و اگر از مؤمن ظاهر میشود او را معصیت میگویند و اگر از ایمان یا از اهل بدعت ظاهر شود او را  
 حر و استدراج میگویند لیکن با ایما از احر کشفوفات سفلی باشد و مؤمن را هم کشفوفات علوی شود و  
 هم کشفوفات سفلی در **اصول** قدسیه مذکور است که الکرامه حیض الرجال یعنی چنانچه بعضی مانع قربت و  
 اشتغال است از نماز و روزه کرامت نیز مانع قرب حضرت متعال و وصال است حضرت ذوالجلال است  
**نظم** خیالات مردان خلوت نشین بهم بر کند عاقبت کوفین **و در شرح الاحادیث** میگوید که فرموده است  
 ان منظم العجایب و الغرایب اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه کما فرض الله  
 تعالای الانبیاء اظهار المعجزات کذلک فرض علی الادیان کتمان الکرامات کیلا یفتن به الخلق فی  
**اعلام الهدی** لاریب التقی و لیس ما ینکشف من الکرامات آیه صریح حال الایار و اذالم یکن شیخ من  
 ذلک تنعم الصخره بل قد یکون من لم ینکشف له افضل من ینکشف و هذه غزیه و سر ذلك ان الذی  
 ینکشف بالشیء لموضع ضعف یقینه حتی یقوی ایمانه رحمه من استعمل ثوابا معجلا لم و لهذا المعنی ما نقل عن  
 اصحاب رسول الله القیس و نقل من المتأخرین من المشایخ اکثر من ذلک فی کاتبیه **نظم الاکبر**  
 و کرامت اولیاء از تنم معجزات انبیاست و تفاوت میان خارق عادت انبیاء و اولیاء تفاوت  
 ارض و سماست که ادنی معجزه انبیای علیهم السلام احیاء اموات است که این از منتهای کرامت اولیاء است  
 و تفاوت دیگر آنست بنی علیه السلام را که دست اشتغال دعوت خلق که حضور با حضرت غفور است

فایق تر است از حضور ولی که در خلوت و وقت قطع نشود اعلی است معرفت کرمی که بر ادنی مراتب انبیاء اعلی  
 مراتب شهدا باشد و اول مراتب شهدا اعلی مراتب صلحا و اول مراتب صلحا اعلی مراتب مؤمنان بود که آن  
**کتاب سلوک** نقلت از حضرت سلطان العارفين بايند بطامی رحمه الله از طایفه اقطاب پرسیدند گفت اگر از  
 قطب زمانه می پرسید ایشان با دیگران این که بطلم از مرده زنده میکند و بیکه درازی مردم را چنان و فریفته  
 میکند و در واقع همه بهمان و افترا می بیند و اگر قطب مصطلح می پرسید ایشان از کمال غیرت خود را از نظر نا  
 اهلان بنوعی از انواع ستم مخفی داشته اند که قول است **نعم** اما الخیام فاهنا کینا سم واری نارا کینا  
 غیر ساینها در **نعم** مذکور است که حفظ هر سنت از سنتها منوکه در مسلمانان فریضه است **قال الله تعالی قل**  
 اطعوا الله و اطعوا الرسول یعنی بفرمایند تا محاسن مسلمانان را که فرمان برداری کین خداست را در فرایض و رسول علیه السلام  
 در سنن و نیز فرمود حضرت و در در تعال چون جماعه مسلمانان پیش رسول خداست اعراض احوال خود نمودند  
 که چه کار کنیم که بسبب آنحضرت پروردگار از میان راضی شود این آیه کریمه نازل شد قل ان کنتم تحبون الله  
 فاتبعونی یکبکم الله و یغفر لکم ذنوبکم الایة یعنی بگو تو ای محمد این را اگر اراد ما این دارید که خداست تعالی را  
 دوست دارید پس کلاً و جمله در اتباع رسول صلی الله علیه و سلم بگوشید و از خلاف سنت او دور باشید  
 که همه ما بهما بحق تعالاسته اند بجز اتباع آنحضرت علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات فی **تذکره الاولیاء**  
 و گفت آن مادی و مهدی حضرت جنید بغدادی رحمه الله که همه راهها بر خلق بسته اند مگر کسی که براه محمد  
 علیه السلام برود چه بهر که حافظ قرآن نباشد و حدیث نبوی نه نبشته باشد بدو اقتدای کنند زیرا آنکه  
 علم الله تعالی را کتاب و سنت بسته اند **ذی التوکل** مضمون رضی الله تعالی عنه گوید که علامت محبت حق است  
 که متابعت جیب او بود کما قال الله تعالی و من یشاقق الرسول ای ینخالف الرسول فیا جاره به من الحق من  
 بعد ما تبین له الهدی ظهر له الحق بالمعجزات و یتبع طریقاً غیر سبیل المؤمنین ای طریقاً غیر سبیل المؤمنین  
 من الدین بان تو که مانوی نجعل و الیالماتو لآهن الصلاد بان نجلی مینه و بنیه فی الدینا و نصله

Marfat.com

نظر فی آخره چشم لبحر حق فیها وسارت مسیر امر جماعی کذا فی الجلالین **و** فرمود من یطع العبد ورسوله یحسن  
 ویتقہ فادویک بهم الفایز ذل الایة و جاد فی الاما المشهور ان التمسک بتمه سید الجلالین عند  
 الخلق و اختلاف المذاهب و الملل کان له اجر مایة شهید فقال له اصحابه مایة شهید من اام منهم فقال لابل  
 سکم یعنی در حدیث مشهور است که فرمود علیه السلام کسی که اقتدا کند بسنت من در اصول و فروع نزد خدا  
 شدن دینمند و مختلف شدن فرقهها و عقاید و دواهل صلات باشد در اوقات و مزد صدت شهید  
 پس عرض کردند جماعه اصحاب که صد شهید از من ای رسول خدا یا از امتیان دیگر پس فرمود نه بلکه از شما گذار  
**ترجمه اسلام** فی کفایة الشیخ روایت کرده شده است که روزی رسول علیه السلام بجا سخت میکرد تا آنکه غایت  
 رضی الله عنهما هم بسبب کریه رسول علیه السلام کریه کرد پس فرمود برای عایشه رضی الله عنهما که تو برای چه کریه  
 میکنی عایشه رضی الله عنهما گفت لکنه بجا یک یا رسول الله صلی الله علیه و سلم پس فرمود یا عایشه رضی الله عنهما  
 زمانه آید بر امت من که بکنها نازین سخت تر باشد از کنها ناز کردن اکثر سونک را در دست تا آنکه مر  
 شود پس عایشه رضی الله عنهما گفت ای رسول خدا نیغلا چگونه زیند مسلمانان در چنین سختی فرمود  
 میزند چنانچه کرمهای کسر که میزند در سر که و خوانند که اخت از غیرت دین چنانچه میکند از ذمک  
 اب ای که می بیند تو از مسلمانان زمان من اصحاب من هستند و مسلمانان آن برادران من باشند  
 و اگر از خدا نیغلا نیغواستم در باب او شان که او شان اولیای زمانه باشند هر آینه مفارقت میکردم  
 من از دنیا بسبب او شان سخت ترین غم و حتم **ترجمه** که عمر بن عبدالعزیز مکتوباً نوشت سواد  
 حسن بصری رضی الله عنه که ما از یرت عمر خطاب جبرکن تا یرت او با ششم شیخ جواب نامه نوشت ای عزیز  
 زمان تو زمان عمر نیست و کان تو کان عمر نه و لیکن اگر تو درین زمان در میان این مردمان چون  
 عمر باشی و این کنی که عمر کرده است بهتر از عمر باشی کذا فی **ترجمه** الملوک فی الخدایه فرمود علیه السلام  
 من حفظ سنتی اکرمه الله بربع حفص المحبی فی قلوب البررة و الیهتمه فی قلوب الفجرة و الستمه فی الرزق و

Marfat.com



الشفة فی الدین **بجای** کسی که معیبه گرداند خود را سنت من حضرت حق اورا چار چیز عطا کند دوستی در دل ابرار  
 و بیعت در دل فجاران و کفایت در رزق و معتد علیه که در دین فی التذکرة **قلت** که نبیره حانی رضی  
 گفت که رسول علیه السلام را در خواب دیدم مرا گفت ای شهباز چه میدانی که ترا حق تعالی از میان اقران بچسب  
 برزید گفتیم نه فرمود از بهر آنکه متابعت سنت من کردی و صلح را دوست داشتی از پنجه صومت یافتی و ترا  
 بمقام اولیای رسا نیدم بگویم خود تحقیقان بین فرموده اند که شارب خمر را سفاعت پیغمبر علیه السلام خواهد  
 بود اما تارک سنت را عمارانه که فرموده است علیه السلام من ترک سنتی لم یزل شفا عقی حدیث صحیح است  
 نماز بجماعت گذاردن از سنت هدیه است پس اگر شخصی انقیاد را نماز نکرده باشد که تمام است  
 کرده اند و همین مقدار روزه و زکوة هر چه و سایر طاعات کرده باشد ممکن تارک سنت جماعت بود  
 باشد و البته هم پس در روز قیامت زمان شود مالک را تا او را در روزی بگوشاگرداند و در روزی  
 اندازد و پند دهد که گویا بودی و چه گویی خدا بی تعالی بر روی نظر رحمت در دنیا و آخرت کند و توبه او قبول  
 کند بعد از آن باران گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر آن مرد فریضه تنها میکند در غیر جماعت  
 علیه السلام اگر چه فریضه تنها بگذارد تا آن زمان که بجماعت حاضر نشود جای او در روز خشت گذاشتن  
**بجای** و در کفایه شعبی مذکور است **قلت** از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که فرمود هر قومی یا  
 طایفه از مسلمانان که ترک یک سنت کنند البته هم خدا بی تعالی برایشان سلطان ظالم تسلط گرداند  
 تا ظلم بالا نواع برایشان جاری کند در **سراج المهدی** میگوید که لازم است بر حکام اهل اسلام که آن  
 خلق را کارزار کنند و **سیر** در کفایه شعبی میگوید که موسی علیه السلام مناجات میکرد که ای الهی حکمت  
 تسلط میکنی طایفه کفار را بر طایفه مسلمانان پس وحی آمد بر موسی علیه السلام که ای موسی علیه السلام  
 همچنین جاری شده است عاده من هر کس که مرا شناخت پس از آن من عاصی شد بروی تسلط میکنم که را  
 که منیست نام **سیر** ایضاً روایت کرده است در اخبار که بس از مردم روز قیامت ندیکند

و گویند و اعطای این گفته میشود به ایشان آیا در دنیا کسی را الت خور اینده بودید تا اکنون شما داده شود  
 و بس از مردم ندانند و گویند و جو غایب گفته میشود ایشان را آیا در دنیا کسی را از طعام سیریه بودید تا  
 اکنون شمار هم سیر کرده شود و بس از مردم گویند ربی ربی و مالک گویند الی الی یا میدسوی من پس عرض کرده  
 بخدمت آن معدن العلم بحی این معاذ را از رحمة الله که ایشان کیان باشند پس گفت ایشان گفتنی  
 باشند که دعوی محبت میکردند و ترک کرده بودند طریق محبت او را که اتباع حضرت محمدت علیه الصلوٰة و السلام  
**و نیز** ایضا روایت کرده شد از کلام قدسیه که چون برسد شمار ایشان تا از امر پس ملامت کنند  
 ولیکن توجه کنید بجناب ما و حضرت ما بعد از تفسیر و استغفار کنید از خلاف سنت حبیب من تا از شما  
 نترسید از دفع کردنم که **انما خیرکم جسدی فی الزینة نقلت** که در دیده شد متاع از ان هم سیریه  
 آن صوفی گفت ای مسلمانان تا دان متاع این شخص برین واجب است گفتند این چگونه باشد گفت ترک کرده  
 بودم من سنت آنحضرت علیه الصلوٰة و السلام را گویند شنیدن از اوست نشسته که از ان حضرت مرویت من تعظم  
 قاعدا و تشرول تا یا ائمه الله تعالی به پیشین لاد و اولها و من سر او ایل استاده پوشیدم مکنذ اکا نوا  
 محفوظین عن مخالفة الاتباع **نقلت** که چون نیفان علیه الرقیه بجهت خلاف سنت مسجد بعباب نور معاتبند  
 من بعد ازین در راه مسجد هرگز براق نه انداخت پس میدند که چندین اخرا از ان بهر حجت گفت  
 بجهت ترک یک سنت نام من بنام چهار پایه مبدل گردانیدند میترسم مباد ایسب سنت دیگر صورتم را  
**بمنغیت** گردانند کذمان **التذکره** و در وصایا قدسیه مذکور است دیگر البته سخن نماید که سایر عبادت  
 و عادات موافق سنت رسول علیه الصلوٰة و السلام گردانند و رعایت ادب شایخ که باب سنت بنویست  
 نماید که گفته اند تصوف تمام ادب است هر عملی را ادب است و هر حالی و مقامی را ادب است **و نیز**  
 دیگر آنست آن مقدار علم حاصل کنند که اعتقاد خود بر مذاهب سنت و جماعت درست سازد و شبیه و  
 فریب بت عان و بد مذهبان از راه نرود که نور طاعت ظلمت بدعت را از ایل کند و هرگز بهر متبع

از معارف

از معارف و شایخ نصیبی نیافته است و جمیع مشایخ در اعتقاد با اهل سنت موافق بوده اند و در اعمال با علمای  
 مجتهد اقتدا کرده اند پس اعمال موافق شریعت کند تا تو از میان اقوال مجتهدان جمع کند با حوط و اولی عمل کند  
 در مذاهب معتصب نباشد همچنانکه مذاهب یک ائمه را تعصب ندارد و همه ائمه را ذین محمدی دانند و این  
 در اختلاف که بجهت مخالفت طاق اجتهاد است معذور دارد و زهدی که اختلاف ائمه را بمقیاس نفس میکار  
 خود حمل کند و همه را دوست دارد و دعا بخیزد و چون علم اعتقاد و عمل درست نکند بکارشغل مشغول شود  
 و بکلی روی بگریزند و بزرگو و بتلاوت و عبادت پردازد الی هذا کلامه پس باید صوفی را که خود را  
 بوضایا شیر قدس تره مزین سازد بعد از آنکه متحقق تقنین ذکر حقیقی حاصل کند از مقلد ذکر تقلیدی  
 در سبب اسم الله الرحمن الرحیم بدو اوحی به کامل العالم کاشف الحقایق مقتدی الخلائق قطب الرباب  
 غوث الصمدانی محی الحق والدین شیخ عبدالقادر الحسینی الجیلانی قدس الله سره العزیز انه قال یا بنی  
 اوصیک بتقوی الله و حشمته و انزوم حق الله و حق رسول الله صلی الله علیه و سلم و حق والدیک و حق  
 المشایخ اجمعین فان الله یرضی عبده به و یحفظ الحق فی نفسه و العلامینة و لا یترع قراءة القرآن ظاهر اذنا  
 ترا و علامینة بالفهم و التدریج و الخزن و التفکر و البکار و ارجع الی محکم القرآن فی جمیع الاحکام فان القرآن  
 حجة الله تعالی علی الخلق و لا تعدل عن العلم خطوة و تعلم الفقه و لا تکن من جهال الصوفیة و عوامهم و  
 فر من اهل الاسواق فانهم لصوص الدین و قطاع الطرق علی المسلمین و علیک باعتقاد اهل التوحید  
 و اجتناب المحدثات فان کل محدثه بدعة و ضلالة و لا تصحب الاحداث و النسوان و المبتدعات  
 و لا غیار و العوام فانهم ینهب بدینک و قنح من الدنیا میسر و الزم الخلوة و اکب عن خشک  
 و اکل الحلال فان مفتاح الخیرات و لا تمس الحرام نتمسک النار یوم القیامة و البس الحدال تجده حلاوت  
 الایمان و العبادت کن من الله تعالی علی و جلی و لا تئس موقوفک بین یدی الله تعالی و اکثر من  
 صلوة اللیل و صیام النهار و لا تخلف عن الجماعة من غیر ان تكون اماما او مؤمیا و لا تطلب الریاسة

فان من احب الرياسة لا يفلح ابدا ولا تفتح الشهادة في القبالات ولا تجالس القضاة والسلاطين ولا تدخرا  
في الرصايا وقر من الناس كما تفر من الكلب وعليك بالخلوة حتى لا تذهب دينك وعليك بالسفر  
قال عليه السلام تافروا وتصحوا تفتنوا واحفظ قلبك المشايخ ولا تغتر بحدك ولا تهتم بقول من يدك  
ويكون المدح والذم عندك سواء وحسن خلقك اجمع فالزم التواضع قال النبي صلى الله عليه وسلم  
**قال** من تواضع رفع الله ومن تكبر وضعه الله وعليك بالادب في جميع الاحوال من بر وفاجر وارحم  
جميع اخلائك صغيرهم وكبيرهم ولا تنظر اليهم ابدا الا بعين الرحمة ولا تضحك فان الضحك من العقلت  
ومرئيت القلب **قال** رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم  
كثيرا اول ما من مكر الله ولا تقنطوا من رحمة الله وانعش بين الخوف والرجايا بني ترك الدنيا  
فان في طلبها ذناب دينك وعليك بالصوم والصلوة وكن في الفقرة تطيفا عفيفا حيفامتا دبا  
متورا عافيتها عالما بايناعن الجهال الصوفية فارما المشايخ بالملهي والبدن والجاه واحفظ  
قلوبهم واوقاتهم وسيرتهم ولا تنكر عليهم لا تفتح ابدا ولا تسأل الناس ولا تقارصهم ولا تدخر  
شيئا عند فان الله تعالى ياتي برزق مقسوم وكن سخي النفس والقلب باذلا بارزك  
الله واياك والنجل واحسد فان البنجل والحسور في النار ولا تظهر حالك لخلق في جميع الاحوال ولا  
تزين الظاهر من خراب السر وثق بموعده الله تعالى في امر الرزق فان الله تعالى قد كفّل برزق  
كل حيوان **قال** الله تعالى ومن رابته في الارض الا على الله رزقها وايس من جميع اخلائك ولا  
تأس بهم وقل الحق وان كان مرأ وكمل الخالق ولا تركز الى احد من المخلوقين فان الحق يطردك  
عن بابك وعليك بحاسبة نفسك فان النبي عليه السلام يقول من حسن اسلام المرء ترك ما يعينه  
وكن ناصحا للخلق اجمع واقبل من الطعام والشراب والنوم والكلام ولا تاكل الا بفاقة ولا تكلم  
الا عن ضرورة ولا تنم الا عن غلبة النوم واكثر من صلوة الليل وصيام النهار ولا تكن للجلوس

في

ان السماع فانه ينبت التفات ثم يميت القلب فان له اربابا وسماع لا يصلح الا لمن كان له قلبه حي ونفسه ميتة  
 لمن كان على غير هذه الحالة فاستغفاله بالصوم والصلوة والاداء اولى وليكن قلبك حزيناً وبتك **عليه السلام**  
 وعينك دامت وعلمك خالصاً وادعائك جهداً وثيابك خلتاً ورفقاءك فراقاً وبتك مسجداً  
 وملكك فقهاً وزينتك زهراً ومونسك رباً كريماً ولا توافخ احد حتى تبين لك منه من حصل  
 يختار الفقراء على الغنا ويختار الآخرة على الدنيا ويختار الذل على العز ويكون بصيراً بعجل الاسته والعدا  
 ويكون مستعداً للموت يا بني لا تغترتك الدنيا وزهراتها فان الدنيا حفرة نقرة حلوة من تعلق  
 بها تعلقت به ومن رفضها رفضته ولانه لا يسبيل لبقائها وكن في الليل والنهار مستعداً لما ارتحال  
 منها الى الآخرة يا بني عليك بالخلوة وكن فريداً وحيداً متفكراً القلب من خوف الله تعالى تغرق  
 في كرامات الله تعالى وعش في الدنيا كما كنت عزيزاً واخرج منها كما دخلتها فانك لا تدري ما اسمك  
 عند اني القيامة اللهم وفقنا وجميع الناظرين الى هذه الوصايا العنبرية و تحقق بلوازها فانها اصول  
 للوصول الى منازل المقربين ومقامات العارفين وسلام على من اتبع الهدى في **سورة الجاثية**  
 من الاولى **يا امة** ذكر بر دور وجهت بي حقيقي وكبي تقليدي ذكر تقليدي انت كملتين به سبهي  
 مرشدنداشته باشد پس گفتن ان فايده چندين ندارد و مثل او چنين باشد كه تخم نار سيدة و مردی  
 نادان در زمين شود انرا از دانه تخم مانند و نه بار شود اما ذكر حقيقي ان باشد كه هر مقلدين ان  
 به سبهي مرشد داشته باشد و گفتن ان بسیار فايده دارد مثل او است كه چون تخم ز سيدة باشد  
 و در همان دانه بوقت صبح و موسم در زمين اندازد و بپرورد و كين همفصد بار دهد  
**كقولنا** انبتت سبع سنابل في كل سنبلة مائة حبة الى هذا الكلام **قال اجماع** اصح الله  
 شاه اى عزيز در ذكر امواتن چندان دشواری نیست بلكه با شقت و بی تعلیم معتم حاصل میشود و  
 لیکن مشروط است بترابطانی **شرح** المکیة للشیخ عبد القدوس الهندی الجیسی فی **تفسیر** قوله تعالى والنبلد

الطيب يخرج نباته باذن ربه والذي خبث لا يخرج الا نكدا لا يجوز الاستنجح ان يلقن نيسا من الاذكار عالم حجة  
 المرید عن کل فاسد کذا فی **رساله** القیصری وشرایط یلقین که اندر تحفة السفة لمحفرة البررة مذکور شده اند  
 اینند **مسئل** فی محفة المرید لایزال المرید عن مشربین مقابله التلقین التوبة الزهد والتجريد العقيدة  
 الخالصة ای الخالیة عن خلاف عقيدة اهل السنة رضی الله عنهم والتقوی والصبر والمجاهدة والجماعة  
 والبذل والفتوة والصدق العلم والرجاء والوصول والتوکل والعقل الخالصة والادب وحسن الخلق  
 وسایم والتقویین **در درویشیت** که شیخ جلال الدین تبریزی تذکیر است که مرید لایق ارادت  
 وقتی میشود که از گناه بخت سال فرشته دست جب او از کنه نبشتن معذول شده باشد و مقام  
 توبه نیازان و مریدان اینست بکرتا مقام پیران چه خواهد بود کذا فی **رساله** المتیقن فی **الرساله**  
 الشکاریه الشیخ هو الکاین والباين ومقام شیخ بالاتراز مقام ولایت است از آنکه هر دو  
 اعتقاد را شاید و اقتدار را شاید و شیخ هم اعتقاد را شاید و هم اقتدار الان الولایة هو التمسک  
 فی الله والتفاه بالند والظهور باسم الله وصفاته والمشیئة هو التصرف فی عالم الملك والمملکوت باذن  
 دایره **در رحمت** المریدین می آرند بر بار بر سر خود حق دعوت است بر سبیل اطلاق و بر سر را  
 بر مرید حق متابعت است بر وجه ارشاد فارشادیه در اعمال بودند در احوال که مردم بدان مکلف و  
 مجبور نیستند کذا معدن **احسان** رحمت خدا بر جان ان گفت **علم** که کلاهی چارترکی فقر خدای  
 ای فقیر چارترکت کرد باید تا رود کار تو پیش ترک اول ترک جاه و ترک ثانی ترک مال  
 ترک ثالث ترک راحت ترک رابع ترک خویش پس هر مرید که باین صفات مذکور نشده شرم  
 و بندگی مشغول شود بندگی حقیقی یا بندگی تقلیدی او مرید است بفتح میم یعنی شیطان نه بضم میم مرید  
 یعنی طالب رحمن و هرگز از ان ذکر بهره مند و تریه و کتایتش بدان جانش کند بلکه آن  
 ذکر ذکر تقلیدی باشد نه حقیقی چنانکه بالا گذشت که دهقان نادان غیر موسم تخم در زمین اندازد

در این کتاب  
 در بیان  
 در بیان  
 در بیان

نزه  
 ناله

مثل او چنان باشد که شمع بی طهارت یا پیش از وقت نماز با جامه پلیسه یا بتن پمید کند و شمع عا  
 آن نماز جایز نباشد پس هر که خواهد که امر اردین و شریعت و برکنشود شود باید که همه شرایط را بجا آورد  
 مثل وی چون کسی بود که طهارت کرد و خود را شایسته نماز کرد و ایند اکنون و بر امام حاجت بود که  
 بوی آفتد آید و آن پیر است که پیر رشتن راه است که راه پوشیده است و راهها شیطان براه  
 حق آمیخته شده است و راه حق یکی است و راه باطل هزار پس چگونه ممکن بود بی دلیل راه رفتن  
 چون پیر دست آورد کار خویش باید که جمله با وی کند ارد و تصرف خود را در باقی کند کذا فی کتب  
 و در **را اولیا** مذکور است بعد از آن شیخ الاسلام حکایت فرمود وقتی در بغداد دعا گوئی  
 در مجلس شیخ شهاب الدین هر وردی رحمه حاضر بود چنانکه شیخ جلال الدین تبریزی و شیخ بهاء الدین  
 زکریا و شیخ احمد الدین کرمانی و شیخ برهان الدین سیوطی حاضر بودند که سخن در فقه پوشیدن  
 افتاده بود و خرقة دادن به دین محل بس شیخ شهاب الدین بیام روی بر زمین نهاد و التماس خرقة  
 کرد شیخ شهاب الدین فرمود امر و معاف باشد و از اچاه بیای تا فخره بد هم **الغرض** چون شب  
 پیر شیخ در خواب دید و نفر درویش را از بخیر آتشین در کردن ایشان کرده اند و فرستگان بلا ببرد  
 پیر شیخ دست در دامن فرستگان زد و پرسید که ایشان کیانند گفتند که ایشان پیر و مرید پیران مری  
 خسته داده بودند و هیچ حق خرقة بجا نیاورده است در کویچه و بازار و میان اهل دنیا و صحبت ملوک  
 بگردانیدی ما را فرمان شده است که آن پیر تاریک ضمیر و آن مرید که راه را در زنجیر آتشین در کشید و در درون  
 برید همین که پیر شیخ این خواب دید پیدار شد و فوراً بخدمت شیخ شهاب الدین بیامد و شیخ تبسم فرمود  
 و گفت دیدی حال خرقة پوشان پس ای فرزند خرقة کس پوشد که از هر دو کون ببرد و بر سنت پیران و  
 مشایخ خرد بود و وقت هنوز در موت حجاب وقت خرقة پوشیدن تو نیست باز کرد و اگر نه هما با جرایبی  
 که ایشان در شب دیدی بعد از آن فرمود که ای درویش تا اینک درون خود را از جمله ماکولات و آلتین

دنیای صیقل ندهد نشاید که خرقه پوشید و پیرانشید که با عقل دارید و خرقه بدید و خرقه لباس انبیا  
 و اولیاست زیرا آنچه اگر کسی بآلایش دنیا مشغول بود و خرقه پوشید و نمواند که حق آن بجا آرد هم میر  
 گمراه شود و هم سر میرد و خرقه پوشیدن نیک آسان است اما بر کاه بردن و سخن آن بجا آوردن دشوار  
 تمام دارد پس ای درویش اگر بخرقه پوشیدن خلاص میشدی هم خلق خرقه پوشیدی اما کار آن دراز  
 که خرقه پوشی و حق آن خرقه بجا آری و آنچه تقدیرمان و کسان که این خرقه پوشیده اند خود رسته اند  
 و کسان که متابعت ایشان کرده اند ایشان نیز رسته اند و اگر خود چنان کنی در ضلالت و گمراهی افتی  
 که هرگز بیرون نیایی از گناه شیخ الاسلام فرمود که در دینش اگر امر و روز در دنیا حق خرقه خود نگاه داشت  
 خود پرست و اگر نه همین خرقه نزد اقیامت بروی دعوی کند و بگوید چون مرا پوشیدید چرا حق من  
 بجا نیامد و بعد از آن در سنگها زان زمان شود تا خرقه آتشین در گردن آن بدعهدان کنند ای  
 عزیز اگر خرقه پوشی برای حق بپوشی برای آن که تا خلق او را عزت دارند که نزد اقیامت در مان  
 در قناری شوی و درین راه راه پیرا قوت ذات می باید و ضمیرش روشن بود چون بر پیر نیت ارادت  
 می آید او را بنظر معونت سیند او را از جمله ماکولات دنیا و جوان صیقل دهد و چند گاه او را در  
 خدمت حق تقایم بجا بدهد فرماید بعد از آن چون در و بیج که در تانمانند از شهوات و هوای دنیا  
 اگر خرقه دهد و او ایستد و اگر خود بر آنچه چنان صاحب قوت نبود هم در آمدن کتس کلاه و خرقه دهد  
 هم خود در ضلالت افتد و هم بچاره را در ضلالت اندازد ای هذا کلام **والله اعلم** بعد ازین بکل  
 شیخ الاسلام حکایت فرمود که برادر من به والدین زکریا چون بخدمت شیخ شهاب الدین پیوست  
 سه روز ماند چهارم روز خرقه و عصا و نعلین بدو عنایت کرد و ولایت ملتان بدو تفویض فرمود  
 مریدان دیگر عزت کردند که این مرد بهندی را در سه روز نعمت داده و مایان چند سال خدمت  
 کرد ایتم فرمود به والدین کار خود تمام کرده آمده بود و نیزم خنک داشت بیک فن کردن منسودش

صالح



حاصل گشت و شما نیز می‌توانید که از آن **انسان را** و **کیا** سعادت مذکور است که وی دیگر از مدعیان این قوم بدتر  
 باشد چنانچه جامه محقر و دریده نذارند طاعت ادا فرمایند و ترک معاصی هم نذارند بلکه آن خسته  
 نذارند که بجز خوشتن آزار دهد که در دست شهوت و شیطان آسیرند گویند کار بد است و بصورت  
 نظیرت و دل با همیشه در نماز است و با حق است و ما را بدین اعمال خود حاجت نیست که این برای می‌باید  
 نماز نموده اند که ایشان آسیر نفس خویش اند و ما را نفس خود برده است و دین ما زلفه شده است  
 که چنین چه با تابه نشود و تنگ باین آیه می‌گیرند **قال الله تعالی** و اعبد ربک حتی یا تیک الیقین **سوره کوثر**  
 در تفاسیر قرآن مذکور است که مراد از یقین در اینجا موت است **قال** النبی علیه الصلوٰة و السلام العبادات  
 لا ترفع الالباب موت کذا **سراج** الهدایه و چون بعبادت آن مگر نگویند این فرود در آن در بفرمانند و چون  
 بعلم آن مگر نگویند ایشان در بند حدیث افتاده اند و راه فرا حقیقت نماند این قوم گشتنی اند  
 و کافر و خون ایشان با جماعت است مباح است **فی تحفہ الاخبار** لزمه الا برار و گشتن ایشان از افاضلتر  
 از گشتن هزار کار فرود روم و در همدو شیطان هیچ دایمی فرود کرده چون چنین دام و بسیار کس درین  
 دام افتادند و هلاک شدند **قال** الله تعالی **سوره الاحزاب** و ما یحیی الذین کفروا و یقتل الذین یصلحون و یقتل الذین یصلحون  
 و ارجلهم من خلاف و یتفوا من الارض ذلک لهم فری فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم  
**فی الخبر** سئل القاضی الامام ابو بکر محمد بن بنده **سئله** فقال سمعت من المشایخ یخبر انما یباح قتلهم  
 دفع الشکر لهم لا یکفرهم و دفع الشکر واجب الا ترى ان قتل البغاة و قطع الطرق مباح دفع  
 الشکر و ان لم یحکم بکفرهم کذا کما عهنا حضورنا علی اصل اصحابنا رحمہم الله فان علة القتل انما هو کفر  
 لا الکفر و ههنا وجد الکفر اب و کذا **فی الخبر** و فی الاخبار عن الاکفار فی تحفہ النصار **سیر**  
**ب** و دروغ سرای کافران هم همدان هم بلعدان باشند ساکن اندران عوده زمره آن است

Marfat.com

و محمدان آن باشند که هر چیز را از مخلوقات از ذات پاک تصور کنند و نزدیک اهل سنت و جماعت رضی الله عنهم  
 هر چیزی دال است برستی ذات پاک با رعایت و گفتن مسلم که من لمحمد کفر بود زیرا که ملحد کافر است که از  
**تکفیر** در کیمیا سعادت مذکور است ایضا تا کرده ای از ان کشتن بیان عبارت از یکا کلی تمام کردند و تمسک  
 میگردند بحدیث نبوی **قال الهی علیهم السلام** انما من نور الله و المؤمنون من نور الله او نیت انما من فیض  
 انوار الله و المؤمنون من فیض نوری که از **الزینة** در روایت میگوید **سید** ملائک را وجود از نور  
 انسانست و وجود آدمی از نور سبحانست **انوار** در اینجا ظن شبیهت دور کردن حقیقت ذات تو  
 نوریت فیضان چنانچه فرمود حضرت حمید در کلام مجید خود که رسول الله و ناقة الله وارض الله  
 الی اخره و گروهی از ایشان پیش از مرگ و شجاده سخن طامات مذید بدان بگرفته باشند و جامه صوفی  
 و یرت ایشان گرفته باشند و عجوایشان بر سر سجاده می نشینند و سر فرود می برند و باشد که در سوره و خیال  
 در پیش ایشان می آمد می جنبانند تا مردم پندارند که کار ایشان خور همین است و مثل این قوم چون  
 پیر زمان ما بشم که عاف بود و کلاه بر سر نهد و قبا در بند و سلاح در پوشد و بنا موخته بشم که مبارزین  
 در صف حمله چون کنند و شعور زجر چون گویند و هم حرکات ایشان مذاسته باشد چون پیش سلطان  
 شود تا نام وی در دیده مبارزان نویسند و سلطان چنان بود که بجایه و صورت نکرد و بران خواهد  
 و ویرا برهنه کند تا با کسی بمبارازی فرماید پسند که بر زنی مدبره ضعیف است بفرماید تا ویرا فریاد  
 اندازند تا نیزه چکس زهره آن نذارند که بحضرت بادشاه چنین استخفاف کنند و گروهی دیگر اعمال ظاهر  
 بجای آرند تا روزی بمثل هزار رکعت نماز بکنند و چندان هزار تسبیح بگویند و هم غیب پدید آریسند  
 بر روز روزه دارند و لیکن مراعات دل نکنند تا از اخلاق بد پاک شوند و باطن ایشان بر کبر  
 و حسد و عجب و ریا باشد **نظم** حرم عشق را در که بسی بالاتر ز عقل است کسی آن استنای بود  
 که جان در استین دارد و غالب آن باشد که اینچنین مردمان بد خویشند و ترش روی کنند

و باطن خدا بخشیم سخن گویند و کوی با هر یکی خشکی و جنگی دارند و این قدرند آنند که خوی بد همه عبادت را باطل کنند  
 و همه عبادت آنها خلق نیکوت که رسول علیه الصلوٰۃ و السلام فرمود هر که را خدا اینعاما خوی نیکو و روی نیکو از او  
 دهنست و پراخورش آتش نکند و آن مدبر کوی مستی از عبادت خویش بر خلق می دهند و چشم حقارت  
 نکرد بهکنان و خویش را از خلق و اہم گیر تا کسی خویش را بوی باز نزنند و این قدر نزنند که بر همه عباد  
 و زاهدان مصطفی بود علیه الصلوٰۃ و السلام و از همه جهان کشاده تر و خوشتر خوی تر بود و هر که شوخ کن تر  
 بودی که همه کس خویش را از وی فراهم گرفتندی رسول علیه الصلوٰۃ و السلام او را بگوشتین نزدیک بنسازند  
 و دست فراوی دادی و کدام احمق بود احمق تر از آن بزیر دوکان استازد و کان کبر این مدبر  
 چون شرح مصطفی علیه الصلوٰۃ و السلام را بر هم زنند و سیرت و پراخلاف کنند چه المهر بود پیش ازین  
 الی ہذا کلام فی **اصول الصلوٰۃ** و من الی العین المرقع و الصوف و غلط الثیاب و شتم بالی قریب من  
 الشاق و قصر الاحکام و ترک و تنصیف الثوب و ترک مختصر فاکل ذلک یرای بہ لیس ظہر من نفسہ اہ مستبح  
 للسنۃ فیہ و مقصد للصوفیۃ مع افلاس عن حقایق التصوف فی الباطن **تظلم** ای در دینت برهنه  
 از تقوی اگر برون جامه ریاداری پرده هفت رنگ را بگذار که تو در خانه بوریاداری **تظلم** مرد  
 بی مروت زن است و عابد خام طمع دار راه زن **تظلم** ای به پندار کرد جامه سیاه بہ ناموس  
 خلق نامہ سیاه دست کوتاہ باید از دنیا آستین چو راز چه کوتاہ **فی اسرار العابدین** و درین  
 علی رضی اللہ تعالی عنہ قلب بر سه نوعت قلب منیب فمنوالذی اناب عن کل شیء الی اللہ تعالی و قلب شہید  
 فمنوالذی شاہد اللہ تعالی و قدرتمہ فی کتب و قلب سلیم فمنوالذی لیس فیہ سوی معرفۃ اللہ تعالی در  
**تظلم** حضرت شیخ ترف الدین رحمۃ اللہ مذکور است استغفر قلبک باللہ و لولاستغفر قلبک باللہ  
 لاستغفر بالہموم و الغموم **تظلم** ہر چه در عادت رود در روزگار است اورا با حقیقت چو کار  
 نیک تا در خود سفر بنود ترا در حقیقت این نظر بنود ترا بزرگی دیگر ملایم باستی میفرماید **تظلم** چو در قدر

دولت وصل ترا فرستیم ذات هر چه بایکدیگر آوار است که حضرت قرآن وارد است درین شان و من یعیش  
 عن ذکر الرحمن تعین لا شیطانا نهوله قرین وانهم لیصدونهم عن السبیل و یحسبون انهم یهدون **نظم** خواجه  
 بنیاد که مردی حاصل حاصل خواجه بجز بداریت **فی** الامام الامام محمد بن العزالی علیه الرحمة والعزرا  
 عدت اعراض الله تعالی عن العبد استغفار بالایعینة ای لا ضرورة فیہ **نظم** راه زرد مغولی عالم ترایت  
 بروای خدا یکدم ترا **نظم** می شایخ نیت علیهم الرحمه بر که حق را با اختیار پندارند خلق را با بصر ابر پندارند  
 اهل انوارت جنت حکمت در خلقت المیس و اعوانه و قوت دادن او را در اغوائی خلق با انواع طلسمات  
 و دعوت کردن او خلق را بدعوت خود **باب** بعضهم حکمت اندران ابتداء حضرت حق است تا از مبدء خلق را  
 که کدام ایشان عابد طاعتت کرد و کدام ایشان عابد برب الملک و الملکوت **نظم** بان امر الاله و خلقت  
 الناس فداع الی ناد و دواع الی الضلال در **نظم** مذکور است که ابلیس علیه اللغز ترا عرش است مکلف و مرصع  
 که در هوای معلق می بماند و خود بران بنشیند و نیاید پس از جنود او صفای جود او استاده باشد  
 و در خاطر متشکک جاہل و سوسه میکند که این جالس بر سر بر خالق تعالی است و این استادگان حوالا او  
 فرستگارانند و این که بران نشسته است عرش است تا بار دیگر بهین طریق جلوه میکند و افلا گوید که من آفریدگار  
 توام و جاپا که میان ما و شما بود بپ طاعت و خدمت تو از ازمیان دور کردم و ترا بشرق بلقائ  
 خود شرف کرد ایندم و مقررت که چندان قربت که بر بندگان لازم گردانیده شده است از برای آنکه تا  
 مراد اهل شوند و این خود ترا حصولش پس چه حاجت بخدمت پهموده است پس اگر کسی طاعت مفروضه را  
 ترک میدهد باز گویندش می بیند کجی را از مستقامان یا متشککان وصال مجاهده داده شده است که ترا  
 داده اند گویند داده اند پس ترا چه حاجت است رفتن پیش کتا که از تو فرود ترا اند این از برای  
 آن میگویند تا مگر پیش مرشد کامل یا عالم تشیع این حال را بیان کند و ایشان این جاہل امتنبه  
 شوند که این خاطب شیطان است نه الهام پس این مرض مزمن و سواس خناس هرگز علاج نپذیرد

نشانه از شکبار

عیاداً باند تخلصها **نظم** عزیز کی که از در کوشش سر تابنت به در که شد هیچ عزت نیافت مراد از  
 درگاه در اینجا اتباع درگاه عالم پناه است **عنه الصلوة والسلام** که گفت جنبید علیه الرحمه که خواستم که  
 البیس را پنجم روزی بر در مسجد اتاده بودم پری را دیدم که می آمد و چون نزدیک رسید بر من  
 پید آمد گفتم تو کیست گفت آری ویتو گفتم یا ملعون چه چیز ترا از سجده کردن باز داشت گفت آری  
 ترا چه صورت بند که من غیر او را سجده کنم جنید گفت مقهر شدم در سخن ندای شنیدم که بگو دروغ  
 کوی اگر تو بنده بودی از امر او بیرون نیامدی و بهی او تقرب نکردی البیس چون این شنید  
 با کنی نزد و گفت با الله که مرا سوختی و ناپدید گشت **کذا فی التذکره** و نجلی الی با زید بسطامی فقال  
 لعل خدای منیت ابوی زید گفت چه کوی ای ملعون گفت بگوی که خدای منیت گفت تو که دشمن  
 اوست دوبار مقدماتی هستی او من که دوست ویم چگونه مکر شوم **کذا فی کفایه** الشیخ نقلت که  
 شیخ مدام از حضرت خالق الامم میجوست تا البیس را با و نماید تا آنکه شیطان با و ظاهر شد  
 عابد خوشت تا او را بزید البیس گفت چگونه که عمرت هزار سال است و اگر نه می زدمت عابد چون این  
 سخن شنید مغرور شد بر رازی عمر خود گفت عمرم دوازدهت زمانه بلذت و شهوات بگذرانم بعد  
 تائب شده بعبادت اشتغال خواهم کرد ناگاه اجلس در رسید و بدان حالت نامرضیه جان داد  
 پس هلاک ابدی شد **کذا فی سنن** العابدین خود مندر را همین انصارت کاذهت که چون حضرت  
 معدن الرساله را با استعاذه از ان مامور ساختند **کتور دقا** قل اعوذ برب الناس ملک الناس  
 الی الناس من شر الوسواس الخناس الایه پس حکم در ان چه شبته تامل منصف فی **روضه العباد** فی  
 باب ضرب الخمر قال ابو الفضل محمد بن نعیم با ستاد له عن یحیی ابن نعمان بن عباس رضی الله تعالی عنه  
 قال البیس علیه اللعنه یارب انک لعنت البیس واهبطت آدم علیه السلام و انک باعث رسلا و کاتب کتاب  
 پس که اندر رسولان تو دگت بان تو پس از حضرت جواب در رسید که رسولان ما انبیاء اند و گت بان ما

تجسس و زبور و تورات و زقان گفت یا الهی رسولان ما کیانند فرمود الکنته و گفت کتابهای من  
 چیست فرمود ششم گفت قرآنی من چیست فرمود شعر گفت مسجد من چیست فرمود باز اگر گفت موزان  
 من که اند فرمود فرما و سایر آلات لهو گفت خانه من فرمود حمام گفت حدیث من فرمود کذب  
 گفت دانه دامن فرمود طایفه زنان گفت خوردن من فرمود هر چیزی که بران نام ملک العلام مذکور نشود گفت  
 نوشیدن من فرمود کل مسکر یعنی هر مست کننده پس بر اهل بصیرت لازم است که هر مدعی را باین محکم  
 معزوب سازند تا شیطان را از رحمان تمیز گردانند الی هذا کلام فی **سیر الملوک** عن ابن عمر  
 رضی الله تعالی عنهما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کل مسکر حرم و کل حمر حرام یعنی هر مست کننده حرام است و هر  
 مست کننده حرام است و عن عائش رضی الله تعالی عنهما قالت **قال** رسول الله علیه افضل الصلوات  
 و اکمل التیمات ما اسکر الفرق منه فملا الکف منه حرام فرمود هر چیزی که یک فرق ازان کسی بخورد  
 و مست شود و پوری یک کف ازان حرام است و یک فرق ازان نشان زده رطل است که پشت من  
 شرع است و یک من مکه تحقیق که سیر و نیم است بوزن دهلی خرسها الله تعالی عن الایات که اذنه  
 ترغیب الصلوة و عن جابر رضی الله عنه قال **قال** رسول الله صلی الله علیه وسلم کل مسکر حرم و کل حمر حرام  
 و ان علی الله عهد المن شرب الخمر ان یقتیه من طینة الجبال فقالوا یا رسول الله علیه الصلوة و السلام و ما طینة  
 الجبال **قال** عصارة اهل النار جابر بن عبد الله الضاری رضی الله عنه روایت میکند که رسول علیه الصلوة  
 و السلام فرمود که هر چه مست میکند از حرام است و هر که چیزی میخورد که او را مست کرد انداخت بر خداست  
 که آنکس را در روز خ از طینة جبال بخورد اند گفتند ای رسول خدا اینها طینة جبال چیست فرمود که ریم و زرد  
 دوزخیان تا عادت نشان نماند نشود در **روای** دیگر فرمودند بدان خدای که جان محمد علیه الصلوة  
 و السلام در تحت تصرف او است اگر یک قطره ازان ریم و زرد را به دوزخیان بر زمین نهد  
 همه از اهل دنیا از کند که او هلاک شوند گفتند ای رسول خدا اینها چگونه خوردند مسلمانان خمر را

دعای...

وحالا که خدا تعالی در قرآن مجید بیان فرموده و آنرا حرام کرده است پس خواص عالم علیه الصلوة و السلام  
 فرمود که آنرا نماند دیگر سبب چون عرق و شور و کبکی و بویزه و نسیه و آنرا حلال و نهیست  
 کذا فی **مسئله** الصوفیه بپوزه مخور که این که نگذاشت زردادن که خوردن این کار بکافرت  
 الی هذا کلام الذخیره روزی دو شب از زمین آمده گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم ما شراب از  
 نرت و از حریت و اجناس علیه یکم حلال است یا نه فرمودستی اردیما گفته نعم فرمود که اوام برت  
 وقال **ابن** علیه الصلوة و السلام من اکل البسج مرة نکما نزلت مع امه سبعین مرة فی جوف الکعبة فی **مراجع البسج**  
 و فیة ایضاً فی باب السایل میگوید در روایتی که نوح علیه السلام از بهر جانوری دانه هر گیاهی در دکان بوده تا عالم  
 خالی نباشد ازین جمله است یا تا آنکه نیز شاخ نی با او بود روزی شیطان بر نوح علیه السلام بیاید و گفت یا  
 نوح علیه السلام درین شاخ من با تو شریک می راتو آب برده و یکی را من آب بوسم بهتر نوح صلوات  
 علی نبیا و علیه و آله و آت را آب برادی از ان امروز شکر و اجناس و از راق صلی علی و اولیا و حق تعالی  
 شد لیکن شخی را که وی پروردار زکیر و از خون آن در حق فاسقان شراب آید و متشی از آنچه در  
 بنیاد شد که پرورده شیطانت و از نامشروعات است فی **الغرات** ما سکر الحجة فاجرة منه حرام  
**ابن** قال رحم و حدیثنا ابو الفضل الرمعدری بسنا له عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله علیه  
 و السلام ان فی جهنم لواد یشتغیث اهل النار منه کل یوم سبعین الف مرة و فی ذلک الوادی میت  
 من نار فی ذلک البیت جب من نار فی تمک الحجب تابوت من نار فی تمک التابوت حیه لهما الف  
 راس و فی کل راس الف فم فی کل فم عشرة آلاف ناب کل ناب الف ذراع قال انس رضی الله عنه  
 لمن یموت بهذا العذاب یا رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الشارب الخمر من حملة القرآن الی هذا  
 کلامه فی **مسئله السعوی** امام مالک رحمه الله میگوید اگر قطره می بدریا چکانند و آن دریا موج زند  
 و در بیابان بنم از ان آب گیاه روید و آن گیاه را کوسچندان بخورند من گوشت آن کوسچندان

هرگز بخورم که حضرت رسالت علیه الصلوة والسلام فرموده است هر کوشش که از و ام است آتش اورا آتیشی در سرش  
 فعال بینی علیه الصلوة والسلام اذ استغفر الغزاة بالمعاصی حوات النفرة الی الکفار **کتاب** که بنده متقانی بود در غم  
 رسول الله علیه الصلوة والسلام که آنجا دید آن مقام داشتند و زمین آبگیر بود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را در آن  
 در آن مقام مال بیت المال بیازد و اگر ندهند کارزار با خلق آن مقام کن امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه  
 گفت سوال کردم یا رسول الله صلی الله علیه و سلم کافران جمله سکونت بالادارند چون در دنیا بنده جنگ  
 با ایشان چه نوع کنم رسول علیه السلام فرمود ای علی اسم اعظم خدا اینها که جبرائیل من آورده است  
 تو ای اموزم تا هر که آن اسم اعظم را بحضرت خدا بنیغالی شفیع آرد مهم آن بکفایت رسد امیر المؤمنین  
 علی کرم الله وجهه آن اسم اعظم را از پیغمبر علیه السلام بیاموزت و روان شد نزدیک آن قلعه رسیده  
 هفت شب از آن اسم اعظم را شفیع آورد و نظر و نصرت نمی یافت نبی از شهرها علی رضی الله عنه  
 خفته بود و ذکر آن در خاطر داشت پیغمبر علیه السلام را در خواب دید گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم آن  
 هفت شب از دست که آن اسم اعظم را که از حضرت رسالت علیه السلام آموخته بودم بدرگاده ای متواتر  
 شفیع آوردم بجهت استجاب میشود پیغمبر علیه السلام فرمود ای علی رضی الله عنه درون قلعه زاهدی استجاب  
 الدعوات است کافران پناه دعا آن مانده است علی رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم حیل  
 چیست که دعا آن زاهد رد کرد و من بروی غالب کردم رسول علیه السلام فرمود کای علی رضی الله عنه  
 در منجیق بنشین خویش را درون قلعه پرتاب کن حافظ و ناصر تو خدا تعالی است امیر المؤمنین علی  
 رضی الله عنه چون از خواب بیدار شد چنان که فرمان بود در منجیق نشست درون قلعه تقدرت الله تعالی  
 سلامت رفت و پیغمبر علیه السلام علی رضی الله عنه را گفته بود که چون درون قلعه فرود ای بای که  
 زاهد را بنوعی در محلت خمازان بگردان چون بوی شراب بدماغ آن زاهد خواهد رسید  
 او در خوابش و تراش و نصرت بود علی رضی الله عنه بدان زاهد برت و گفت که مردی غریب

Marfat.com



استم برابر من بیانی کاری دارم مذاهد برابر علی شده در محلت خماران بکش چنانکه بوی شراب بدماغ آن مذاهد  
 رفت بعد علی رضی الله عنه خود را ظاهر کرد و شکر کان باز پناه دعای زاهد کردن رفت چون زاهد چنین بیدار  
 کردن گرفت هیچ سنجاب نشد البته کافران بان زاهد اسیر بدست علی رضی الله عنه شدند کلاً و جمله معلوم عاقلان را  
 بچندین تطویل قصه که گفته شد بجهت مسلمانان و سروران شکر کرده مسلمانان در صلاحیت و تقوی در آیند  
 زیرا که چون بوی شراب دعا زاهد رد کرد از پس چگونه طغر و نصرت در شکر مسلمانان باشد که ملک و سلطان  
 شراب بخورند و برابرش خماران بفروشد خلقان را شراب خورند و مبضیحت زاهد کار نکنند لا جوهر را با  
 اسلام عزیز و مغلوب کردند از شامت سه سال از آن فاسق که زانای مزاج الهدایه **وفی الزینیه** قال رحمه الله و حدیثنا  
 الامام زاهد بسناد له عن ابن عمر رضی الله عنه قال **قال** رسول الله صلی الله علیه وسلم لعنبت الخمر علی شجرة وجوه  
 بعینها و ثابها و ساقیها و بانیها و متبایها و حاملها و غاصرها و معتصرها و المجریه الیه و اکل ثمنها الی هذا  
 کلامه **وعن عاتقه** رضی الله عنها قالت **قال** رسول الله صلی الله علیه وسلم من اطعم شراب الخمر لقمه ساطا الله تعالی  
 حیا و عقربا فی قبره و من قضی حاجته فقد اعان علی بدم الاسلام و من جالس حشره الله یوم القیامه اعمی لاجتبه له  
 عایشه رضی الله عنها من روايت میکند که رسول علیه السلام فرمود هر که یک لقمه در دهان بدن خمر بنهد خدا بیگانه  
 ماری و گردمی در کور بر وی کمار دتا و بر او میزند و عذاب میکند و هر که حاجت خمر خواره بر آرد بویران کرد  
 ستمانیاری کرده بنم و هر که با دی بنشیند خدای عزوجل روز قیامت و برابر آنچه ذکر فرمود خدا بیگانه  
 و بر هیچ حج نباشد **کلیت** کند که زنی نان می بخت که دکنش کر بستن گرفت زن همسایه را گفت ای معتقدان من  
 به پزاین زن همسایه نان بخت نمودی آن زن بیاد و آن نان با میخواران بخورد پس آن زن همسایه بود  
 بعد از پست سال او را بخواب دیدند و او را پرسیدند که حال تو چگونه است گفت پست سال است تمام اعداوت میکنند  
 از برای آنکه نان می بختم تمامی خواران بخورند که آن **محتاج** همچنان درین ایا هر یزه رضی الله عنه **قال** رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 من سلم علی شراب الخمر او صافه او اعانقه احبط الله تعالی عملها ربیع سنه ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند

که رسول میسلم از مود که سلام کند بر خمر خواره یا مصافحه کند او را و بگوید که او را خدای عزوجل طاعت میسر نماید  
 تا چه کرد این بندگان که شنیدند در حق کسی است که بر خمر خواره سلام کرده بنهر یا ویرا طعام داده باشد یا حاجت  
 او روا کرده باشد یا با او نوشته باشد یا بخا از سر انصاف نظر کن تا حال خمار و خمر خواره چگونه بود که انی زخیرة الملوک  
**بیت** اگر نیک بودی فعال شراب **فی شراب کفنی کفنی شراب** اگر نیک بودی فعالات میر بری نام  
 کفنی کفنی که میر **اگر نیک بودی فعالات زن** **مزن نام کفنی کفنی که زن** **الحکایت** فیصل عیاض  
 ش کرده بود وقت سکرات موت فضیل رو آمد و نزدیک مر او نشست و سوره یس خواندن گرفت  
 ش اگر دعوت ای است از این سوره مخوان فضیل ساکت شد پس یقین کلمه شهادت کرد و مر بیض کفنی خواهم  
 کفنی من از و پزارم فضیل در خانه رخت و پهل روز میگریست پس او را در خواب دید که سوی دوزخ  
 میبرد پس دید که چه چیز خدا اینها را از تو معرفت خویش بسته و عالمترین شاکردان منزه بودی کفنی بسومی چشم  
 یکی غمازی دوم حسد و سیوم مرا علقنی بود بطیب مرا کفنی اگر بهر سال یک قدح خمر خوری علتت برود پس هر  
 سال یک قدح بخوری که آن **سناج العابدین فی حقائق اشملی قال علیه الصلوة و السلام الحمد انتم الحجابین**  
 و در خبری این جمع شسته کلمه فی بیت و جعل قفله الزنا و مفتاح الخمر و جمع الخمر کلمه فی بیت و جعل قفله الصلوة  
 و مفتاح الوضوء و عن و هب رضی الله عنه قال کتوب فی التوریه ان شراب الخمر یاری لادان ملعون و لیک  
 ملعون و جبارک ملعون و لولا انی حکیم عدل لعنتک و کل من اخرجک من صلبک اما هذا کلام الحقائین فی  
**کتاب النبی ان امرأة من بنات الاغنیاء ماتت بمغداد فلما ارادت النساء غسلها و رفعت الجلباب**  
 فاذا موجهة مقدار جسدنا و طولها نایمة معها و وضعت لها علی قفله فلم یطیقن غسلها و تحیرن فی  
 ذلك فقال ابو بلال ذکک النساء اللات ارددن غسلها لا تطهرن سترها بین یدی احدکم قال ابو بلال ایها  
 الحیة انما نعلم انما هو ایت الیها بار الله لقا فتحنج منها ساعة حتی یقیم تمک السیة ثم افعلی ما امرت  
 فخرجت الحیة و قامت فی زاویة البیت تنظر الی البیت فلما فرغت من غسلها جابت الحیة و قامت

Marfat.com

فی کفها ثقات الغاسق لابل المیت ما کان فیل انک حیت ایتیت هذه البلیة فقال ایها کانت تشریح  
وتوفی الصلوة من وقتها لا هذا کلام الکفایة وعن رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم  
من احد الا وقد کتب مقدره من النار ومقعدته من الجنة قالوا یا رسول الله افلا نسئل الی کتبتنا  
ودفع العمل قال اعملوا نکل سیر لما خلق له اما من کان من اهل السعادة فیسیر بعمل اهل السعادت  
واما من کان من اهل الشقاوت فیسیر بعمل اهل الشقاوة امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت میکند  
که رسول علیه الصلوة والسلام فرمود که نیت بچس از شما آنکه نوشته شده است جای از ان او در روز  
و جای از ان او در نیت گفتند ای رسول خدا اینچنان پس بدانچه تقدیر رفته است اعتماد کنیم و سعی و کوشش  
کنیم فرمود که شما در بندگی سعی کنید که مقادیر از ما در دنیا نیتت بر آنجا تقدیر سعادت رفته است  
نشان او اینست که در دنیا رنج طاعت و نیت بندگی بر وی آسان گرداند و راه معاصی و مخالفت  
بر وی سد و دگتند و هر که در ازل شقاوة تقدیر کرده اند نشان او اینست که اسباب طاعت بر وی  
متعدر شود و ادای حقوق عبودیت با تمثال او امر و اجتناب نواهی بر وی دشوار آید شیطان  
و نفس و هوا در کتاب مناهی و معاصی را در دل او شیرین گرداند تا بقاوت ابدی گرفتار نشود  
که انما ذریرة الملوک لسادات اهل السلوک مقبول ربنا علی الثانی امیر سید علی احمد علیه الرحمه علیه  
**مسئله** بد الفاظ تشابهات حضرت قرآن و احادیث و اقوال مشایخ رضی الله عنهم  
حکم ان تشابهات بدان **اخبار** و تفک الله تعالی للعلم الفاظ تشابه که در قرآن مجید و جناب  
بید و وجه و الاستوار و المعیت و فواتح مقطعات بعض السور **بقول تعالی** ید الله مغلوله فتم وجه الله  
و هو معکم و الرحمن علی العرش استوی و الکر و الکر و هم عشق و کبیر در و وجه اند تر و کفها  
اهل سنت پس حکم او تر و سلف رضی الله تعالی عنهم اجمعین است که تقدیر کند که این آیات تشابهات  
کلام حضرت حق است بجماله و آنچه مراد است حضرت حق از ان آیات ان هم حق است و مخلوق نشود

بکیفیت و تاویل معانی آن کما **الع** تعالی هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات من ام الكتاب  
 و آخر متشابهات و اما الذین فی قلوبهم زینح فیتبعون ما تشاء منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء ما ویله و ما یعلم تاویل الآیه  
 یم وقف ثقیل ترین و قویست و منزلت مغایرت آن پروردگار عالین کس است که نازل کرده است  
 بر تو یا محمد علیه السلام قرآن یعنی قرآن که بعضی آیات آن محکمات اند یعنی واضح اند از روی دلالت کردن  
 بر معنای آن محکمات اصل قرآن اند در اعتماد کردن بر معاملات و احکام آن و بعضی آن آیات مشبّهه  
 المرادند بسبب کسانیکه در دیوار ایشان ضلالت و الحاد است پس روی بکنند آیات متشابهات قرآن را از جهت  
 طلب کردن ایشان انداختن فتنه را میان خلق بسبب افتادن در تاویل و حالانکه میبندند تاویل آنها را  
 بجز حضرت جلیل بچس و کسانیکه را نسخ و ثابت اند در علم میگویند که ایمان آوردیم ما بر نیکه همه آیات محکمات  
 و متشابهات از خداوند تعالی اند و نفویض میکنیم مراد متشابهات سوی حضرت حق روزی **باینست**

رضی الله عنهما و عن ابهیا این آیه کریمه پیش حضرت سعد بن الرساله خواند رسول علیه السلام فرمود ای عایشه  
 رضی الله عنها چون پیش تو مردم را که اتباع میکنند آیات متشابهات را پس بدان که ایشان اگر نمانند  
 که نام نهاده است این ناسخ تعاد در کلام مجید اصل زینح و ضلالت کنه افی تفسیر **باینست** و عایشه گفت  
 رضی الله عنها که رسوخ در علم است که ایمان آوردن بر محکمات و متشابهات و جایزند منتن تاویل را در متشابهات  
 و بریت مذہب صحابه و تابعین و جمهور از متحققان و این حق است قطعا ای یقینا که **باینست** شرح فقه الاکبر  
**باینست** روایت کرد ابو هریره رضی الله تعالی عنه از پیغمبر علیه السلام که فرمود نزل القرآن علی خمسة اوجه  
 حلال و حرام محکم و متشابه و امثال فاحلوا الحلال و حرموا الحرام و عملوا بالمحکم و امنوا بالمتشابه و  
 اعبروا بالامثال **باینست** نازل کرده است حضرت حق کلام مجید را بر پنج وجه بعضی آیات مبین الحلال اند  
 و بعضی آیات مبین الحرام اند و بعضی آیات محکمات اند و بعضی آیات متشابهات و بعضی امثال پس  
 بحلال اعتقاد کنند حلال را و بحرام اعتقاد کنند حرام را و عمل کنند بر آیات محکم و ایمان آرند بر آیات متشابه

Marfat.com

و عبرت گیرید از اشغال و اهل سنی ان بقول آتش با قال الله علی ما یحیی بالیقل بالله و آتش با قال رسول الله  
علی ما اراد رسول الله فاعلم تک الابرار و الله تعالی و رسوله و ما احسن قول القائل الاستواء معلوم و کیفیت  
مجهول و الایمان بدوجب و السؤال عنه بدعه گدانی **اعلام الهدی سوال** چون تاویل آنها را بجز حضرت حق تعالی  
بچسبند پس زوال از اسب هیچ فایده نبود **جواب** چون محقق است که بنام علی السلام نیکوید مگر با نارت و می کقولان  
و ما یطلق عن الهوی ان هو الا و حی یوحی پس علم او علم حق تعالی باشد پس در آمد در قول حق سبحانه و تعالی و ما  
یعلم تاویل الله پس گوید که معنی آن گریه آنست که در ما یعلم تاویل الله و الرسول **نظم** بر او حی کنجد در ضمیر جبرئیل  
گشای ابرار لدنی کی کند اتم کتاب و ناکردن ایشان پیش مردم بیان تشابهات را دلالت نمیکند برین که  
ایشان علیهم السلام علم و اطلاع بر معانی آن هم نداشته باشند زیرا آنچه بدست محقق و مقرر اهل تحقیق و تکلیف  
است که بیان کردن چیزی که فهم آن مرعوم را معتذر باشد جایز نیست از روی شرع و عقل زیرا که اختیاری  
الضرر الكثير للنفع البسیر خلاف حکمت و لهذا قیل فی استر الربوبیة کفر **حکم** دوم در تاویل تشابهات  
اگرچه جایز است نزد حلق تاویل صحیح که نیز ساند سوی تعطیل و نه سوی تشبیه چنانچه شد اگر مراد ازین قدرت  
داریم تعطیل معنی قدرت لازم می آید و اگر چاره میگویم تشبیه فهم میشود بر هر دو تقدیر کفر لازم میشود  
شعر فلان ذمب تشبیه رضاه مذمبا و لا مقصد التعلیل رضاه مقصدا و لیکن گوئیم که بد صفتی است از  
صفات حق بی کیفیت که این آن صفت مجارحه و نه قدرت و این مذمب ابوالحسن اشعری است و مقصدین مشایخ  
بخارا و این تریب است از مذمب سلف **سوال** برین مقدار از تاویل تشابهات را بردن می آرد از حد  
و کرد اندان تشابهات مفسر **جواب** مجرد اطلاق بر ایشان لفظ صفت بدر نمی آید از تشابه و میگردند مفسر  
بجمله تشبیه المراد و مجهول الیقین اند و این مقدار از تاویل برای دفع غوغای ملاحظه است که مراد ازین دو وجه  
جارحه میگردند بجهت تفسیر است و این تشابهات منحصر در کلام الله نیست بلکه کلام حضرت رسول علیه السلام و مشایخ  
گرام هم بر دو نوشت محکم و تشابه پس آن نیز همین حکم دارد و بی عمل نمودن بر حکامات و رد کردن تشابهات را

سوی ارادت قایل آن اما آنچه از آن طایفه فعل است که چیزی گفته اند آن در غلبه جلی و سگری بود بدین خود اینها  
 معذورند که العشق لایواخذون با صدر منعم که هر چه از عاشق آید از عالم اضطرار بوده عالم اختیار که صورت  
 فرموده اند بده شیطیات لارذینها ولا قبول کذافی **الکتاب** شیخ شرف الدین المیزبی **نظم** سخن چو پیشین  
 از اهل حق مگر که خطاست سخن شناس نه جانم خطای نجاست **نظم** که گفت کسی باشد که زیارت یا  
 ایروغمه آن لعنت بود و کس باشد که بیاید و فایده او رحمت باشد گفت چگونه گفت یکی آید و حالتی برین  
 غالب بود که در آن حالت من با خود بنام مرا غیبت کند در لعنت افتد و دیگری بیاید و حق را برین غالب  
 یابد و مرا معذور دارد غمه او رحمت باشد که انی **الشکوه** الاولیاء است نه در هر سخن بحث کردن  
 روت خطای بزرگان گرفتن خطاست **نظم** ایضا مناقب سلطان العارین شیخ بایزید بسطامی  
 رحمه الله علیه **نظم** که مگر پیش بایزید آمد و گفت فلان سلسله برین کشف کن شیخ نظر انکار ردی و بگفت  
 فلان کوه رو آنجا غاری است یکی از دوستان ما آنجلی باشد از دو سوال کن تا بر تو کشف شود بر خاست و  
 بدان غار شد از دمای عظیم هتاک بید بهوش شد و جامه بخش کرد و خود را از آن غار بیرون آمد  
 و گفت در آنجا فراموش کرد و بگفت شیخ آمد و توبه کرد شیخ گفت بجان الله تو کشف نگاه نمیتوانی داشت  
 و طهارت از بیت مخلوق است در بیت خالق کشف چگونه توانا نگاه داشت که با کفار آمده که مرا فلان سخن  
 کشف کن الی هذا کلام **الشکوه** از آنکه قدر کلام عارف عارفان دانند **نظم** اگر کل در نه اران خار بنه  
 رسد بوی نس مشام عنیدی بی کلام عارفان عارف بعنند نباشد غیر از این نصیب از این نجاست که  
 فرمود آن مودود و دود علیه السلام که کلمه الناس علی قدر عقولهم و جای دیگر وصیت کردم  
 علامت خود را که کلمه الناس مما یعرفون و دعوا عما یسکرون اتریدون ان یکنب الله و رسوله  
**نظم** حدیث بر فراج استماع کوفی اگر دانا که دارد با تو میسلی هر ان عاقل که با مجنون نشیند گویند  
 فر حدیث عشق لبسلی **نظم** از زوی انون مصری رضی الله عنه که جو انما بود که منکر صوفیان بودی روز

نسخه

شیخ رضی الله عنه گفت پیش فلان بر یک دینار کرد کن به برد او گفت بیک درم پس  
 یکم باز بخدمت شیخ آورد گفت پیش فلان جوهری به بر تانیت کند برد او هزار درم قیمت کرد باز آورد  
 شیخ گفت علم تو بر حال موفیان چون نانو است و انگشتری بسته جوان تو به کرد و از سره انکار برخواست  
 کذا **الذکر** و نیزه ایضا در مناقب محمد روم رحمه الله بهر که بایشان نشیند و ایشان را بر آنچه ایشان محقق اند  
 حلال کند حق تماماً نور ایمان از دل او باز گیرد **و** ایضا در مناقب سید ابن عبداللہ **ع**  
 که در پیش مریدی حکایت کرد که در بصره جنازی است که بمقام ولایت رسیده است مریدی غم زیارت او کرد  
 چون بصره شد او را دید که محاسن در خریطه کشیده بود با خود گفت اگر ولی بوری محاسن در خریطه کشیده  
 بعد از آن نزدیک او رفت و سوال کرد چرا گفت ترا از سخن من هیچ نایده بود از آنکه اول بچشم خفارت  
 در من بگریستی الی هنا **و** باب باش بار باب صفا غیب و حضور چشم پوشی کننی آن که  
 کجایی **من** که ستری سقطنی یعقوب علی السلام را در خواب دید گفت چون ترا از حضرت عزت محبت  
 بر کمال است سخن یوسف را یاد ده ندای پسر او رسید یا ستری دل که مدار یوسف را بدو نمودند غوغا  
 بزد و بهوش افتاد چون بهوش باز آمد آوازی شنید که این جزا را گفت که عشق تو در گاه را  
 علامت کند که ایشان فلا شده اند از نظر کردن بخلق و بخالق تعالی پر دخته اند که ایشان در دریای مش  
 حق غریق اند چون با نفاس محدود و بنظر عبرت در چری می نگرند پس غیرت حضرت عزت آن وسط را  
 از میان نشان زایل میکند تا باز در آن دریا غرق شوند و مردم از کوه نظر خود تاسف و غم و سایر  
 کردار ایشان را قیاس بر کردار مائی خویش میکنند چنین است که امویہ اموی است یکی رانافه بونی است  
 و خراب فری است یکی خریسی است و سک با سکی است یکی سک اصحاب کف است تا نل تعریف کند  
**و** در تعلیم المتعلمین مذکور است **حکایت** که اهل سنت عیدم الرحمہ بهدایت مهدی کشند  
 و بوعده بهشت موعود شدند و فرقه های همفشار و در اهل ضلالت از نعمت هدایت محروم شدند

وایش را حضرت خدا و کلام مجید خود اهل زین و ضلالت اطلاق کرد **و** از جهت آنکه اهل سنت رضی الله تعالی  
 عنهم اجمعین طلب کردند هدایت را از ناری المعین و عاصم المیتین و پنداشتند عقل را مخلوق و عاجز پس  
 کسی که شناخت خود را عاجز شناخت حضرت حق را قادر **بیت** در ذوق عقل است بیجا بیجا  
 چشم و ایمان روی نه بیند **بیت** پس طغرافی حضرت سلطان الانبیاء علیهم السلام را آورد بجا که فرمود  
 من عرف نفسه فقد عرف ربه پس هر که نفس خود را شناخت و نداند خدا را شناختن بجا تواند  
 آمده از شناخت خود عاجز کسی شناختی خدا را هرگز چون تو در علم خود زبون باشی عارف  
 کردگار چون باشی پس باین سبب هدایت کرد ایند تعالی اهل سنت علیهم الرحمه و کما بهشت ایشان را  
 بعصمت خود از هلاکت ضلالت **و** **و** من يتوكل على الله فهو حسبه **بیت** هر کس که بدرگاه تو  
 آید به نیاز محروم ز درگاه تو نگردد باز **و** ایشان اهل ضلالت عجب کردند بعقلهای و رایهای خود  
 پس گویا که طلب کردند هدایت را از عقلهای خود که مخلوق و عاجز است و مخلوق را تصرف کردن بجز  
 مخلوق و عاجز جایز نیست که فتوی اهل تحقیق است **عقل** یحول حول الکون فاذا انظر الی المکتون ذاب  
 یعنی عقل کرد مخلوقات دیگر پس چون بکون کون نکرد بگذارد **بیت** عقل را و نقل را محو ترا و در  
 دار **بیت** جمیع مادیان بی شیخ سوزدی که باب **از تفسیر** معنی در خبر است هر که در آنرا پیش رو  
 گرداند بقیامت پیش او میرود و او را بسوی بهشت رهنمون کند و هر که پیش پشت افتازد  
 بقیامت پس او می آید و در کردن او میزند تا او را سوی دوزخ اندازد **کذا فی**  
**فی** **نستان** **النفیة** **یا** **الیست** **رحم** **باب** **احد** **العالم** **من** **الثقات** **ولوان** **رجلا** **سمع** **حدیثا** **او** **سمع** **سینة**  
**فان** **کان** **موافقا** **للاصول** **جازان** **یعلم** **فان** **لم** **یکن** **القابل** **لنقطة** **فلا** **یسعیه** **فلا** **یحوزان** **یقبل** **سنة** **الا** **ان**  
**یکون** **قولا** **للاصول** **فیجوز** **العمل** **ولایقع** **للمسلم** **و** **کذلک** **لو** **وجد** **الرجل** **حدیثا** **مکتوبا** **او** **سنة**  
**المکتوبة** **فان** **کان** **موافقا** **للاصول** **جازان** **یعلم** **والا** **فلا** **کذا** **فی** **فتاوی** **فی** **معارف**



و عقل روح را همچو آتشی که از پهلوی چپ او گشت و درین اشارت لطیف است آنجا چون نشان از پهلوی  
 چپ بودند خواججه عالم علیه الصلوٰه و السلام فرمودند سوره و هین و خالفوه من فان البرکة فی خلاف من بار نشان در  
 کار مشهورت کیند و هر چه ایشان گویند خلاف کیند که رای رست آن بنام زیر آنکه از استخوان پهلوی  
 چپ اندکتر باشد هر چه گویند صند آن بنام اینجانبه عقل از پهلوی چپ روح است تا با او در معرفت ذات  
 و صفات بارشعلا مشورت باید کرد و هر چه ادراک او باز رسد و فهم او در یاد از ذات و صفات بار  
 تعالما باید بداند که حضرت عزت از ان منزله است و خلاف آنست که عقل ادراک از ذات و صفات او  
 کند بلکه ذات او هم بدو تو ان شناخت عرفت رپی بر پی و لولا فضل رپی ما عرفت رپی روی ذات  
 در کتب است اینجانبه بسیار باید بودن که بی پای علم درین باره سفر نتوان کرد بدلت عقل بدین عزت  
 نتوان رسید که عقل و علم با جا بود که راه هم زند که در فلاسفه و متفاد و دو ملة این معاینه و نشانه است  
 در علم چنانچه حکیمی گفت **فتویٰ** در علم با شور و شیون باشد در عقل ساره زمان رهنمون باشد  
 این دانی چیست که علم و عقل نقیبان بارگاه اندخیل و چشم و خدمتکارند اما با ادراک اسرار بارگاه  
 کاری ندارند زیرا آنچه و طیفه عقل این نیست که در یاد همه معقولات را چنانکه بجز ادراک نمیتواند کرده  
 بصحرا را **شرح** لم یخلق العقل رذاکا حکمة لکن یقبل ما یتیه من حکم من اجتناب المناهی و عن محارمه  
 و امثال الامطاعة الخدم و یتدل علی الباری بصنقته انه خالق الرزاق اللام و یتبلغ العلم فیه انه احد  
 منزله عن صفات اخلق کلمه ایزد تعالما عقاید اسلام را از سطیحات ملاحظه مصون و محفوظ دارا و مبدء و  
 کرمه انه قریب بحیب **در شرح** اصول صفار میگوید که فرمود حضرت علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه  
 که بدست عقل در دل است و مراورا اثر اتمیت سویی و مانع و اطباء قایل اند بر عکس این و فتویٰ بر قول  
 علی است رضی الله تعالما عنه از جهت آنکه نظر و استدلال نتیجه فکر است و محل فکر قلب است پس لا جرم  
 متقرا و قلب بنهور شرح **شرح الامان** قلب یاد و جهت است جهت سویی روح است و آن منزل محبت است

واری

و حق بر وی نفس است و آن منزل تدریج عالم ظاهر است هر دو جهت را گاه گاه و در طلب هم نام کنند  
 فی **الکلیب** روح کان نیکی و طاعات است و نفس کان بدی و معیشته و عقل شکر روح است و هم اشکر  
 نفس و توفیق مدد از حق مر روح ناباشد و خدایان مدد از کشتن شیطان مر نفس را و دل در میانست  
 هر فوج که غالب شود دل طاعت او را رعایت کند پس در هر لحظه در وجود سالکان این محاسبه  
 که عبارت از جهاد اکبر است بکلمه **حاسبوا قبل ان تموتوا** قبل ان تموتوا و موتوا قبل ان  
 تموتوا با ملاحظه مرعی می باشد **مسح** یکبار میرد هر کسی بچاره جامی بار **دوم** لو کان مرنا اکیبار  
 کجه بنت مرنا هوئی **رحم الله من غلب روحه علی نفسه** و روح کل شیء مصوره است بصورت جسم  
 آن شیء و لیکن علی سبیل التمثیل و روح از عالم امر لطیف است و جسم از عالم خلق کثیف در **خلافت**  
 السلوک میگوید که فرموده است بعضی علماء که قسمت کرد حضرت حق عقل را دو هزار جزو و یک هزار جزو  
 برای انبیا علیهم السلام و ملائکه عنایت کرد و منصف و نود و نه برای محمد علیه السلام و از یک جزو چار جزو  
 ساختند و وجه برای اولیا و علماء دارند و یک جزو برای مردمان این بلاد دارند باقی ماند یک جزو  
 و آن دو نصف کردند یک نصف برای طایفه زنان داد و نصف دیگر برای مردمان اهل تر  
 و بویاری **و نیز** روایت کرده شده است در حدیث ابی سلمه بن عبدالرحمن از پیغمبر علیه السلام که بدست  
 چون حق تعالی بیافرید عقل را و حاضر گردانید پس فرمود او را که پیش آئی پیش آمد باز فرمودش که پس  
 نشو پس شد باز گفتش که بنشین بنشینت باز گفتش که ایستاده نشو پس بست او باز حکم کردش  
 که کلام کن پس کلام کرد پس فرمود خوشی باد بران طایفه که ترا باد روزی کردم و بسبب تو بروی عطا  
 کردم و بسبب تو ایشانرا مواضع خواهم کرد باز فرمودش که من که ام جوایش نیاید پس از آن بنورفت  
 او را کجول ساخت پس جواب داد انت الله الذی لا اله الا انت الواحد القهار **عقلی کل روشن**  
 او را تواند شناخت خدای او پس از حضرت عزت جواب در رسید که مینا فریم من سبب خلقی بهتر

Marfat.com

از تو در روایتی نیکوتر از تو و در روایتی محبوبتر از تو و در روایتی فاضلتر از تو که مذانی **الاسم**  
 اصول صفار و در **مسطور** است که حضرت حق جل و علا ترکیب فرمود در ملائکه مجرد عقل و در طایفه بهایم مجرد  
 شهوة و در بنی آدم هر دو را پس هر که عقل او غالب آید بر شهوة او فاضلتر است از فرسنگان چنانکه  
 انبیا علیهم السلام و خواص از اولیا علیهم السلام از جهت آنکه ملائکه علیهم السلام خود شهوة در جبلت ایشان  
 مرکوز نیست و انسان با شهوة که داعی بسوی معصیته است کار را بمقتضای اهل عقل مجرد کرده اند **بر**  
 که در کینه ملک از جا لاکی ماه که تنگ کند دیوز ما باکی **و** کسی که شهوتش بر عقلش مستولی گشت  
 بر او برتر است از بهایم که هرگز عقلش **اشند** و ایشان مغلوبان هماره و شیطان شدند با وجود عقل و  
 اختیار که فرمود حضرت حق تعالی فی شانهم لم یعلوین بها و لم اعین لایمھون بها و لم یازن  
 لایسعون بها و لیک کالا نعام بلیم أضل و لیک هم العافلون **یعنی** برای ایشان مکذبان و لها اندکی  
 ان دلها آیت رویت نور ایمان میکند و برای ایشان چشمها اند و لیکن باقی چشمها حق نمی بینند  
 و در انیا ترا که شهامت لیکن باقی حق نمی شنوند ایشان همچون چار پای اند بلکه گمراه ترا چار پای  
 ایشان غافلند فی **حسن الحسین** فی تفسیر قوله تعالی و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم  
 فاستجبتم لی الایة بر ائمه اربعین را بر چسب سلطنت و قهر و جبر نیست و بدست وی جز زمین و وسوسه  
 و بدست انبیا علیهم السلام جز دعوت و بیان **الحکما قال** بنی علیهم السلام بعثت داعیا و لیس لی من الهدایة  
 شیئی **کما قال** انک لا تهدی من اجبت و لکن الیه هدی من یشاء نزلت حین و صلی  
 بنی علیهم السلام علی ایمان عمر عند موته فلم یؤمن فانزل الله هذا الایة و **المعنی** لا تهدی من اجبت بها  
 و لکن الیه هدی من یشاء و هو اعلم بالهدیین کذا فی **تفسیر** البخیر و مذمب ما انت اگر انبیا علیهم السلام  
 بنور نبی از آنچه هست سزا زعد و کافر و مؤمن هیچ زیادت و نقصان نبود **کما قال الله تعالی** ای  
 ارسلنا رسلا من قبلنا من قبلك لعلهم یحذرون **و** من یشاء من الطاعة و من یشاء من العتاب علی المعصیة لیکن لیس  
 لیس

فی نصاب الفقهاء فی باب الدفن  
 و من حکمها انما ان الله یدم القبر لا یغیر  
 فانه لو غیر بعد الا انما لم یستطیع  
 صاحب القبر من اخری **و**  
 فی مسیبا التفسیر من الحیث  
 و لا یغیر ان یرجع من خبازة  
 حتی یصلی علیه و بعد ما  
 صلی لا یرجع الا بانک اهل  
 الخبازة قبل الدفن و بعد  
 الدفن یصلی الدجیع  
 بعیر الاذن **و**

علی الله حجة بعد الرسل بقولوا ما ارسلت اليها رسولا يعلمون دينك فبعثنا الرسل قطعاً لعذرهم كذا في  
**تفسير الرجز** که انبیا هم ناسی ما شرع بودی در جهان واجب بودی بر هکندان ایمان بخالق مقتدر  
**باب دوم** در بیان فروع دوران دو فصل اند **فصل اول** در بیان صلوات اوقات خمس  
 و منشاء آن صلوات و فرایض نماز و واجبات و سنن و مستحبات و مباح و مکروهات و منسذات و محرمات  
 و ملائم آن **بسم الله تعالی** و نفک الله تعالی للعالم در **عقیده** بخاج آورده است که فرض بر دو نوع است  
 کفایت و عین کفایت آنکه بگردن کرده ای از گردن همه ساقط شود چنانکه دانشمند و حافظانند  
 و نشستن بجهت و عطا و تعلیم عوام و رد سلام و عبادت مریض و ادای جنازه و غیره و عین برد  
 نوعت فرض دایم و فرض موقت دایم است که هیچ حالاً از احوال ساقط نشود منیت و مردم را  
 اذان خالی بودن کفر است و آن ایمانست و فرض و موقت است که بگذری ساقط میشود و خالی بودن  
 اذان کفر منیت و آن نماز و روزه و زکوة و حج و غیره است که از **عمدة الاسام** و بعین این عبارت  
 در مفتاح الخیرات و شرح نفقه اکبر و شرح اصول مفارم مذکور است و فرمود **مفسر** علیه الصلوة و السلام  
 بنا کرده شده است اسلام را بر پنج چیز که شهادت گفتن و نماز پنجگانه گفتن و روزه ماه رمضان دانستن  
 و زکوة مال دادن که را که مالک نصاب بشود و حج گذاردن که را که استطاعت زاد و راه دور باشد  
 و این پنج چیز بنای مسلمانان از ایضاً شریعت و کتبی نیز گویند و صدقه عید فطر و قربان عید اضحی دادن  
 و این هر دو نیز بر مالک نصاب واجب است و خدمت زن مشرک خود را و عمره بجای آوردن و خدمت  
 مادر و پدر کردن و نماز و ترک کردن و نفقه ذوی الارحام را دادن و این مفتاح چیز را واجب  
 شریعت میگویند و خسته کردن و موی بغل و موی لب گرفتن و ناخن چیدن و سوزانیدن و موی  
 زینت گرفتن و این شش چیز است شریعت گویند و غیر آن من الفروع ثم **ع** و نفک الله  
 در اخبار عن الاکفار مذکور است که چارگانه رسول علیه السلام با و دشتن فرضیه است **ع**

برپا زده وجه است یکی واجب که آن بر زنگار است که مرده را بدهند و بر کافری که با جنب مسلمان نباشد دوم مستحب آن  
 برای کافریت که با جنب مسلمان شده باشد و بر کودکی که در سال بالغ نشود یعنی چون برپا زده ساله شود و در آن  
 مدت بیح علامت بلوغ از وی ظاهر نشد حکم کرده میشود به بلوغ او **سوال** بلوغ کودک و جاریه بلاغت  
 کودک با احتلام است و با بجل گرفتن زن وی از وی و یا با زوال اگر این علامت پدید آمد حکم بلاغت تمام  
 شدن مدت پانزده سال بود نزدیک صاحبیه و نزدیک امام ابوحنیفه چون پانزده سال نشود پانزده سال  
 بالغ شود و بلوغ جاریه بکفایت و احتلام و حامله شدن بود و اگر این علامت نبود بعد تمام شدن هفده سال  
 بالغ بود و روایت صحیح و علمای متاخر بلاغت مرد در فتوی داده پانزده سال فاما قول ابو یوسف و محمد  
 و شافعی رحمهم الله مدت بلوغ در حق کودک دوازده سال است و در حق جاریه نه سال است فی  
**احکام** دختر که چون نه ساله شود لاین مجامعت بوده بشمار که آن **متعلق** القلوب و پنج غسل فریضه اند  
 یکی غسل حیض دوم غسل نفاس سیوم غسل احتلام که منی نیز ظاهر شود در **منظومه** میگوید **شعر** ولورای  
 بلندی محتلم لم یلتزم غسلها و قال لا یلتزم و نذی آبیت رفیق که برمی آید بعد از بول و منی  
 آبیت سپید غلیظ که برمی آید بدین و پیدا میشود از دود و مست میشود ذکر بعد خروج آن  
 که آن **عاشیه** الرجحیه و غسل چهارم که منی بارفتن و شهوت بیرون آید غسل پنجم آنکه در قبل یا در آدی  
 خشک غایب شود و در بهایم چون ازال شود و دخول غیر اسپیدین همین حکم دارد و چارست است  
 یکی غسل روز جمعه دوم غسل روز عرفه سیوم غسل روز احوام که حاجیان می بندند چهارم غسل عیدین که آن  
**المیة العصب** بدانکه فریضه در غسل سه خبر فریضه است آب در دهن کردن دوم آب در بینی کردن  
 سیوم تمامی اندام را آب رسانیدن **سوال** چه حکمت است که آب در دهن کردن در غسل فرض فرمود  
 و در طهارت سنت گفته **سوال** از جهت آنکه دهن را من وجه حکم اندرون تن داده اند از جهت است  
 چون لعاب صیام زود رود و دروزه نشکند من وجه حکم برون تن داده اند که اگر تنی پری دهن

غسل فریضه  
 غسل فریضه  
 که بر می آید بعد از بول و منی  
 مرد برون و وودی  
 آبیت

تا در دهن لده با سینه و باز کرد و در روزه فاسد شود پس با جرم رعایت هر دو طرف را امر می دانستند  
 یعنی آب در دهن کردن در وضو سنت فرمودند و در غسل فریضه **ذکر** تقدیر آب غسل فرمود آن شیخ  
 الاسلام در سلین سلطان العارین السهروردی رحمه الله که بر سیده شد از سید انبیا علیهم السلام آب  
 غسل چند باید فرمود یک صاع و صاع چارسن بنبر و هر من یک سیر باشد گفته یا رسول الله علیه السلام ما را بس  
 نمیکند گفت آنکه بموی شتر از شهابت و مطاعت پیش از شهابت او را بس میکند زیادت این حضرت  
 نداد و **حسن** بن زیاد از امام اعظم رضی الله عنهما روایت کرد که تقدیر آب غسل چارسن است به نیم من  
 نجاست نموید و به نیم من استنجاکند و به نیم من دست و روی نموید و سحر آرد و به نیم من پائینای  
 نموید و باقی آب بر تن فروریزد که **انما اعلم** بدانکه یکمن دوست و پنجاه و هفت درم است  
 چنانکه در اجمال سخنی مذکور است که **انما کثر العباد ثم** **الله** و نفک الله تعالی که نماز است چون در  
 و افضل از همه عبادت است و جامع است طاق ثلثه حضرت حق را که تحرک اعضاء و جوارح و در  
 عبادت حضرت معبود شریعت است و چون احوام می بندد بکثیر کثیم و هر مباح که ببرد نماز نموید  
 بر خود حرام گرداند و روی بجانب حق می آرد این طریقت است و چون دل بحضرت حق حاضر گرداند  
 و حضور حاصل کند این حقیقت است بلکه بعضی گفته اند که فرق میان سلم و میان کافر همین نماز است  
 که **لکل شیء علم و علامت الا یان الصلوة** **یعنی** هر چیز برایش نماز است و نیز نماز ایمان نماز است که  
 فرموده است حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه حرکه الطاعت ریل المعرفة کما ان حرکت الجرم ریل الحقیقت  
 یعنی جوارح و ارکان ظلم در طاعت حق تعالی مشغول گردانیدن است اما معرفت باطن است از جهت  
 آنکه سینه بر کس گنجینه شهادت در دعا، هر نفس آن ترشح کند که در دست پس هر که دعوی معرفت  
 کند و ظاهر خود را میقتد کند بعبادت حضرت حق پس آنکس از ان قبیل است که بقولون بانوا هم  
 بالیس فی قلوبهم والله اعلم بما یکتمون از آنکه حضرت حق چنانچه باطن را بکلیف طریقه مکلف

و در حدیث آمده است که هر که نماز را با کمال توجه بخواند...

کتاب...

گردانیده است ظاهر را بتجلیف شریعت تکلف گردانیده و تجلیف نشد عیناً را مقدم از تجلیف طریقت دانسته  
 پس هر که دعوی معرفت میکند و یکی از او را مظهر یا باطن ترک کند یا ظاهر را معطل دارد و گوید کار بدل است  
 اولی و ذلالت است که انور العفوض **رساله** واحد من الاکابر فی الغرایض **سوال** اگر ترا پرسند  
 چند پنجم از اعراج بود **جواب** بگو گفت پنجم از اول مهر آدم علیه السلام را الی حور العین دوم مهر آذر را  
 الی دار است در سیوم مهر نوح را الی سفینه السجور چهارم مهر ابراهیم را الی نار کمزود پنجم مهر موسی را  
 الی جبل طور ششم مهر عیسی را الی بنت المعمور هفتم محمد رسول الله را الی ملک الغفور **سوال** چه حکمت است  
 اندر آنچه حضرت حق تعالی امت محمد علیه السلام را به پنج نماز مأمور ساخت **جواب** از جهت آنکه هر یکی از نماز  
 پنجگانه شکرانه پنج از اولوا العزم مسلمان بوده است حضرت حق بجز فضل و رحمت خود هر یک شکرانه  
 در قبولیت یکانه را از خیر کرده بود بر ای خیر امت تا آنکه ثواب هر پنج از اولوا العزم میباشد  
**صلوة الفجر** صلیها ابونا **صلوة الظهر** اذا انا جلیل **صلوة العصر** یونس **صلوة العشاء** علی وقت العزوب  
**جلیل** **صلوة البسل** اذا کلیم **فاوجب** کلها رب جلیل **و طریق** که اردن ایشان بدین پنج بود که  
 چنان آدم علیه السلام را روح رسیدند شب بود و تاریکی اورا روی داد یکی تاریکی قالب دوم تاریکی  
 شب بر چکن صبح صادق بر مید و عالم منور شد و در رکعت شکرانه دو نعمت که از اول وقت باریت  
 که ارد و این وقت ادای دو کانه وقت فجر بود و چون خلیل الرحمن صلوات الله علی نبی و علی  
 آله و سلم نازل شد و چون باذن الله تعالی بارغان و انقیاد آن منادی موفق گشتند چار رکعت  
 شکرانه چار نعمت یکی توفیق دادن الله تعالی بزرگ و ولد دوم خلاص و نجات از غم سیوم ضیاء کون  
 بر فوج امتثال الامر الله تعالی چهارم حصول رضای حق تعالی بگذارند و آن وقت ظهر بود و در  
 روایت نعمت چارمی نجات از نار کمزود بود و چون یونس علیه السلام از شکم ماهی بدر آمد شکرانه از اول  
 چار ظلت یکی ظلمت زلت دوم ظلمت شب سیوم ظلمت تا شکم ماهی چارم ظلمت آب چار رکعت بکته از اول

السلام  
 علیه  
 خلیل  
 علی  
 است اورا مهر  
 اولوا العزم  
 و نماز عصر کرده است اورا است  
 بی شکر علی و ما سئلنا  
 نماز عصر کرده است  
 اولوا العزم کرده است  
 پس واجب کرده است  
 رب بزرگ بر آنه **و علی**  
 و السلام

و آن وقت عصر بود چون عیسی علیه السلام بخبر گشتند باینکه بگوید قوم خود را تا مگویند حضرت حق را ثالث  
 ثلثه چون عیسی علیه السلام ازین سخن مانع شد قوم او به ملکیت او قصد کرد حضرت حق پیغمبر خود را باستان  
 رد پس عیسی علیه السلام سه رکعت شکرانه سه نعمت یکی نفی الوهیت از ذات خود دوم نفی الوهیت از  
 مادر خود سیوم اثبات الوهیت مر ذات حضرت حق اله جل جلاله بگذارد و این وقت مغرب بود  
 و چون موسی علیه السلام از ملائین بیرون شد از شهر فرعون راه کم کرده بود و او را غم می داشت  
 که در دزه با و لاحتش شد دوم غم برادر خود مارون که پس گذاشته بود سیوم غم از فرعون چهارم  
 غم فرزند خود چون از معراج رجوع فرمودند از هر جا بر این غم عافیت داشتند چهار رکعت شکرانه از آنکه  
 چهار غم بگذاردند و آن وقت غشا بود این سه در **سوره العلماء** مسطور است **وین** ایضاً روز  
 رسول علیه السلام بعد از نماز ظهر در مسجد مدینه نشسته بودند که مہر جبرائیل علیه السلام با هیئت زہار  
 فرشته بیاید و سلام حضرت ملک العلماء به پیغمبر علیه السلام رسانند و پیام حضرت حق تعالی میر گفت  
 که ای رسول خدای حضرت حق کف فرستاده است بر تو و چیزی که هیچ یکی از پیغمبران فرستاده  
 بود پیغمبر علیه السلام فرمود چیست آن دو دہیای جبرائیل علیه السلام پس فرمود یکی نماز و تردد و م عبادت  
 نماز کند اردن پیغمبر علیه السلام فرمود بگو ای جبرائیل چه ثواب است مرا و است مرا بگذاردن نماز  
 و تریس گفت که سه رکعت نماز و ترک بگذارد حضرت حق او را سه صبر کرامت کند و لفظه تیم کی  
 آنکه مقابل رکعت اول عفو گرداند حق تعالی تقصیر پنج نماز او را و مقابل رکعت دوم نکاہ بر او و او را  
 بر اسلام تا آنکه از دنیا باسلام بیرون آید و مقابل رکعت سیوم کران گرداند حضرت حق پند  
 نیکی او را روزی کند او را شفاعت پیغمبران و آن سنت است نزد صاحب رحمت الله و از  
 ابو حنیفہ رحمہ اللہ روایت است در روایتی فرض و در روایتی واجب و در روایتی سنت مؤکد  
 و واضح است که واجب است و تفسیر قوله فرض عملاً و تفسیر قوله سنت ای سنت و جوبه باینکه کہانی



**الحاق تائید** و فی کفر الوتر فرض فی حق العمل و قال ابو سعید کذا فی **کثر العباد** و نیز فرمود علیهم السلام که حجت ثواب  
 سنت و جماعت در وقت خود پس گفت ای محمد چون رو کس یکجا شده نماز میکند از نوبت نبوی از حضرت حق  
 هر یک را بمقابل هر رکعت ثواب یکصد نماز و کما کثر الجماعت فهو احب الاله تعالی کذا فی **روضة العلماء**  
 و چون سه پیشند بنویسد حضرت حق هر یک را بمقابل هر رکعت ثواب سیصد نماز و چون چهار شود بنویسد  
 حضرت حق هر یک را بمقابل هر رکعت نماز ثواب شصت نماز و چون پنج شود بنویسد حضرت حق هر  
 یک را بمقابل هر رکعت ثواب دویست و دو صد نماز و چون شش شود بنویسد حضرت حق  
 هر یک را بمقابل هر رکعت ثواب چارصد نماز و چون هفت شود بنویسد حضرت حق  
 هر یک را بمقابل هر رکعت ثواب هفتصد نماز و چون هشت شود بنویسد حضرت حق  
 هر یک را بمقابل هر رکعت ثواب یک هزار و هفتصد نماز و چون نه شود بنویسد حضرت حق هر یک را  
 بمقابل هر رکعت ثواب هفتاد و نه هزار و نه صد نماز و چون از ده زیاد تا شصت و هفتاد دریا آسمان  
 و هفت دریا زمین برادر شوند و چارده طبق کاغذ گردند و همه در حیات عالم قلم شوند و صلح  
 بنی آدم و ذرشت گمان کاتب باشند تا آنکه ثواب هر یک را بنویسد حقیقت این ثواب  
 یک حضرت **عکس ثواب** بچسبند اما این ثواب انجم است که امام از مذہب سنت نبوی  
 و فرایض و واجبات و سنن و مستحبات و باح و مکروهات و مفسدات نماز هر یکی از ذکر و نماز کرد  
 نموده باشد کذا فی **روضة العلماء** الی فصل فضیلة الجماعه **تائید** ایضا بنویسد علیهم السلام فرمود چون مرا  
 بخواج رویدم در آسمان دنیا نشنیدم که استاده که بحق مشغول بودند در رکوع فرستند و نه در سجود  
 از آنگاه که آفریده شده اند بچنان باشند تا روز قیامت و دیدم در آسمان دوم فرشتگان  
 چهار بار در رکوع از آنگاه که آفریده شده اند بچنان باشند تا روز قیامت و دیدم در آسمان سوم  
 فرشتگان چهار بار در سجود که گاهی سر بردارند مگر چون بنویسد علیهم السلام فرمود سر بردارند و رو

سلام کردند باز در سجود شدند تا قیامت همین حال باشند و دیدم در آسمان چارمی فرشتگان  
 پنجم در رفقه تا قیامت همین حال شدند و دیدم در آسمان پنجم فرشتگان که بیست و پنج  
 ربا العظیم در پلاکس مشغول بودند و دیدم در آسمان ششم فرشتگان که بکبر و تمییل مشغول شدند  
 و دیدم در آسمان هفتم فرشتگان که با اسم یاسلام مشغول بودند هر همه از گاه آن زمین عالم  
 تا قیامت بر همین حالت باشند پس در خاطر خود متذکر و فرمودت پیغمبر علیه السلام ای کعبه ماور  
 کردند حضرت حق تعالی ما را و امت ما را بعبادت که جامع این هفت شغل ملائکه باشد و حال آنکه حضرت  
 حق داننده تر است همه حالات و خطرات را بنحس از خاطر پس هر هفت شغل را جمع کرد و فرمود که مگر  
 پیغمبر خود را با مرآن پس هر که بجز رسول و ادای ارکان با اهتمام با جوارح بگذارد بیا بدین ارباب  
 ملائکه هفت آسمان بعون الرحمن الی هذا کلامه فی المنبهات فرموده است حضرت امیر المؤمنین  
 عثمان رضی الله عنه که گنجه ارد که اردن پیچوت نماز اعطا کند حضرت حق او را ده کرمت می  
 آید دوستانه او را خدا بیغما دوم آنگه باشند او تو انرا تین پانزدهان سوم آنگه گنجهان میکنند  
 او را فرشتگان از جن و دیو و از شر هر بلای چارم برکت فرمی آرد در خانه او پنجم ظاهر میکند بر نشانی  
 صالحان ششم نرم میکند خدا بیغما دل او را هفتم میکند در بر لبصراط الله تعالی پنجم برق در شنیده  
 نهم خلاص گرداند او را خدا بیغما از آتش و دوزخ دهم منزل دهد او را بنحو دوستان خود از  
 اینبار و اولیاد الی هذا کلامه فی الوصایا القدیة **شیخ زین الدین الخوانساری رحمه الله** اما طالب حق را اهتمام تمام  
 با دایب فرایض بر وجه کمال باید که در حدیث قدسی و ادوات کسینکه که بر گاه ما تقرب میکنند  
 چیز بهتر از اداء آن اعمال نیست که ایشان فرض کرده اند ام ای هذا کلامه بیان فرایض طهارت  
 و آن پنج چیزند یکی روی شستن از دستگاه موسی پیمان تا زیر زنج و از زمره گوش تا زمره گوش دیگر  
 دوم و دست شستن تا از پنج سوم مسح کردن چارمی حصه را چارم پای شستن تا شستن کعبه پنجم

کعبه

کردن چارمی حصه ریش را نمره این ظاهر میشود در حال که ریش را رنگ کرده باشد اگر ریش میشود رنگ ضایع نمی  
 پس لا جرم بدت تر مسج چارمی حصه ریش بکند و اگر در غسل وجه مسج ریش ضعیف میشود **بیان سنهت** وضو  
 و آن ده حضرت اول استنجاء کم از درم باشد و اگر قدر درم باشد شستن واجب شود و اگر زیاده از درم باشد  
 شستن فرض شود **کذا فی سنن الترمذی** و دوم هر دو دست شستن تا بند دست یک سوم در وقت شستن  
 بسم الله العظیم خواندن چهارم سواک کردن پنجم دهن شستن ششم آب در بینی کردن هفتم بینی شستن  
 هشتم خلال انگشتان دست و پایی کردن نهم مسج هر دو گوش کردن دهم هر عضو را سه بار شستن  
 یکی از سنهت های وضو استعیاب مسج تمامی سرت که **کذا فی جامع الصغیر** **فی بیان سنن الوضوء**  
**فی سنن الترمذی** چون دستها شوی باید که آب از سردست تا بر آرنج آرد و اگر از آرنج تا بر دست  
 و در طهارت شستن دست بود اما ترک سنت بود و آوردن بدت **بیان سنهت** وضو و آن  
 شستن نیت وضو کردن که گوید نیت کردم که وضو بگیرم تا نماز بر من مباح شود و دوم ترتیب  
 وضو که در قرآن مجید واقع شده است در فرائض وضو نگاه داشتن یعنی اول روی شوی بعد دو  
 باز و بعد مسج سر بعد پایی سیوم از راستا آغاز وضو کردن چارم مسج تمامی سر کردن ششم  
 ترتیب شستن و در وضو واجب نیت **بیان سنهت** وضو است که از دور راه یعنی از پیش و پس  
 بیرون آید و قوی دهن و خون روان و مسج که در رفتار شستن جنبش پیدا آید و خواب که بر بگردد  
 یا بگریزد بگردد بگردد بگردد اگر آن کمین دور کرده شود آن نایم بر زمین افتد و خنده قهقه که مضای  
 بالغ کند در نماز و خنده قهقه خارج نماز مباح است **فی جامع الصغیر** **لابی البریه القهقهه تسبیح خارج الصلوة**  
 بخلاف ما قال بعض الناس انها کبریه و التبتیم صلیة فانه لم یرد الیهی عن القهقهه و ان کس علی  
 خطا و لکن هی من مخطورات الصلوة و از هر جوی مغفور است شیخ سعدی مدنی اسرائیل لاهوری بیک  
 واسطه مؤلف این تالیف را سماع است که خنده قهقهه بیرون از نماز کرد روی ایندا که سنهت  
 نه است

**بختی**  
 بیان سنهت

بیان سنهت

سبح است و اگر ایاز باشد معیت و اوام کند انی حاشیخ شیخ الاسلام الهروی رحمه الله **بیان فرایض تیمم**  
 و آن سه اند اول نیت که گویند نیت کردم که تیمم کنم برای دفع حدث یا حدث مع الجنب تا نماز بر من سبح شود  
 و در ضرب و آن تیمم وقتی جایز است که آب موجود نباشد و میان آب و میان شخص مسافت یکمیل باشد  
 و تقدیر یکمیل در سه طرف است راستا و چپا و پس خود و بر مقابل پیش خود یعنی با نظر ف که میرود و میل مقدر  
 کرده اند که آن **مجموعه فلسا** و میل سیوی حصه فرسنگ بنه و میل چهار هزار کام بنه هر کام یکمیل که در هرگز  
 مقدر به جهت و چار انگشت **نظم** فرسنگ سه میل است از گاه آدم **نفسک** هر میل دوازده هزار است قدم اگر کام  
 کنی میل شود چار هزار **بهر کامی سه قدم پدید شد در عالم** و یا آب موجود است ولیکن ندرت بر استعمال  
 آن بنسب بیماری و یا بر آب رده باشد و یا دلوی و یا رس نباشد که به آن آب بکشد تیمم کند و نماز  
 بگذارد و موجب تیمم ده است اول دوری آب تا یک گروه دوم ترس دشمن **سپس سوم** مرض چارم **سوم**  
**پنجم** شیر یا دهن **ششم** تنگی هضم **هفتم** منشی دل و در سن **هشتم** فوت جنازه **نهم** فوت عمیدین **دهم** خوف  
**عدو و شکنجه تیمم** شکسته و صوت و قدرت بر آب نیز و آن جایز است بر زمین و هر چه جنس  
 زمین است چنانچه ریک و کچ و چون و سره و زرنج بس با هر دو دست بر آن بزنند و بر روی مالده دوم  
 بار هر دو دست بر زمین بزنند و بر هر دو آویج فرود آرد و بر بنار نیز جایز است در **نفسه اگر میگوید**  
 جنس زمین است که بسوختن سوخته نشود و در هر یکمیل تیمم بزر و نقره و آهن و آرد روا نباشد  
 و برنگ شکر روا باشد و بیک تیمم دو نماز هر چند که خواهر بگذارد روا باشد و تیمم برای نماز جنازه  
 و نماز عمیدین چون خوف باشد روا باشد و برای نماز و نوحه و نماز جمع چون آب موجود باشد روا باشد  
**بیان فرایض مساز** و آن بقول متفق سیزده اند و مختلف هفده چنانچه **نظم** اجس نوق شفق  
**رسق** فرایض نذام شوی در طلق **۱** اندام پاک کردن از حدث و جنابت **ح** جامه پاک بودن  
**ح** دوم جای پاک بودن **س** سه صورت که در نماز و برودن از نماز فرضین است در **مسئله**

مسئله

مسطور است که سلیمان فارسی رخصت تماماً نمیکند که اگر کسی مراسم بار بر آسمان برآورد و فرود اندازد  
 تا پاره پاره شود و دست زد و درم از آنکه چشم بر عورت کسی افکند یا چشم کسی بر عورتی من افتد و عورت  
 مرد از آن تا آئینه زانویست و ناف از عورت نیست و زانوار عورت است در مذهب ما و زانوار  
 آزاد را پوشیدن از سر تا قدم فرض است مگر روی و دست و دو پای زن در حق نماز عورت  
 نیست و در حق نظر بشهوت حکم عورت دارند اما کثیر که را از کله تا زانو پوشیدن فرض است و سر و دو  
 باز و دو پای و دو ساق ایشان عورت نیست اگر قدر سبب از هر اندامی که باشد از عورت چون در نماز بر  
 باشد و همین حال بگذارد و نماز را تمام بکند و این است **نیت** نماز کردن و نیت عبارت است  
 از این که مصداقین گفته مغل ادا یا قصار او شمار رکعت و صفت نماز در دل خود حاضر دارد چنانچه صلوات  
 واجب یا فرض یا سنت واضح است که نیت بقدر مغلوض است که در دل خود این قدر داند که کدام نماز میکند  
 تا آنکه اگر پرسیده شود که کدام نماز میکند اری یا تامل جواب دهد و نیت نماز زبان گفتن مستحب است  
 اگر صاحب وسوسه نباشد و اگر وسوسه در آن وقت لاحق شود مستحب هم نیت پس در دل نیت کند  
 و بزبان بگیرد **نیت** گوید که نیت **نیت** خلاصه **و** وقت شناختن باین پنج براند اول وقت فجر از  
 طلوع صبح صادق است و آخر او طلوع آفتاب و مستحب آن توخر الصلوة اما آخر الوقت اذا  
 كان يرجوا وجود الماد ثم لا يضر طافي التاخير حتى لا يقع الصلوة في وقت مكره كذا في **المصباح**  
 في فصل التيمم و صحیح کاذب آنرا گویند که شعله دراز از جانب مشرق پدید آید زمانه آنکه چشم  
 و غایب شود و بعد آن پاره شب باشد آن صحیح کاذب از آخر جز وقت غنایست و صبح  
 صادق است که سپیدی است مشرق در که آن منتهی میشود و آن مخفی نماید در فتاوی **عیاشیه**  
 و فتاوی قینیه و رساله شیخ الاسلام و روضة العلماء بگوید که احتوط اینست که ابتدا نماز فجر  
 در غلبه کند و آنها را سفارحتی آنکه اگر خللی در نماز پیدا شود ممکن بود که باز بقراست مستحب

حدیث  
علیکم بالسواد الاعظم

که در کتب فقہ برای فرض خرمقد کرده اند اعادت کند و هنوز وقت پرون نیامده باشد و اول وقت ظهر  
از زوال است تا آنکه سایه هر چیز بکشد شود و رای سایه اصلی نزد صاحب رضی الله عنه دو چند شود و نزد ابو حنیفه رحمان  
بس احتیاط است که در یکجند کند اردو که با اتفاق ائمه نماز جایز بنم در فضول است و نوی مذکور است که  
سواد اعظم ابو حنیفه و ابو یوسف و محمد اند رحمهم الله تعالی بس هر حکم که با اتفاق این علماء نقله ثابت شود اتباع آن  
حکم واجب کرد و مقدار سایه اصلا هر ماه مقدرت بقدر معین از او در هر ماه ملاحظه نماید **نظم** یک نیم  
سانون است پس و شش او یکمان از ای تا چهار و از آنجا دوکان دوکان شرح این بیت است این رطوبت  
در ساون موشداری کنیم در امار و بد هر سایه دو نیم در اسوجیه فی اصلی سه نیم است قدم و یک که  
گنک چار نیم است بمنکه چیریدان شش نیم سایه به بکن پوهوان هشت نیم سایه در ایامی که از او  
ماه خوانند بود ده نیم سایه گردانند و قدم عبارت است از پهنه زانگشت پس مقدار یکسان  
هر روز ده ماه هفت قدم معهود است سایه اصلی هر ماه بتفاوت مذکور میگرد و ایام را در قدم همین  
قدم معروف و مشهور میداریم که قامت هر شخص هفت قدم خود است و هر قدم پانزده انگشت است **اسم**  
ان ما من شیء الا وله ظل عند الزوال الا بکة قال المدینه فی اطول ایام السنة اما بکة لا یبقی الا شیا  
ظل عند الزوال علی الارض لانها ستره الارض و منها بسطه الارض و اما بالمدینه فذلک ان الشمس تاخذ  
المحیطان الاربع فاما فی غیرهما من الاماکن فلا یجوز الا شیا من الظل عند الزوال غیر انه یصغر او  
یکبر و یطول و یقصر بحسب قرب الاماکن الماکنه فذلک یعبر عنک المقداره تقدر ظل کل شیء بمثلیه  
او مثله کذا فی المحیط فی **کرم العیاد** فالاصل اذا اردت معرفه الزوال فاعز خسته مستویة فی الارض  
مستویة نیم خط علی راس الظل خط افاد ام الظل نیقصر عن الخط فاعلم ان الشمس لم تنزل و اذا استقر  
الظل علی وجه لا یزید و لا ینقص فذلک وقت الاستواء و ذلک الظل مستمر فی الزوال کذا فی  
**الراجیه** و اول وقت عصر از خروج وقت ظهر هر دو قول است تا غروب آفتاب و احتیاط است

البر

کلبیاریان درین وقت جایزه دارند در **رحمة الملوك** ابو بزة الکلبی گفت رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه و آله  
نماز پنجم که نماز اول میخواند وقتی که آفتاب زوال کردی و نماز دیگر که از روی و پس از آن یکی از ما  
بخانه خود رفتی در اقصای آنکستان مدینه و آن چارمیل است و آفتاب هنوز بلند بودی و عن ابی هریره رضی الله عنه  
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الوقت الاول من الصلوة رضوان الله والوقت الاخر عفو الله علیه  
عمر روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که نماز در اول وقت موجب رضا حضرت حق است و در آخر  
وقت موجب عفو و تنگ مینت که اثر عفو در محل تقصیر می باشد و ظهور اثر رضا در محل احسان و  
صاحب تقصیر در محل خط مشیت فی **رب** الصلوة نماز دیگر که از روی کرده است چون نظری در آفتاب  
پنجم خیره بگردد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود تک صلوة المنافقین و این وعید در حق نماز است که بگفته  
نماز در چنین وقت میکند از نماز اجابت و بعد در حق او نیت و اول وقت مغرب  
از غروب آفتاب تا غایب شدن شفق است و شفق تری و ابو حنیفه رحمه الله سپیدی است که پس از  
سرخی بد میشود و تری صاحبی رحمه الله شفق همان سرخی باشد لیکن رجوع کرده است ابو حنیفه رحمه الله  
از قول حنفی سویی قول صاحبیه که **ان من المصعب** و مستحب است که پیش از ظهور ستارگان بگذارد  
که تا بجز کردن مغرب را تا ظهور ستارگان این نذیب رو نیت است که **معرفة المذاهب**  
که فرموده است پیغمبر صلی الله علیه و آله لا يزال امتی یخیر الم توفوا المغرب الی ان تشتبک النجوم و شتابک  
النجوم کثیرها و دخول بعضهما من بعض **در روزی و اول وقت** عشاء از غیبت شفق است  
تا طلوع صبح صادق و اول وقت و تری اول وقت است لیکن مامور شده ایم ما بتقدیم عشاء  
از تری و وقت بر سه قسم است از غیبت شفق و هو الحرة و بریفتی که **ذاتی وقایع الروایة** فی شرح البیان  
پس احوط آنکه در ایام تابستان عمل بر قول صاحبیه کند و در زمستان عمل بر قول ابو حنیفه کند  
که **ذات کتب الفقهاء** نیت شب مستحب است و بعد آن تا نصف شب سباح است و بعد آن تا صبح صادق

مکرده است پس احتیاط آنست که در وقت مستحب ادا کند و تاخیر و ترا تا وقت مستحب است اعتقاد دارد و برانتباه خود قی  
**احمد** اجعلوا اخر صلواتکم و ترا کذا فی **براط** مستقیم و اگر اعتماد برانتباه ندارد پیش از نوم بکند اردو چون تبهی بخورد  
و باز کمزردانه و ترا او درین قیل و قال بسیار است لیکن اصح و مفتی به آنست که در شرح ریاض الصالحین مذکور است  
فی سنن ابوداود و الترمذی حنا و التناوی عن طلق ابن علی عن ابيه قال سمعت رسول الله عليه وسلم لا وترنا  
بن فی لیلته و روی عن ذکک عن ابی بکر الصدیق و عمار و سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر و ابن عباس  
و ابی هريرة و عائشة رضی الله تعالی عنهما و عنهم و به قال علی بن النعمان و الازاعلی  
ابن المبارک و ابونوروش ففی فی اصح قولیه و احمد و قال الترمذی هذا اصح لانه قد روی عن غیره  
ان البنی علیه السلام قد صلی بعد الوتر و قیل لا احمد تری نقض الوتر قال لا وان ذهب الیه رجل لانه قد  
فعله جماعة فی شرح **صحیح** البخاری و روی عن الصدیق رضی الله عنه انه قال ما انا فانام علی و تر فان  
استیقظت صلیت شفا حتی الصباح **کذا نقل من** **بایسته** رضی الله عنهما و ابن بطال فی بزة النسخة  
و مستحب است تعجیل صلوة عین یوم عینم یعنی عمر و شاد در روز ابر اول وقت بکند اردو در بانه نماز تاخیر  
مستحب است در **مساج** مذکور است که مستحب است بیدار کردن نایم برای دریافتن نماز و این مخصوص  
میت نماز مفروضه و ترس بیرون رفتن وقت بلکه جایز است ایضا برای دریافتن سنت و عجمت  
و دریافتن اول وقت نیز **قال** القوی رحمه الله بعد منیت که گفته شود که بدست ایضا نایم **جست**  
در نماز واجب و مندوب است در نماز مندوب از جهه آنکه نایم اگر چه نیست مکلف بنماز اما مانع  
نماز سریع الزوال است پس نایم حکم غافل باشد و تنبیه کردن غافل را واجب است کذا فی شرح  
**صحیح** البخاری پس این عبارت محمول است برین که بعد از دخول وقت نماز خفته بشود ذکر فواید  
محمد بن الحسن رضی الله عنهما لا یعنی للرجل ان یوقظ النایم لاجل الصلوة اذ کان قد نام قبل دخول وقت  
الصلوة ثم دخل وقت الصلوة ولم ینتبه بعد لانه لیس یجالب الا بعد الانتباه فلا یخرج لمالم یكلف

یقول

مان بیدار کردن نایم و اعانه

منه

Marfat.com



کتابت سابع کذا فی **سنن** بن نایم مخاطب است بوجوب نماز نه با و نماز و لهذا قضاء بر ذمه نایم پیش از وقت  
لازم است و کودک نیز مخاطب است بوجوب نماز اما چون ادا نماز را عقل شرط است و کودک عقل ندارد  
گویا که مخاطب هم نیست پس کودک سبب ترک نماز و نایم قبل وقت سبب قضاء نماز و ترک ادای  
ماخوذ نمیشوند فی **مفاتیح** الجحان رسول علیه السلام فرمود که بدست مرخداى عزوجل فرستاده است که ندا  
میکند وقت به نمازی که بشاید سومی فرودشان از آسمان است که از آفریننده انداز برای نفسهای شما پس  
مستحب است که مصلی بگوید بیک و سعید یک یا مولای و الحیرة کلمه لیک **نعم** و فقک استعلا او قالی که  
نماز گذاردن در آن مکروه است پنج آنکه از آن آنها اند که گذاردن فرض هم و نفل هم در آن  
مکروه است یکی بز طلوع آفتاب دوم نزد غروب آفتاب سیم وقت استواء روز پس بگذارد  
درین اوقات ثلثه مکر از ابا یوسف مرویت که جایز است گذاردن نفل وقت استواء در روز  
جمع پس بگذارد نماز جنازه و نه سجده تلاوت و نه سجده سهو و اگر قضا کند فرض فایده را درین  
اوقات ثلثه اعادت آن مستحب است و اگر آیه سجده درین اوقات مذکوره بخواند بهتر است که  
در آن وقت سجده نکند و اگر کرد اعادت نکند و در وقت انداز آن پنج که مکروه است در آن گذاردن  
تطوع و مکروه نیست گذاردن فرض یعنی قنایت و نماز جنازه و سجده تلاوت و آن دو  
وقت اینست یکی بعد طلوع فجر تا بر آمدن آفتاب دوم بعد ادا نماز عصر تا غروب آفتاب و  
بعد از غروب پیش از اداء فرض مغرب نیز که در آن تا خیر فرض میشود و نیز مکروه است گذاردن نفل  
وقت بدون آمدن مهر امام سومی خطبه روز جمع و نیز بگفته گفتن مؤذن برای نماز جمع و اگر شروع  
کرده بشهرتیش از بگردد بعد از آن سومی خطبه بیرون آید قطع نکند آن نماز را و همچنین مکروه است گذاردن  
پیش از ادا نماز عید در مصلی و نزد خطبه خواندن امام هر دو عید را و نزد خواندن خطبه کسوف  
آفتاب و خسوف ماهتاب و خطبه نماز استسقاء و اگر شروع کرد نفل را درین سه وقت فضیلت

که قطع کند و بعد از آن قضا کند و اگر قطع کند پس تحقیق بگردنیت اعاده اول لازم و اگر شروع کرد نفل را  
در آن دو وقت مکروه پس از آن نسیک لازم آید بر او که قضا کند از آن من ذکر الاوقات الیه همت  
فی نیتة المصلی **ق** قبل شناختن دان بر سه نوع است همین کعبه که برای اهل کعبه است و تحریری کعبه که زده است  
کعبه است و جهت کعبه آن مغرب است مگر جهت از افق و اطراف عالم و در جهت کعبه در بلاد افا و ایل است بسیار  
اما قول فریب تر سوی صواب است که نظر کند سوی مغرب ایام طوال صیف و سوی مغرب ایام قشور  
شتا پس در ثلث را جانب رست گذارد و یک ثلث را جانب چپ و قبه در میان است و اگر  
بین مغربین کرد نیز جایز است که آن **شرح** **مخلصه** **سلا** جمله تسبیح چنانند **سج** پنج اند اول قبه عرض  
که حاملان عرض رست دان از نور است دوم قبله که کسی که از رست رخ است و آن برای کربیان است سوم  
قبله بت المعمور که آن از مردار است و آن قبله هم فرشتگان است چهارم قبله بت المقدس که از  
یا قوت سخن است و آن برای انبیاء است عیسیم سلم پنج قبله کعبه است که از سنگ سیاه است و آن قبله  
مومنان است **ت** بکبر اولی گفتن و این است چه کبر و چون نماز است از احکام و نشر ایضا غار گویند  
**ق** اول قیام کردن قدر خواندن یا بجزیه الصلوة **ق** دوم قرآن خواندن بر آنکه قرآنه از قدر مغزونه  
نزد ابو حنیفه رضی الله عنه یک آیه کوتاه است و زود صاجیه رحمة الله سه آیه کوتاه یا یک آیه در از هر اداز  
آیه کوتاه حضرت که مشتمل بر دو کلمه چنانچه قوله تعالی الله الصمد ولم یلد ولم یولد و علم نظر و آیتی که مشتمل  
بر یک حرف است بل و غیر مراد است با اتفاق علماء ثلثه رحمة الله تعالی چنانچه **ق** و ص و آیتی که مشتمل است  
بر یک کلمه او مختلف فیه است چنانچه **قوله** **لا اله الا الله** **شرح** **مخلصه** **فی** **قوله** **الحج** حفظ القرآن مقدار ما  
بجزیه الصلوة فرض عین علی المسلمین لان الله تعالی **قال** **لا اله الا الله** **فان** قرآنا تیر من القرآن و حفظ جمیع  
القرآن فرض علی کسبیل الکفایة علی الامة حتی لو حفظوا احد من المسلمین ما بین المشرق و المغرب خرج النحل  
عن الهمدة بعد ما بقدر ما بجزیه الصلوة و حفظ فاتحه الكتاب و السورة و جب علی کل مسلم **فی** **الاجابة**

اصح

پس تعلم من القرآن یا مجوز به الصلوة کان تعلم البانی و تعلم الفقه و الاحکام اولی من صلوة التطوع کذا فی **کثر العباد**  
 فی شرح الهدایة هر که فاتحه و احلاس بداند و تشهد و غار قنوت و کلمه شهادت و کلمه توحید گفتن تواند وی جاها بنورد  
**ر** رکوع کردن یعنی پشت خم کردن **س** سجود هم به بینی و هم به پشت **ناتی** مقده ایخه قدر تشهد و نزد  
 ابو حنیفه رحمه الله بدون از نماز بفعلی که منها فی صلوة باشد نیز فرض است پس بینه این اختلاف وقتی حاصل آید  
 که بعد خواندن السجرات در قعه ایخه شخصی را حدث لاحق شد پس نزد ابو حنیفه رحمه الله نماز فاسد  
 شود و اگر عمد به نیت خروج از صلوة حدث کرده نهم نماز جایز باشد و زود صاحبیه رحمها الله بر هر دو صورت  
 نماز روا بنهر از جهت آنکه نماز بقعه ایخه تمام شد و خروج بفعل نزد ایشان خود فرض نیت داین اعمال  
 و خیار ارکان نماز گویند و **تجدیل** ارکان یعنی آرمیدن در رکوع و سجود مقدار یک تسبیح نزد  
 ابو یوسف رحمه الله فرض است و نزد طرین و صاحبیه **ترتیب** یعنی نگاه داشتن ترتیب در فعل  
 که مشر و عینه او در تمام نماز یا در هر رکعت یکبار است نزد فررحم الله فرض است و علیه الفتوی **الکافی**  
 چنانچه شخصی فاتحه خواند و ترک صنم سوره کرد در رکوع نیت باز یادش آمد که صنم سورت کرده است  
 باز نیت سوی قیام و صنم سورت کرد پس باز رکوع کند تا رکوع بترتیب واقع شود **سوال** رکوع در نماز  
 فرض است و صنم سوره واجب پس فرض را شکستن برای واجب چگونه جایز باشد **جواب** صنم نیز فرض است  
 و داخل است تحت قوله تعالی فاتروا ما تمیر من القرآن و در **جایزه** آورده است که هر دو پای متصل داشتن  
 بر زمین وقت سجود نیز فرض است بر قول اصح پس هر که از فرایض متفق فیه چیزی را ترک کند اگر چه ترک  
 باخیر او نباشد نماز جایز نیست **باین واجبات** نماز آن واجبات اینست **جواب** نداء  
 نوی در خط **افضت تقنت لقیح جبر** **اقتضای الفاتحه** یعنی بسنده کردن فاتحه را بر یکبار  
 خواندن و انصاف المقندی یعنی خاموش بودن مقندی وقت خواندن امام **ف** فاتحه خواندن  
**ص** صنم سوره کردن یا سه آیه کوتاه یا یک آیه در از بعد از فاتحه **ت** تعیین کردن دو رکعت پیشین را

برای قرائت و پیش کردن فاکته نیز در آن دو پیشین **ت** دوم تقدیم الفاکته یعنی مقدم کردن فاکته بر صورت  
**ق** معده اولی **ت** تشهید یعنی التیمات اما فوزه خواندن در هر دو معده **ت** دوم کثیرات عیدین  
 و کثیر رکوع آن **ل** بلفظ اسلام بیرون آمدن از نماز **ق** قنوت خواندن در روز **ت** تابع الامام  
 یعنی پیروی کردن امام را در تمام نماز اما بعد از نیت و احرام نماز **ج** اول جلسه یعنی نشستن مقدار  
 یک اشبع بعد از سجده اول و قوم یعنی استادن بعد از رکوع بان مقدار و قوم و حلیه بر قول اصح از  
 سنت موکده است در **بینه** الملوك میگوید که عبد الله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرد از رسول الله  
 که فرمود بهتر از دزدان کسی است که در نماز دزدی کند پس فرمود دزد در نماز کشتی است که ریهت  
 ندارد و صلب خود را در قوم و حلیه در رکوع و سجود **ج** دوم چهار یعنی بلند خواندن در هر  
 نماز جماعت یعنی بز و عنایین و اگر تنها باشد بخیرت میان چهار و اخفا و ادنا چهار است که دیگر  
 شنو اند اگر چه یک کس شنودنی **رغیب** البصلوة فی الفضل الرابع در حق امام واجب است بلند  
 خواندن چنانچه صفت اول را بشنوند میگوید بنده ضعیف مؤلف این تالیف بحتمل که این اتفاق چهار بار  
**س** متر یعنی بست خواندن در دو نماز یعنی پیشین و عمر دادنی متر این مقدار است که خود شنود با تحصیل  
 حروف و اگر خود هم شنود بجه و دندنه توان گفت نه قرآنه و هو المختار که ذانی **الحکامه** و السراجیه و المنفق  
 پس نماز بدان روایت و فتوی برین قول است که ذانی مجموعه **ط** فی باب چهار القراءه ناقلا من السدیة  
 و التمدیب و الزخیزة و شرح الطحاوی و الخلاصه امام کرخی میگوید ادنی چهار است که شنو اند نفس خود را و  
 اقصه چهار گفته شنو اند غیر خود را و مخافت عبارت است از تحصیل **و** ذانی **المنفق** و نقیه ای جمع و شیخ  
 امام ابوبکر محمد بن الفضل میگوید ادنی چهار گفته شنو اند غیر خود را و ادنی مخافت گفته شنو اند نفس خود را  
 و علی هذا یحتمل که ذانی **کر العباد** فی صلوته للسعودی سمانا نماز بلند خواندن را تنها شروع کرد و در یک  
 رکعت نزم خواند و بر رکعت دوم برخواست جماعتی آمدند و بوی آفتاب کردند درین رکعت باید که بلند خواند

کوی

که وی در آن رکعت میخیزد بود اگر خواست بلند خواند یا اگر خواست نرم خواند اما درین رکعت بروی  
 لازم شد بلند خواندن پس درین رکعت بلند خواند و اگر بفراموشی نرم خواند سجده سهولاً لازم شود  
 و اگر بعد از نرم خواندن بکارشودنی **الحاکم** فی الفضل الخامس عشر رجل یصلی صلاه فجار رجل یثبت  
 به بعد ما قرء الفاتحه یا وبعضها یقرء الفاتحه ثانیاً و یکره کذا فی **العباد** اگر سوال کنند مگر از فاتحه موجب  
 سهولت **جواب** قراة فاتحه اول بار از جهت انفراد بود و درین حالت از جهت امامت پس خواندن  
 فاتحه کثرت ادلی حکم عدم دارد کویا که خوانده است **سوال** چه حکمت است که درین دو نماز یعنی ظهر  
 و عصر بجماعت مخفی خواندن واجب شده و در بانه نمازها بجز واجب شد **جواب** از جهت آنکه درین دو  
 نماز مردم اهل عناد و نفاق باقتدای پیغمبر علیه السلام حاضر می شدند پس چون قرآن می شنیدند  
 باستعداد و تخیل مشغول میشدند و درین امر پیغمبر علیه السلام و اصحاب رضی الله عنهم را بخور می شدند  
 پس تا برین درین دو نماز مخفی خواندن قراة بر ایشان واجب نشد تا ایشان نشنوند و پیغمبر  
 علیه السلام و یاران هم را بخور نشوند و در نماز فجر و مغرب و فشاء بلند خواندن از سنّت که <sup>نفاق</sup> منافقان  
 بسبب غلبه نما خواب حاضر شدن نتوانستند یعنی در فشاء پیش از ادا نماز حفتند و وقت فجر بخفته  
 نوت میکردند و در مغرب بسبب خدمت مویش که از صحرا می آمد حاضر نمی شدند پس بنا برین درین سه نماز بلند  
 خواندن بر ایشان واجب شد و در جمع و عیدین که بلند میخوانند کجاست که تشریح عیدین و جمعه در مدینه نشد  
 و در آنجا غلبه اسلام بود منافقان مغلوب بودند استطاعت تخریب و استخواندند **در رعایت الترتیب**  
 یعنی نگاه داشتن ترتیب در دو سجده و هر ادا از رعایت ترتیب آنست که هر دو سجده را یکی کند پس اگر در  
 رکعت اول یک سجده کند و در رکعت دوم سجده کند نماز روا باشد لیکن بانقصان بسبب ترک  
 واجب که انفصال است پس هر که ازین واجبات دانسته بهم چیزی را ترک دهد بزرگکار باشد و نماز جایز باشد  
 بانقصان و اگر سهواً ترک شده باشد و اندرون نماز یادش آید سجده سهو کند و سجده سهولاً لازم می آید

بترک این واجبات چهار رکوع که مذکور شود غنایب انشاء الله تعالی **اول** لفظ التکبیر للتحریمه دوم قنوه  
اولی سیوم نهد در بعدتین چهارم آوردن بر واجب را در محل خود پنجم آرامیدن در رکوع ششم  
آرامیدن در وجود هفتم قرات فاتحه هشتم تعیین نیم اقتصار و هفتم ضم سورت یازدهم تقدیم  
فاتحه بر سورت دوازدهم قنوت در وتر سیزدهم جهر چهاردهم ستر برای چیز نقصان آن و سب  
که ترک بود در **ذخیره** الفقه میگوید که سجده سهولش جز واجب شود بتقدیم رکن یعنی رکوع کنه  
پیش از قرات شمل یا سجده کند پیش از رکوع و بنا بر رکن چنانچه فراموش کند سجده را در رکعت  
اول و در رکعت دوم یا در رکعت سجده کرد یا تا آخر کرد قیام را تا رکعت دوم یا سیوم و تکرار  
رکن چنانچه در بار رکوع کند یا سه بار سجده کند و بغير واجب چنانچه بلند خواندن در جای بیت  
و بیت خواندن در جای بلند و بزرگ واجب چنانچه ترک کند قنوه اولی را در فرض و بزرگ  
السنت المصافحه الی جمیع الصلوة چنانچه قراة تشهد در دو سجده و نذر و عامه اهل تحقیق و بعضی  
شیخ قراة تشهد واجب است و هو الاصح کذا فی **المحیط** فی الذخیره و حکم سهو در صلوة الفرض  
و النفل سوا و حکم سهو در نماز فرض و نفل برابر است از جهت آنکه فرض و نفل اینک مفترق میشوند در صفت  
نماز نه در ارکان و نه در ایطان نماز کذا فی **المحیط بیان مستحب** نماز آن درین بیت **انما**  
چونست بدان شوی متقدم **اروت تبت تبت تبت تبت تبت** رفع الیدین یعنی برداشتن دو دست  
رای بگمیز گمیز و قنوت در وتر **و** وضع الیمن علی الشمال **ت** تعویذ یعنی اعتوذ بالله من شیطان الرجیم  
گفتن بعد از ثنای **ت** دوم تسبیح یعنی بسم الله الرحمن الرحیم خواندن بعد از تعوذ و تعوذ و تسبیح بر سنت است  
که بر آن قرات واجب است **ت** ثنای یعنی سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جودک  
ولا اله غیرک خواندن **ت** تا بین یعنی آیین هسته گفتن بعد قولہ تعالی و لا اله الا الله برای امام و  
مسئود و برای مقتدی نیز در نماز جهریت **ت** دوم تسبیحات رکوع و سجود **س** سمع الله لمن حمده گفتن

رای امام

برای امام و منفرد و برای منفذی ربنایک الحمد گفتن سنت است و در حق منفرد اولی امینت که جمع کند میان تحمید  
و تسبیح یعنی تسبیح الله من حمد و در بنایک الحمد گفتن و اگر جمع کند ربنایک الحمد گوید **ت** بکثیرات اشتقالات  
گفتن یعنی آمدن در نشن در رکوع و سجود **ت** دوم تفریح الاصابیح فی الركوع و در سجود ضم اصابع  
سنت است بلکه تفریح اصابع در سجود از سنن رو افض است و اهل نفاق که در فرجه انگشتان صورت های بتان  
میداشتنند و در دل سجود او نش زامیر دندگذا فی شرح الوفا **ت** در و گفتن بعد از التمجیات بدین پنج که  
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد و علی آل محمد  
کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید کذا فی شرح **ت** للسعد الدین النفقاز  
**سوال** چه حکمت است که درین درود نام حضرت خلیل الرحمن علیه السلام مذکور نیست **جواب** آنکه چون ابراهیم  
علیه السلام در صحف خود و در فضیلت این است را پس دعا کرد یا الهی بگردان تو این ترا از امت من پس  
زمان در رسید که ایشان از است محمد علیه السلام اند چگونه از امت تو کرده نشوند پس عرض کرد یا الهی پس رزبان  
صادق ایشان هم من جاری گردان بنا برین حضرت حق جل و علا جیب خود را ما مور ساخت تا امت خود را  
بگوید که در هر تقده اخیره در نماز پنج باین پنج خوانند کذا فی رساله الکیته **دعا** دعا خواندن بعد درود باین  
تسبیح اللهم ظلمت نفسی ظلماً کثیراً فانه لا یغفر الذنوب الا انت فاعف عنی مغفرة من عندک و ارحم منی انک انت  
العفور الرحیم بکذا روی عن الصدیق الاکبر رضی الله تعالی عنہ فی **ت** البخاری اخذ بکتابه یعنی گرفتن دو  
زاو در رکوع پس هر که ازین سنن نماز داشت بهم چیز را ترک دهد نماز روا بشود بی نقصان و لیکن معانی  
باشد بجناب انجناب علیه السلام **بیان** مستحبات که اینند ترک کردن التفات رست و چپا در نماز  
بلکه در قیام سوی سجده نگاه سپند و در رکوع سوی پشت پای خود سپند و پوشیدن دهن خود را  
وقت غائب شدن فازه و در رفع کردن سرفه راتا نادام که بتواند و قرآن از سه آیه زیادت خواندن  
و ترتیل را رعایت کردن **الترتیل** حفظ الوقوف و اداء الحروف و برابر داشتن سر را با پشت در

رکوع و سر از پشت بلند کند چون شتر و فرو هم کند چون میش و نهادن هر دو زانو بر زمین پیش از دست و هر دو  
 دست را پیش از پنجه و چپتی بنس از جهه در وقت رفتن سوی سجود بر عکس این کردن در وقت برداشتن طرف  
 قیام و سجود کردن میان دو دست و سر انگشتان دست و پای بجانب قبله کردن و متقدما چار انگشت فرجه  
 که نشستن میان دو قدم و نهادن هر دو دست برابر دوران در هر دو تخته و برداشتن دو دست را برابر نرم  
 کوشی در تحریم و قنوت برای مردان و برای سینه برای زنان و پیردن کشیدن هر دو دست را از زمین  
 وقت تحریم برای مردان و تسبیحات رکوع و سجود زیاد از سه بار گفتن و لیکن طاق برای منفرد و وقت سلام  
 گفتن التفات کردن جانب راست و چپا و قرائت بر وجه سنون خواندن یعنی در فجر و ظهر طوال مفصل که  
 از سوره حجرات تا سوره بروج در عمر و شاد اوساط مفصل که از بروج تا لم یکن الذین کفرو است  
 و در مغرب قصار مفصل یعنی از لم یکن الذین تا آخر قرآن و در وتر در رکعت اول سبج اسم ربک  
 الذی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت سیوم قل هو الله احد و در رکعتین تسبیحاً للوتر  
 که نشسته که از دست در رکعت زلزلت و در رکعت دوم بگناز اگر نیت سلامتی ایمان گذارد و اگر به نیت  
 حفظ قرآن یا سلم بگذارد در هر دو رکعت بعد از فاتحه شهید الله لا اله الا هو تا سلام بخواند و در  
 داشتن دو باز و دو از شکم و شکم از زمان و ران از ساق و ساق از زمین وقت سجود برای مردان و بر کمر است  
 برای زنان و نهادن هر دو دست را زیر ناف برای مردان و بر سینه برای زنان و در دو رکعت سینه چنانچه  
 خواندن و اول هر رکعت بسم الله الرحمن الرحیم خواندن و ترک کردن مسج تراب و عرق از جهه در نماز و منتظر  
 بودن مقتدی سوی فراغ امام و هر چه خلاف مستحبات است آن از مکرو ملت است **بیان** نماز و آن یازده  
 نظر کردن مصداق چپا خود بنوک چشم پا تحویل وجه و برابر کردن موضع سجود را از خاری یا کلوخ دو بار یا  
 یکبار از جهه ضرورت و نشستن بار و مثل آن اگر چه حاجت بآله باشد و خواندن قرآن و حال آنکه در زمین او در هم و  
 یادیتا رنجه و اگر مانع نباشد از خواندن بر وجه سنون یعنی با تریتم و خواندن قرآن در نماز است تا با ما



بروفق ترکیب مصحف در ترتیب فی **طالب المؤمنین** کتاب خواندن قرآن مکروه است بکذا روی برهان  
 الدین رحم الله واختیار قاض جمال الدین انه لا یکره کذا فی **قادی الصوفیة فی قادی** اجماعاً تم القراءة  
 علی نمته اوجہ فی الفرائض یقر علی التوراة والترتیل والتمیز بر حرفا حرفا و فی التواضع یقر الایمة بین  
 التوراة والسنة و فی صلوة النوافل باللیل لان یسرع بعد ان یقر کما ان یفهم وذلک الاثر ان  
 اباحیفة رضی الله عنه کان یختم القرآن فی لیلته واحدة فی رکعة واحدة و کذلک عن بعض الصالحین من  
 السلف ولا یکن ذلک الا بالسرعة کذا فی **کثر العباد** و یفتی ان من جامع راد و بار یا یکبار یا اکره یکبار  
 بتن و خواندن آخر سورة در رکعت اول و آخر سورة دومی در رکعت دومی بر قول صحیح و مکر خواندن کسوة  
 در یک رکعت در نفل و اعتقاد کردن بر دیوار یا ستون در تطوع بجزدی و کمر بستن امام سوی قوم اگر استاد  
 شوند یا غیر استاد **بیان محرمات نماز** و آن چارده اند تسبیح باواز بلند گفتن نماز  
 و اتفات کردن بر ستا و چا بگردانیدن بعض روی و نظر کردن سوی آسمان و کتیه کردن بر ستون بر  
 دست و مانند آن بغير عذر و برداشتن دودست را در غیر تحريم و قنوت و برداشتن انگشتان هر دو پا  
 را از زمین در سجود و نشستن بر هر دو پاشنه همچو نشستن سگ برای خواندن تشهد و بازی کردن بچشم  
 یا بتن کم از سه بار در یک رکن که سه بار کردن در یک رکن مفید نماز است و اشارت کردن بسبابه در  
 هر دو تشهد همچو اهل حدیث که از معدن **الحقایق** و خلاصه الیکید انه و شیره بالسبابه اذ انتمی الی الشهادتین  
 کذا فی **الواحد** نشان اشار بقصد الخضر و البصر و یحلی الوسطی بالابهام کذا فی **منه المصنوع** و یکره ان یشیر  
 بالسبابه فی الصلوة عند قوله اشهد ان لا اله الا الله هو المختار کذا فی **قادی** سراجی فی **مصاب** الرحمن فی  
 مذمب النعمان به الفعل منه فی صحیح الفتوی یعنی نزد شهادتین اشاره بسبابه کردن هم فتوی علماء است  
 و در نماز کردن نیز فتوی است لیکن در صحیح الفتوی مبرهنه است و کوتاه کردن سلام را بر یک جانب و قنوت خواندن  
 در غیر و تر و زیادت کردن لفظ کبیر یا اثنا یا تسبیح یا تشهد بر سنت باین که گوید بعد الطیبات مثل انکسرت

بسیار رفع سبابه

النسیات و ترک کردن یکی از واجبات را **بیان مهم است نماز** و آن پنج اند حکم کردن بکلام آرمین مطلقاً  
یعنی نایماً و تفظاناً سایر مکان اوعدا قلیلاً کان او کثیراً حقیقۃً کان او حکماً چنانچه الفاظ قرآن بر زبان راند  
به نیت خطاب کردن متردیک حذر از مثلن یا یحیی خدا کتاب بقوۃ طوماندان و ضحک که عبارتست  
از شنیدن ضاحک فقط و قهره که عبارتست از شنیدن ضاحک و جبران آن هم ناقص طهارت و  
هم ناقص صلوۃ و تبسم که عبارت از دندان سپید کردن است آن مفسد صلوۃ و ناقص طهارت و عمل کثیر  
که عبارتست از یکم بد و دست کرده شود یا آن فعل بنوعی بنم که اگر کسی فاعل آن فعل را پند پندارد که این  
مصیبت خارج از نماز است و ترک کردن فرضی را از فرایض اگر چه آن ترک با اختیار بنم و شکستن وضو را  
دست به هم و اگر سهواً شکسته باشد بنا گذاردن نماز را بر آن **بدان** ای عزیز و تفکّر استقامت لعلکم فرض  
چیزیت که ثابت شده است بدلیل قطع که نیت شبیه در و پس بگردن آن ثواب است و ناکردن آن عذاب  
و با نیکار آن **کفر واجب** چیزیت که ثابت شده است بدلیل که در و شبیه است پس حکم او حکم فرض است در عمل نه در  
اعتقاد حتی آنکه نسبت بکفر کرده نشود مگر آن **وجوب است** چیزیت که مراومت کرده شده است پیغمبر علیه السلام  
بر آن چیز با ترک کردن یکبار یا دو بار در همه عمر خود پس حکم او ثواب است بگردن و عقاب آنحضرت علیه السلام  
بنا کردن **مستحب** چیزیت که بگردن آن ثواب است و عذاب نیت تبرک آن و اختیار کرده است آنرا  
سلف **و باح** چیزیت که میخر کرده است بنده بگردن و ناکردن آن پس حکم نابودن ثواب و عذاب بگردن  
و ناکردن آن **مستحب** چیزیت که وارد شده است بنی در و بیعارض و حکم او ثواب است تبرک کردن  
و عقابت بگردن و کفر است در استحلال او در متفق **و مکروه** چیزیت که واقع شده است بنی در و باعارض  
و حکم او ثواب است تبرک کردن و خوف عقابت بگردن **مستحب** چیزیت که شکسته است در عمل شروع  
نیمه را و حکم او عقابت است بگردن دانسته بهم و نابودن عذاب است بگردن آن سهواً من فرایض الصلوۃ  
الی یهنانی اخلاصه الیکم انما فی **الهم** ای جماعه سنت مکرره ای نیسب الواجب فی القوۃ و قال بعض الناس

ترخیص

ورضية في الروضة في الباب الثاني والثلاثين وقال داود الطائفي واحمد بن حنبل وسحاق بن راهوية وابن خزيمة  
 رضي الله تعالى عنهم ان الجماعة فرضية وليست بنافذة حتى اذا صلى وحده لم يجز صلواته في **النسب** الصغاني قال بعض  
 الناس بان الصلوة بالجماعة فرضية الا ان منهم من يقول بانها من فروض الكفاية حتى اذا قام به البعض  
 سقط عن الباقيين ومنهم من يقول بانها من فروض الاعيان حتى لو صلى وحده وامكنه الا ان الجماعة فانه لا يجوز  
 في **صلوة المسافر** نماز الجماعة كذا اردن ست مؤكده بت ما ورد ان عصيت بت وبدعة وضللت  
 وكفرتن وي هدي وسب سعارت بت اكر ميش از وقت بجاعت دكر ودر كرا هيت بنود في **الجماعة** في  
 باب ادراك الفريضة سئل ابن العباس عن رجل يقوم بالليل يصوم بالنها رولا يخضر الجماعة قال هو في النافذة  
**ق** نعمان بن بشير لسؤن صفو فكم او ليخالفن الله بين قلوبكم ليح ادب الظاهر علامته ادب  
 الباطن فان لم توافقوا الظاهر ولم يستطيعوا المراد وسوله يقع من ثوم المخالفة اختلاف وكذا  
 في قلوبكم بحيث يستوي اختلاف قلوبكم وكذا ورثتها في ظاهر كم يقع بينكم عداوة في **النسب** اذا را  
 على الواحد في غير الجمعة فهو جماعة وان كان معه صبي عاقل وامان في الجمعة فلا بد من ثلث وبهذه الطريقة  
 في فتاوى شعوري واخلصه في **المسجد** في باب اشافه رحمة الله عليه يجوز تكرار الجماعة في كل مسجد باذن  
 واقامة وعندنا كل مسجد امام معلوم وقوم معلومون لا يباح لهم تكرار الجماعة وهذا اذا صلى اهل المسجد  
 اما اذا صلى غير اهل المسجد يجوز اتفاقا كذا في البسوط والكانة في **المنطق** ولو صلى بعض اهل المسجد  
 باقامة وجماعة ثم دخل الموزن والامام وبقيت الجماعة بالجماعة المستحبة لهم والكرامة اولى في **الهدية**  
 في الفصل الاول في الاذان جماعة من اهل المسجد اذنوا في المسجد على وجه المخالفة بحيث لم يسمع غيرهم  
 وصلوا فيه جماعة ثم حضر من حضر المسجد قوم وعلموا انهم ان يصلوا بالجماعة على وجهها ولا تجزى للجماعة  
 الاولى في **البرائة** مسجد دخله بعض اهل فاذا نوا واقاموا على وجه المخالفة بحيث لم يسمع  
 احد خارج المسجد وصلوا فيه بالجماعة ثم حضر الباقون لهم ان يصلوا فيه بالجماعة لانها ما اقيمت على

وجه سنت باظهار الاذان فلم یقبل حق الباقین **مسجد** مسجد حقیقی نیست چنانچه مسجد مدرسه در بلاد  
و مانند آن اگر بیع کند در بیع در آید اگر حایض نفس یا جنب در آید درین مسجد نمازها رکعتی و معاتب  
کذا فی **مسئله** المسعودی فی سراج الیهدایة روزی قطب العالم دامت برکاته میفرمودند که مؤمنان نشاید  
که در همسایگی مسجد مقامی معتد برای ادای نماز فریضه بکنند و اگر کنند خواب باید کرد و فیه **بیت** امام  
بگیرند چنان گوید که همه صفوف معتدیان بشنوند و توجه بروی کنند در نماز در آید و اتباع امام که در جایت  
نوت نشود **نظم** چو در نماز آمد سر معتد آید کند قوم آقا ز بگیرد را **ان** اشارت بجهت بگیرت برای اعلام قوم  
فاما معتدی و منفرد چنان بگیرد گویند که خود بشنوند و بلند گویند که بجهت است و این روایت در  
احیاء العلوم مذکور است کذا فی **الطحاوی** فی الخانیة اگر کسی سر بر همه نماز میکند از جهت تضرع و تذلل  
با وجود دستار مکرده نیست بلکه مستحب است کذا فی **تغایر الفات** و الغنایة فی **فتاوی** الحجة فردی با کلاه  
نماز میکند و کلاه از سر او بیفتاد بهتر است که با یک دست بعل اندک کلاه بر سر نهد و نماز  
بگذارد و سر وی نماز میکند و دستار از سر وی افتاد اگر دستار چنانکه بسته بود همچنان خشاره است  
بجهت نیست که دستار با یک دست بعل اندک بر سر نهد و نماز بگذارد و اگر دستار بر سر آن شده است  
درین صورت سر بر همه گذارد کذا فی مجموعه خاتمه اگر زحمت نماز میکند از راه گفتن او را بچاره نیست  
نماز را بنود و امام محمد رحمه الله میگوید اگر زحمتی لا عنیت و آه میگوید نماز را بنود و اگر فریب است نماز را  
بود در **مسئله** است اگر ارکان و شرایط و واجبات و اداب نماز را بحکم ظاهر شریعت بجا آورد نماز جایز است لیکن  
زواهل تحقیق بخصوع و حضور و قبولیت محذور است **مسئله** پس بگذاردن اینچنین نماز بی نفعی نباشد **مسئله**  
بخت مادر نفع اخرویست یعنی فایده اخروی در آن نماز نیست در ظاهر شرع بسبب ادای فریضه و  
واجبات حکم جواز گرفته است و **مسئله** ان الحسن البصری لامات رومی فی المنام فقیله ما فعل الله بک قال  
اقامعی بین یدی الله تعالی فقال لی یا حسن اتحفظ کتب فی الصلوة فلما رایت الناس یظنون انک زدت

فی الخوف

في الخشوع ثم تذكرت وتركت الارادة فلولا ان ثم وعك في الصلوة كان على الاحصاء وفرانك كان على الا<sup>خلص</sup>  
 لا تنك في النار كذا في كفاية **شعب** في روضة العلماء في الفصل الجاهل والثلثين في الفصل الوفاق  
 والخشوع عن معاذ النسي رضي الله عنه يقول بلغنا ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لعن الله تعالى جسدا قايما بين  
 يدي الله تعالى لم يحسن قلبه **وسيد** ايضا لا ينظر الله الى صلوة لا يحضر الرجل فيها قلبه مع بدنه في **قول القلوب**  
 ابن عباس رضي الله عنه كفت دو ركعت باقتصار با تفكيره از قيام شبح كه دل توازان غافل باشم في خلاصة الحقائق  
**وكي** عن ابي الطيب رضي الله عنه انه قال حرمان الناس في حرفين اشتغالهم بآفلة وتضييع فرض وعمل  
 الجوارح بلا حضور قلب في **رسالة** الشيخ احمد الهامسوي رحمه الله كل صلوة ليس بها حضور كجسد ليس فيه  
 الروح في **كف** الشبيبة ثم الصلوة ليست تاخذ المرتبة بالا ماكن وانما تاخذ المرتبة بحال المصلي فرب رجل  
 يصلي في المسجد الحرام ولا تجاوز صلوة اذنيه ورب رجل يصلي في بيته ويكون صلوة في اعلى عليتين و  
 اثرت المقامات فاني ان في الاحصاء وحضور القلب في **كثرة العباد** وان يقر في الصلوة ببدن  
 معانية ان كان من اهله وان لم يكن من اهله ينظر انه من كلام الله تعالى ويستغفل بان يقول كل وف  
 من مخرب نكح ما جوى على سانه في حال الغفلة فيغيبه لان كل عمل من تلاوة او صلوة او ذكر او غيره لا يجمع  
 فيه بين القلب واللسان لا يعقد به كل الاعتداد فانه عمل ناقص ولان بعض السلف اذا قرء سورة او  
 آية ولم يكن قلبه حاضر فيها اعادها ثانيا و**قال** علي رضي الله عنه لا خير في عبادت لا فقه فيها ولا من قرأه  
 لا تدبر فيها وقال واحد من السلف قراءة آية من القرآن تبدي براحت الي من ختم القرآن كلمة من غير  
 تدبر في **البرهان** في الباب السابع والثلاثين روى عمار بن ياسر عن رسول الله عليه السلام انه قال  
 لا يكتب للعبد من صلوة الا ما يعقل في **تجربة العباد** الاحياء بدائنة كي از مكاييد شيطان آمنت كه  
 تمام نماز باشد آفت و تدبير آخرت مشغول كند تا از فهم آنچه ميخواهد مانع شود پس بدائنة هر چه ترا  
 از معاد قرآن مشغول كند و هو اس باشد چه كوت زبان مقصود نيست بلكه مقصود معاد است و اما

قرائه مردمان در دو نوع است یکی زبانش متحرک باشد و دلش غافل دوم آنگه زبانش متحرک باشد و دلش متابع  
 زبان میشود و فهم میکند از وی چنانست که از غیر خود شنود و این درجه احباب الیمین است سیوم آنگه دلش اولاً  
 سوی معاند سابق میشود پس زبان دل را بر همان خدمت کند و فرقی است میان زبان و ترجمان دل نیز و بسیار  
 معلوم بود و زبان مقربان ترجمان بشیر پس رود دل و دل او را پس روی کند **في العباد** اقل مراتب اهل الخصوص  
 في الصلوة الجمع بين القلب واللسان في التلاوة وراه ذلك احوال الخواص يطول شرحها كما في **العباد**  
 وفيه ايضا قوله بحضور دل في **الاحياء** فالاول حضور القلب ونفي به ان يفرغ القلب عن غير ما هو ملابس له  
 و مستلزم به فيكون العلم بالفعل والقول مقروناً بما فلا يكون الفكر جاريًا في غيرهما فلا انصرف الفكر عن غير ما  
 هو فيه وكان قلبه ذاكر الما هو فيه ولم يكن فيه غفلة عن كونه فقد حصل فيه حضور القلب في **الرحمة** اول  
 حضور دل است و بدو آن میخواهم که دل از غیر آنچه ملاسبت نموده است و سخن آن میگوید فارغ بنهر و علم  
 بفعل و قول مقرون بود و در غیر آن اندیشه کند و هرگاه که اندیشه از غیر آنچه در هت متصرف شد و ذکر  
 آنچه در هت در دل او ثابت گشت و هیچ چیزی از آن غافل نبود دل حاضر شده باشد فی **نزهة الملوك**  
 و مثال نماز کند ارزده که رعایتها اکان و حضور دل و خشوع نسکند همچنانست که بادشاهی قاهر باشو که  
 شخص را بتجارت فرستد و او را امر کند که غلامی بنه مند با کمال با جمال که لایق مجلس بادشاهی باشد  
 بجهت بادشاه بیارد این شخص برود و مردی را چشم بر کند و گوش در زبان و دست و پای بریده بیاورد  
 و در حضرت بادشاه باندازد و در حقیقت این شخص بدان فعل بر بادشاه افسوس کرده بشیر و با این همه  
 حضرت بادشاه چشم خلعت و تشریف و انعام همی دارد چه گوئی این پادشاهت بدین فعل مستحق  
 خلعت و تشریف بودی استحق ضرب و حبس و قتل از جهت لویه که رسول علیه السلام فرمود من کم  
 ینه صلوة عن الخشوع والمنکر لم یزد من الله تعالی الا بعد او مقنا **۲۴** هر که نمازش او را از  
 غفلت و خاطریشان باز نیند ارد او را از ان نماز حضرت عزت خود دوری و عوام نیند

Marfat.com

من عمر العاص رضی اللہ عنہ **قال** رای رسول اللہ علیہ السلام رجلا فاحف صلوتہ **قال** اترون ہذا الواسی  
 علی ہذا المات علی غیر طہ محمد بن العاص رضی اللہ عنہ روایت کرد کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شخص را  
 دید کہ سب نماز کرد و در عایہ ارکان نکرد فرمود کہ می بینید این را کہ بدین حال میبرد بر غیر دین  
 محمد علیہ السلام مردی را از ذرہ ایمان بود این مقدار تمہیدہ کہ کاخ بہت **ای عزیز** نشان طالب  
 سعادت آنجوسی آنست کہ ازین نیہات غافل نباشد و در مراعات شرط و ارکان نماز اہمال جائز  
 ندارد ای ہذا الذخیرۃ فی **سرا** الہدایۃ روزی قطب عالم دہمت برکاتہ میفرمودند حضور در نماز است  
 کہ بوقت شروع کند اردن نماز در دل نیت کند کہ عبادت معبود برحق را میکنم و در حالت خواندن  
 قرات اگر عالم است خوش در معانی کند و اگر نہ در دل کند کہ من میخوانم کلام پاک حضرت خداوند تعالی  
 و ہر گنی از ارکان نماز تسبیح و ذکر کہ معانی الفاظ در دل بگذارند گوئیم کہ مصحح را حضور حاصل  
 در نماز باتفاق عالم مفسر آن و مجتہدان **نہ** علیہ السلام فرمودہ کہ با احتیاط و وضو را تمام میکند مرا  
 در رکوع و سجود و قرات را تمام میکند نماز میگوید کہ مہربانہ میکند ترا خدا اینچنانکہ کہ مہربانہ کردی تو  
 مرا پس از ان در افشان و تابان آسمان رو در پیش کشد و میشود او را در آسمان تا آنکہ نزد خدای تعالی  
 برسد و شفاعت میکند صاحب خود را چون رکوع و سجود و قرات را تمام نمیکند و ضایع میکند  
 نماز میگوید ضایع کند ترا خدا اینچنانکہ ضایع کردی تو ما را پس از ان تا یک و سیاه آسمان میرسد  
 پس پیچیدہ میشود چنانکہ پیچیدہ میشود جامہ کہ زودہ میشود بر روی صاحب خود کند **افی روضۃ العلماء**  
 والد اعلم **فصل دوم** در بیان اموات چنانکہ غسل و دفن و کفن و طایم آن **در ان** ارشد  
 اللہ تعالی چون کسی نزدیک موت میرسدستان بار خسانیدہ شود تا آنکہ روح بہ سہولت بد را آید و بر مسلمانان  
 کہ حاضر باشند لازم است کہ نزدیک میت تکرار کلمہ شہادت و کلمہ طیب بکنند و گویند کہ بگو کہ **انی اللہ جیبہ**  
 فی البیرہ خسانیدہ شود میت را وقت غسل ستان بار و ہر دو پای او جانب قبلہ بخوابد چنانکہ برای

ادا نماز با ایامی که در آن وقت روی در روپای جانب قبله کرده بشود فی **المحیط** از اصحاب ما روایت کرده  
 شده است که حسیپاینه شود میت را وقت غسل چنانچه در **قبر فی الحائضه** پوشیده شود عوره میت  
 بخزانه که مقدار یک کز باشد فی **الزاد** و وضو در میت را اولاً بمجو وضو برای نماز مگر آنکه مضمضه و استنشاق  
 و مسح سر نمک از جهت آنکه کشیدن آب از ذهن متعذر است یا مستعسر و مسح سر از جهت آنکه بفایده است  
 که در غسل داخل است و هر روپای نیز پیش از غسل بشوید از جهت آنکه غت الجمع نخواهد شد زیرا پایی او  
 پس از آن بر پهلوی چپ کتفه شود پس اولاً پهلوی راست بشوید تا آنکه برسد زیر پهلوی چپ تا  
 ابتدائی از دست شود پس پهلوی چپ را نیز همچنان بشوید و سر و ریش را با برک کنار بشوید پس از آن  
 بنشانند و مسح کنند بطن را اگر چیزی بر آید غسل را با باز نکردند پس از آن اندرون  
 حرقه عورت بشویند لیکن دست را با حرقه بچند و مسح است که فاسل نیز با طهارت باشد  
 و اگر زن زوج را غسل میدهد جایزه است و بر عکس نه **کذا فی الترمذی** پس از آن هر دو دست  
 میت را بر سینه بندد در کفایت **شیخ** مذکور است که شقیق بلخی را دختری بود مر جوده نام که از  
 جمله اولیاد الله بود وقت نزاع روح بوضیحه طویل کرده و آخرین بوضیحه های او این بود که گفته  
**و ضیک یا امی بثلثه اشیا اذ غسلتی فضعی یدی علی صدری کید العاصین و کشفی**  
**وجبی و انظری فی شبایا و اعتری و اعلمی ان لما مات الا صغیر لایحجوا الا کبر و اذا حملوا علی**  
**اجنازة الی قبری لایجتمعی السناد للیناحه و لکن صتی رکعتین و استغفر لی و اسالی من الله تعالی**  
 پس معلوم شد که ادب در نهادن دست بر سینه در آن وقت چنین است فی **التحریه** توضیح میدهد  
 امیت علی جانبیه لا علی صدره لانه عمل الکفار کذا فی **شرح** مختصر الوقایه پس از آن کفن به عهد و آن  
 بر سه گونه است کفن ضرورت که یک لفافه است و کفن کفایت که لفافه و ازار است و کفن مستحب  
 که لفافه و قمیص و ازار است **سوال** کفن مرده چند بر کاله سنت است و هر بر کاله چه مقدار مفصل است



جواب فرمایند **جواب** به بر کاله است یکی از آنکه از سر تا قدم است و دوم پیراهن و آن از گردن تا قدم هر دو طرف دوخته پاتریز در آستین سیوم لفافه و همان مقدار از آن کذا **مجموعه خلاصه** ماقولیم اندر آنچه شرعاً در کفان میت خواه مرد غیر خواه زن پیراهن یکسان بنهر با جیب یعنی بی شق نشین و بی آستین و تریز از گردن تا قدم هر دو طرف دوخته هر دو بازو و پیرودن بنهر یا بی باشد افضی به شیخ جوهر هم عهدی و دستار پوشیدن در مذبح نام دارد از است نیت و نزد بعضی محققان مذبح با جایز بلکه مستحب است اگر میت عالم بنهر یا انشرف الناس باشد لیکن باید که شمله پیش گذارند کذا اسف **الباقی** و سراج الهدایه وزن را کفن سنت پنج اندر و روع و انداز و خمار و لفافه و فرقه که بالاسته اواز الویسته شود و باید که فرقه بالاسته کفنها بنهر تا آنکه کفن منتشر نشود کذا فی **الف** و کفن کفایت سه انداز و روع و خمار و مکروه است اندک ازین پس کتر اندیده شود لفافه را بر چارپایه پس از آن از رویشان میت را بر کتفه غسل و پوشانیده شود او را اولاً قمیص و قمیص از شت تا تک از پیش و پس بنهر پس از آن بخت پانصد میت را در چارپایه که بر آن از او لفافه کمره بکشند پس از آن رویشان اولاً جانب چپ را بچینند بر جانب رست چنانچه در بقا حاله حیات میکنند و لفافه نیز همچین پوشانیده میشود و اگر ترسناک انتشار کفن به بندند وزن را در پوشانیدن ابتداء از روع کنند و بند از نذ طیفه کیسور را بر سینه پس از آن خمار بالاد آن پس از آن از آن بالاد آن پس از آن لفافه و مستحب است که کفن دهند مثل جامه که در حیات میپوشید و از مال او بدهند و اگر چیزی نداشته باشد سوال کرده کفن دهند و اگر از خانه خود میخواستند داد که فرض است کفین میت بر مسلمان و پس جنازه رفتن افضل است از پیش رفتن و مکروه است که در راه با او از بلند ذکر یا قرآن خوانند فی **هدیه المسعودی** شمع بردن در پیش جنازه و کلای کشیدن این همه بدعت است نشاید کردن بر احق با امامت نماز جنازه امام است یا نایب آن ثم القاضی

تم امام الحی ثم الاب ثم الابن واکریت یاد و برابر باشند پس احق باامت اکبر است و اگر اکبر اجنبی را  
رحمت بکنند پس امت برای اصغر که منع بکنند و اگر همه اذن کنند امت مراجنی را که امامت کند و بایستد  
امام برابر کسی نیست مرد بایستد آن نیست خواه زن و جای دیگر میگوید که مرد را برابر سر بایستد  
وزن یا برابر کسیه و این مقدار فرجه میان است و امام باید که میان امام و ماموم یعنی قدر دو گوشه  
کمان و نیت چنین کند اللهم انی نوت ان اصلى لک و ادعوا لهذا المیت الله اکبر  
**الراجیه** و فی النظر تیره چون جمع شود بیا رجز از پس امام مخیر است خوا بگذارد که بگذارد جواز علی حده  
و اگر خواهد همه یکجا کند در **کانه** میگوید خواهد کرد آنند و احدى حلف و احدى خواهد کرد آنند  
صف اما افراد و ادمیت از جمع زیرا که جمع مختلف فیه است کذا فی الفیته **التا** اگر مردم پیش از  
بغت نباشند نیز در صف کنند یک با امام بایستد و سه پیش ایشان و دو پس ایشان فی عمده الا برار افضل  
ایست که در نماز جنازه در صف اخیر بایستد که جائی دعایت پس خود را مقدم کنند و در دیگر  
نماز افضل تقدم است و بعد از نیت مذکور بگوید سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی  
جدک و جل ثناؤک و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت و لا اله الا انت  
بارکت و رحمت و زحمات علی ابراهیم و علی ال ابراهیم ربنا انک حمید مجید برکت یا ارحم الراحمین  
پس بگوید سوم بگوید و خواند اللهم اغفر لیتا و میثامنا و میثامنا و کبیرنا و کبیرنا و انشأنا  
اللهم من اجبیتنا فاجیه علی السلام و من توفیتنا فتوفه علی الایمان اللهم اغفر لهذا المتوفی خاتمه  
و ارحمه و لا تفضلنا و لا تخرنا من اجرة و لقتنا الصواب و اجزله الصواب و الحق بنیک  
محمد علیه السلام برکت یا ارحم الراحمین و اگر میت پسر کودک غیر بجای اللهم اغفر این الفاظ  
بخواند اللهم اجعل لنا فرطا و اجعل لنا ابر و اوزرا و اجعل لنا شفا و شفعا برکت یا ارحم الراحمین  
و اگر میت دخترک بنشیند این الفاظ بخواند اللهم اجعلها لنا فرطا و اجعلها لنا ابر و اوزرا و اجعلها لنا

Marfat.com

شافعه و مشفق بر حجت با ارحم الراحمین در **عیاشیه** میگوید بعد بکبیر چهارم بخواند رتبا اثنا فی الدنیا حسنة و  
 فی الآخرة حسنة و قناعنا بالنار فی **فتاوی** اجماع امامی و قومی که ادعیه نذر از چهار کبیر گویند و سلام گویند  
 جایز است از جهت آنکه ارکان دین نماز چهار کبیر نذر ادعیه سنت است از وسعت در نماز جنازه دعای معتین  
 کذا فی **المرآة** فی الکافی جایز نیست بحد کردن آواز وقت سلام دین نماز فی **المرآة** جایز نیست که بعد از  
 نذر جنازه بایستد برای دعای **نیت** ایضا اگر شخص را یک کبیر یا دو کبیر یا سه کبیر از نماز جنازه  
 فوت شود باید که چون امام فارغ شود قضا کند بکبیرات را بغیر خواندن دعای **کذا فی شرح**  
 المتقن نماز جنازه نماز است من وجه و دعای است من وجه پس شرط کرده نشده است در وطهارت و تکبیر  
 و شرط کرده نشده است در وفراغت و جماعت در **حاشیه** از ان شامل میقی در فضل جنازه مذکور است  
 که جماعت شرط نیست در جنازه حتی آنکه اگر شخص تنها کند اردد هم جایز است در **خبر** میگوید اگر تمامی نیت  
 یافته شود بجز نماز که آرده شود برود و اگر هر یک جدا یافته شود که آرده شود برود نماز و اگر نیت پانزده  
 شود و پانزده میت که دو پر کاله یافته شود از روی درازی یافته شود غسل داده شود و نه نماز که آرد  
 شود برود بلکه بجا پاک بپسیده مدفون سازند فی **الطحاوی** و در ایضاح میگوید نماز بر پر کاله میت گذا  
 نشود کذا فی **کتاب العباد** میت پند را کفن دهند و نماز که آرد غسل دهند و بجا خون آلوده دفن کنند  
 و زره و پوستین و کلیم و خزان که زیاده از جامه اصنام دور کنند **مس** اگر شهید بعد رسیدن **۱۹** حث  
 چیزی بخورد و یا بیاشامد و یا خواب کند و یا بعد از زخم از جنگ زنده برداشته بعد از آن تکر کرد و یا زنده  
 ماند تا حدی که نماز با عقل با وصیت کرد چیزی از امور دنیا و یا عقب و یا در شهید کشته شود و قاتل وی معلوم نباشد  
 و یا کشته شود بعد و قصاص غسل دهند و همچنین صبی یا کودک که آرد غسل دهند کذا فی **منافع القلوب**  
 و تحفة السائل و مستحب است و ارثان میت را که به نیت میت استقاط که از صاحب حیره الفقه استفتا کرد  
 چه فرماید این دین رضی الله عنهم اجمعین اندر آنچه مردی وفات یافت چند نماز او را فوت شده بود در

مرض موت وارتان اذرا وصيت كزوه بطعلم دادن اكر در زمان ميت پياز وصيت كردن پس هر نمازي  
 بصف صاع كندم كه دو سير بوزن بخته ميشود و هر سير هفت و هشت سر شاهی و يا يك صاع جو و يا تمر بزرگ  
 ميدهد از جهت كفارت ميت واقع شود **يا ناس** واقع شود الى هنا كلامه و ذكر في النظرية ولا بأس  
 للجلوس لاهل المصيبة في البيت ثلثة ايام والناس يا تو نم و لغرو نم والتر ك افضل من **انيسه** والمخط  
 و شرح الطحاوي والتجنيس والمزيد والسراجية ويكره الجلوس على باب الدار لانه عمل جاهلية ونهى النبي عليه السلام  
 من ذلك وما يضح في بلاد العم من فرش البسط والقيام على قارع الطريق من اقباح القبائح والجلوس في المسجد  
 ثلثة ايام المصيبة يكره وفي غير المسجد جادت الرخصة والاحسن تركه وروى الحسن بن زياد عن ابي حنيفة  
 قال عزى اهل الميت مرة فلا ينبغي الذي عزى مرة ان يعزى مرة اخرى وقد جاز ذلك في الخبر  
 المروى كذا في **دستور** القضاة في مضاب الفقه اعطانا لورد لقيام اهل التعزيت في اليوم الثالث  
 منى عنه وقيل بدعة وشتمه مكروه في الفتاوى **الكره** وان تصدق بقيمة البورد كان اولى وفي **باب** الجوامع  
 الا فضل لمن تصدق نفلا ان ينوي لجميع المؤمنين والمؤمنات لا هنا نقل اليهم ولا تنقص من اجورهم  
 شئ كذا في **الحكام** الفقه قال بعض المشايخ تجار رحمهم الله تعزيتهم افاض ثلثة ايام وتعزيت الغائب  
 يوم واحد في **فتاوى** الحجة يستحب ان يقال لصاحب التعزيت غفر الله لمتيك ويكافر عنه وتتمه  
 برحمته ووزرك البصر على مصيبتة و او جرك على موته في **مطالب** المؤمنين ويستحب التعزيت قبل الدفن  
 وبعده الا ثلثة ايام والتعزيت بعد الدفن افضل منها قبله لان اهل الميت مشتغلون قبل الدفن  
 بتجهيز الميت ولان حشرهم بعد الدفن لفراقه اكثر وهذا اذا لم يرجع عنهم شديدا فان راؤ  
 ذلك قدمت التعزيت لتسكينهم كذا في **جوامع** النيرة شرح القدوري في **مطالب** المؤمنين و  
 تلقين الميت عندها اكثر من ان يختم له وعند الشافعي رحمه الله سنت كذا في **الاحكام** في الاحياء  
 يستحب تلقين الميت بعد الدفن والعدالة في **عمدة** الاكابر ذكر في الفتاوى الحامية والبرمانية

والمزيد

فالمزید و النجس ان تلحق بعد الدفن فیکف بعض مشایخنا و هو قول الشافعی رحمه الله و روی عن السلف انه اذا استوی  
 علیه الراب یقف علی قبره قلیلاً و یرجع عنه اقل ما تم یعود الیه فیجلس مستقبل وجهه ثم یدعو الیه بدعاء التلقین و فی بعض  
**الحاشیة** منه روی انه یتحب ان یرجع بعد الدفن اربعین قد مات ثم یعود الیه و یدعو الیه بالتلقین و ذلک لان  
 الملائکة لا یدخلون علیه ما لم یغیب عن نظر الاحیاء فاذا غاب دخلوا علیه للسؤال فیکون التلقین فی وقت  
 و اتفق اصحاب الطواهر ان ابیت یسمی فیکون فیها اعانة له و قوت و به عمل بعض مشایخ رحمهم الله تعالی در  
**میت** بخاج نیر مسنون واقع شده بعد دفن میت چند قدم که آمده باز کردند در بعضی نسخها یافته میشود  
 و اگر بگردن ملام باس بود الله تعالی اعلم کتبه شیخ عبد الحکیم الهامشی مفتی جهنی ما قولهم اندر آنچه تلقین میت  
 بعد الدفن در مذبح یا رحمهم الله شاید یابنی و الله تعالی اعلم کتبه شیخ جوهر هم بنوی و چون مرده را  
 در خاک نهند مشت خاک بریکرد و بران خاک چغری بخواند و دران بیندازد بعد هم زر که دران  
 خاک بود خدا تعالی یکی در دیوان او ثبت کند و مرده را از ان آسایش بود و بر سر کور آتش نباید کرد  
 کارز برای ترغیب خیر را که آن **مسئله** المسعودی و نقل المیت من بلدی من کرام لور و دالان و الحاکم  
 لایکون انما هو الخمار و ما قولهم از شهری بشهری باید بردن یا پیش از دفن باک بنود و بعده بی نه  
**این** صحیح و لا بأس بنقل المیت من بلدی و اما بعد الدفن فلا کذا **مسئله** نور العین فی کجوت  
 نقل کردن میت را بکجا دیگر قبل الدفن جایز است چاکر ابیت امام روی را دفن کردند بعد دفن آب  
 در کور او غلب کرد و اگر او را جای دیگر دفن کنند و انهم فرمود **بخبر** علیه السلام که بدست خدا و رسول خدا  
 پیزارند از کسی که پیش از سه شبان روز در خانه مصیبت میخورد و مراد ازین است که برادران و  
 یاران که طعام میفرستند خوردن بر همان اهل مصیبت جایز است و بردگیری نداد و اگر به نیت روح  
 میت در همین سه شبان روز طعام بکند مباح است خوردن آن و مکروه است بلکه مباح نیت میزنا  
 کردن در سه روز وقت مصیبت خصوصاً وقتی که در زمان سه صغاری باشند یا یکی از ایشان صغیر باشد

کذافی **شاکر** سراجی و فتاویٰ قاضیخان و در **احیاء العلوم** و بیکره لاجتماع علی طعام الموتی لانه تشبهه بکفر الیهند فانهم  
 یجتمعون الیه و طعامی که از اکتفا کویند که بابت در کورستان میزند اولی است که این طور کنند و اگر  
 بر دند خورده شود لعموم البکوی لیکن آن حق حاملان جنازه و حافظان قبر است و اگر زیاد باشد بفقرا داد  
 شود تا ضایع نشود فی **زیارة القبور** و مستحب است طعام و ستادن اهل مصیبت را اگر باشد در میان  
 ایشان نواحه که بدست پیغمبر علیہ السلام طعام فرستاد عیال حمزه رضی اللہ عنہ را اما اگر در میان ایشان نواحه  
 نهم جایز نیست فرستادن طعام که این فرستادن اعانه برکناه میشود و این منتهی است فی **المرحی** الیهند  
 قطب العالم است برکاتہ باز درین محل فرمودند که در هندوستان چه رسمی زنت افتاده است و قبیح که اهل مصیبت  
 کرسی می مانند و مرده را منظر صدقه میدارند این نوع سخن نیست بلکه همین شاید چون از حیضه باز کردند  
 طعام و شراب بر اندازد خود میا کتد و خلق خود را و فرآن که موافقت بروج مردی بدهند کار است  
 مشروع و فعلی مستحسن کرده باشند فی **الاصیرة** اللوگ ای عزیز صبر مصایب را سه درجه است درجه اول آنکه  
 اگر چه بیع صابر نفس مصیبت را کاره باشد اما بشق خوب و ضرب خرد و جذع و مبالغه در شکوی آنها  
 آن کنند و در مغزش و طبع و مطعم تغییر عادت کنند و باظهار علامات مصیبت خود را از دیگری متمیز بگردانند  
 و چون این امور را که در تحت ادخال است رعایت کرد و وجود کرامت که داخل تحت اختیار او نیست  
 او را از درجه صابران ساقط بگرداند که در نقل صحیح است چون ابراہیم فرزند رسول علیہ السلام وفات  
 کرد دیدند رسول علیہ السلام بر آب نشد و آب از دیدن رسول علیہ السلام ریختن گرفت عبد الرحمن  
 عوف گفت انا نهننا عن ہذا یا رسول اللہ علیہ السلام **قال** ان ہذا رحمہ من اللہ و انما یرحم اللہ من عباده  
 الرحما عبد الرحمن گفت یا بنی اللہ تو ما را نمر کرده بودی رسول علیہ السلام فرمود که این نشان رحمت است  
 که آثار آن از دل پدیدہ ظاہر میشود و آثار رحمت رحمان را فرموده ان بصفات رحمت از بندگان او  
 در دنیا بند و ذکر فی **شادی** بحم الدین رحمہ اللہ قال کثیر من المتأخرین من علمائنا رحمہم اللہ بیکره الاجتماع عند

صاحب الميت ويكفر له ان يحبس في بيته حتى يموت فيعزى بل اذا فرغ من دفنه ورجع الناس فليقر قوا ويستغل  
صاحب الميت بامرهم ويستغل الناس بامورهم كذا قال الشيخ ابو بكر الرراق كذا في **مستزاد القضاة**  
في سير عبد الاول وعادت كريمة ان بود كه اهل ميت را تعزيت گفته و پيش از ابصره فرمودى وعادة بود كه روز  
اول يادوم يا سيوم يادهم يا بستم يا جلم جمع شوند و ختمات كنند بر كورونه در سجده و غير آن بايد مومن را  
كه از تابوت و تنق اخرا زمانه في **الاجازة** الصغيرة اخرا في القبر الحمد وقال الشافعي رحمه الله  
ولما قول عليه السلام الحمد لنا والشق لغيرنا وفي رواية النوق لاهل الكتاب فان كان الارض روضة فلا بأس  
بالشق وحكى عن الشيخ الامام ابي بكر محمد بن الفضل رحمه الله انه جوز اتخاذ التابوت في بلاد الرخاوة الارض  
في **السنن** والسنن في القبر هو الحمد فان تعذر فلا بأس بالتابوت والسنن ان يقرش فيه التراب در  
فناوى **ميكويه** كه طول قبر قدر طول مرده بايد و عرض قبر قدر نصف مرده و عمق قدر ناف و بهتر  
ايزت كه قدر بغل باشد كه در ان محافظت است از سباع و از بناتش و دفع ريح كريمة براى زيارت ان  
نيز است و الحد اين مقدار بايد كه مرد با فراغت در ان بنشيند و سر به بالای قبر بچفتد و كذا بجانب  
قبر بنهد و ميت را هم از سمت قبر داخل بايد كرد الی هذا الكلام في **المعيط** و في اجماع اخرا في السراجية  
يكوه تجصل القبور و تطيينها في **السنن** و كيره الاجر و الخشب لانهما من احكام البناء و القبر موضع السلي  
في **السنن** الحجة مكروه است كه دفن كرده شود ميت را در خانه خود و اگر چه صغير باشد مگر بجهت ضرورت كه بدست  
اين خاصه سنت پيغمبر است في **الكسبي** في الفصل الثالث من كتاب الوصايا الواوصى ان يدفن  
في داره نوصيته باطل كذا في **السنن** في السراجية يكره البناء على القبور و الكفاية عليه وان يعلم علامته  
زايدة **نظم** كنبه كمن بر كورنه في صفة مني چهرى با بادی وز دباران رسد كرو دكنه بشك بدر  
نقش نگاری چون كنى در كور يا خود كج كنى مكروه است در كتب صدقات باشد خوبتر كذا في  
**السنن** السقايح در صلوة مسعودى آورده است كه پيغمبر اسلام فرمود عمارت بر سر كور مرده بنايد كرو زيارت

انتخاب التابوت  
نقل است و همچنین چنانچه افروختن بر سر قبرها بدست است

به قطره و ذره خاک که بر سر کور مرده میرسد آن همه کفارت کنان بنده مؤمن است **سوال** کردم از قطب العالم  
 را امت برکاته و علیه الرحمه قبه که بر سر کور پنجم علیه السلام عمارت است **جواب** فرمود حضرت بنابه علیه الصلوٰه و السلام  
 وصیت کرده بود و خلفاء الراشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین عمارت قبه پنجم علیه السلام کردند بر سر روضه علیه السلام  
 چند نفر صومعه داران از زمین آمده بودند و نزدیک روضه علیه السلام مشغول شدند خواستند تا نغم بر  
 زمین زنند آنچه درون قبر پنجم علیه السلام در بیایند ببردند و درین روضه رسول علیه السلام رخت کبند ثمت  
 آن پادشاه که با نجواب نمود که میخواهد این صومعه داران بمنزله که بر زبان شود پادشاه که چون پیدار شد  
 تضحی کرد چنان نغم بر زمین زده اند که نزدیک شکاف قبر رسول علیه السلام رسیده اند بگرفت و ایشانرا  
 تعذیر کرد در زندان دشت و برای ایمنی قبه بر سر روضه رسول علیه السلام از آب زمین بهیئت دمانه  
 بر آورده شد تا خلق عرب کسی ایمنی نماندند که آن **سراج** اهدایه وینست قبر باشد کومان شسته کرده  
 شود که کسی فاکمه و دعا بکنند و از پایمال کردن برهد که **کفر العباد** و مستحب است بر اهل بیت که تا هفت  
 روز به بیت صدق کنند کذا فی **کتاب** **فائده الکتاب** و در آن بیت فصل اند **فصل**  
 اول در بیان ثواب سنن و عقاب بدع فی **التهدیب** و خلاصه الفقه فی کتاب الاباحه و الخطی قول  
 تعالی و اذا تبلی ابراهیم به بکلمات فاکتمن الی **عشر** فضائل ذوق الراس و قصص الشارب و المضمضه و  
 الاستنشاق و السواک و تغلیم الاطفال و تمیق الابط و حلق العانه و الختان و الاستنجاء پس  
 یکی از سنن اسلام بست کردن سبکت و گذاشتن ریش است تا قبضه الملقط ناقلا من کفایه الاسلام  
 فرمود **تفسیر** علیه السلام من حلق اللحمه او قطعها من القبضه شود و وجهه یوم القیامه ولم یصل شفاتی  
 پس کسی که حلق کند ریش را با کم کند از قبضه سپاه کرد اینده شود روی او در روز قیامت و نیاید شفاتی  
**وقال** ایضا حال غناش کین و اعفوا اللحم و قصوا الشوارب یعنی بپردازان کتاب منقول است  
 از آنحضرت که فرمود پنجم علیه الصلوٰه و السلام بر شما باد مخافت با شکر کان باین که بگذاید ریش و

برکت



بست کینه سبت را که ایشان مشرکان عکس این میکنند **فصل** السعوی فرمود پیغمبر علیه الصلوة و السلام کسی که دراز  
 کند سبت را بجه عذاب مبتلا شود یکی نیاید شفاعت من دوم آنکه توشه از حوض من بسوم آنکه مسلط  
 کند حق تعالی مسکون را بر او بقبض **فصل** اجماع چون مؤمنان در بهشت مامور شوند بسجود حضرت  
 میبود دیگر دو شتر بار سبت او بچو میهند آهن که مانع شوند از سجود و چون قطع کند سبت مداعطا کند  
 حضرت حق او را بمقابله هر شعری یکی یکی و یکی از کشته ها جامه کوتاه پوشیدن است **فصل** عن ابی سعید  
 الخدری رضی الله **قال** قال رسول الله صل الله علیه وسلم ان ازارت المؤمن الى انصاف سائقه لا جناح علیه  
 فیما بینه و بین کعبه و ما اسفل من ذلك ففی ان رکنه **الفصل** در وصیت نامه حضرت شیخ الاسلام  
 محمود بها و الیدین زکریا القریشی طاب الله ثراه مذکور است که حدیث صحیح است از رسول علیه السلام هر  
 مؤمن که جامه دراز پوشد چنانچه استخوان شتالنگ او پوشیده کرد و حضرت حق او را به بلا مبتلا کرد آن  
 که بران سبب روز قیامت در روزخ بسوزد اول نماز او بدین جامه جایز نباشد دوم حضرت حق  
 روز قیامت نظار حمت بر او کند سیوم مسکون و غیره درون کور مسلط گرداند تا سوال بستی و او را در  
 مشقت بدراند **فصل** ایه است هر مؤمنی که جامه دراز پوشد چنانکه استخوان شتالنگ او بدین پوشیده  
 بزمانه خدا تعالی تا درون استخوان او سوزان کند روز قیامت آتش دوزخ درون استخوان او در آرد  
 تا همه رودگان او بدین طرف بسوزد و خاکستر گرداند و در آن روز پیشانی او نفع نکند مگر ظالمان را هرگز که آن  
**فصل** البیدیه و در قنای مذکور است که کندن فتنه از سنت هدی اسلام است و کذا اردن بیکت با ذنب  
 عند الله تعالی افضل است از کذا اردن شصت رکعت بغير ذنب و آن ارسال ذنب بر شش و شصت است بر ۴  
 قاضی سه و پنج انگشت و برای خطیب است و پنج و برای عالم است و هفت و برای متعلم هفت و برای  
 عالمی هفت و برای صوفی چار و سب است که شش آنرا میان دو کتف که آن خلاصه القنای **فصل** دستار  
 بندی هفت گز شش کذاری است پس بی شمله باشد بندش آن بند شش شیطان شمره و این حکم اندرون

نماز است و در خارج نماز جانب چپ بر سینه لقان کرده شود کذا **فما** الصوئیه فی **المشرعیه** وقد لبس النبي عليه السلام  
 عمامة سوداء و يستدل بزبنة بين كفة كذا **أمر العباد** وعين العلم و در منبهات مذکور است که فرموده است پیغمبر علیه السلام  
 التواک من سستی و سنت الابدان من قسلی پس یکبار با مسواک گذاردن افضل است نزد حق تعالی از نیت  
 نماز با مسواک و نیز علیه السلام که لازم بگیرد مسواک که در روزه فایده است یکی آنکه پاک میکند دهن را  
 ردم حشمت خود کرد از حضرت حق را سیوم در غضب می آرد شیطان را چاهم دوستدار او را حفظه از  
 ملائکه چشم آنکه سخت میکند سن را ششم قطع میکند بغم را هفتم دور میکند کسند بوی را هشتم نرم کردن  
 میکند بصر را نهم دور میکند زردی روی را دهم ادا میکند سنت را و نیز **عنه** علیه السلام خیر السواک  
 من الاراک و اراک جال را کویند در **روضة العلماء** مذکور است و سن الاسلام افتار السلام  
 و لفظ ان برد و کونه است سلام علیکم یا سلام علیکم و الثناء اصح و فضل و معروف بالف و لام در تعقیب  
 است و در مذمت شافع رحمه الله منون گفتن وجه قول شافع است که خدایتعالم میفرماید سلام قولا  
 من رب رحیم و علماء ما گفته اند که سلام گفتن سنت الهی است که در فیه معراج با کام و در زبان بر رسول  
 علیه السلام گفت سلام علیک ایها النبی و رحمته الله و برکاته کذا **صلوة السور** و مجموعہ خانہ **سور** اگر کسی  
 السلام علیکم بالف و لام و تنوین میگوید بسطل معنی کلمه است فلما یلزم الجواب کذا **سور** الهمدای و الثناء  
 سلام بلفظ برکات است و دهنده و رد کننده تا لفظ برکات بسنی حسنه موعود است و اگر دهنده و رد کننده  
 تا و علیکم سلام اکتفا کند تا بدیه نیکی موعودند و تا لفظ و رحمته الله است و تا لفظ برکات سنی و سلام  
 دادن در پنج موضع مکروه است و در سوره مستحق عذاب است از آن در دو محل رد کردن هم جایز است  
 یکی نزد خطبه خواندن جمیع است دوم وقتی که قوم تمام بنماز مشغول باشند که بر رد کردن سلام نماز فاسد  
 میشود و بعد از فاسد کردن عمل شروع کنای بزرگ است و از آن است که رد کردن در آن جایز است  
 است که قوم بجز قرآن میخوانند و یا یکی از ایشان میخواند و بانه بشنیدن مشغول باشند و دوم وقت

مذاکره علم

خدا که علم که مردم بران مشغول باشند بیوم نزد اذان و اقامت که در آن وقت استغفار بکوب اذان و اقامت است  
 است و جواز زردین صورت باین جهت است که ممکن است جمع کردن هر دو فضیلت را و در سلام لفظ جمع گفتن  
 بهتر است اگر چه سلم علیه کی بجز زیرا که با هر کس جماعت حفظ از ملائکه مقرونت و این آن اگر چه سلام تو محتاج نیستند  
 که معصومند لیکن توازن در این که دعای است غیر محتاج نه کذا **کذا البیاد** و در مناقب العلوم میگوید که شتر سوار  
 بر پسر سوار و پسر سوار و فرسوار و خرمسوار بر پیاده و غلین پوشیده بر پسر برهنه و اسناده بر نشسته و اندک  
 بر بسیار سلام گوید که سنت است حضرت خواجه حسن بصری رضی الله تعالی عنه میگوید اگر قومی را قومی پیش آینه باشد  
 اندک بر بسیار گویند و **من** انگش که اسلام علیک میگوید انا مسلم وانت علی اسلامه منی و انگش که علیک السلام  
 میگوید انا مؤمن وانت آمن منی کذا **ترغیب الصلوة** در سطر رتبه الله گفت که پیغمبر اسلام فرمود هر که  
 سلام گوید صد رحمت فرود آید نوزده انگش را بود که از این تازه رو بود و یکی دیگر را کذا **الذکر**  
 فی ترغیب الصلوة فی الفضل است در شریک سلام گفتن بر وجه است بر بادشاهان اطاعت است و بر علماء و قیامت  
 و بر والدین و محبت است و بر اقربا و صلوات است و بر اهل خانه سنت است و بر ضعیفان امان دادن است  
 و بر نظامان امر موعود و بنی منکر کردن است و بر کودکان تعلیم است و بر اهل کور دعای است کذا **فی حدیث**  
 در روید بر پیغمبر اسلام نزدیک طحا و در عم خود یکبار مجرب است و تکرار سنت است و نزدیک که رضی رحمة الله  
 بر بار که نام آن سالار بشنود در و گفتن واجب شود **کفایة السجی** روایت کرده شده است از بعضی  
 مردم زمانه که در مادر او پس چون شب تار شد و مردم متفوق شدند نظر کردم سوی روی مادر خود پس دیدم  
 که گشت بهت روی او سیاه همچون انگشت پس ناگاه بگری از عالم غیب جدا شد بر صورتی که ندیدم مثل آن  
 صورت را در حسن و جمال پس او گشت در راه و سلام داد و چادرم از روی مادرم برداشت و مسح کرد  
 وجه خود را بر وجه مادر من پس روی مادرم چون شب چادر هم تابان شد چون خوابت که بر روی برداش  
 آویختم که از برای خدای بگوئی هست تحقیق کردی تو چیزی که بچسب کند گفت من فرشته ام حضرت حق

مادر من

در این کتاب گفته است هر کس که در حیات خود در بر پیغمبر اسلام بسیار گفته باشد و بنویسند آن روی او سیاه نشود  
 او را در دنیا این معامله کنیم که مشهور کردی و آنکه در آفت بنو ابی حضرت ملک الوهاب موعود است از اینها میمانند  
 بختر خدای عزوجل و **نیز ایضا نقل** از ابراهیم نخعی علیه الرحمه که بود برای او تلمیذی نقیه پس او برد او را در خواب  
 که بر سر او کلاههای است بچو کلاه بچو سیاه پس ابراهیم رحمه الله گفت که پرسیدم چه سبب است ترا که باین حالت می بینم  
 پس آن تلمیذ گفت که بود عادت من چون نام حضرت خیر الانام علیه الصلوة والسلام مذکور میکردم و در بر آن می  
 فرستادمی پس حضرت جل و علا سلب کرد از من معرفت و ایمان سبب است که است آن خیر البشر  
**و گفته العلماء** قال بعض الحكماء خلاصة الانسان نطفة اشياء اجد فسلامته في قلة الطعام والروح فسلامته  
 في قلة الصحبة مع الانام والدين فسلامته في كثرة الصلوة على سيد الانام و **قال** بعض الحكماء من عرف ربه  
 اعقب نفسه في خدمته في جميع الليالي والايام ومن عرف بنية قام على صلوة بالديوم ومن عرف نفسه لم يجعلها  
 محلاً للنام ومن عرف ماله لم يجعلها من الحرام وعن ابي سعيد بن هلال الناس اربعة اجل الناس وهو جل  
 بجل الاستقام اذا ذكر عنده البني فلم يصل عليه والثاني اكل الناس وهو رجل يبيع المؤذن يشهد  
 فلم يشهد والثالث اخذ الناس وهو رجل دعى على خير يعينه فلم يعين والرابع اعجز الناس وهو  
 رجل اعجز ان يدعوا لنفسه فاذا اعجز عن نفسه فهو عن غير ما اعجز **در نقاب** الاحساب مذکور است که فرموده  
 پیغمبر علیه السلام بجا بدارید خود را از جامه سرخ که سرخی زتی شیطانت و نظارت و بطانت درین  
 حکم بر آورند و زنان را مباح است و همدین کتاب است که بخارنگ کردن دست و پای برای زنان نواب است  
 و برای مردان و ام مکر آنکه از ریخ راه پای کسی بچرخیده باشد و برای تداوی دنبل و غیره برای مردان  
 جایز است که **در سراج الهدایه** فی مقصلا لانبیاء اول کسی که از حضرت طاغی دکا فرگشت و سو کند  
 بدروغ خورد و همیشه بود و اول از خبسه که کافر گشت و شراب خورد و خونریزی کرد و کور کرد و قابل بود  
 پس این چار سنت از دعوات و اول کسی که خست بچخته کرد و حکمت کج پیدا کرد و خضاب سیاه فرغون

پس این سینهها از و پیدا شد و اول کسی که جامه معصری کرد تا رون بود پس این سنت از او شد و نسی کردن مصحف  
از حد جمع اصل بدست است که سنت حجاج دیف است که در تن مصحف با دی او بوده است و بس خیر مبالغه  
نموده است و هم از اینجا است که بر دن صندوق در مقابر و خواندن قرآن بجهر ممنوع است از آنکه مبنی بر بدست  
گذارد **معدن الحقیقی** و ابتدای غسل جنابه از آدم است علیه السلام که بعد از مجامعت با اهل خود فرموده شد  
اورا که غسل کن تا پاک شوی از کن مان و غسل میت از جهت نجاست است که چون بمرد حکم نجاست گرفت  
باز چون غسل دهند پاک میشود تا نماز بروی مباح میشود و ابتداء فرصت توفی از آنجا است که آدم و حوا علیهما السلام  
چون توجه بد رحمت گندم فرمودند روی نشستن برین سبب فریضه گشت باز چون سوی آن درخت قدم زدند  
پای نشستن فریضه گشت باز چون بدست از آنجا اول گردید نشستن دست تا آریخ فریضه گشت و چون سبب  
تا مسافت میبست هر دو دست بر تارک سر نهادند مسج سر فریضه گشت که آن **روزه العلماء** و ابتداء روزه  
از آنجا است که انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرد که پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شسته بودم نفی چند از یهودان  
آمدند و سوال کردند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم چه افرض کرد اینید خدا تعالی بر ما بیان روز ما در پیش رسول  
علیه السلام فرمود بد رستی پدر ما آدم علیه السلام چون بخورد از آن شجره که نسی کرده بودند در دنیا آمد از آنچه  
خورد بود در شکم او یکماه باقی مانده بود پس مشیل کرد بار تعالی او را و فرزند آن او را بر روزه داشتن  
تا از آن پاک شود و وجه فریضت سی روزه ماه رمضان برین ائمه بعضی اهل حقیقت گفته اند که حق تعالی گفته است  
اگر زیدم یا زوه برادر یوسف علیه السلام را بدعا یک برادر خوشنودندم پس لایق درگاه لا اله الا الله  
آنکه بنام زدکن یا زوه ماه را برکت یکماه رمضان گذارد **مستحاج الحمان** و ابتدای روزه ایام بعین  
از آدم است علیه السلام که حق تعالی او را امر فرمود بد داشتن این روز تا تا سعید شود اندام گذارنی  
**کتاب** و ابتدای نش که نشستن از ملائکه است که در جنگ بدر برای اعانت پیغمبر علیه السلام باین عمل  
نزول فرموده بودند و وجه فریضت نماز آنست که تا بنده حق بنده خود را نماید و سبب فریضت معذره

رکعت در روز و شب است که هفت رکعت که در روز هفت بهر که از ادا نماید حضرت حق هفت  
 در هفت بروی میگرداند و هفت رکعت که در شب ادا میکند تا هفت در روز بخ روی بسته کرد  
 و در رکعت فجر میان هفت نه داخل روز است و نه داخل شب این از برای آنست تا بیک رکعت کنان شب و  
 بیک رکعت کنان روز آن مصباح بخشیده شود که آن **مصباح الحیان** و این هفت رکعت که در اوقات خمس  
 بطریق معهود میکند از بندگانه است تا اتباع پنج پیغمبران از اولوا العزم کرده آید و ابتدا کندم از هفت است  
 و ابتدا ای برنج از جو بهتر که نور پیغمبر صلی الله علیه وسلم در وی بود و از فراق نور علیه السلام گشته شده بود  
 و ابتدا کند از درخت ناست از نیمه نیشکرش نام کند چنانچه در روضه العلماء مذکور است و  
 ابتدا از آفرینش و زردا حمرا ز عرق پیغمبر است علیه الصلوة والسلام و ابتدا در دوا صغرا ز عرق براق  
 پیغمبر است علیه السلام و ابتدا در زردا بیض از عرق جبرائیل است علیه السلام هر گاه که در هفت در این لوط علیه السلام  
 کذا **طلب السبب** و ابتدا مسندل و عود و سایر درخت و گیاهها خوشبوی از ترشح قطرات  
 چشم آدم است علیه السلام و ابتدا گوهر در وارید از ترشح قطرات چشم حوتمت که بر زمین افتاد  
 کذا **سراج الهدایه** و ابتدای خلقت است از باد هفت است و آفرینش نر از نور هفت است  
 و آفرینش کاه و میش از شک هفت است و آفرینش کاه و از کاه فور هفت است و آفرینش کوه سفیدان  
 از زعفران هفت است و آفرینش مغز دانه از کوه هفت است و آفرینش فراز شک هفت است  
 کذا **المجموع الاحادیث** و ابتدا چشمه آب حیات از ترشح قطره نور از روح پیغمبر است علیه السلام  
**تفسیر** آن آنچنان بود که روح مبارک ایشان پیش از خلقت آدم بصورت ابلق بود و روزی طرآن  
 شد و از حارت آن یکقطره از آن جدا شد و بر زمین افتاد و آن اکنون چشمه آب حیات است  
 کذا فی **مصباح الایمان** و ابتدا ادکاشتن زرعیت و بافتن جامه از آدم است علیه السلام کذا فی  
**خشت العلوم** و ابتدای خلقت که راز آنجاست که پیغمبر علیه السلام در شب معراج بر آسمان بر زمین

از تالیف

از تاسف فراق پیغمبر صلی الله علیه وسلم بگرفت پس از گوی زمین روید که زانی **شهر** الاسلام و ابتدای علم تصوف  
 و خلوت گزیدن و مقراضن کردن از نشیمن پیغمبر صلی الله علیه وسلم و خلقت ارواح مومنان از نوریت و خلقت  
 ارواح کافران از تاریکی و خلقت ارواح بهائم و وحوش و طیور و هوایم از باد است **کذا** **الغیاث**  
 فی رد المجلس چون آدم و حوا از بهشت بیرون شدند در دو برک از انجیر آدم گرفت و دو برک حوا و بدان  
 سه عورت کردند و یک چوب برای حلال دندان گرفتند و هم را بر زمین پرتاب کردند یک برک ابو  
 گرفت و خورد که از و نافذ ظاهر است یک برک مفس خورد که از و نهد پدید شد و یک برک کر مه خورد که از و  
 آذین پدید شد و یک برک کا و خورد که از و نهد پدید شد و از چوب خلال عصا مهر موس ظاهر شد  
 و ابتدا را فنادن پنجم برای رجم شیاطین از گاه تولد پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اول کسی که سبحان الله  
 جبرائیل علیه السلام بود چون صورت آدمی بدید تعجب گفت و اول کسی که احمد گفت آدم علیه السلام بود  
 که چون جان در تن در آمد عطسه زد و اول کسی که لا اله الا الله گفت نوح علیه السلام بود در آن وقت که  
 تنه از غرق شدن برست و اول کسی که الله اکبر گفت ابراهیم علیه السلام بود که کار در بر حلق پسر اندو  
 کیش ندب بوج گفت و اول کسی که لا حول و لا قوة الا بالله العظیم گفت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم بود  
 که در روز احزاب کار بروی دشوار شد و مسل و ابته ای منت و جماعت از آنجا است که در **کتاب** **شعب**  
 مذکور است که **روایت** کرده شده است که بدست چون خدا این طایفه را شکستناز خبر کرد که اتی جاعل فی الارض خلیفه  
 و شکستگان گفت یا الهی خلیفه از ما خواهی کرد یا از غیر ما پس حکم شد که از غیر شما پس گفتند اتجعل فیها  
 من لیس فیها الایة پس حق تعالی در غضب شد بر ایشان پس بعضی از شکستگان با ستغفار مشغول شدند  
 و غذا آوردند و بعضی بدگشتند و آنها که تائب شدند ما مورد شدند و به نماز و حالانکه و صلو و نماز  
 نداشتند پس تعلیم و صلو و نماز کرده شدند پس در عرش حلقه کردند و مهتر جبرائیل امامت ایشان کرد و چنانچه  
 طریق نماز میان مسلمانان امروز مستعمل است بجا آوردن این حکایت بطریق اجمال مذکور کرده شد پس اصل

جماعت از آنجاست الی هذا کلامه و ابتدا سرور و نوحه از ابلین است **وقصه** اینچنین است که داود علیه السلام  
 نود و نه کوزه آواز در کله می خود کرد ایندی وقت دعوت فرمودن او علیه السلام و چون همه خلق رو  
 بر او آورد ابلین بر وحده کرد پس حیل کرد و بنهادنای و مزایم و انواع رودنای و بدست غافلان  
 و ناسقان را در وقت اینست آواز داود علیه السلام پس ناسقان و ابلهان پس روی او کردن  
 گرفتند تا امر و زواله هذا کلام القصص و ابتدا رقص از سامری است **وقصه** وی چنان است که  
 چون موس علیه السلام بدرگاه حضرت عزت جل جلاله بیعتات خود رفت سامری علیه اللعنه کوساله رفت  
 کرد و ششصد هزار مرد کوساله را سجده کردند و کرد کوساله رقص میکردند و می گشتند و نغمه میزدند و چاره  
 پاره میکردند چنانچه درین زمانه در بعضی مجلسها نشی می کنند و آن کوساله را نام بهوش کردند پس چون  
 موس علیه السلام بارگشت فرمود با راون علیه السلام را بدان سبب کتاب کرد و سامری را کشتن  
 گرفت پس از حضرت عزت وحی در رسید که سامری را کشتن که سخنی است و ابتدای مذهب قدریه  
 از سیمز است که با سلیمان علیه السلام مناظره میکرد بر سلسله قدر و لازم آمد و بوم را ضامن داده بود  
 پس از آنگاه بوم از دست پرندهگان مطعون است که در روز پرون نمیشود و ابتدای ابغ و زنا از عنان  
 دختر آدم است عینه اسلام مادر عروج بن عنق بود و ابتدای علم کافران از بعل است که او بت بود ملک او  
 حب نهم کافران را برکش می کرد و مهر الیاس علیه السلام بر و فرستاده شد و این بعل بر کتبتان ایشان  
 بود ملک او حب کوشکی ساخته بود و در کوشک خانه تخت زرین بود و بعل علیه اللعنه بر سر بود  
 و از زر بود و بگوهر و جواهر مرصع کرده نشاند که بالادا او و چهل کز پناه او و دو کوه شب غانغ  
 بجای چشم او نهاده بود و کرد بر کرد او چار صد خانه خرین ساخته شده بود و از زر و نقره پر کرده  
 و میگفت که این همه از برای بعل است و هزاره خرین دارم موکل کرده بود شب و روز چار صد  
 تا آنگاه میداشتند شیطان لعین همه را فریفته بود و در کفر و ضلالت و فتنه افکنده و هر وقت که



که شیطان ملعون درین بعل افتی و سخن کفک از هر گونه و این چار صدمه که بودند گوش داشتند و آن سخن را  
در میان خلق فاش کردند و شیطان علیه اللعنه ایشان را وسوسه کردی تا نقل کردند و هر کس بنویشتند  
و شریعت ساختند از او گمراه شدند و دیگران گمراه کردند تا بدان آن نیت یها بردت بت  
پرستان تا امروز و اول کسی که سوگند بخدا بروغ خورده المیس بود و اول کسی که نذر بغیر الله کرده  
حقا رضی الله عنهما بود و نیز نذر غیر الله فرمودن سنت المیس است علیه اللعنه و اول از مردان که ایمان به  
پیغمبر علیه السلام آورده است امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه بود و اول از زنان حدیجه کلبه  
آورده است و اول از کودکان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ایمان آورده است و اول از درخان بازگیا  
ایمان آورده است کذافی **تفسیر** الاسلام و در **تفسیر** الانبیاء سطور است که تفسیر گفت رضی الله عنه  
سیندم از امام عبدالله که شمرند علماء که مبلغ جدید کسی را که ایشان مشهور بودند بزهد و عبادت و  
صلاح چنانچه بلغم بود کار ایشان سبب ارتجاب معصیت و بدعت بودند و استخفاف فرمان بر گرفتند و در  
**تفسیر** مذکور است نیز که فرموده است پیغمبر علیه السلام که جایز نیست هیچکس را که سوگند بخدا نیگما کند یا ضرورت  
و حاجت و هر که سوگند بغیر خدا نیگما کند پس او شرک است از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما روایت کرده است  
از اب جذا نیگما سه اندکی با آنکه عبادت غیر خدا بر آنکه دوم آنکه ذبح بچته غیر خدا نیگما کند سیوم آنکه  
سوگند بغیر خدا نیگما کند **سوال** بل تدری ما حق الله علی العباد و ما حق العباد علی الله تعالی قالوا لا قال علیه السلام  
حق الله تعالی علی العباد ان یعبده و جل و علا و لا یشركوا به شیئا و حق العباد علی الله تعالی ان لا یغضب  
من لا یشک به شیئا **قال الله تعالی** انما لایضیع اجر من حسن عملانی **تفسیر** قوله تعالی یعرفون نعمت الله ای  
یقرن انهم من عنده ثم فیکرونها باشر الهم و اکثرهم الکافرون کذا فی **تفسیر** معنی آیه کریمه آنت که این  
نعمت خدا را می شناسند و فیض نعمت از پروردگار می دانند و بوجه مکاره منکر میشوند و در راه عبادت  
سستی می روند و نعمتها از ذکر ان میدانند و او را شرک می خوانند یا شفیخ میدانند گویند که اگر فلان

Marfat.com

بنودی این دولت روی نمودی و اگر فلان شفاعت نکردی این نعمت روی نیارد روی و بیشتر اینان  
 کا فزاند و نعمتهای خدای را غیرت کرد که در تفسیر **قَالَ اللَّهُ تَعَالَى** من الناس من اتخذ من دون الله  
 انداداً یحسبهم کحبت الله والذین آمنوا أشد حبا لله الآية وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم شیطان  
**قَالَ اللَّهُ تَعَالَى** ان من یشک بالله فقد حرم الله علیه الجنة وما هو به النار وما للظالمین من الضار الآية وقالوا  
 ربنا اثنا اثنتین واثنتین اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فمن الی خروج من سبیل ذلکم باننا اذا دعی الله  
 وحده کفرتم وان یشک به تؤمنوا الآية که تمامی قرآن مملو است درین نشان اما کوران هر دو سرای  
 کوران چون در بیخمان از توحید کورند در انجمن از اتفاق حضرت ذوالنعماد کور باشند کما  
**قَالَ اللَّهُ تَعَالَى** من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واصل سبیل الآیة فی الرواسته قال رضی الله عنه  
 شنیدم ابا عبد الله مطوعی را که مکعبت که روزی یکجوان پیش حضرت رسالت پناه علیه السلام مسلمان  
 پس از آن با کافران غذا افتاد و نیز با رسول علیه السلام در غذا شد در روز حین پس گفت یک  
 کافیر او بر نیزه خود برداشت و گفت کاشکی محمد علیه السلام میدید این امت مرا پس این آیه کریمه نازل شد  
 قل انما انابتم لی و لعلکم یوحی الا انما الیکم اله واحد فمن کان یرجو القادر به فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشک  
 بعبادة رب واحد ای جان اگر تو از جهت خدا کرده پس اشتهای کن تو دیدن رسول را علیه السلام  
 تا مدح کند ترا بر معامله این فعل که ترا من مدح کردم و مدح و ثواب من بهتر از مدح خلق است **قَالَ**  
 رحمه الله یدل علیه ما قال النبی علیه السلام یقول الله من عمل لی عملاً و اثرک فیه غیری فالعمل للشریک و انا  
 بری عنه یقول الله تعالی له یوم القیامة اطلب ثواب عملاً ممن عملت له الی هذا کلامه در اصل ششم  
 عمر رضی الله تعالی عنه یکی را دره برد گفت بیا قصاص کن از من و مرا با زدن وی گفت بتو  
 بخدای بخشیدم گفت این بکار نیاید بمن بخش تا حق او بشناسم یا بخدای عزوجل بخش و پس  
 بی شرکت گفت بخدای بخشیدم باز شرکت کدانی **کیف سعادته** قول النبیات لله یغنی العبادت

اللسانية والصلوة يعني العبادات البدنية والطيبات يعني العبادات المالية اي العبادات الثلاثة كلها متساوية  
واللام في لانه للتتمليك پس من اين باشد كه هر سه طاعت ملك خدايتعالی اند پس هر كه نام ديگر را درين عبادت  
نقله با نام حضرت ملك العلام مقرون سازد و مشرك باشد و ثواب اين عبادات نمله بهر كه بجهت ممنوع نيت  
و بيان عبادت و ثواب تفاوت است ببار لذوي العقول والابصار در حاشيه **كلمه** ميگويد كه حضرت  
حق نفرستاده است انبياء عليهم السلام را مگر از جهت آنكه مردم را از شر ك و پوسه كمي غير خلاص كنند اولياء و  
علماء و زنه اينان اند پس كار نشان هم اينست چنانچه در صراط استقيم بالا مذكور شد و درين باب نوافل قدر  
يكتر از بود ليكن اين مختصر طاعت آن نداشت كه در كنجي نديس لا جوم باين قدر اختصار كرده شرح در كفايه **شعبه**  
مذكور است كه پيغمبر فرمود عليه السلام كسي كه در روع كويد يكبار حق تعالي لعنته نازل ميكند بر آنكس لعنت هفتاد بار  
و نيز در اينجا است اگر مردی لواطت ميكند و پيش از توبه بميرد و روز قيامت هر دورا اكنيزه نذر نفس او و محل او  
بجھو طيق كان بهشت و كند كه كاز نشان ميچكد از بوي او تمامي اهل خست حيران باشند پس تمام خلق از  
زمين و آسمان بر نشان لعنت كند. **فصل دوم** در بيان كسب و توكل  
و ملائم آن **في الترتيب** طلب كفاف از رزق بعد از اى فرايض است تعالما فرض است و آن طلب كسب  
منوع سنت پيغمبر است عليهم الصلوة والسلام في الامام الفقيه ابوالثبي رحمة الله كروه پنداشت است  
بعضي از اهل علم اشتغال كسب و گفته واجب است بر هر مسلم كه مشغول شود بعبادت رب خود و بسيا  
امر رزق بدو چنانچه **مشور** جري قلم القضاء بما يكون **انسيان التمر ك و اسكون** جنون ملك ان  
تسع لرزق **و** رزق في غشاوته **بما يكون** **دله قوي دار كه از كل ك قضاء نو ك قلم هر چه در لوح**  
نوشت است ممنون خواهد شد **في الترتيب** **قال النبي عليه السلام** ما من لقمه الا و عليهما اسم مكتوب  
يا كلني فلان اين فلان **درايه** سخن قسمنا تمامت اشيا ر مندرج است از سعادت و  
شقاوت و فقر و غنى و غيره آنچه مشوم شده است البته خواهد رسيد اما هر كرا يقين ضعيف است او را

روزی پرتیب میسر کرد و هر که ابقین بر کمال است روزی پرتیب باورسد کما قالوا رزق العوام فی مہتم  
 و رزق الخواص فی یقینہم **ادعی اللہ بقا الی الدینا** اخذی من خدمتی و ابقی من خدمت یعنی خدمت  
 بمن تو خدا و مان حضرت ما را و با تعب حاصل شو طالبا بان خود را کما قال **ابن علی** سلام من کان  
 بئہ کان اللہ یعنی کسی را کہ با نیت خاص و صدق احدی منہم و مطرب حضرت حق است کافی است  
 حضرت حق او را در امور دارین **کتب الواحد کیفیک من الكل والکل لا کیفیک من الواحد**  
 کہ موسی علیہ السلام در خوابت کرد الهی تو کی باشی برای ما حکم شد چون تو نباشی برای خود باز عرض کرد  
 یا انہی من کی باشم برای نفس خود گفت چون فراموش میکنی منم غیر حق را کذا **الکلیہ** صاحب  
 نزقہ الارواح حضرت میر حسین علیہ من رحمہ اللہ میفرماید **حکایت** وقتی بزین بند رسیدم مرغی دیدم بر  
 کرانہ دریا نشسته بزرگ اندام بلند ہمت خوب صورت نیکو سیرت ہر گاہ کہ طبعش طبع عمدہ کردی  
 بانگی از در وجود آمدی در حال یکما ہی سراز دریا برگردی و بہ نزدیک او شدی و او از آنجا حکم  
 عادت بکار بردی ای خود پرست او باش **آخو کم از مرغ نہ بچو او باش نظم** تو نیز از سر در دانی بر آرز  
 زوریای معنی کہ در بر آرائی **الوصایا** القدسیہ وصیت دیگر آنست کہ سالک بچہ دورا مرعاش التجارب  
 و سبب تماید و اعتماد بر کمال کرم و رحمت حق نماید کہ فرمودہ است پنجم علیہ السلام علیک بالایمان  
 یعنی ای دیدی الناس کہ حضرت حق بر کرم خود لازم داشته در کلام خود چندین موضع خبر داده و صحت  
 ایمان را بقوت توکل مشروط کرده پس کہ اعتماد بر وعده حضرت حق نکنند و بر وعده یک کاری  
 یسندگی با فطرا او کرده بشم اعتماد کنند پس تصدیق کلام مجید در دل او نباشد پس چگونه ایمان در  
 دل او قرار گیرد و عجب از کسی کہ سستی یا چہل سال از مودہ کہ تمام و ہناری او باز نیفتاد کہ این  
 بجز بہ ویرا کنیبت نکرد **نظم** مگر نام خدا کہ خدا کہ دید چه دانی کہ خدا چه خواهد رسید  
 غم رزق خدا چو امیزوری کہ یوم جدید او رزقش جدید اما سالک مشاہل را اگر زوجه در توکل

موافق نبود تقاضای سبب ویرال لازم آید چه نفقه عیال در وقت معین بر فرض است و تاخیر و تسویف آن  
 شرعاً جایز نیست اما بتعرض سبب از مشا به سبب غافل نماند چه کسی که حیواناً در عبده کفالت دارد و تعرض  
 سبب از برای مؤنت وی لازم است الی هذا کلامه **نقل است** که نباشی پیش حضرت سلطان العارفين  
 باینکه آید و گفت که بسیار بگریه کسب کرده ام و میخواهم که حضرت سلطان توبه کنم که ازان پشیمان گشته ام  
 و نمود چه کنایه ها کرده عرض کرد که گفتم کنش بودم فرمود چندین قبرها که گشت روی حالات چه مشاهده کرد  
 گفت ای شیخ یک کم بکنز از قبر گشتادم دیدم روی هر همه از سمت شریف برشته است بگرد و کس را  
 شیخ فرمود مساکین اولیک نتمه الرزق قد حولت وجوههم عن القبلة یعنی بیچارگان سست عقیدگان  
 که بر از قیت حضرت رزاق اخلایق یقین نداشتند بدین سبب دین خود را سپردند به شیطان  
 و حاصل کردن دنیا ساختند و از قنوت دینی تا سرف نکردند کذا فی **سماح العابدین نقل است** که  
 روزی حضرت ابراهیم ادبم رحمة الله در یکستی گذشت که در آن قدر دو صد از صبیان میخواندند  
 پس گفت اگر این همه کو دکان پیران من باشند و مشغول گردند دل من بهم معیشت ایندن یقین  
 دانم که مسلمان نشده ام عیاذ الله تعالی منها و نیز **نقل است** از مالک ابن دینار و محمد بن الواسع  
 که هر دو میرفتند و میدیدند و میبوردند که بر سر راه نشسته است پس گفتندش چه میکنی بر راه  
 گشته گفت بیت را کم کرده ام گفته آیا عیال هم داری گفت آری چارزن و از نهی کی  
 اولادی و نیت در خانه من طعام و نه بیدرم بهمین حال اگر مشغول شود دل من بتدبیر معیشت  
 دنیوی دانم که مسلمان بنوده ام **نقل است** که یکی از بزرگیک امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بیا گفت  
 یا امیر المؤمنین مرا وصیتی کن وی گفت لا تجعلن اکبر شغلك باهلك و ولدک فان یکن اهلك  
 و ولدک من اولیاء الله تعالی فانه تعالی لا یضیع اولیاءه فان کانوا من اعداء الله تعالی  
 فانهک و شغلك لا اعداء الله تعالی کذا فی **کشف المحجوب فی مناقب جنید و نیز در بیت**

Marfat.com

که مردی از پیش حضرت دکنه خیال خود عافو انداخت تا از ایشان بگریزد که حکما گفته اند قلته المال و کثرة  
 العیال فضیحة الرجال پس حضرت کردگار تعالی یک ملک بصورت بشری بسوی او فرستاد فرشته  
 گفت امروز مگر بیز و کار من بکن و اجرت خود در تمام روز بگذردم بگم بگفت چه کار فرمائی گفت  
 آب ازین جابه بدرکن بدن مقدار که یک کنجنگ سیراب شود خوش شد و در گوشتیدن گرفت یک  
 صورت کنجنگ پیداشد آب نوشیدن شروع کرد تا آنکه وقت عصر رسید چون آن مرد عافو آمد  
 گفت اجرة را که داشتم ولی ما را ازین کنجنگ خلاص کنایند که هرگز بس نمی آید فرشته گفت  
 ای نادان چون تو طاقت سیر کردن یک کنجنگ نداری چگونه خیال بسته که عیال را روزی من  
 میرسانم بدان که رازقی همه کس همون است که صورت دهن و شکم نصوی براد است **قال** علیه السلام  
 من شق شقی فقد ضمن رزقی و نیز **حکایت** کرده شده است که روزی سلطان بایزید در مسجد آمد  
 و مؤذنه اقامت گفت چون نماز گذاردند امام آن مسجد شناخت که حضرت سلطان انا و گفت  
 ای بایزید تو که اینجا آمده از کجا میخوری گفت باش تا نماز باز کردم بعد جواب گویم گفت چرا  
 زمود نماز پس مؤمن جایز است او گفت اشکالم زیاده شهر ایمن مؤمن نه ام زمود اگر مؤمن بود  
 رزاق ما را شناختی از روایت ادبم تا اینجا در کفایه شیخ مذکور است و فتوی اهل حق است **ذبح**  
**التبیر الی من خلقک شرح فی التذکره** زمود آن شاه اقلیم اعظم سلطان ابراهیم ادهم رحمه الله  
 که روزی زاهدی از اهل توکل با رسیدم که از کجا میخوری گفت این علم به نزدیک من نیست از  
 روزی دهنده پرس که مرابان فضا کار نیست که وظیفه بنده است که آنچه زمود بدان مد است  
 کند و در تصرف خدا و ندی تصرف خود و فکر خود جایز ندارد که فی المعنی ترک خفتی است فی **الحقیقه**  
 الاکبر روایت عن ایحیفه رضی الله تعالی عنه **قال** الله تعالی لموسی بن عمران صلوات الله علی  
 بنیاء و علیه فی مساجاته ان یا موسی اعلم اثینین ولا تعلم اثینین اعلم انی رازق و لا تعلم من این

رزق و اعلم انى واحد ولا تتكلم كى يفتى فى **كتاب السلام** مرويت از پيغمبر عليه السلام كه فرمود حضرت حق پيش از آنكه  
 آدم عليه السلام بايضا فرزند چار هزار سال جا نهاد خلق آفریده بود و پيش از ان روزى هر يك بچار هزار  
 سال نعين فرموده و آدم عليه السلام قريب ده هزار سال است اين جمله ده هزار سال شده كه روز  
 و ساير نصابها موجود است مقدار و مقسوم شده پس چندين رزق بقدر چه دوى **تعليم** روز مشرق رو  
 مغرب رو **انچه قسمت است كم پيش كم دريگجوفى** **الذخيرة** ان الله تعالى ذكره التوريه يا ابن آدم  
 ان رصيت بما قسمت لك ارحم قلبك و بدك و انت محمود عندي و ان لم ترض بما قسمت لك  
 سلطت عليك الدنيا حتى تركض فيما ركض الوحش في البرية ثم دعوتى و جلالى لا تمال منها الا ما قدرت  
 لك و انت مذموم عندي يعنى حضرت حق جل و علا در توريه ميفرمايد كه اى فرزند آدم اگر ارضى شوى  
 با آنچه قسمت تو كرده ام ما ابواب رحمت و روح و رحمت بر دل و چشم تو بگشاييم و ترا از مقبولان  
 حضرت كردانم و اگر بمقسوم ما فوسند بنانى حوادث روزگار بر تو كاريم تا از خوف صولت صواعق  
 فدا كم آتش حرص در مجارى مكاييد دينا كه ميطلعه چنانكه وحوش در بيا با نهائى داغ نهدت و حشران  
 و رقم شقاوت و جهان بر ناصيه روزگار تو كشييم پس فرمود كه سو كند بغوت و جلال ما با اين همه  
 كوشتن از حفظ و ديناوى نخواهى يافت مگر آنچه ما مقدر كرده ايم **فى سري** اهدايم چون چنين سر از  
 رحم ما در پرون كند فرشته آن كاغذ را كه بران رزق نوشته شده است بر مى براند هر جا كه آن  
 كاغذ رزق افتد تا آنجا ميرود و آن رزق خود استيفا كند تا مرگ بوى نيمه **سدر** كم عاقل عاقل  
 اعميت مذاهبه و كم جا بل جا بل ملقاه مرزوقا **بنا الذى جعل الاوام حايرة** **و صير العالم النحرير**  
**و ذيقا** **ان** **اكر** روزى بدش بر فرودى **زنادان** **تلك** **تر** روزى بنودى **بنا** **دانا** **چنان**  
 روزى رساند كه دانا اندران چمران **بماند** **در** **حاشيه** **مطول** **نظر** **آده** **است** **فقير** **مؤلف**  
 كه بدست اين از دعا آدم است عليه السلام كه فرمود اللهم و سبح از راق اعمار اولادى فان

المکیاس یخالون فی **المراد الطاهرین** پیغمبر علیہ السلام فرمود اللهم من اجبتى نازقة العفاف والكفاف و  
 من ابغضنى فاكبر ماله وولده فی **کتاب العباد** وعلمه از اهل العلم بر آن اند که کسب مقدوری که کفایت کند  
 او را و عیال او را در حیات و زیاده ازین بواج است و آنکجا اشتغال بعبادت افضل است اگر مشغول  
 زیادت شود هم حرام نیست مادام که مراد از آن ریاضت باشد نه نشدش و فرموده است محققان دین و علمه از اهل  
 یقین که ترک کسب برای کسی که فایده از عبادت است بر سه نوع است یا از کمالی است یا از تقوی یا از  
 ترس عار پس تا در اول را چاره نیست از سوال و تا در دوم را از طمع و تا در سوم را از زردی  
**و غیر** فرموده اند که هر چه علاج نپذیرد یکی عداوت چون خلط شود با وحسد دوم مرض چون خلط شود با  
 ببری سینوم فقر چون خلط شود با و کسب فی **قوله** المفتین فی کتاب الکرامه طلب الکسب فی ریشه علی  
 کل مسلم و سلمه از جهت آنکه اقامت بر ادای فرض نمیشود اندر کسب او پس فرض باشد و همه پیغمبران علیهم  
 السلام کسب کرده اند که آدم علیہ السلام و نوح علیہ السلام و ابراهیم علیہ السلام بود بزرگوار و داود علیہ السلام  
 بود حداد که زره میکرد و سلیمان علیہ السلام چاهنهای رست میکردند چنانچه صاع و کسب و مد و اداریس  
 علیہ السلام بود حیاط و زرگریا علیہ السلام بود نجاره و پیغمبران ماصلوات الله تعالی و سلامه علیهم و علیهم  
 بود ذراعی کوسپندان و صدیق اکبر رضی الله عنه بود بزرگوار و عمر رضی الله عنه چرمینه راس میکرد  
 و عثمان رضی الله عنه تجاره میکرد و علی رضی الله عنه یوجر و نفسه و لا تلتفت الی جماعه الذین قعدوا  
 فی المساجد و الخانات و اکبر و الکعب و اعینهم طامحه و ایدیم ماده الی ما یدى الناس  
 یستون انفسهم المتوكله و لیسوا کذلک **قال** علیہ السلام کل من کذب یمنک و لا تاكل من دینک **قال**  
 ایضا علی الصلوة و اسلام من ترک الکعب و طمع الی المخوفین من متاکل لا متوکل الی هذا کلامه  
**نصاب** الاحتساب و من المحرمات المعتاده بین الفقهاء انهم یلبسون الصوف و یظهرون انهم  
 فقراء لقوله علیہ السلام اربعة من الکبائر لبس الصوف لطلب الدنيا و ادعاء محبة الصالحین و ترک



تعلیم و زعم الاغیار و الاخذ منهم ورجل لا يرى الكب ویاکل من اموال الناس کما نقل من الکشاف فی **سیر**  
المؤمنین سورة هو و فی **طالب** المؤمنین فصل فی الوقف الوقف علی الصوفیه هل یجوز قال شیخ الامام  
سدر ال اسلام ابوالعباس محمد بن البرزوی رحمہ اللہ ان الصوفیہ انواع و اصناف منهم قوم یضربون بالمرأ  
و یضربون الخمر و یاتون ببعض الفاحشہ و یلبسون ثياب النسقہ و یقولون ترک الاداء و حب فینیلون  
بترک الاداء رضوا بملء بطونهم من الطعام حلالا کان او حراما و یکنون فی الخانات و لا ینسبون  
ینامون فی غالب الزمان یصلون قلیلا و یرکون اکل المان و جدوا و یرفضون ان یحسدوا  
واختاروا کسل و لا ینکحون و لا یتزوجون و فی الصوفیہ قوم یدعون الالهام و یقولون حدیثی  
قبلی عن ربکم ینذرون الفاظ یغزون بها العامة قال رحمہ اللہ من مولاد من حضر لمدة بخارا  
و کان یعتقد مذهب اباحیفة رضی اللعنه و ترک مذهبہ و انتحل الی مذهب الشافعی رحمہ اللہ و  
کان یرفع الیدین عند الركوع فبعت الیه الرجلین من اصحابی و قلت لهما قولاً لم ترک مذهب  
اباحیفة رحمہ و اخرجت ہذہ الیدین ایہا الالبیس الضال الخاوی فقال اما رأیت رسول اللہ  
صلی اللہ علیہ وسلم یصلی مع اصحابہ وہم یرفعون ایدیہم فقلت لہ رأیت فی المنام فقال لا بل رأیت  
فی التیظہ فلما انتہی الی مقعدہ لادمر علیہم فخذ ذلک فر من بخارا و نواجیہا و انہم اذا  
کانوا بہذہ المشابہ کیف یجوز الوقف علیہم و قد ذکرنا انہ لایجوز الوقف علی المؤمن علی  
علو درجاتہم فاوی ان لایجوز الوقف علی ہولاء الالبیس کذا فی الظہریہ **قلت** کہ یکی از مشایخ  
رحمہ اللہ پرسید مذبح فرمای در باب نان وقف گفت اگر از برای جمعیت خاطر و فراغ باطن  
ی ستانند حلال و اگر مجموعہ از بہر نان می شینند حرام **نظم** نان از برای کبج عبادت گرفته اند  
صاحب دلان نہ کبج عبادت برای نان کذا فی گلستان شیخ سعدی رضی اللعنه فی **الکثر** لایسال  
من اوت یومہ و آنچه سائل از سوال جمع کند خبیث است **قولان** و یکل لهم الطیبات و یجرم

علیه الخبایث کذا فی مجموعہ خانہ فی **الاربعین** بحجۃ الاسلام الغزالی و مینبغی ان لا تا کل من سوال فان سالت  
 فاحذر من ان تسال علی الملاد فربما یعطی بالخیار و ذلک لیس مقروننا بالترضا فان المستحیی یؤثر الم  
 ازالۃ الملک علی الم الخیار و لا فرق بین ان تاخذ مالہ بضر بظاہرہ بالسوط و بین ان تضرب  
 باطنہ بسوط الخیار فالحکم مصا و رة اما کرث غل عند الضرورة ابواب چند طوط کرده قدر قوت  
 حاصل کند لا باس است کذا فی **الحجرات** فی نوادر الیوم چون مؤمن از کسب عا فراید یا از بسب مرض  
 یا از بسب علم یا عیادت بر در راه طواف کند قدر قوت از بهر خویش حاصل آرد و اگر وی بر کسی قادر  
 باشد سوال کرد **عام** شد این فعل مشروع نیست کذا فی **سراج الہدایہ** نقلت از ابوسعید الخدری از  
 کہ بود عادت او کہ سوال میکرد از ابواب نزدیک فاقه و **مرویت** از اباجعفر حداد کہ استاد چند  
 عیالہ رحمہم کہ بود معسکف در جامع بصرہ مدتا مزید بود عادت او کہ بر می آمدی از جرحہ خود  
 و طلب نان میکردی از در راه و در شب بدان اخطار اخطار کردی **نقلت** کہ ثیفان ثوری چون  
 مسافر شد از حجاز سوی صفاین سوال میکردی در راه بقدر ضرورت من ذکر ابوسعید الی ہنا فی  
 العوارف **نویس** ایضاً مدی برد آورد **کسب** بہ نیت درویشی و بیافت انرا حسن بصری رحم  
 گفت باید کہ بایستہ تا مسکن دیگر بیاید با و بدو اگر خورد کفارت ان مثل ان کسہ بدو و ہمین  
 قیاس کن چون اگر چیزی از نذر اللہ کہ کرده باشد و بخورد در **نویس** ناصری میگوید کہ دادن  
 سائل را در مسجد جامع اگر تخطی کنند کردہنای مردمان را و نمیکردند پیش نماز گتہ کان و سوال  
 عند الضرورت کنند بسیار الحاح ہم کنند پس منحارائیت کہ لا باس است دادن وہم سوال  
 کردن در **نویس** سمرقندی میگوید کہ نباید تصدق کردن بدین سائل و خلف ابن ایوب  
 میگوید اگر باشم من قاضی قبول کنم کو اھی از ان شخصی کہ تصدق کند بر چنین سائل از جہت آنکہ  
 این سوال و تصدق موجب خلل در حضور مصلیان است و گفت ابو بکر ابن اسماعیل کہ تصدق

Marfat.com

کردن یک فلوس در مسجد محتاج است سوی بمقادیر فلوس تا کفارت آن تصدق باشد پس که باید پیش از آمدن  
 در مسجد و یا بعد پس رون آمدن از آن تصدق کند و تکلم بکلام دینار در مسجد موجب احبب طاعت چهل ساله است  
 کذا فی **کتاب العباد** فی رساله عبدالعزیز بن الفروج رضی الله عنه که کسب بزمانه حلال طیب است و مباح است کسب  
 کسب کند کان بر پنج قسم از قسم اول آنکه دانند رزق خود از کسب نه از حضرت رزاق تعالی است پس ایشان  
 کافرانند و در آنکه دانند رزق خود را از حضرت حق فاز کسب پس ایشان مشرک کافرانند قسم سوم آنکه  
 دانند رزق خود را از خدا یعنی کسب را سبب اما اعتقاد دارند که اگر کسب نکنم معلوم نیست که روز  
 رسا می یابم پس ایشان شاک و منافق اند قسم چهارم آنکه دانند رزق را از رزاق تعالی و کسب را  
 سبب و نیز اعتقاد دارند که اگر بکنیم هم حضرت حق آنچه مقدر و مقرر کرده است با خواهد رساند پس  
 سبب اشتغالانی کسب او او و فرایض حضرت حق را فوت میکنند ایشان مومنان فاسقان از قسم پنجم  
 آنکه دانند رزق را از حضرت حق و کسب را سبب و سبب اشتغال کسب فرایض الله هم ترک میکنند ایشان مومنان  
 موحدانند الی هذا کلامه **قال** علیه الصلوة و السلام الکسب یزید المال و لا یزید الرزق و ترک الکسب ینقص  
 المال و لا ینقص الرزق و کذا الطاعة یزید الدرجات و لا یزید الايمان و ترک الطاعة ینقص الدرجات  
 و لا ینقص الايمان **الایمان** لایزید و لا ینقص که فتوی اهل سنت همین معنی دارد فی **الفقه** الاکبر ای لایزید  
 بالطاعة و لا ینقص بالمعصية **جواب** از کلام سابقه معلوم شد که هم توکل فرض است و هم کسب فرض و حسب  
 الظاهر هر دو باید یک تضادند پس باضرورة در اختیار یکی ازین دو فرضه ترک نموده می لازم خواهد آمد  
**جواب** آنکه رزق عبارت است از این که الرزق ما یسوقه المستعالی الی حیوان مما ینتفع به غذا و کان او  
 غیر مالک کان او غیر ملک حلالا کان او حراما و آن بر چهار فرع است یکی رزق مضمون و آن غذا است و  
 چیزی که بدان قوام بنیت است و بسوی این اشارت بقوله تعالی و ما من دابة فی الارض الا علی الله  
 رزقها دوم مقسوم و آن چیزیست که قسمت کرده شده است در لوح محفوظ بمقدار معین و وقت معین

از خوردن و نوشیدن و پوشیدن و غیره بسوی این اشارت است **قول** ابنی علی السلام الرزق مقسوم مفودغ  
 یس تقوی تقوی زیادیه دلالتی بر فاجریه یا مقصود میوم ملوک آن عبارت است از مال و مالک که مالک گردانیده  
 خدا یعنی ابران و نسی تقی بر خویش و بسوی این اشارت است **قول** تعالی و انفقوا ما رزقناکم الایة چارم  
 موعود آن عبارت است از رزق که وعده کرده است حق تعالی بنده را بدان بگیرد و محنت از وجه حلال  
**قال الله تعالی** و من یتق الله یجعل له مخرجاً و رزقه من حیث یشاء لا یحسب الایة و خوب توکل مگر بقابل رزق  
 مضمون فقط که از **مناجیح** شرح المسناجح و دیگر آنکه هر فعلی که توسط آله حاصل میشود و از آنکس بیامند  
 که ایمان بدان مکلف و مأمور استیم و السعی منی بران دال است و آنچه از وسع ما خارج است در آن چیزها مکلف  
 بتوکل بر حضرت خداستیم که والا تمام علی الله بران مشیر است چنانکه زن کردن مثل و مجامعت با آن کردن  
 سعی و کسب من است و اراده رزق مذکور است توکل بر حق **فصل سیوم** در بیان علم نافع و  
 مفروضات آن هر دو در **روضه العلماء** امام زین العابدین رحمه الله مذکور است که فرموده است بپیغمبر علیه السلام  
 من احب العلم و العلماء لم یتکتب خطیئة ایام حیوته **و غیر** فرمود جلوسک فی حلقة العالم ان لم یتکتب حرفاً  
 و لم یتس قلما خیر لک من اعتاق الف رقبة اما این فضل آن عالم را که بر اعتقاد مذنب اهل سنت باشد  
 رفر الله تعالی عنم و مبتدع بنامش را که نه اثر ضرر صحبت عالم بر مذنب و مبتدع بدتر است از اثر ضرر  
 زهر باران فی **نظم** عاقلان پر هیز کن از یار بد یار بد بدتر از یار بد که مار بد قصد بر جان کند  
 و یار بد قصد بر ایمان کند **اشارت** باین طرف است **قول** پیغمبر علیه السلام لا یجینکم اسلام رجل حتی  
 تعلموا ما عقده عقله و واجب است بر اهل سنت علیهم الرحمة که از مطالعه و نظاره کتب بد مذنبان  
 اجز از نمایه چنانچه فصوص و لغات و عروقات و وجودیه و غوثیه و منقح الکسار  
 از جهت آنکه بسیاری از کتب و رسائل که نسبت میکند تصنیف آنها ترا سوی اولیاء و علماء اهل سنت  
 بطریق افتراء و حال آنکه مملو تر اند با کجاد و عناد و بدعت و مناد عیاذاً بالله منها و بر مطالعه کتب

موسسه

صوفیه چون توفان در سال امام شریکی دعوات المعارف و سایر مصنفات صاحب عوارف و یکم در تالیفات  
 کند اقاله زین انخوانی علیارحه و شیخ عبد الله خفیف گوید که به پنج کس از بهر ان اقتدا کند و مجال ایشان  
 نماید و دیگر از تالیفات کتب اول حارث محاسبی دوم حمید بغدادی سیوم روم چهارم بن عطایا پنجم عمر بن  
 عثمان بن مکی رحمه الله زیرا که ایشان جمع کردند در میان علم شریعت و طریقت و حقیقت و هر که در این  
 پنج امانت افتاد را نشاید اما این پنج هم اعتقاد داشتند و هم ارشاد را و هم اقتدا را و بزرگان طریقت  
 گفته اند که عبد الله خفیف ششم ایشانست که اعتقاد و اقتدار ارامی شایسته اما خود را استودن  
 زکار ایشانست کذا فی التذکره فی **روضة العلماء** در حضرت که فرمود پیغمبر علیه السلام الناس عالم او معلوم  
 و سایر اناس کالجح لا خیر فیهم و هیچ کس خورا گویند و بعضی گفته اند که هیچ عبارتست از اینکه صورت  
 آدمی در گشتهها میدارند تا جوش از او بگریزند و آن آدمی نباشد و **قال** علیه السلام من صار حیاً بالعلم  
 لم یث ابراً پس هر علمی که بسنی است بر علم و علم برای عمل خوانند و هر چه بیاموزد و بدان عمل کند تا علمی که نخواهد  
 است حق تعالی او را ورزند **قال** علیه السلام من عمل بما علم او نته الله علم عالم یعلم و علمی که در ان  
 نفع نبود نخواهد که سبب اصناف وقت است از ان پیشان عظیم است کذا فی **ارشاد الطائین** اما  
 تحصیل علوم زاید به این قدر مفروض امری مباح است لیکن از ان اشارت فاضل نباید بود **قال** العلم  
 اربعة علم رافع و علم نافع و علم ساطع و علم ضایع **الرافع** الفقه **النافع** الطب **الساطع** الادب  
**والضایع** البقوم و علم الفلاسفة و الملاحدة **قال** فرمود پیغمبر علیه السلام اربع لاریع العلم  
 للعمل **المجدل** و الدنيا **للعبارة** و لا للعارة و العمل **للعبارة** لا للکسرة **التمال** **للتفاق** لا للاملا  
 و لهذا قالوا بانه يحتاج الی الف من علیه العلم حتی یکخرج من بیتم ثلاثة من العلماء ثم اذا خرج من اول  
 الثلاثة سموت احدهم قبل ان ینتفع الناس به و الثالث ینتقل کجمع الناس فلا ینتفع الناس به  
 کذا فی **کفایة السیاح** که فرمود پیغمبر علیه السلام علم خواننده کان بر هفت نوع اند و اطباءق دوزخ هم هفت اند

فرموده پیغمبر صلی الله علیه و آله عالم از اینجا است که میگوید و تکلم بسوی او مجتهد تر از شنیدن از جهت آنکه در کلام زیاد  
 و تمیز و لغو بسیار است و در شنیدن سلامتی است از اینها و تعلیم است نیز پس نوع اول از آن است  
 که پوشند علم خود را و خواهند که نفع بگیرند و عکس از این است پس این نوع در درک اول از دوزخ باشند  
 و نوع دوم آنست که باشند در علم مانند سلطان که غضب می آید بر کسی که رد میکند قول او را پس این  
 نوع در درک دوم از دوزخ باشند و نوع سوم آنست که بعضی را لایق میدانند برای تعلیم برای  
 همای خود و بعضی را نه پس او نشناختن از علم خود محروم میکنند پس این نوع در درک سوم می باشند  
**بقوله** صلی الله علیه و آله من کتم علما دلجم بلجام النار و نوع چهارم آنست که بعلم خود تکبر و بنداری ظاهر کنند  
 وقت و عطا کفن **نظم** جو ائمه دانا با این علایق گذر کردن درین ره نیست لایق تو جهل خویش را  
 دانش شمردی بنا دانا درین پندار مردی پس این نوع در درک چهارم از دوزخ باشد و نوع پنجم  
 آنست که غضب کنند خود را برای فتوی پس بگویند برای مردم که بر رسیدن از من چیزی که میخواهد پس تلف  
 مشغول میشود بجواب ایشان اگر چه میندازند آن مسدود است میکنند آن مسدود را بجانب حضرت حق از آن فرار  
 رد میکنند قول حضرت با بقوت جنگ اگر چه حق بجانب او باشد **بقول** الشاعری فقهاده العم طراً اصاعوا  
 العلم و استغلوا العلم اذ انا ظمتم لم تلق منهم سوی جرمین لم لم لاسم خوش گفت آن معروف یا کبار  
 سلطان الشوا حضرت سعدی شیرازی رحمه الله سنت جا مان است که چون بدلیل از حضرت فرودمانند سلسله  
 حضرت بچنانند بجز از ربت تراش که بخت با سپر بر نیاید جنگ بر خاست این لم تنه لا رجمک کفن  
 گرفت بلکه کلام مجید بر آن مجتهد **قال** الله تعالی و اذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم **رسالة**  
 السید المسینی میر شریف رحمه الله فی علم المناظره دو کس را سخن کردن در علم بر سه نوع است یکی مناظره است  
 که عبارت است ازین که توجه المتحصین فی النسبه بین ائمه را المصواب دوم مجادله است  
 که عبارت است ازین که هی المنازعه لا المظاهار المصواب بل الما زام انحصم سیوم مکا برهت که عبارت است

ازین که

ازین که هی المنازعه لا لاطل را الصواب الا انه لا لالزام لخصم ایضا و مناظره ازین قسم جائز است  
 بکس استجب و در قسم دیگر و ام و محذور و علامات مناظره آنست که از هر لسان که ظهور حق شود اتباع آن  
 کرده شود که فرموده است پیغمبر علیه السلام حکمه ضلّ المؤمن ایما وجدنا اخذنا **فقتل** که روزی حماد و ولده حضرت  
 نعمان رضی الله تعالی عنهما با شخصی در مذاکره علم مشغول بود حضرت ابو حنیفه رضی الله عنه ایشان را از آن مذاکره  
 منع فرمود و گفت مایان که مناظره میکردیم نیتها را مایان در آن زمان در نشان خصم چنان بودی که اگر  
 کس بر خصم شستی از بسیار اخلاص ما را خوش نیامدی و شما که بخت در علم میکنید باز در این میجواید که پای آن بلغزد  
 و الزام خورد پس چنین کس را مباحنه در علوم ممنوع است خصوصا در علم کلام که مباحنه در آن سبب ضلالت  
 و برانگیختن و سادس و شبههاست که حضرت ایشان رضی الله عنه روزی دو کس را در مسجد قرآن که مخلوقا  
 یا غیر مخلوق بخت کنان دید هر دو را تعذیر کرد که **انما التیاسیه** فی الفصل المناظره و نوع ششم است  
 که علم بود و نصاری و دیگری از اهل ضلالت و ملاحظه میخوانند تا آنکه رسانیت در تکلم و تحدت حاصل  
 شود و نزد ملوک و اهل بطالت مکرم کردند **نظم** جوید حق هر چه کنی عم ضایع است جز تر عشق هر چه  
 بخواند ابطال است سعدی نبوی لوح دل از نقش غیر دوست علمی که ره بخت نماید جهالت است  
 پس این نوع در رد که سادس از دوزخ باشد و نوع هفتم آنست که علم خود را بسبب یافتن مکرمت  
 پیش مردم و واسطه شهرت گرفتن و حاصل کردن رتبت پیش مردم میخوانند پس این نوع در رد که  
 سابع از دوزخ خواهد بود **نظم** علمی که از بهر کاخ و بلاغ بود مجموع در دوزخ اچواغ بود پس از آن  
 فرمود آن سید محمد علیه الصلوٰه و السلام که پند آینه در آفر زمان مردم که میخوانند علم را برای تحصیل ثواب  
 دنیوی و می پوشند صوف را برای غایت خلق نیت تحصیل رضای خدای تعالی و زبانهای شدن نشین  
 تراز شهادت باشد و دلهای شان تلخ تراز مصیبت و مملو تر با حلاق ذمیمه و حضایل رذیله مجموع و لهار کس که نه  
 از هوام میکند و دونه از حلال بکبه هر جانشیند پس حضرت حق قسم یاد کرده که ایشان با من استهند میکنند

و یا ما را میفریبند که شمار خواهم کرد پیش ترا بینه که حیران مانند از دیرین حال شان اهل عبرت و بصیرت  
**تلم** جو علمت هست با علمت عمل کن پس از علم و عمل برار عمل کن تا با علم دین یکدوزه کردار پس بر آنکه  
 علم دنیا بخروار و حقیقت این سخن از مثال خارجی هوامیکرد **دش** نخض کرات مرات تجر به کرده بود  
 سکنجین را برای ازاله صفة پس تا مادام که این تدوی را در کار نه بندد و مجرد علم آن تدوی را  
 آن مرض مذکور کفایت نکند **دش** ولو کان فی العلم من دون التقی شرف لکان اثر خلق الله علی  
**دش** پیغمبر علیه السلام فرمود که کل عالم لم یعمل بعلمه فهو نسخة الشیطان **دش** العلم بلا عمل عقیم و العمل  
 بلا علم تقیم و العمل مع العلم صراط استقیم پس نزد بعضی مفسران مراد از اهدانا الصراط استقیم اشاره بجهت  
 اعتدال است و رعایت حد اعتدال بجز علم کمال دست نیاید که محققان دین در مثل گفته اند اجماعاً و  
 مفسراً طالب بران ای عزیز صلح الله تعالی شاک علم نافع است که ترا امر و از معاصی باز دارد و اگر درین  
 جهان ترا از معاصی باز نهدت در آن جهان هرگز ترا نشفع نخواهد بود و فضیلت علم و تفاوت آن  
 علم برای اهل خود که آن برادر را نظر انده بنم فضیلت و شفاعت علم نافع است نه از آن مطلق علم اگر فضل  
 مطلق علم بنم پیش از همه امیدوار تر باین وعد ما غز ازیل بنم و نه چنین است بکذا عقل من کلام محمده السلام  
 محمدن العالی علیه الرحمة و الاکرام رحمت بر جان ماظم باد **دش** پیش ازین مفسران هر شهری داشته اند  
 علوم دین بهری و اوست علم مصطفی بودند سالکان ره خدا بودند علم شان پشته حلم شان دستور عالم از  
 علم و علم شان مهور ز اختری علم شان جهان روشن عالم از بوی خلق شان گلشن خاندان نور باش غلظت سوز  
 بلکه در پیش نهاد و علم اندوز نوک اقلام شان لسان الغیب نقش تو قیج شان بری از غیب هر کجی در صفای صوت  
 ثانی بوضیفة کوفی از هر چه و جهد چندین سال سی کردند در اکتساب کمال لغت صرف و نحو و در زید  
 منطلق و حکمت بیان دید سالها چون شدی باین مشغول روی نهادی بسوی علم اصول مدقی دیگر آشکار و نهان  
 میدویدی بگرد استادان چون شدی در جهان بعلم و علم علم ما کردی از عمل حوزم و ده کزیشان نموده است



آریست در جهان زیشان **یک** معنی کنون یکی جا بل از نوب دور و از حسب عاقل هر چه خواهی فضول بی معنی  
 نشناسد ز جهل است از **کفن** حق و باطل میداند **خون** ناحق حلال میداند **قلم** تیز کرده چون تیرت  
 بیخ مردم بریدنش **پسته** قول و کردار او فساد نمیزد **زنجیر** کلاک او نشانه زهر **جبل** شیطان سدایم در کردش  
 بلکه شیطان کینه شاکردش **علم** اما بجز **تلبیس** بود عمری معلمی **ابلیس** **قلش** کز ملک جهالت تیز  
 بی قلم بلکه نیزه خوزیز **خامه** کز نهاد آن نادان **اربت** چون افغی سیاه **زبا** **اچنین** خامه هر شکسته است  
**صاحب** خامه دست بسته است **قلش** رو کس بود یار **روزگار**ش نه بود یار **یا الهی** چنانک این دنیا  
 گشت خالی ز فرقه اولی **که** ازین فرقه تیر باش کن **هر که** زینان بود پلک کن **اندرین** تیره خاکدان جهان  
 شغل زانش برافروزان **دری** فیض روی ما بگشت **جمله** ما سوی خود ره بنما **در در** **بیر** سید  
 همدا را رحم الله و از رنده است که ای عزیز میراث اهل دنیا مال و عقارت و میراث اهل حق کفار و کردار  
 پس میراث عالم از انبیا علیهم السلام کفار آمد و حق عارف کردار نتیجه کفار عذر دنیا و نمره حاصل کردار  
 قرب مولی مفسر در بند و است و محقق مراقب در آیه عمل فقیه موجب فتوی بود و حال فقیه حکم و تقوی  
 در **دارت** است رسول علیه السلام انگش بود که بفعل رسول علیه السلام اقتدا کنند آن بود که روی  
 که تقدسیا کند فی **سیر** الزاهدی فی تفسیر سوره السبا عالم انرا دانا که بر سکار بود و اگر صد هزار  
 مسداند و ترسکار نبود بقول خدای او را علم توان گفت بلکه حال علم بود و هر که یک مسد بداند ترسکار  
 بود عالم است و خردی با علم بودنی **عقابی** **السمی** قبل لواحد من الحکما و لم کم تعلم الفقه و العلم قال بعلت  
 نداشت میل من کتب الفقه من کتب الکناح ان اجمع بین اخیتم حرام بالنس و هو **تعالی** وان  
 بجمعوا بین الاخیتم الایة قلت ان الدینا احت الآفة فلیا جمع بینها و من کتب الطلاق ان **مطلقة**  
 النبی علیه السلام لایجوز کما حها بالنس و هو قوله **تعالی** و لا تنکحوا ازواج من بعدا بذا بعلت ان الدینا

مطلقه بنی علی سلام فلیا بجزان تیز و ج و من کتاب السیوع الحفظ بالخط الی قوله علیه السلام والفضل ربوا  
القناع من العرم بصاع من الرزق والفضل حرام فنقول هذا اثر علم الاولین والآخین بس معصود کرد است  
نه گفتار که فرمود **پیغمبر** علیه السلام که لازم که یکسکوت را که باین صفت غالب خواهد آمد بر شیطان رحیم و  
در آن حکمتی است بزرگ **پیغمبر** علیه السلام فرمود عبارات نقل جمله برده قسم است نه قسم در سکوت است و یکی  
در کجین از خلق و **نعمان** حکیم را گفتند که تو مردی شبان بودی بدین درجه اولیاد بجدام طاعت رسید  
فرمود یکی رت گفتن درم خاموش بودن سیوم احترام کردن از صحبت بران **گفت** که گفت حضرت سلطان  
باینکه بسطامی علیه الرحمه که علامت شناختن حق تعالی است که از خلق متفرز و گریزان باشد و در ایام الاوقات  
خاموش باشد و گریختن و خاموشیدن باین نیت باید که تا خلق از شمر او برهند زبان نیت که او از شمرشان  
خلاص شود که پنداری تمام خواریت و **پیغمبر** محلی است از یکجی این معاذ رازی رحمه الله که تنهایی ارزوی  
صدیقان است و انس گرفتن بقی مطلبشان و از خلق متوحش بودن و گریزان گذاشتن ذکره **نظم**  
از آن تنهایی ملکی غریبی شد همسوار ما که روزی چند نشناخیم با کس را و کس ما را لیکن ملائم تر بحال زمان  
قول نخست است علیه الزمان **نظم** خسته خیره بازمانه بساز او نه خود را نشانه ساختن است زیرا که جهان  
چنین گویند زیرا که بازمانه ساختن است **نظم** عن ایشا فنی رحم من العاقل قال لظن التجاهل **نظم** دیده ندیده  
کن در حال جهان در تجاهل هنر آسان است و کن مع الله افضل الناس و کن عند الناس كما حد من الناس  
ملائم ما سبتنا **نظم** القدیبه یکی از غافلان و اعطان عارف را بر رسید که سخن بچشم نیت گویم گفت در  
معصیت نیت خیر مندانم **نظم** و اعطان کین جلوه بر محراب و منبر میکنند چون بجلوت میرود زن آن کار  
دیگر میکنند **نظم** فی التذکره گفت سهیل بن عبد الله ستیری رحمه الله که بسیار اندجعی که قول ایشان موافق  
ایشان نیت اما اندک اندک تا که قولشان موافق فعل ایشان است **نظم** تو نیک و بد خود هم از  
خود به بین چرا دیگری بایدت محبت **نظم** من یثق بالله یجعل له محرابا و رزقه من حيث لا یحسب در

نور الابرار

تحت الارواح مذکور است که روزی تشنه درنی افتاده بودندی بآتش گفت چرا من بکیناه را چنان میسوزی گفت تو دم  
زده که بران قدم نداری گفت چگونه گفت دعوی میکنی که نیم و حال آنکه در شب در روز به برک شاخ می سازی  
**تلا** الله تعالی یا ایها الذین امنوا لم تقولون مالا تفعلون کبر معاصی الله ان تقولوا مالا تفعلون **بطل**  
مع توان کرد دعوی درست دم بپندم کنیم که است سست از بیجا است که گفته اند مثل وعظ چون چرا  
که خود میسوزد و دیگران را روشن میکرد اند در واردات است تحریف و وعظ بقوت اقوال بود و تحریف  
عارف بصحة اعمال تا ترکی عمل مرضی به از هزار قول بکار کردار که فرمود **عنه** علیه السلام وعظ اللسان ضایع  
کل در و اعط الفلبان فیه سهانه کذا **الرفیقه** و نیز فرموده است **عنه** علیه السلام العالم الطامع کالعینین المستمع منه  
کالعیقم فلا یتولد منهما شیء کذا **اسرار** الهدیة و در رساله المسائل نه گویست هر عالمی یاد روشی که فاشی با  
از وی علم و بصیحت نباید آموخت که منفعت کند فی **عنه** القشیری یسر العالم کثرة الدرایة بل العالم من  
اتب العلم و استعدا اقله بالسنن دان کان قلیل العلم کذا **اسرار** الهدیة از آنکه خوب کج بمیان رفت فعل  
رست توان کرد نه بکفار **عنه** کربسمن کار میترشیدی کار نظامی ز فلک برشیدی **عنه** منادیت غافل  
ندیت است و مخالفت جاهل سلامت و متابعت کامل استقامت حاصل مذمت حسرت و نتیجه سلامت است  
و نمره استقامت قربت کار نیک دیار نیک حیلای ایمان است و طالب این سعادت را در دپا در ما  
هر که چاره این ساخت موافق است و آنکه از خود بدین بپردخت منافع موافق حکم اندازد و از فساد  
ترسد منافع یا زرع و سعی از حصا د برسد پس معلوم شد که اشد و اثر انواع کبر است که از استفا  
علم دین و قبول حق و انقیاد فرمان حضرت صمدیت مانع کرد و ابواب سعادت ابدی بروی سد و  
کردند بسبب آنکه استعمال این قوم در بدایت حال بیگم رسمی است چون علم صرف و کفو و شعور علم  
حساب و نجوم و طب و فضل حضومات و طرق مجادلات و این موجب حرص و حسد و کبر و منکر  
عجب است و هر چه در تحصیل این علوم بیشتر کوشند اصل خبائیت این اخلاق در نفوس

به نشان آن رسوخ تر کرد و دعا طبعیت از کبر و نفاق ممسک تر شود ای آنکه بود اصل تو از قطره منی  
 باید کنی با علما کبر و منی از برای آنکه چنین گفت رسول مدنی من اکرم علماء بقعه اگر منی و بواسطه استیلا  
 آن نفوس اماره جنبه اشقیاء استحق خطاب تم حضرت جباری کرد که ایوم تجزون عذاب الهون باکنتم  
 تقولون علی الله عز و جرحی و کنتم عن آیات تنکرهون میفرماید که ملائکه ملا الا علی در موقف عظم با مکران  
 رسوا عتاب کنند که ایها العاقلون امر و ز فواد شما بنومی بد کرداری عذاب و خواری و نسیخت و گرفتاری  
 بر آنکه در دنیا پوسته بزبان که مجرای ذکر ما بود و همه نازک گفتند و بقدم نفا راه جهل و جفا فرستند  
 و این اشارت است بدانکه کبر علت طعنان است که بسبب آن گاه بگردد بر حق میکند بزرگ زبان و گاه بر حق  
 بزور و بهتان و گاه بر بنیاد علیهم السلام بعد ایمان چنانچه کفار که میگفتند لولا نزل علی رجل من  
 القرینین عظیم از غایت عناد و حسد از رسالت یتیم ابوطالب استکفاف کردند و مقصد ای راه  
 حق را بریاست بستند و ظرف اوت را در غر و دنیا تصور کردند و از حساست همت خالیدین  
 ولیمه و ابوسعید ثقفی را برگزیدند و از غایت صمم صدای کوش بنوت محمدی را که در زمین و آسمان  
 بگنجینه نشینند لاجرم آن کوردلی صفت ایشان آمد صمم بکم عمی و نم لا یعقلان و جمعی از غایت شقاوت  
 و ضلالت و تعزیر جاه و مال از مجالست اصفیارت و مواسات اولیاء ملت چون عماد سلیمان  
 و بلال تمکد داشتند و با طهاران پرده شرم و مروت را از پیش برداشتند که هولاء من الله علینا  
 من بیننا چون حوصله شهو و حقایق معالماند داشتند حصول زخارف امور فانی را کمال حقیقی  
 پنداشتند و احوال عیان روزگار همین است که همه ظرف و بزرگ در جاه و مال دانند و حصول  
 اسباب ریائی و رعوت را کمال خوانند و غر و نیکنامی را جز در حظوظ نفسانه بینند اگر بنظر  
 استیصار در حال یکی از دانی جهال و اثر از نظر کنی بحقیقت به بینی که احوال و اقوال و افعال و عوا  
 و کلمات و نظر و جلوس در رفتار و وجه شما میل او بر اضما حقیقت فرعون باشد است اما مجال اظهار

حضرت مديت که فرمود عليه السلام کم من وجه صبيح ولسان فيصبح في النار يصح ذلك من امير هناك اسير  
 زاهدی في سورة القصص تفسیر قوله تعالی ان قارون كان من قوم موسى قارون از قرابت  
 موسى بود قرابت بود لیکن متابعت نمود و قرابت پاید متابعت نکرد سودگما فی قصه نوح علیه السلام ان  
 ابني من اهلي قال انه ليس من اهلك وكذلك اب ابراهيم عليه السلام وكذلك عم النبي عليه السلام  
 في **الانوار** من ابطاب علم يسرع به شبه چون آیه بر هدایت و انذر عتیه کت الا قرین نازل شد  
 گفت ان حضرت معدن الرسالة برای خاتون فاطمه رضی الله تعالی عنهما یا فاطمة بنت محمد و صفیه بنت عبد  
 المطلب اعلموا لانفسكما فانی لا ابالی كما كذبت **عین العلم** چنانچه ضایع شد در شان زمان پیغمبر علیه السلام  
 میفرماید **لولا** یا سائر البنی من یات منکین بغاشة مبینة ای بمعصیة ظاہره یضعف لها العزائم  
 ضعیفین ضعفی عذاب غیر ما من السناد و کان ذلك علی الیسیر و من یق **ورسوله و عمل**  
 صالحا نوتها اجر ما مرتین منی ثواب غیر ما من التا کذا **تفسیر** الویجر و غیر فرمود علیه السلام  
 ولدی من سلک طریق **وقال** ایضا اذا کان فی السبله ولدی و سایر الناس اتقی منه فلیس مع **وقال**  
 ایضا یعرف اولادی **بسمه** اثیاء العلم و احکم و شجاعه و الفقه و التقوی کذا **النبیات**  
 لایر المؤمنین عمر بذ الشرح **لعمرك** ما الا الانسان الا بدینه **فلا تترك** التقوی الجالا علی النسب **لقد**  
**رفع** الکسوم سما نارس **و وضع** الشکر الشریف ابالب **قال** علی رضی الله عنه انجته للمیطع **و حش**  
 و النار للعصی و لوریش و القریشی بی القبیله و ابوهم نصر ابن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس  
 و کل من کان من ولد النصر فهو قریشی دون ولد کنانه و ما فوزه کذا **حاشیه** المفضل **تفسیر**  
 العده فی تفسیر قوله تعالی لا یلف قریش هو بنوا النصر بن کنانه و سمو قریشیا فی **قادی** القوی  
 و خلفا المرشدون یصلون الالبب النبی علیه السلام فعلى ابن عم النبي عليه السلام و خلفا المرشدون  
 یصلون الی نصر بن کنانه الا ان ابابکر رضی الله عنه اقرب منهما و کت ان معرفت بها کما زی حضرت

و اما قسطه را اندک  
و باقی آن را در اختیار  
خداوند است و الله اعلم  
بما فی الغیب  
و اما قسطه را اندک  
و باقی آن را در اختیار  
خداوند است و الله اعلم  
بما فی الغیب

خواه حافظ شیرازی رحمه الله علیه **تلم** در کیش جان زوینان ثمن و فضل کنجد اینجانب کنجد آنجا حسب بنا شد  
در محفل که خورشید اندر شمار دزد **خود** استوده کردن نمر طادب بنامند چنانچه **در** در همان سادات مفسرات  
هند میفرماید **تلم** هر کس که نزد خلق بگوید که سیدم با او سخن تو کوچه بودنی مثل علی سیده کسی بود که بودیم  
شومازو خلق محمد کرم مرتضی علی و دیگری میگوید **تلم** سید لولاک را دیدم خواب گفتم ای کنج که کافران  
سیده ان هند از نسل تو اند **گفت** لا بالعد لا بالعد لا در **حقیقت** که روزی دو کس در مجلس حضرت رسالت  
پناه علیه السلام بنیب تفاخر میکردند یکی دیگری را گفت اما این فلان این فلان فلان فلان انت رسول علیه السلام  
گفت که افتخار ز جلال عنده موسی علیه السلام فقال اصبها انما این فلان این فلان این فلان حتی عد ستمه  
فاوحی استعالم الی موسی علیه السلام قل للذی افخر باآیه ان کل تسعة فی النار و انت عاشر هم و ازینجا  
بود که رسول علیه السلام فرمود که هر آینه واجب است که بگذارند گروهی که با بای خود فری میکنند و حال آنکه  
ایشان انگشت دوزخ گشته اند یا حق تعالی تجلی خواری این را خوارتر از جعل مردار کردارند که از خست  
و خواری اقدار به بنی میکنند و نجاسات را قوت خود میدهند که **ذمه** الملوك و ذمه الصفا  
آورده اند که مطرف عبید الله که از کاتبین بود مهلب را دید در ایام امارت جاهلاد فاخر نوشیده  
گفت ای بنده خدای این چه رقابت است که حضرت جل و علا اگر دشمن میدارد مهلب گفت مگر منی  
شناسی گفت بلی اول تو لطفه آیتست بمقدار و آخر تو حیفة آیت مردار در حال حامل نجاست  
و اقدار مهلب عذر خودت و توبه کرد **گفت** که منشته شده است در تورت که بگو تو ای موسی  
برای صاحب مال بسیار که مغرور نشو تو از من بسیاری مال و اگر منشی پس طعام بده تو یکروز  
تیم خلق را شامی و چاشنی دیکو تو صاحب علم را بسیار که مغرور نشو تو به بسیاری علم و اگر  
منشی پس بدان که خدای مرد دیکو تو برای صاحب بازوی توی که مغرور نشو تو بچندین قوت  
و اگر منشی بنوعی دروغ بکن تو مرت را **گفت** انما یزید بطنی رحمه الله که گفت هرگز مستر بوی

آن نیاید که ذاتی در **سلسله الملوک من عینہ** در بیان تواید و فضل خاموشی و ضرر  
 نطق **ای عزیز** اصلح الله تعالی تا تک صاحب تکلم و گفتار از زبان انبیا و اولیا کبار که تا تقدم  
 ذکره خوار است و از زبان سید الانس و الجن علیه الصلوٰة و السلام واقع شده اثر را اما نزدیک حد  
 اهل اعتدال بهتر است از ساکت جاہل تا هموار که گفت علیه السلام جبار امتی سبنا که ما یعنی کسب نمیکند  
 میکنند و میکنند اثر را بنا که ما یعنی کسب نمیکند و نمیکند و اشقیأ احبا که ما یعنی کسب نمیکند و  
 نمیکند و در **المریدین** مذکور است که خاموشی بر دو نوع است خاموشی از کلام لسان و خاموشی  
 از کلام قلب پس نوع اول نیز بر هر دو گونه است واجب و مستحب خاموشی واجب از کلام مہر عنایت  
 و مستحب خاموشی از کلام مباح است که فرموده است پیغمبر علیہ السلام من حسن اسلام المرء ترک ما لا یحسب  
 ای لازم است غیره خاموشی بودن از کلامی که در آن خیر است معصیت است چنانچه خاموشی شدن از  
 امر معروف و نهی منکر و از تعلیم کردن مردم را احکام دین که فرمود پیغمبر علیہ السلام کلام فرزند آدم مہمتر است  
 بر او مگر ذکر حق تخلکفن و امر معروف کردن کما قال الله تعالی لا یخرفن کثیر من نحوہم الا من امر بصیۃ  
 او معروف او اصلاح بین الناس الایة و خاموشی از کلام قلب نیز بر دو گونه است واجب و مستحب  
 واجب است که خاموشی کما ندل خود را از نظر خود در حق برادر مسلم و ترک کردن اعتقاد بدعت را  
 و مستحب است که خاموشی کرد اند نفس خود را از طلب جاہ و طلب دنیا و از طلب رزق در حق متوکل  
 و از اعتراض کردن بر حضرت حق بر جریان تضاد در حق عارف الی ہذا کلامہ ان بر کنزیدہ حضرت  
 شیخ صدوق قصار گفت که سخن گفتن کس را مسلم بود که خاموشی او دین باطل شود و چون  
 گوید ملن بر خیزد که ان التہ کرۃ **کما قال** النبی علیہ السلام من تکلم بکلمۃ یوم یرد بہ وجہ اللہ تعالی  
 تا بعد من اجنتہ میسرۃ حسامیۃ عام کذا ان **حکایت** السلسی و فیہ ایضا **کذا** که از او پرسیدند که کدام  
 حالت دواد فی نافع تر است گفت عقلی وافر گفتند اگر نبود و گفت خاموشی دایم چنانچه فرمود

Marfat.com

پنجمی است که در اسم الصمت زین العالم و تر البجاس گفته اند **قصه** گفته اند که بود گفت که معاجات **الطاف**  
 در شکران بهم السلام از غایب حق و جهالت بر کن بعب و تحیر باشند و خند ان یک از زمانه که وقت موت  
 خارده اورا بجایه پیششده تا نظر بجای بران نرفته فرشتگان گویند ای مدبران دولت چونکه در تمام حیات  
 مکلف بستر بودی و تر کرد اکنون که خود مکلف و مستی نیت چه حاجت بستر است دوم از شخصی که یک بخت  
 زمین از کس غضب کرده میکرد گویند ای ویران بچین هزار کس نیامدی بیک بخت زمین چگونه پس  
 خواهی اندیوم از شخصی که بعد از نماز حفتن بکلام دیناوی مشغول میشود گویند ای نادانان تمام روز  
 بابت نه کردن بس نیامدی تا اکنون نیز با فسانه خورد گانه مشغول نشوی که آن **قصه** پسر هراته میفرماید  
 مهر از کس بر دار و بر زبان نه و مهر از دنیا بردار و بر ایمان نه **قصه** اذ انطق اللسان  
 سکت القلب **قصه** ان نطق القلب به حکمة **نظم** چمن عمر در گذرت بدروش به چون رزق  
 بقسمت است کم کوش به چون از تم پر کنند عذ پوش به چون گفته نویسد بجای موش به  
 چنانکه پیغمبر علیه السلام فرموده است ان الله تعالی عند لسان کل قائل که آن **قصه** السلی نصیحت  
 اخوی سید قاسم بخاری علیه الرحمه که باین بر کردار نوشته بود همیشه یاد **نظم** هر رشته ای برادر گفت از  
 این عمر کرانایه بخسارت مگذار **نظم** دایم همه جا با همه کس در همه حال میدار چشم دل بجای یار  
 روزی کرد اند ما را و شمار این کردار بکرمت الابرار و الاخیار آیین **نظم** **نظم**  
 در بیان اسباب بگر و پنداری **قصه** ای عزیز اصح الله تعالی شانک چنانچه ازنا سبق معلوم شد  
 که علم سبب است از اسباب بگر و عجب که مانعان راه حضرت آله اند همچنین سبب و جمال نیز که از  
 قاطعان طریقت حضرت ذوالجلال اند پس باید که این عجب و پنداری را بکلام مقتدر انا هم علیه الصلوة  
 والسلام مضمحل سازد که گفت علیه السلام ان الله لا ينظر الى صوركم و اعمالکم و لکن ينظر الى قلوبکم  
 و قدوکم **نظم** در صورتی که بگری بگری سویی حال در شهید تو خنده زندا سهد بدال و نیز ازین

در بیان اسباب بگر و پنداری  
 ای عزیز اصح الله تعالی شانک  
 چنانچه ازنا سبق معلوم شد  
 که علم سبب است از اسباب بگر  
 و عجب که مانعان راه حضرت آله  
 اند همچنین سبب و جمال نیز که  
 از قاطعان طریقت حضرت ذوالجلال  
 اند پس باید که این عجب و پنداری  
 را بکلام مقتدر انا هم علیه الصلوة  
 والسلام مضمحل سازد که گفت  
 علیه السلام ان الله لا ينظر الى  
 صوركم و اعمالکم و لکن ينظر  
 الى قلوبکم و قدوکم **نظم**



معرفت نیاید گفتند علامت خلاص از کبر حجت گفت آنگه در هر ده هزار عالم نه بین جنبش ترا از نفس خود بر مان  
 این سخن اینست که اگر کسی بر روی پایش پشت تخم و هتوین او کند هرگز در دل خود برخی از آن نیاید که انی التمد کره و  
 در **کیمیای سعادت** مذکور است یکی این خاله رحما الله گوید که یکم چون پارس اشود متواضع شود و سفینه و باکس  
 چون پارس شود و روی کبر برید شود و عن **باب** بن عبدالله فرموده آنها قال حطینا رسول علیه السلام فی آخر  
 ایام النبوت فی خطبه الوداع **فقال** یا ایها الناس ان ربکم واحد وان ابادکم واحد لا فضل لعرب علی  
 العجم ولا للجمعی علی عربی ولا للاحمر علی سواد ولا لاسود علی احمر الا بالتقوی ان اگر یکم عند الله اتقیکم  
 الا اهل بلغت قالوا ابی یارسول الله قال فلیبلغ انش هد الغایب در **سبوط** است جایز نیست بر آ  
 سینه جاهل ای که در راه رفتن پیش از فقیه می رود و فقیه کفوات م علوی را با لاجماع لان ثمر العلم  
 فوق ثمر النیب که از احکامیه من الغیایه از بنجه ثمر است حضرت صدیق اکبر و خلفا و ثمر را  
 بگو ابره زادگان که از معدن **الحقایق** و غور المایل و الفواد و الحاشیه بگیرد و الهدایه و نشا و  
 قاضیان و کلوای و آل الرسول من حیت النیب کمال علی و جعفر و عقیل و عباس و حارث ابن عبد المطلب  
 و من حیت الدین متبعوه بتوابع النبیه علیه السلام مکمل مؤمن تقی فهو الی که از شرح خلاصت الکبیر  
 فی **الفوائد** اسم سیده اسم لا اولاد ما شتم ابن مناف فاما ما یقولوا الناس ان سید و هم من کلان من  
 نسل حسن و حسین رضی الله عنهما فباطل لان علیاً سیده لانه من اولاد ما شتم فکل من کلان من اولاد  
 ما شتم فهو سیده فی الزاهدی ثم آل الرسول من حیت النیب آل علی و جعفر و عقیل و حارث  
 ابن عبد المطلب و عباس و اما من حیت الدین فکل تقی الی یوم القیامة و ما یقال آل محمد علی و اولاد  
 رضی الله تعالی عنهما فهو علی قول الروافض فاهم یقولون که لک و اخرج احکامه و ابن ماجه و الترمذی  
 عن ابن سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول نحن سبعة و له عبد المطلب سادة اهل الجنة انا  
 و حمزة و عقیل و جعفر و حسن و حسین و المهدی که از **رسالة** الرد للمهدیه للشیخ علی التبعی رحمه الله

Marfat.com

فی این الواعظین در کتاب ثمالی آورده است که روزی رسول علیه السلام در خانه فاطمه الزهرا رضی الله تعالی عنها  
 در آمد و در سخن خانه استاد باران خور و قطره می بارید و بر سر پیغمبر علیه السلام کلاه سیاه بود و علی و فاطمه  
 و حسن و حسین پیش در خانه استادند و سلام کردند گفتند یا رسول الله علیه السلام ما بر شما بیایم یا شما  
 بر ما خواهید آمد رسول علیه السلام گفت شما بیایید هر چارپرون آمدند که در کرد پیغمبر علیه السلام استادند بهتر  
 عالیان همدران سخن نشست و علی بر است نشست و فاطمه بچپ نشست حسن بر انور است و حسین بر انور  
 چپ پیغمبر علیه السلام بازو مبارک فران کرد هر چارپرون در گرفت و کلیم بر سر بکنان انداخت و بد کرد  
 کلاه طیب شغول شدند و زمان حضرت جلیل بر جبرائیل در رسید تا آنکه میان ملکوت تا بر چشند و دست  
 مارا که بر این فرزند ان خود در کلیم سیاه مارا تا میگوید هر سه فرشته گمان در نظاره شدند شکان عرش  
 و سدره المنته و گفت آسمان تماشا بگردند تا جبرائیل علیه السلام در رسید و سلام کرد رسول علیه السلام جزا  
 سلام داد و گفت ای اخبر چه مراد داری گفت یا رسول الله التماس نه آنست که مرا هم نیز بر این کلیم  
 جای دهی که نور این کلیم از غمت آسمان در گذرته است و بقضای عرش رسیده رسول علیه السلام گفت  
 ای جبرائیل کلیم از ان در رویشانت و مقام تو سدره المنته و خسته المادی است گفت یا رسول الله  
 بحق آن حق که مرا بر تو است که مرا جای دهی رسول علیه السلام گفت چه حق داری گفت یا رسول الله  
 چون جد تو ابراهیم خلیل الله را در آتش نمرود لعین انداخت در هوا رسیدم و یوسف را  
 در قوچاه رسیدم برادر تو علی را بوقت کندیدن خیمه مد رسیدم و دختر تو فاطمه را چندین بار  
 آسپاکنیدم و مهد حسن و حسین را چندین بار خیمه زیدم بحق این حقوق مرا جای دهی رسول  
 علیه السلام اجازت داد و اشارت نمود که از پشت در ای جبرائیل علیه السلام در آمد رسول علیه السلام  
 پرسید عرش چه داشت گفت یا رسول الله امروز جلوه گاه است فرشته گمان عرش و کور هفت  
 آسمان نظاره یکسند اگر من امر در جای یا هم نرف من میان امکان بنهر ساعتی شد باز بریدم از این

حضرت غوث رزق شکران رسید که برود مہتر خود را مصافحہ کند و کینہ اور ابوسیدہ کہ او بہت جیب من سوہا  
 و بداند کہ مہتر جبرائیل مہتر شہادت ہم سے کرویدند و بچکان کردندی ہذا کلامہ فی **ابن القاسم**  
**چو حکمت است کہ اکثر عرب و فارس محب قرآن و رسول علیہ السلام دآل رسول علیہ السلام اند و اغلب**  
**ہذا نیک تر ازین آں کسی دہی را با نیت می نکرند** چون اکثر قرآن متزل شد مصطفیٰ علیہ السلام قرآن را  
 بہر جانبی فرستاد چون قرآن مبارک در پارس رسید پارسیان قرآن را ابوسیدہ بر کینہ نہادند سلمان فارسی  
 اسب دلدل و ماریہ قبلی بخد مت روان کرد و چون قرآن را بہر گز رود ترکان مصحف را ابوسیدہ  
 بر سر نہادند و ہدیہ و خدمتی رفان کردند و چون قرآن را در ہند فرستادند ہندیان قرآن را زیر پای  
 نہادند و کشیدہ در کوی سگ بستند کیفیت نشان پیش تخت رسالہ پناہ آوردند فرمود کہ پارسیان مقبول  
 دلہا و سادہ و کینہ نداشتند تا قیامت محبت اسلام و اہل آن از سہنہا نشان زد و در ترکان سروران ہند  
 و اسلام را سرور داشتند و ہندیان قرآن را و فرزند ان مارا خوار دانند ایشان خوار باشند ہمیشہ و از  
 مال گیرند و بدہ گشتند در پوچ بزرگ زادہ و بزرگ نشود سہ ما انصاف باشند الا ماشاء اللہ  
 چون این قصہ کہ شد رسول علیہ السلام فرست تا مہم کند جبرائیل علیہ السلام بیاید و گفت یا محمد ہند زمین  
 بخش قدم مبارک خود در ان مہر کہ از مہتر آدم علیہ السلام در ان زمین بیج نبی در ان زمین فرستہ  
 نہ قرار گرفتہ و نخواستہ چون کتاب ما را ایشان خوار کردند تا بجان تو از ایشان انتقام کشند و فرزند ان  
 زنان ایشان را ایسر کردانند چاکہ در حدیث صحیح است کہ **علیہ السلام لو ادا اللہ بالعملة صلاحا ما انبت**  
**لہا جناحا یعنی اگر حضرت حق بوردہ خیر خواستہ ہرانیہ اور اپر نزا میدی چون پرش است نیشا**  
**ہلاکتش بدید گشت و اللہ تعالیٰ اعلم بالصواب** **فصل ششم** در بیان احوال موت و قبر  
 و حالات بہشت **الای غریز اصلاح است تقالہ شاکہ در لوح محفوظہ بجز افضل کچس را اطلاع نیست**  
 و ویرانیز بر ہمہ کجولت و مقدرت اطلاع نیست و ویرا اطلاع بر مقدرت ہمان سال پیش نیست

در **العیاش** مذکور است که کنده میشود و لوح محفوظ در شهر شب بر آینه پس نظر میکند در و او را فیصله السلام و از وی  
 نسخه میکند از چیزی که در آن سال در عالم موجود خواهد شد یکی نسخه از زان غنائق که او را میگوید فیصله السلام می سپارد  
 دوم نسخه جبهه و زلزله و خفت زمین و صواعق که بجز فیصله السلام می سپارد سوم نسخه اعمال که او را می سپارد  
 با اسماعیل علیه السلام صاحب آسمان دینا که ملکی بزرگست چهلیم نسخه مصیبات که می سپارد او را با ملک الموت  
 عزرائیل علیه السلام در **معراج نام** میگوید که چون پنجم علیه السلام در مقام عزرائیل علیه السلام که شد و در یک  
 جماعت نشست دست رخت و جماعت دیگر دست چپ او که بر خداب میگویند و پیش او یکدخت است و بر  
 هر یک از آن مخلوقات بر آن درخت بر کفایت ایشان فرمودند چنانکه مارای عزرائیل از کتف او ارفاع  
 گفت یا رسول الله هر بر کفایت درخت نام هر یک از موجودات مکتوب است چون اجلس قریب در زنده  
 آن برک زرد رنگ شود چون او روز حیات میشود میوزد با بر حسب حال او در شش ماه رحمت با او  
 میفرستد **کتوبه تعالی** توفقه رسلنا و هم لا یفرطون الا یتی چون جاننش تا طلق بر آینه ما از پنج حوز را  
 با و بنام **کتوبه تعالی** قل یتوفکم ملک الموت الذی و کلکم پس جان بحق تسلیم میکند از آن جمله جان ایشان  
 چنان بطریق سهولت قبض میکنم که هیچ امتی را بیکدم **و در** رضی الله عنه روایت میکند از پیغمبر علیه السلام  
 که چون مرد مؤمن و از حساب کور و از سوال مکر و بیکر خلاص میشود می آید روح او تا یکی که در خانه خود  
 میگردد پس نظر میکند غیال و اطفال و اقرباء خود را که چه طور قسمت میکنند مال او را و چه طور میکنند و نهیها  
 او را و اما نهایتا او پس چون ماه تمام شود باز کرد سوئی حفرة که خود پس گاه گاه بدرد می آید از قبر خود  
 می پندکس را که می آید سوئی ادبته دعا کردن و زیارت کردن و کس را که غمناک میشود میرود روح او  
 جای که جمعی شوند ارواح و مقامهای ارواح علی التفصیل در فصل معرفت کیفیت خلقة العالم از  
 میداد تا نهایتا ایراد کرده شود عنقریب انشاء الله تعالی در **الاجواب** میگوید که در پشت جماعت  
 باشد اما انزال آب بنام عدم التوالد و التناسل فیه بکما از سر ذکر یادید چون آید علامت همه جماعت



Marfat.com

دوران کستی دمانگی و پنج روز نباشد و با شربت با حور العین بمقدار دویست شب از دنیا بگذرد که یک شب نیست است  
 و در هفت شب و روز نباشد و علامت شب مشک سیاه و علامت روز مشک سپید باریدن گیرد و در  
 هفت روز و هفت ماه بیشتر روز شبیه ضیافت پیران میگردانند از این روز گذشته ضیافت پیران هر پیر انرا  
 بخورد روزی و شبیه ضیافت استادان میگردانند از این روز گذشته ضیافت شاگردان هر استاد از این  
 روز چهار شبیه ضیافت اینان میبخشد از این روز گذشته ضیافت پنجمین امر است از این روز گذشته  
 ضیافت حق تعالی بنده کاتبان بمقدار و انواع نعمت که از همه اعلیٰ است در **امام شعیب** مذکور است که از  
 رسول علیه السلام پرسیدند خبر کن ما را یا رسول الله از خوردن و آشامیدن این هفت شب پس فرمود که بدان خدا  
 که ما به پیغمبری فرستاده است هر مرد صد مرد در اطعام بخورد و با صد زن صحبت کند صحابه بر نفس اند غنیم  
 گفتند یا رسول الله این چنین طعام بخورد و او را شایسته از افضاحاجت نباشد گفت نباشد آن همه از وی بخورد  
 خوبی برون آید خورشید تراز مشک و در شکم شان هیچ نماند و مایم در هفت روزه باشند و جوانان باشند  
 و بیگانه هفت برایشان فرزند کرد و نیز **که** اهل هفت پاموی اندام و پاموی روی باشند مگر چند  
 کسی از پیغمبران علیهم السلام و در روایتی پنج و در روایتی نارون و محمد پیغمبر علیهم السلام و در هر دو  
 روایت مذکور شده اند و بیوت شان سپید ببارد و موی سر مه کرده و سیخ ساله باشند برافزایش آدم  
 علیه السلام که در ازی قد آدم علیه السلام قدر شصت کز شعری بود و عرض هفت کرد و در هفت با پیغمبر  
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم تزویج فرمود علیها السلام و ایسه زوجه فرعون علیه اللعنه باشد  
 و ایسه از دختران لوط پیغمبرت علیه السلام که آن **الهدایه** در رقصن الانبیاء مذکور است  
 که دختر فراعنه خاله زاده موسی علیه السلام بود و در کتب عقاید مذکور است که چار از زمان پیغمبر بوده اند  
 زوجه آدم حوا و زوجه فرعون ایسه و ام موسی بنی سیده یو خاند و ام عیسی مریم و قوی بن  
 قول است که ویسه بودند چنگ نه بنیه مصطلح و در روایتی که بحیه واقع شده مراد ازین لفظ است

Marfat.com

انوایت یعنی تفتحه القدر اند عند الله قفلا بازر و زکرتب برده نیوم که در صدر باب مذکور شده بود فی الهدایه  
 قطب العالم دہمت بر کاتھدین محل میفرمودند کہ ہر کہ طراق لبت کند و ہوا بسوزد و ماتنہا این باز بہادرتب  
 براہ کند دل او سیاہ کرد و نظر بسوی حرام کردن و حرام شامیدن و گناہ کردن حویصن بود و روز قیامت  
 ہم از ان شامت اسیر و در رخ کرد و در جہان سوختن و شعلہ سوختن و کور سفید کردن بدت مذکور است کہ  
 در اسلام جایز نیست زیرا کہ شب برات شب قسمت است و شب توبہ و استغفار است و شب عبادت و غیر  
 و بازی کردن در چنین شب بہتر کہ حرام است و بزرہ او در چند بزرہ شب دیگر است بلکہ شب است با کفران لازم  
 ایہ کہ جایز نیست **کہ** علیہ السلام من شبہ بقوم فہو منہم یعنی فردا قیامت ہاں کردہ باشند باز  
**کہ** کردند از قطب العالم دہمت بر کاتھ کہ این جلد باز ہما کہ در شب براہ عوام مسلمان میکنند بطول  
 شدہ است پس نیکو چہری دیدہ اند پس روا بنامند کہ بگویم چندین ہزار در ہزار مسلمان بخطا و غلط  
 بودہ اند و مستند ہن از علما کشیدہ ام کہ پیغمبر علیہ السلام فرمودہ است کہ انسان ہرگز جمع نخواہند  
 بر کراہی **ہو** قطب العالم دہمت بر کاتھ فرمودند کہ اتفاق انسان و جمع شدن آنرا کویند کہ در  
 تمام بلاد مسلمان این کار بہم این فقیر چون زیارت خانہ کعبہ میرفت در ملک غزنین در ولایت ہرات  
 و در زمین عرب دیدم کہ ہر یکی از بہتہا کہ میکنند پس ثابت و درست شد کہ اتفاق مسلمان  
 خاصہ نیست بلکہ عوام خلق ہندوستان کہ خبر از دین ندارند و دین شب بدین مائتہ رعایا  
 مشغول ہن شوند نامہ خود را سیاہ میکنند دین سوال کردم بزرگان و اکابران و صد در ملک ہندوستان  
 نیکو بدیدہ اند و نیکو میدانند پس این رسوم **ہن** علیہ السلام ما را آہ المؤمنون حسنا  
 فتوحنا لہ حسن سید السادات بکرم جواب فرمود کہ ہر ادا دین مؤمنان کہ در لفظ حدیث است  
 خلفا را رشتہ دین و ائمہ و مذاہب دین اند و نیز ہر ادا از قول ابن علیہ السلام من ائمتہ علیہم کخیر  
 و حجت لہ الخبتہ و من ائمتہم بہر وجبت لہ النار ہمہ مؤمنان اہل صلاح اند در عوام مردمان ہرگز

که در عالم فاش شده بوده اند و مستند و برابر فرود خشن در دین اسلام و خوردن آن حرام است که مردمان  
 بیغوشند و بیغوشند و حضنی کردن آریبنا حرام است و خدمت فرمودن جایز نیست ملک و سلطان  
 میکنند و خدمت میفرمایند و بر بوا میخورند و میبندند و میستایند و نوبت ماتم میکند پس این  
 حجت نیست که باریغایا میفرمایند و نواعی البر و التقوی و لاتعوانوا علی الایمان و العداوان الی هنا  
 کلام سراج الهدایه فی **الصلوات** و اراج البرج الکثیره فی اسکته و الاسواق لیله البراده بدعته و کذا فی **الصلوات**  
**الصلوات** و از امام ابو یوسف نقل می آید که ساختن صورتهما از کاغذ و گل و جوی در بازار  
 آشکارا کردن از اعمال قوم لوط است و زدن طبل در شب برات و روز با هوا و فرغ در شهر **مسلمانان**  
 بی حاجت و ساختن کت از جویب و غیر آن و لباس انداختن و آویختن قندیهما و از وضن و اغما  
 و آتش در هوا زدن است این همه ضلالتها و بدعتهاست و سازنده و بازنده و فرماینده و تماشا  
 کننده را در ارتجاب بدعت و ضلالت یکسان دانسته اند که از رساله امام الحرمین استاذ الثقلین صیاد الملة  
 و الدین سنای رحمه الله در رساله البراهین می آید که در شب مذکوره از روشهای مبهود زیادت  
 کند و از مذمت و جماعت نبود که راه و مبتدع کرد و هر که در شب مذکور جو اغ در مسجد فرستد  
 زاید بر معمول و خود همین حکم دارد **و در** ساختن مادیان و گردانیدن وی در کوچهها و درها و بازارها  
 از خواص قوم لوط است و چندان عقوبت کتد این کار دان را که هیچ زیادهای و بلوغی را نباشد و هم  
 در رساله **الصلوات** می آید هرگز که این شب را در باید بر آنچه از عبادتها و مشغولیهها و امور است ادا کنند  
 از رحمت و انوار شب مذکور حفظ و از کفر و هر که شب مذکور را میگرداند مای مذکوره ناشایسته  
 بگذرانند چیزی در دنیا و بسبب چیزی در عقبه متباد کرد اول آنکه حیات او در دنیا بهایسته بجز متی بود  
 از آنکه شب مذکوره را که در مت دشت برورد کار است باعمال زشت بچهرت کرده است دوم آنکه  
 چون وقت مردنش نزدیک رسد سگرتش چندان بلافت بود که وی شب مذکور را در اعمال فاسده

بلاغت نموده باشد و سیوم اکتبه هر چند که در شب مذکوره روشتنهای زیادت کرده پنج هجرت آن تاریکی در گوشها  
 کرد و اکتبه در عقب بود اول است که خردی زداقیامت در میان قوم لوط بود چون سنت ایشان از برای داشته  
 است دوم اکتبه از شفاعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم محروم کرد و سیوم اکتبه بفقوتها در دناک و کویان کین  
 مخصوص شود و از اکتبه شایسته ثابت کرد اگر چه اندک بود و بقول علی رضی الله عنه المشابهة ثابتة ولو شجرة  
 و چون شایسته باطایفه حاصل آید متشابه از عین آن طایفه و در حیل آن طایفه کرد **کتاب** علیه السلام من  
 تشبه بقوم فهو منهم اما به اهل کلام معدن تحقیق **ذکر** فی الاورد باید که درین شب غسل کند و روز  
 چهارم درهم شعبان برادر چنان بنماید که از شکم مادر بکنایه بیرون آمده است و در یک چشم سه بار سه مرتبه کند  
 و دوم چشم را در آب تا سال دیگر چشم او را برود و در عبادت کاهلی نیارد و درین شب آنچه  
 در خانه نبرد و انداخته نبرد و از گوشت پرینه کند هر دانه راده نیک موعود است و ده بدی پاک است و در  
 درجه هفتم است که **مطلب** المؤمنین و سه بار سوره یسین بخواند یکبار نیت سلامتی ایمان و دوم  
 بار نیت درازی عمر و سیوم بار نیت فراخی رزق و صد رکت نوافل بگذارد بخواند در هر رکعت بعد  
 فاتحه اخلاص ده بار کند **الاولاد** پس هر بدعت محبت درین و هر محدث درین صلوات است  
 و ترک هر صلوات بر اهل اسلام واجب بلکه فرض عین است که صیانت دین بر هر خدا و بزرگوار  
 عین است که **العلماء** در فضل حق الوالدین بقریب اکتبه اگر از اطاعت حضرت خدا مانع  
 شوند ترک اطاعت والدین بر خود لازم داند و السدولی التوفیق بصیانة الیدین و به نستیعین و به  
 الهدایة والیقین **فصل** هفتم در زیارت قبور و ملائمت آن فی درر البحور زیارت القبور  
 مستحب للرجال و حرام للنساء که فرمود پیغمبر علیه السلام لعن الله زیارة القبور و المتخذین للسجد  
 و السرج علیهما فی **العلماء** قال علیه السلام یا ابا هریره ارشد عبدا لله و اما ین الی المسجد الحرام  
 یكون لک مثل اجرهم لا ینقص من اجرهم شیء یا ابا هریره ابلغ النساء ان ینس علیهن زیارة قبر



ولکن علیهم حج بیت الله تعالی اذ کان معین محرم **قال** عایشه رضی الله تعالی عنهما اوصانی النبی  
 علیه السلام یأیئنه ایما امرأة زارت المقابر اللعینا کل رطب ویابس حتی ترجع فاذا رجعت الی  
 منزلهما کانت فی غضب الله ومقته الی العذ من ساعتها فان ماتت فی وقتها کانت من اهل النار  
 کذا فی **العلما قال** **الانصاف** ایها المنصف **ع** تعالی جوں زمان از زیارت قبر رسول  
 علیه السلام که خشک موضع مغفرت است ممنوع نمند از زیارت قبر دیگر که مغفرت منطون و مومست  
 چگونه مادون شوند ایزد تعالی مشرع اسلام را از زخارف و تسویلات قرائت شده و تزیینات  
 بجا رتفقه مصون و محفوظ دارا بجمه و آله الامجاد فی صراط **سقیم** عادت بنوی آن بود که زیارت  
 قبور میگردی از برای ترحم و استغفار و اینچنین زیارت مستحب است و زیارت مستحب بر سه نوع است  
 نوع اول آنکه زیارت پیش قبر بود به نیت آنکه تا آخرتش یاد آید و دل از دنیا سر دشتود و عبرت گیرد  
 از دیدن حال اهل قبور تا مکراوقات محترز حیات را بسبب دیدن غم اهل محلات در طاعت محسوب **دارد**  
 و از اضعاف اوقات محترز باشد کقول **الشاعر** الوقت کان را و العمر فیه غصی فبا در الجحیم ان العمر  
 تحرق و غصی ان خاشاک را گویند که آتش اولایمان از حوضه میشود چنانچه پیر هراه میفرماید بگوید  
 بستی و بجزانمستی و به پیری کستی بسای مسکین خدای را که پرستی قوی که سر زبان خود پرستی  
 صد خانه پر از زبان کی شکستی نوع دوم آنکه جهتا احسان بریت میرود تا دعا کند در اموش که ترک  
 مروت است لازم نیاید که ایشان روحانیان بزبان حال میگویند **نظم** فراموش کن معصوم است  
 فراموش نه شرط و دستانت نوع سیوم آنکه احسان بر خود میکند یعنی بخاطر میکند که با کارشسته ام  
 بروم تا باموات دعا و استغفار کنم تا حق تعالی جزا و ثواب آن بخشد بد **و** **الطبرانی عن ابی**  
 ان رسول الله علیه السلام **کنت** نه شکم عن زیارة القبور الا فرور و ما واجلو از یار کتم لها صلوة عليهم  
 و استغفرا لهم کذانی **و** این سه نوع زیارت مستحب است و جویان سه نوع زیارت کردن

Marfat.com

به نیتی که باشد ممنوع و محذور است و که باشد که خون کفر بود در صورتی که زائر سجده کند قبر را و یا از  
 میت حاجت خواهد و حصول مراد از میت داند و بنام آن میت قربانیا میکند الی هذا کلامه ای هم <sup>المستقیم</sup>  
 کما قال الله تعالی مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کما انتم العنکبوت اتخذت بیتاً و ان  
 او من البیوت لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون الله لعلوا یذعنون من دون الله شیعاً  
 و هو العزیز الحکیم و ملک الامثال یقر بهما للناس و ما یعقبنها الا اللہ العالمون و <sup>الاسلام</sup> <sup>المؤمنین فی</sup> <sup>الاسلام</sup>  
 للقبور و الوقوف بین یدیهما بحجة التعظیم مکرره کذا فی <sup>المؤمنین فی</sup> <sup>الاسلام</sup>  
 و لا یتخذن شایء من الصلحاء و الابرئیاء حیاً ای متعبداً فان من فعل الیهود فی <sup>المتقین</sup>  
**قال** علیه السلام لا یتخذوا قبری متعبداً و اما بقیل الارض منقرب من سجود الالهة اخفت من  
 وضع اخذوا بحین علی الارض من <sup>السجود</sup> و ما یفعل من اجمل من السجودین یدعی الشیخ قال  
 ذلك و ام قطعاً بكل حال سوا کانت الی القبلة و الی غیرها و سواد فقد السجود لعلوا او غفلت من  
**السجود** الدرر فی قوله تعالی و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله <sup>هو سجود بعضهم لبعض</sup>  
 ابن مریج هو طاعة الاتباع لرؤسایهم فی معاصی الله فی <sup>السجود</sup> قال علیه السلام لطاعة للمخلوق فی معیته  
 الخالق <sup>السجود</sup> علیه السلام من اطاع مخلوقاً فی معیته الله کما نما سجد سجده لغير الله من <sup>السجود</sup> الامام الی  
 اسحاق الصفار الانصاری رحمہ الله و سرزدیک اردن بزین مانند آنکه سجد کردن بتعظیم مخلوق را  
 از رسوم جاہلیتہ دانا من <sup>الانصاف</sup> و دل ان <sup>السجود</sup> و للمخلوق کان مشرک و عاتق ضعا و کذا فی قصه یوسف  
 علیه السلام و انتسخت شرعیته فی ہذہ اللغۃ کذا فی <sup>السجود</sup> و بعض بہمانہ زیارت مردکان بر سر  
 کوریا میر و ند کوریا سجدہ میکنند و حتی تا در بہت میگویند ہی کافر میشوند و بعضی صوفیان جاہل  
 حیلنا مشرک و ع میکتہ و حجت بفاہرہ میگویند کاسجدہ نمیکند سجدہ بہشت نامت و ما پشانا از و  
 دور داریم و سجدہ بر خضارہ می آید نمیند انند کہ این سجدہ جهودنت و جهودان توریت

۱۱۱

خواندن نماز را بر استند و جانب قبله مسنوخ بت المقدس بوقت نماز خویش بر حناره سجده میکنند پس آن سجده  
 بر حناره مشابست جهودان خاک را در تابت کفار میشود و در آن سجده کردن کافر میشوند و در نیقی کتب  
 فقه و تغایر کفایه شجره و آیات مسطور است که سجده مرغی خدایا کفر است من **العقود الملتقطه** التواضع لعمیرا  
 حرام در **العقود** مذکور است که میگوید نقیه شیخ زاهد ابو علی الحسن بن یحیی البخاری الزندوسی رحمة  
 الله علیه من از این عینیه که میگفت که فرض کرد اینده است ضایعاً **سجود ائمه محمد علیهم الصلوٰة والسلام**  
 بر روی وجهه و سجود پهلو در بر خدود پس هر دو نوع سجود حضرت واجب الوجود است و دیگر بر  
 و ابتداء سجود ایشان بدین منق از آنجا است که در حضرت که جهودان و منافقان خدایا سجده نمیکردند و زمان  
 آمد که چو پیل را که گوه را بر کن در ایشان بزن چون گوه بر سر ایشان آورد بسب خون که گوه را دیدند خساره  
 سجده کردند بیک چشم فرونگریستند و بیک چشم جانب گوه و بعضی مردمان زیارت سجده بر حناره می آرند  
 این سجده جهودان و منافقان است و آنکه گویند سجده نکیست است سجده تحت مرزنگان را بود و مردکان  
 اهل تحت نه اند که نامه اعمالشان بسجده شده است و بر زبان ایشان مهر نهاده است و در صورت که تشریح  
 عالمی است از سجده بکنند بطریق تحت درین نیز علماء را اختلاف است بر قول بعضی فاسق باشند  
 زیرا که مسنوخ را رعایت میکند و بر قول بعضی اینجاست که کفر لازم میشود زیرا که سجده کردن مرغی خدایا  
 کفر است مگر بزم زیان بود و در آن محل اگر در دل کاره باشند و بظاہر سجده کنند در مینورت کافر نشوند  
 و دیگر طایفه در میان جاہل و عامی مردمان میگویند وقت پیران حاضر است مردمان فتر حاضر میگویند  
 کافر میشوند زیرا که حاضر کسی است که او را از حال اهل مجلس علم و خبر باشد و مردکان از حال مردمان  
 زندگان خبر ندارند که **افعال المتقین** دیگر مردمانند که کارها بهای نفس خود میکنند و آنرا هنر  
 میدانند اگر کسی شان منع میکند گویند این سخن دشت من است ما این شنویم کافر شوند که انکار  
 علم و علماء انکار شریعت است و انکار شریعت کفر است که **افعال المتقین** فی دافع المبطلین من

تصنيف الفاضل الكامل عداته الوري فضل المتأخرين ابراهيم بن محمود السبلي الكوفي رضي الله عنهم ما قول  
 ائمة الدين رضي الله عنهم اجمعين انذرا في جماعت كسبية عادت حود مسافة انذو بران اصرار منما يند  
 وتمعن فيشوند وحتت ميكيه نذكره در همه شهر معظم جنين كنده ما نيره بهين ميكنم با فلان فلان مشايخ  
 ستوده انذ مثل ضرب اقدام كخو آق بعد صلوة ابا مجرد اين قول حجت شود ياما واين فعل از صورت  
 بدر ياي يلا و ايتان معذور باشد يلا بيتو التوجرواني والسه تعالى اعلم كتبه محمد بن محمود الكشياني  
 رحمه الله تعالى والسه تعالى اعلم كتبه ابوالمفخر بن محمود السبلي رحمه الله تعالى والسه تعالى اعلم كتبه طاهر بن محمد  
 بخاري رحمه الله تعالى والسه تعالى اعلم كتبه يوسف بن محمد سمرقندي رحمه الله تعالى والسه تعالى اعلم كتبه مظفر  
 بن منصور السبلي رحمه الله تعالى والسه تعالى اعلم كتبه عبد العزيز بن نجيم الدين الشيرازي رحمه الله تعالى و  
 والسه تعالى اعلم كتبه محمد بن فخر الخواص رحمه الله تعالى والسه تعالى اعلم كتبه ابراهيم بن اسماعيل النيسابوري رحمه  
 الله تعالى والسه اعلم كتبه محمد بن ابي بكر الهندي في والسه تعالى اعلم كتبه علي ابن محمد بن قاضي حميد الدين تالكوري  
 رحمه الله تعالى وليختتم هذا الكتاب للمسهي كتاب بادم اصول اهل البيعة بيان الفاظ الكفر و  
 افعال التي يخطبها الطاعات كلها من الخواص والعوام سواء كانت بالقصد او بالسهو **سماع**  
 صوت الملاهي و خلوت الاجنبيات والنظر الى الامار و صبح الوبه وضرب الاقدام بعد الصلوة الى  
 العراق اقر اعلى المشايخ الذين يتبعون النبي عليه السلام في الحركات والسكنات والاقوال والافعال  
 والاحوال واستحلال المعصية صغيرة كانت او كبيرة واستحفا فها واستهزاء الشريعة واستهانتها و  
 طلب الخواص من الاموات والاستعانة بهم وكذب الرسل او واحد منهم فيما اجروا من ضروريات  
 الدين وتغييرهم او واحد منهم وترك التعظيم للملايكة عليهم السلام وتصديق الكاهن فيما افوه من الغيب  
 كذا **عقيد** الاسلامية الحجة الهند قاضي شهاب الدين رحمه الله من استحلال المعصية **الالف** **القاف**  
 شهاب الملة والدين وقد قرنا من قبل من ضرب الاقدام بعد الصلوة نحو العراق كقوا ياي وفاعله واقول

في بيعة

فی جریمه عظیمه کذا نقل من تحقیق احکام الفتوی فی **سراج** الب لکن شرح منازل السائین اولئک الذین  
 یعلم الله ما فی قلوبهم فاعرض عنهم وعظم دقل لهم فی انفسهم قولاً بیخاً نبأ لهم بعد ما ابعدهم عن حقیقه الایمان  
 وما اجرهم عن افتراء الشکرات علی الشیخ العظام من کتوب الایمان بعد الصلوٰه نحو العواق وهو کفر  
 وبالکذب ووعوهم التتبع والعرفان الی هذا کلامه فی احیاء العلوم چون برود مؤمن برای زیارت میت پس باید  
 که پیش از در آمدن در مقبره و پیراز پائی خود در کف و سلام گوید بدین نهج که سلام جیکم یا اهل لا اله الا الله  
 انتم ان سلف و نحن لکم تبع **در آیه** الصدور میگوید اگر سلام را پس از خود در سلام کند که در اینجا  
 فرشته می آید که از اموات رد سلام میکند و در بعضی از فقها در اموات سلام کند بیکدیگر گوید و علیکم السلام  
 از آنکه بدست سرت موات بر همین طریق است و نیز سلام برین طریق دادن تقاضا میکند در آنجا خلاف  
 صورت اول که رد سلام بر آن واجب است کذا **فصل** اب المؤمنین پس از آن بمقابله روی میت بایستد  
 و بخواند فاتحه و اخلاص هفت بار که در حدیث صحیح است که چون مؤمن آیه الکرسی بخواند و بخندد ثواب  
 آنرا برای اهل قبور بفرستد حضرت حق تعالی بسوی قبر هر میت از مشرق تا مغرب جهل طبق نور و  
 فراخ که مانند قبر باشد ترا در باره برای هر میت درجه و عنایت کند برای خواننده ثواب نصبت  
 بنوعی سلام و بعد آن حق تعالی بمقابله هر صوف فرشته که بشیخ میگوید خدا تعالی را و ثواب آن شیخ  
 در تمام اعمال آن خواننده نویسد و چون هفت بار اخلاص بخواند اگر میت غیر مغفوره است بیاورد  
 او را حق تعالی برکت قرآن مجید و اگر پیش ازین مغفوره است بخشیده شود خواننده را و نیز **در آیه**  
 از آنحضرت هر آن مؤمن که بگذرد در مقبره و گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله الحمد یومئذ  
 و میت و روحی لا یموت ابد ابد اذ و اجلال و الا کرام بیده الخیر و هو علی کل شیء قدير منور گرداند  
 حضرت حق تعالی آن مقبره را و بنویسد برای آن خواننده صد نیکی و محو کرداند برای او صد بار  
 کذافی **در آیه** انقضات و خواندن قرآن در مقبره بر کرده است نزد ابو حنیفه رحمه الله و نزد محمد رحمه الله

کرده نیت و فرموده است صدر شهید رحمه الله که فتوی بر قول محمد است رحمه لیکن با و از بیت بخواند که  
 المؤمنین و مسح کنند قبور را که وضع البید علی القبر بدعه کذا فی **صحیح** و نه بوسه دهد و نه مس کند که بدست  
 از گشته ها بیورد و نصاری است که کذا فی **صحیح** الهیوفیه و صحابه رضی الله عنهم چون آمدند در قبور مس کنند  
 سوی روی میت و چهری از قرآن خوانند و بعد از آن باز گشته **صلوات** دهت بر کتفه دهد در محل  
 فرمودند هر مومنی که قبر یکی را ببیند و یاد دست بر کوفه فرود آرد پس رسم کاقرآن بجا آورد به ششم  
 روز قیامت با آن طایفه او را چشم گردانند کذا فی **صحیح** الهدایه و اگر باشد قبر مومنی صالح و ممکن بنام او را  
 طوط کردن بگردن او سه بار اما بذا کلامه و آمده است در **صحیح** هر که زیارت کند قبر مومنی را  
 و گفت بران قبر بند و بگوید اللهم انی اسألك بکرمه محمد وآله ان لا تعذب لهذا المیت بر دارد  
 حضرت حق عذاب از قبر آن میت تا روز زمین صور کند **صحیح** و در شرح **صحیح** مذکور است  
 بدست کا همیشه منذب بنام تا روز قیامت در درخته میشود و او را عذاب کور در روز جمعه و تمام ماه مبارک  
 رمضان بگردد پنا بر ما علیه السلام و بعد مضمع جمع در رمضان باز کرد بایشان عذاب و بدست مومن  
 اگر مصلح است نمی بشیر او را عذاب کور بلکه ضغظ اندک باشدش و می یا بدینول عذاب و خوف آن و اگر  
 عاصی است می بشیر او را عذاب و منقطع می شود از عذاب کور و شب جمعه و روز جمع و روز **صحیح**  
 و باز کرد بدوان عذاب تا روز قیامت و اگر مومنی در شب جمعه و یا روز جمعه بمیرد می بشیر او را عذاب  
 کور یکسانه بعد از آن منقطع میشود باز کرد تا روز قیامت و می بشیر روح او متصل بگردد و همچنین چون  
 کرد در جسد خاک متصل بگردد بشیر و روح و جسد هر دو در زمین شوند بعد از عذاب همچنین تصریح کرده است  
 شیخ ابوالعین رحمه الله بذا کلامه در **صحیح** مذکور است که زیارت قبور در هر هفته افضل  
 مستحب است و ایام زیارت چارانه شب پنجشنبه بوقت غایت و یا شب جمعه یا روز آدینه بعد از نماز **صحیح**  
 و فی روایت پیش از نماز پیشین و غیر روایت پیش از طلوع آفتاب که **صحیح** کرده شده است از

Marfat.com

ال غاصم رحمہ اللہ کہ دیدم من غاصم رادد خواب و پر سپیدم من آیا میدارند زیارت هر کس که آری اگر شب جمعہ با  
 روز شنبہ تا طلوع آفتاب میکند و **کرده شده است از اب الیث رحمہ** که بخواند فاتحہ یا ختم کند در  
 روز جمعہ پیش از زوال در کورستان تشویش میرسد روح میت را از جهت آنکه جمله ارواح تحت عنایت جمعی شوند  
 و سبزه میکند حضرت حق را در نماز میکند با فرشتگان تا وقت ظهر یا از میس علیہ السلام علم می شنوند علی حلقه  
 فیہ پس اگر کسی ختم میکند بنیت ایشان پس روح میت بجانب قاری متوجه میشود و از ان نعمت محروم میا  
 و لعنت میکند خواننده را تا جمع آئند و اگر در روز جمعہ پیش از زوال فاتحہ یا ختم بنیت مرده در خانه خود  
 خواند جایز است پاشمال کذ السماع من اهل العلوم **فصل هشتم** در بیان ریاء و اخلاص و  
 ملائیم آن در **فصل** العلماء میگوید که گذاردن و شروست فجر در خانه افضل است زیرا که نیکر صلوة  
 مکتوبه هر چند که از نظر مردم پوشیده کند ثواب بسیار تر و از ریاء محفوظ تر باشد در **کتاب** معاد  
 میگوید که ریاء بر سه نوع است اول ریاء باصل ایمانت عیاذا بالله تعالی منها و این ایمان منافق را  
 بود و کاروی صعب تر بود از کارهای کافر که وی نیز باطن کافر است و بظاہر تلبیس همی میکند  
 و چنین در ابتدا اسلام بسیار بوده اند اکنون کمتر باشند اما ابا حنیان و کسانی که ملحق شده اند  
 و بشریعت و آخرت ایمان ندارند و بظاہر خلاف آن همین کنند این از جمله منافقان اند که جاوید  
 در روز جزا باشند و ریاء طاعت مفروضه در منی **کما قال** اللہ تعالی لا تحسبن الذین یفرحون  
 بالآل و العیال ان یکفروا بالکم لیفعلوا فلما تحسبنم بمفازة من العذاب و لهم عذاب الیم  
 تا قبله تراوی ریاء همی بس **بگذر که این** هواست بگذارد موس **طاوس** کرد در زیر لعل  
 بلخ صوفی نشود بجا که بشیند کس **جاهل** تو انگری بال داند و عاقل باعمال آنجا که نظر تحقیق است  
 وجود مال و بال است و رویت اعمال سلسل و عادل لیکن اگر بنیت اخلاص عملی کرده باشد  
 مردم بمقابل آن عمل او را مدح کنند و او بر مدحی **فراخ** مطلع شود و خوشحال گردد و در آن هیچ

قدحی نیت که فرموده است پیغمبر علیه السلام ذلک عاجل بشری المؤمن که آنرا کفایت **نفسی** داریم که نفس  
 مگر نفس و اغوائی شیطان ایمن نباشد که در زینت است این رباعی **نفسی** داریم که نفس  
 مه کردد گویم ریاضت ششم همی به کردد چندان که کجده لاغزش کردانم از یک سخن فصول و فرجه  
 کردد پس لازم دو واجب است بر هر مسلم که در خلا و ملا به نیت اخلاص و تعظیم دادن امر استقامت  
 را که از شر ایطایمان است بکند هر عبادت که کند نما باشد یا بدنی باشد یا مالی باشد نه بجهت نیت جنت  
 که طلب مخلوق و نه بجهت نجات از نار که خوف از مخلوق باشد **نظم** بسندار کرامتی کرده که زنی برین  
 حضرت آورده با حسان آسوده کردن دلی به از الف رکعت بهر منزلی پس مراد از احسان آن  
 معانی آنکه حضرت معین الرسالة علیه السلام از روح القدس مسأله تیسرود که ما الاحسان قال الاله  
 ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانیراک و مراد از آسوده کردن زنده داشتن دل  
 خودت بجنور و خشوع قلب با حضرت حق تعالی فی **است** المریدین اخلاص عبارت است از  
 تنها کردن ایندن حضرت معبود تعالی را در عبادت یعنی مراد عبادان تقرب حضرت حق بیشتر چیزی  
 دیگر از حاصل کردن ثناء اندر زبان خلق یا دوست مردم یا غیر آن **بزرگ** دیگر میگوید **الاحسان**  
 لایه خل فی عمله زیاده او نقصان لاجل الخلق و لای غیر حاله التي هو علیها عن الملبس و المظعم و غیر  
 ذلک لاجلهم **کنوله** علیه السلام لن یقبل الله العمل الا ما کان صواباً خالصاً **المرید** ما کان وفق  
 الشریعة الممطرة و انما لیس ما ارید به وجه الله تعالی که آن **الکلیه** ادعی الله تعالی الی داو علیه السلام  
 فی الزبور و من اعظم ممن عبدنی بجنه اونا رلوم یخلق جنه اونا رالم اکن اهل ان اطاع  
 کیت ظالم ترازشخف که مر اسبیب نیت یا بجات از دوزخ میجسته پس اگر نیت و دوزخ  
 پیدا نمود مستحق برتش نبودم **مست** که پرسیدند از حضرت مشیخ رحمه الله از معنی حدیث نبوی  
 علیه السلام که فرمود اکثر اهل الجنة البهاجا جواب گفت چرا ایلمه نباشند که معطی و منعم را که آشته

Marfat.com



بخت و اسرار گفتا کنند **س** آنها که بجز روی تو جای نگرانند **ک** کوه نظر اند چه کوه نظر اند **س** که روزی  
جماعت یاران ذوالنون مصری را که این دیدند گفته موجب گریه حجت گفت روش در بقعه چشم در خواب شد  
حق تعالی را در خواب دیدم گفت یا ابا الفیض خلق را ایما فریدم برده خبر شدند چون دینا بار ایشان عرض  
کردند خبر روی بدینا نهادند و آن یک جز نیز برده خبر شد بخت بر ایشان عرض کردند خبر روی به  
بخت آوردند و آن یک جز نیز برده خبر شد خبر از آن بر میدند و پرکننده شدند از بیم دوزخ  
ترسیدند پس یک جوان که بدینا فریفته شدند و نه بهشت میل کردند و نه از دوزخ ترسیدند  
گفتم ای بندگان من بدینا نگاه کردید و به بهشت میل نکردید و نه از دوزخ ترسیدید پس ای بندگان من  
از من چه مطیبه و کسر زد و آوردند و گفتند انت تعلم ما نرید تو میدانی که چه میخواهم که **س**  
و در رساله شیخ اسماعیل غزنوی رحمه الله میگوید من عبد الله للجنة فكانت الجنة و من عبد النار فكانت  
عبد النار یعنی که پرستند حق تعالی را از جهت بهشت پس گویا که بحقیقت معبودی بهشت و اگر پرستند  
از جهت دوزخ پس گویا که معبودی دوزخ است پس بهر دو تقدیر عابد مخلوق است همچو عابد صنم نه عابد  
خالق الامام چنانکه در مثل است **س** هر چه در بنده آنی بنده آنی و ما شغلک عن الله تعالی فهو صنمک  
**س** که عمر بن عبد العزیز نامه نوشت سوی حسن بصری رضی الله تعالی و گفت مرا نصیحت کن  
کو تا به چنانکه یاد گیرم و امام خویش بازم حسن این نوشت **س** چون خدا با تو هست پس از کسیت  
و در خدا با تو امیدت چیست پس از سی سال اینم سخن شد بجا قلا **س** که یکدم با خدا بودن به از  
ملک سلیمان **س** شیخ روم رحمه الله میگوید که احذاصل امینت که بنده عوض طاعت خود طلب کند  
در هر دو برای **س** طالب ارامان جوید یا کند میلی بهشت در طریق عشق یا خود بودنی یا دوست  
میرسد علی جهاند در و در دست خود میفرماید صدق آرت آنچه داری نمائی و احذاصل آنکه از  
غیر حق نبرائی **س** ای عزیز و فقک استقل الصدق و الا خلاص که رعایه صدق و احذاصل برسانک

فرزند عین است **گفت** که راه بصری رحما در ساجات خود کفحه الهی مرا آنچه از دنیا قسمت فرمود و بدستمان خود بدو  
 و هر چه از آخرت عنایت کرده بدستان خود داده مرا در این جهان ذکر تو کایست در این جهان لغای تو  
**شعر** ولوداواک کل طبیب این بفر کلام بیلی باشفا کا زیر آنکه صدق و اخلاص ثمره محبت عشق  
 و اشتیاق است محبت عبارت است ازین که المحبته طایر لا یتقطط الا حبه القلب **تن** من کبایا  
 بیم رس ماد کود او ماس اب رحیا کیون جهوتی جو بری بیم کی بکس والعشق نار تحرق  
 ماسوی المحبوب **دو** جنگ ایک جوابی بیم کن جن دیم کیماں دہیاں سکے سبیم جا کر کی کبھی  
**گفت** کہ یکی از و پر سید چه پشه داری گفت نہ ہستہ کہ کارکنان حضرت حق را بہ پیشہ حاجتہ منت  
 کہ انی **گفت** جنید رضی اللہ تعالیٰ عنہما گفت کہ بوقت شغل با حضرت حق اگر عقبی در فکر کم کند رکند غسل را  
 بر خود لازم کرد انم از آنکہ آخرت جنت است و در جنت زوجیات و شہوات است و ذکر شہوات  
 جنابت است و اگر در خاطر دنیا حظور کند و صنوبر خود لازم می شوم از آنکہ دنیا محدود است  
 و ذکر محدث حدت است **بیا** تا جہاننا ہم بر زمین درین خار و خشتش اندر زمین زمان  
 و مکان را قلم در کشیم قدم بر سر جہنم اختر زخم مکر و ارہیم از عم نیک و بد و زین خوشک  
 چشمہ برتر زمین در **شعر** قدسیہ میگوید کہ شیخ ما قدس سترہ کہ ان عالم را با نواعارف سبحانہ مقبول  
 بارگاہ نبوی مولانا شی جلال الحق والدین الخجندی ثم المدنا قدس سترہ در اوقات مجاورت مد  
 ازین بفر سوال کرد کہ اگر ترا ہزار سال عمر دھند با کد امطاعت اگر صرف کنی آنچه دانستہ از  
 اعمال خیر و انواع تقربات برو شمر دم فرمود کہ من این کنم بکہ ہفتاد و نہ سال نفس با بر تحقیق  
 صدقہ اخلاص رہت دارم و یکسال علاج جنین مرا کفایت بود و حق اینست کہ او گفتہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ  
**کمال اللہ علیہ السلام** حیات الارض بالناس و حیات الناس بالروح و حیات الروح بالانفیل و حیات  
 العقل بالعلم و حیات العلم بالعمل و حیات العمل بالاخلاص جنید رضی اللہ عنہ را پرسیدند از اخلاص گفت

فرض فی الغرض وفضل فی النفل لیکن صدق و اخلاص کمتر کسی را یکبار بیشتر ندم است **فیه** الشیخ نقلت  
از ابراهیم نخعی که گفت سه سال علم آموختم به نیت غیر حق بعد از آن مرا صدق و اخلاص عنایت کردند  
که لوجه الله تعالی خواندم و خوانیدم **و** من الشیخ الفرید کبج شکر رضی الله عنه زرت الاخلاص بطاعة  
بعد ثلثین حوالا **س** ماهها باید که تا یک شکر اصلی را آفتاب **لعل** کرد و در بدخشان یا عقیق اندرین  
ماهها باید که تا یک رانه پنبه زاب و کل شاهی را حکم کرد و یا شهیدی را کفن **مسئله**  
در میان فواید ستفقات در **مسئله** میگوید که مکروه است مصافی کردن بعد از اداء صلوته بهر حال زیر کعبه  
بدست صحابه رضی الله عنهم مصافی نمیکردند بعد اداء صلوته از جهت آنکه این از سنن رسول است  
در شب غزه ماه نومردمان دست یکدیگر میسوسند نه عادت است **ب** یا بفضل جواب فرمایند  
مکروه است **س** مردمانه اکتار کردن دست بوسیدن چگونه **ب** با پیراهن و از ار  
لا باس است که آن فی حیره الفقه و در عین **الع** مسلم مسطور است که معانقه و مصافی با جابه عادت کفار است و  
درین ایضا مؤمن است نیز و طریق مسنون با جابه است **فیه** الهدایه روزی قطب العالم است  
برکاته میفرمود که شیخ علاء الدین طاولیا و دیگر کجیس را دست میدادند از آنجهت که ما غرق شدگانیم  
دست غیر بر ما توانم داد و اگر دست یکدیگر داده اند نیت آنکه شاید دست امر زبیده گرفته شود امر زبیده  
کردنی **س** لکل امر دمانوی **س** پنج اندر روزه بزرگ اند تمام سال **س** کانه ثواب هر یک روزه چهار  
سال **س** از آن پنج بیت و هفتم رجب المرجب است زیرا که در آن روز عروج محمد است **س** روزه دوم پنجم  
بیت ذی القعد شد اینند بنا در آن کعبه احد **س** روزه سیوم نهم از ماه ذی الحجه است  
کار و زبانه کعبه مایان مرتب است تاریخ بیت دومی از محرم الحرام کرده امامت از روز آن  
مقتدا نام **س** روزه دوازدهم اول ربیع دان **س** کان روز سفر کرده پیغمبر ازین جهان دیدیم در  
مدارک یا پنجمین ثواب در وردنا شایخ هم مت با صواب افتاده نظم خام برای تذکره عنوام

Marfat.com

از و ائمه الانام محمد سعید نام در **تفسیر** مذکور است که سه خبر از اخلاق انبیاء است تجلی الاضطرار و تاجیه  
 السحر و السواک در **تفسیر** خیر الدین ناقلاً از مختار الفناوی میگوید که ادا کردن نماز نفل افضل است  
 از روزه نفل و در از کردن قرأت نفل است از بسیاری رکعت نماز و ادر شیخ شیخ الاسلام  
**تفسیر** و دیگری از کتب منقول است که رسول علیه السلام در شب معراج قومی را دید که در دوزخ حیران  
 باقتل و در آن قومی اند مجوس و معذب میشوند پرسید که این که ام طایفه است که بدین حالی بینم  
 پس فرمود جبرائیل علیه السلام که از امتان تو باشند که از بیجهان با ایمان رفته باشند پس رسول  
 علیه السلام حزین و غمناک گشت از جبرائیل علیه السلام التماس کرد که علاجی بیاورد تا امتان خود را بر آن  
 و نایم که آن علاج ایشان سبب رستگاری از گرفتاری و عذاب و خواری دوزخ بگردد پس جبرائیل  
 علیه السلام از درگاه ملک العلام بیامد و فرمود یا رسول الله صلی الله علیه و سلم هر که از امتان تو برین **نظیفه**  
 مداومت نماید از زوال نعمت ایمان بوقت انتقال از دوزخ و دنیا بفضل حضرت منان محفوظ و  
 مصون رود آن جهان که ایست بعد از نماز پیشین و در رکعت به نیت حفظ ایمان بگردد و بخواند  
 در رکعت اول بعد از فاتحه ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض الی قوله قریب من المحسین  
 و در رکعت دوم ان الذین امنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلاتا اولیة  
 بعدهم باران دعا، با تدبیر معانی بخواند بسم الله الرحمن الرحیم سبحان من لم یزل کان کما هو  
 الان سبحان من لا یزال یكون کما کان فکان کما هو الان سبحان من لم یتغیر فی ذاته و لافی صفاته  
 و لافی اسمائه بجدوث الاکوان سبحان القایم القیام سبحان القایم الیدایم سبحان الابد الاول  
 المبد سبحان الیاتی المعنی سبحان من تسمی قبل ان یسمی سبحان العلی الاعلی سبحان و تعالی سبحان سبحان  
 فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون **در السبأ** چون ویدی از خانه بیرون آید این  
 کلمات بخواند کلمات ببارکات اینند بسم الله الرحمن الرحیم حررنا و علی الله توکلنا ربنا افصح بیتنا

در بین قوم سابقین و ائمه خیر الفاعلین بسم الله الرحمن الرحیم توکلن علی الله و علی طمأنینة رسول الله صلی الله  
 و لاجول و لا قوة الا بالله اللهم اعصم دینی و دینای و آخرتی و اگر نه شیطان بر کردنش سوار میشود  
 هر طرف که مرض او بوده بشیر و معصیت حضرت حق بجام مجوسپ میکرد اندقی **مسئله** السعادة اگر شخصی  
 بظرف می رود و طایری می پیرد یا حیوانا آواز میکند از زغال بد میگیرد و باز کردد اگر معتقد است که  
 بسبب آن طیر یا آواز زبان خواهد بشیر کافر میشود **مسئله** قال کرتن با آواز دده یا پرند و مانند  
 این کفوت با اتفاق قول مذاب علماء دین رحمهم الله و اگر همچنین کرده بشیر باید که این الفاظ اعتقاد  
 دل بخواند تا مسلمان شود اللهم لا طیر الا طیرک و لا یرک الا یرک و لا حیوة الا حیوة **مسئله** مذکور است  
 که قال بد کرتن از پرند و چار پای و غیره آنست که از وی میترسد و اعتقاد دارد در دهر که توکل  
 بر خالق موجود است در شسته بشیر او را مضربا شد بدایع المعانی فی ام المعانی **قال** علیه السلام لایاتی  
 علی الناس زمان الا بعدة ثم من اراد ان الیتا فایرة الفیة و مزرعة الیلاد کل حین تظهر من بینتها  
 حادثة و تظهر من کما مهرانة ثم و اقر الزمان اکثر ثم او اظهر من او فیة ایضا **توکل علیه السلام**  
**نعم** انی قال الفال ان یتقال الرجل بوجه حسن او صواب حسن او استماع طعام بنی عن سعادة  
 و امن و سمانه و یظهر هذا المعنی قوله علیه الصلوة و السلام الفال من الله و العیلة من شیطان و  
**مسئله** الشیخ اگر شخصی بوقت خوردن طعام این کلمات بر زبان راند ضرر نکند او را چیزی اگر چه آن طعام  
 بزهر آلوده شده باشد **بسم** السخیر السماء **بسم** اللدرب الارض و **بسم** اللدرب السماء **بسم** اللدرب  
 بر که و شفا **بسم** اللدرب ای میده الشفا **بسم** اللدرب ای لا یضر مع **بسم** اللدرب فی الارض و لانی السماء  
 و هو سیمع العیلم و بجهة در در همین دعایت کذا **مسئله** السعادة فی **مسئله** فرمود بسینه  
 علیه السلام هر شخصی که بعد از خوردن طعام یا آب این کلمات بر زبان راند بیمارزد و حضرت حق  
 جل و علا کنان و آینه امام را که اینست احمد الله الذی اطعم و سقانی و زرعتم من غیر حول متنا

تکلیف

دلاقوة وينير **عليه السلام** كه نشستن دست پيش از طعام فقر او ور ميگند و بعد از طعام خسته را و بعد از طعام سه بار مضغه کند که ذائقه **اللبا** وينير مروت از آن حضرت كه غسل او بدير يكيم قبل الطعام خانه کفاره للمذنبه کلها ومن غسل يديه بعد الطعام غفر الله له الذنوب واعطاه بكل شعرة حجة بهرة وعمره دفعت له ابواب الرحمة واستغفر له الملائكة وان مات في ذلك اليوم واليومية مات شهيدا او كتب الله له بكل لقمته اكلها عتق رقبته ويمن ان جاء سماان بر سفره حاضر شده باشند بايد که اولاً ابتدا نشستن دست از کودک کند و آخر از بزرگ کند **في ان** ان الله تعالى ليرض عن العبد ان ياكل الاكلة فيجده عليها وان يشرب الشرية فيجده عليها يعني حضرت حق جل و علا راضی میشود بر آن بنده که بخورد یک لقمه و صمد گوید حضرت معطر را و بامینوند که کج عم آب پس حمد گوید نیز همچنان ابتدا بهر لقمه تسمیه گوید و این تسمیه در اول لقمه و حمد در آخر لقمه و قوی گفتن سنت است که آن طعام حرام نباشد و اگر حرام بنهر تسمیه و حمد نگویند اگر شبهت گویند بسم الله الرحمن الرحيم ان كان حلالا واحمد الله ان كان حلالا استغفر الله ان كان حراما در سخن مسافع مذکور است الاكل عورت رحم المسلمين یعنی خوردن ما مستور است رحمت کند حضرت حق بر آن بنده که میپوشد او را از نظر خلق و در **تسمیه** المتغلبين از وضع است اینکه تکرار کند از سیری و بسیار خفتن بر سیری و بسیار گفتن که دل سیاه شود و نیزه آختر از کند از طعام بازار اگر ممکن بنهر که طعام بازار قریب تر است سوی نجاست و جنابت و دور دارند است از ذکر حضرت حق و قریب کننده است سوی غفلة از جهته آنکه نظرها فقر او کسنگان بروی می افتند و قدرت خرید آن ندارند و ریخورد نمینوند پس میرود برکت آن طعام فی **سران** الهدایه در حدیث است باین نشان نشاید خوردن نشاق قدح عشق در **فادی** خانه مذکور است که مکروه است طعام ملوک و سلاطین خوردن بسبب آنکه اغلب وجوئات ایشان امروز از مال تعدی و ظلم بنهر چنانکه مال دلالت بازار مال و مال حرامی و مال امیر مظلوم با و مال محکومی غلبه مال حاصل کینان و مال تبیه سندن و مال داغخانه بستن

تسمیه گوید  
تقوی و تقوا  
شماره بخورده  
شماره بخورده

نشان آنکه مال با  
نشان آنکه مال با  
نشان آنکه مال با

و مال

و مال نهمان و مال بوزه که آن کس که مال ما بیکران کس که مال بزه و ترزوشان کس که مال لیه یعنی  
 اخراجات و نشیت و نمت و مال صابون که آن کس که مال مرده کس که مال مصادره یعنی طاعت بر  
 که بنادون با حجت شرع کس که مال و اسباب دینوی از یکی کس که مال میوه فروشان و مال کرمی و مال  
 کل فروشان و مال جرای کس که مال غایب از دیگران کس که بخیر حواله و کفاله و بغیر قبول کردن با تفاق و علما  
 دین اسلام این اموال حرام است بغیر اختلاف و پیش ملک زمانه اغلب این وجوه است از آن سبب  
 طعام و شراب ایشان خوردن حرام است **کذا فی** الهدایه و فیہ ایضا اگر مضیف طعام و یا آب پیش  
 پیران بیارند و پیران بغیر اذن مرغیر بر طعام و آب بد فعلی نامشروع کرده بشود و غیرها خوردن  
 دست میدن حرام است و برداشتن بغیر اذن مضیف و خوردن با اذن مضیف نیز جایز نیست  
**طعام در پیش خود بخورد و در صحنک و در کاسه عیزی دست نزنند که دست انداختن و آن طعام**  
**خوردن نامشروع است که در جنت هر آنکس که قصد بر طعام برادری کند تا خوانده و در آنجا نشود و فاش**  
**است و در خوردن حرام خوار کذا فی** سعادت مسله سنت رسول علیه السلام است که خدمت مهمانان  
 مضیف خود بکند که چه وی یکی از اشراف باشد و مهمانان دون او باشند تا ثواب جزیل یابد  
**من دُعی الی ولیمة او طعام فوجدتمہ لعبا اولهوا او غفرا فلیس له ان یجلس فی ہذا المجلس**  
**بل الاحب ان ینفرت عن تک المجلس و کذا اذا کان علی المایذہ قوم یغیبون الناس منعی للسم**  
**ان لایاکل من ہذا الطعام ولا یقع فیہا لای اکلام فی** مهمانان نشین خیر لازم و واجب است  
 اول نشینند هر جا که مضیف فرماید روم راضی باشد بر طعامی که بیارد پیوم بر خیزد مگر به استوری مضیف  
 و چهارم دعا کند صاحب طعام را بعد تناول کردن طعام پنجم طلب کند خیر از طعام که تناول  
 بان پیش از طعام و پس از طعام رافع میکند مقدار رحمت را دست است نیز ششم گنہ طلب کند از  
 و جرای در حق مهمان دیگر دست نیست **کذا فی** **داجابت کند مسلم را چون خوانده شود بسو**

ولیمہ اگر دران ولیمہ بعت و رسم ناجایز نباشد و کمان حرام نباشد که فرموده است پیغمبر علی السلام لودیت  
 الی کرایع الغنم لاجنبه اگر چه آن داعی از اذل الناس و افقر الناس باشد و عذر روزه نکند بکه  
 اگر روزه نفل باشد او را اجابت بکند و روزه را قضا بدهد که درین صورت اجتماع العبادتین میشود  
 یکی آنکه روزه را قضا خواهد داد که پیغمبر علی السلام فرمود تکلف لک اخوک و تقول الی صایم  
 دوم خوش کردن مؤمن را برابر روزه داشتن است و دران حال تر حال است و نیز **سوره** از  
 نسیان توری رضی الله تعالی عنه هر که کور دل بنماید و از تنگی رزق عاف شده باشد این دعا را هر روز  
 بوقت باداد بخواند چندان علم کثایش شود که در بیان نیاید و چند آن رزق فراخ گردد که در  
 شمار نیاید دعا تضرع نیست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انت اله العالم و انا عبدک جاهل  
 اسالک ان ترزقنی علما نافعاً حتی اعبدک بعلمک و الا هلکت یا رب اللهم انت اله الغنی و انا عبدک  
 فقیر اسالک ان تحفظنی حتی لا ادنوا مالاً احتاج الیه و الا هلکت یا رب اللهم انت اله القوی و انا  
 عبدک ضعیف اسالک ان تعیننی حتی اعلم الشیطان بقوتک و الا هلکت یا رب اللهم انت  
 اله قادر و انا عبدک عاجز اسالک ان تجعلنی قاهر علی نفسی حتی اقدر بقدرتک و الا هلکت  
 یا رب و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آلہ اجمعین یا ارحم الراحمین **الاسماء** الصمیمه ان کل من تملوا  
 بینه الاسماء الاربعة اثنی عشر الف مره یصیر غنیاً و یروی اربعه من المشایخ شهدوا بکذا عملوا  
 بها و الاسماء الاربعة هذ یا قوی یا غنی یا ملکی یا قوی هر که بعد از فریضه نمازده بار بگوید  
 اللهم ارزقنا رزقاً لا نواخذنا به حضرت حق روزی کفاف بوی رساند تا آنکه محتاج ماند و نه از  
 بعد مردن ترک بماند هر که بعد از هر فریضه نمازده بار بگوید اللهم اناسمین بک علی طاعتک  
 علم نافع او را روزی شود که آن **جلالی** و اگر باران نمی بارد و کانه نفل بکند او را بجز در  
 جای تنها هزار بار این رباعی بخواند **یا رب سبب حیات حیوان بقرت و از خوان گرم**

فمن



فت اللوان بغزرت از بهر تشنه طفلان بنات و از دایه ابر شیر باران بغزرت **در حسن قضین**  
مذکور است چون مؤمن بعبادت مریض رود و هفت بار این اسم بروی دهنه اجلس زبیده است زود صحت یابد  
بسم الله الرحمن الرحیم اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک و اگر جای درد کند بران دست بزند و هفت بار  
گوید اعود لبعزت الله و قد رتبه من شرم ما نجد و نوحی ذر و اگر بخورد بدین شرمه اجد و اخاذر گویند و بجای در  
هفت بار و بالحق انزلناه و بالحق نزل ترهین خاصیت دارد در **قرآن** جلایا میگوید که فرمودست هیچ ننگ  
دست بکاتم هر که این آیات کریمه بر آب بخواند و مریض را بخورد تا هفت روز باذن الله تعالی شفا  
یابد **وینف صد و رقوم مؤمنین و شفا للمانی الصد و رالی المؤمنین** کخرج من بطونها الایة و نزل  
من القرآن الایة و اذا مر صنت فهو شیفین قل هو للذین آمنوا شفا الایة بحط **ط** و س عذره  
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انک قلت فی کتابک المحکم المنزل علی نبیک المرسل و ما اصابکم من مصیبه  
تا و یعفوا عن کثیر اللهم صل علی محمد و علی آل محمد اجعل هذه المریض من الکثیر الذی تعفوا عنه و تبر اعنه  
ایها الوجع و ارتحل الباعه عن هذه العبد الضعیف کتک و رحک ما الذی سکن لمان فی السموات  
و الارض و هو العزیز الحکیم و اگر بکیرت شفا نشود و مریض دوم بر مریض بخواند و اگر تب زده شفا  
بار بروی بخواند اسأل الله العظیم من شرم کل عرق و نقار و من شرم الناس و اگر نظر زده باشد بار  
بروی بخواند بسم الله حبس جالس و حجر بایس و شهاب قایس ردت عین العین الیه و علی حب  
الناس الیه فارح البصر هل ترى من فطور الی قوله **ب** روان یجاد الذین کفر و الایة و اگر کج  
نوع مریض صحت نیابد چیزی ذبح کند و لیمه باز پیش و پس طعام دست فقرا نشویند هر چار گوشه  
اندرون خانه بیندازند و بعد خوردن طعام ده بار در و در این اسم که بعبادت مریض که مذکور است  
هر هم بخواند و بر مریض بدین شرف الله العزیز صحت یابد **در بیان مبدار**  
خلقت عالم و معاد آن ای عزیز اصلح الله تعالی شانک شایع اصول سفار در حاشیه زنی گویند

که فرموده است جماعتی بپایه از نگاهشان که برستی عالم برود و گویند است یکی عالم امر که بلفظ کن موجود شده است کما قال  
**الله تعالی** کن فیکون وان عالم امر چیز است که مسامت کرده نمیشود و در از جهت غایت لطافت و طهارت  
 چنانچه عالم ارواح **قال الله تعالی** دیا لکن عن الروح قل الروح من امر ربه و بر قول بعضی روح گفته  
 مصور بصورت جسمه یعنی روح هر چه مصور است بصورت جسمه آن چیز و در عالم خلق است که آن قابل  
 مسامت است از جهت کثافت و افزیده شده است در شش روز کما **قال الله تعالی** ولقد خلقنا السموات  
 والارض وما بينهما فی ستة ايام وما منا من اعوج یعنی بعد از آنکه آسمان را و زمین را  
 و آنچه در میان ایشانست در شش روز زبیه است هر ازان ربخی و این آیه رده است برای یهود که گفتند  
 که حضرت حق در روزت چیزی پیدا نکرد بلکه از ماندگی آخرین شش روز آرام گرفت بل انما امره  
 اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون اما درین نکته است می باید دهنست یعنی حضرت حق با چندین قدرت  
 که عالم را در شش روز بیا فریاد اثار است باین که کار حکیمان شتاب نیست التانی من الرحمن **التعجیل**  
 من الشیطان **لین** حق است مگر در لفظ **قالت** که شتاب است **حضرت حق** در روز کثیفه  
 آسمانها و زمینها بیا فرید و در روز دوشنبه آفتاب و ماهتاب و ستارها بیا فرید و در روز شنبه  
 زرشکان و جانوران و مرغان هوا بیا فرید و در روز چهارشنبه دریا عالم و رودها آب روان کرد و  
 چشمها آب گشت و درختها زامیوه عنایت کرد و بناتها از زمین بر آورد و در روزی بندگان قسمت کرد  
 و در روز پنبه بهشت و دوزخ و حوران بهشت و زرشکان عذاب بیا فرید و در روز جمعه در سجده  
 فرمود تا خاک آدم علیه السلام را سجده کنند کما **قال الله تعالی** واذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا  
 الا ابلیس الایة اگر حق تعالی خواست هر دو جهان فایده بیان ایشانست بلکه هر چند ازین عالم را بیک  
 طرفه العین بتوانست از زمین بیکین یکین طریق از بیدار از قادر مطلق حکیم از عالم معنی بنور که یکی  
 ازان معنی است که تعلیم شهر برای عالمیان که باین عجز و نقصان در امور دین معرفت نماید در

از شش روزی که در روز شنبه آسمانها و زمینها بیا فرید و در روز دوشنبه آفتاب و ماهتاب و ستارها بیا فرید و در روز شنبه زرشکان و جانوران و مرغان هوا بیا فرید و در روز چهارشنبه دریا عالم و رودها آب روان کرد و در روز پنبه بهشت و دوزخ و حوران بهشت و زرشکان عذاب بیا فرید و در روز جمعه در سجده فرمود تا خاک آدم علیه السلام را سجده کنند کما قال الله تعالی واذ قلنا للملائکه اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس الایة اگر حق تعالی خواست هر دو جهان فایده بیان ایشانست بلکه هر چند ازین عالم را بیک طرفه العین بتوانست از زمین بیکین یکین طریق از بیدار از قادر مطلق حکیم از عالم معنی بنور که یکی ازان معنی است که تعلیم شهر برای عالمیان که باین عجز و نقصان در امور دین معرفت نماید در

Marfat.com

الامراء و سبب المعاد مذکور است در فضل پنجم در معرفت کیفیت خلقت عالم از جمله اربابها **اعلم** یا عزیز و فطک  
 المعرفه خلقه العالم اول چیزی که صانع عالم بیا فرید جوهری بود که نام آن جوهر روح اول است چون خدا تعالی  
 خست که عالم ملک و ملکوت را بیا فرید بآن جوهر نظر بهت کرد آن جوهر یکبار احت و یکبارش آمد آنچه زبده  
 و خلاصه آن جوهر بود بر سر آمد مثل زبده قند و آنچه در روی و لده و کورت آن جوهر بود زیر نشست  
 بر مثال دردی قند خداوند تعالی و تقدس از آن زبده مراتب عالم ارواح بیا فرید و از آن دردی  
 مراتب عالم اجساد و عالم ارواح را سیزده قسم کرد ایند و مراتب عالم اجساد نیز سیزده قسم بیا فرید  
 چه ظاهر عنوان باطن است و ملک نمودار ملکوت است ای عزیز گفته اند که آفریدن ملک بر مثال ملکوت است  
**کما قال علیه السلام** و روح کل شیء مصور بصورت جسده و اساس ملکوت بر مثال جبروت تا از  
 ملک است لال کند ملکوت و از ملکوت بجبروت **اعلم** ایها المؤمن **لا هوت** عبارت است از ذوات  
 حضرت تعالی و تقدس **و جبروت** عبارت است از صفات مقدس قدیمه **ملکوت** عبارت است از عالم ارواح  
**عالمیکه و است** عبارت است از عالم اجساد در عنونه میگوید که ناسوت اقوال رسول علیه السلام را گویند که  
 عبارت است از تربیت و ملکوت افعال آنحضرت را گویند علیه الصلوة و السلام که عبارت است از طریق  
 و جبروت احوال آنرا گویند که عبارت است از حقیقت و وصول و تقرب رسول به اتقان جوهر با حق  
**لا هوت** گویند و در **جبروت** حضرت محذوم شیخ شرف الدین مینوی رحمة الله مذکور است که موجود است  
 محسوسات را عالم ملک گویند و موجودات معقول را عالم ملکوت گویند و عالم بالقوه را عالم جبروت گویند  
 و هر چه ما و سایر اینست آنرا عالم لا هوت میگویند و بدین عبارت هم میگویند ملک عالم شهادت است  
 و ملک عالم غیب و جبروت عالم غیب الغیب است و لا هوت عالم غیب الغیب است و بده تقدیر همچنین  
 میکنند که لطافت عالم ملک بی نصیب ندرد با عالم ملکوت و ملکوت همچنین با جبروت و نفس علی بنی  
**القصه** اکنون مراتب ارواح بتفصیل بیان میکنم بدانکه خداوند تعالی با زبان جوهر که روح اول است



نظر جلال کرد و بجهت و خلاصه آن بر سر آمده دردی زیر نشست باز بان زبده نور انما نظر جلال کرد ان زبده نیز بگردان  
 و بگوش انداز خلاصه آن زبده روح خاتم انبیا محمد مصطفی علیه السلام بیا فرید از زبده و خلاصه آن با آن ارواح  
 باقی اولوا العزم بیا فرید از زبده و خلاصه آن باقی ارواح سایر رسل بیا فرید از زبده و خلاصه آن با  
 ارواح انبیا بیا فرید از زبده و خلاصه آن با آن ارواح اولیا بیا فرید از زبده و خلاصه آن با آن ارواح  
 زنا و بیا فرید از زبده و خلاصه آن باقی ارواح عباد بیا فرید از زبده و خلاصه آن با آن ارواح  
 دیگر مومنان بیا فرید از زبده و خلاصه آن با آن ارواح دیگر آدمیان بیا فرید از زبده و خلاصه آن  
 باقی ارواح حیوانات بیا فرید از زبده و خلاصه آن باقی ارواح طبايع آفرید و با هر روح چند  
 ملائکه بیا فرید عالم ملکوت تمام شد و مرآت عالم ارواح با خزرسیدنی **کلمه السمر** و له ای للروح  
 خمسة احوال حالة العدم كما قال الله تعالى هل اتى على الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا  
 الآية وحالة الوجود في عالم الارواح كما قال الله عليه السلام ان الله تعالى خلق الارواح قبل الابدان  
 بالفي عالم وحالة التعلق كما قال الله تعالى ونفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين وحالة المفارقة كما  
 قال الله تعالى كل نفس ذائقة الموت وحالة الاعادة كما قال الله تعالى ثم انكم يوم القيامة تبعثون الآية  
 اما فایده حالة العدم فلحصول المعرفة بحدوث نفسه و تقدم صانعه و اما فایده حالة الوجود في عالم الارواح  
 فمعرفة الله بصفات الذاتية من القادرية و العالمية و الحياتية و الوجودية و السميئية و البهية  
 و المسكنية و المریدية و اما فایده تعلقه بالحمد فلاكتساب كمال المعرفة في عالم الغيب و شهادة  
 من الخزيات و الكليات و اما فایده نفي الروح في الحمد فليحصل المعرفة بصفات الفعلية  
 من الرزاقية و التواهية و الغفارية و الرحمانية و الرحيمية و الوهابية و اما فایده حالة المفارقة  
 فليرفع الخبايا التي حصلت للروح بصحبة الاجسام و يشرب الذوق في مقام العندية  
 في مقعد صدق عند مليك مقتدر و اما فایده الاعادة فلحصول نعمات الاخرية التي

۶۰۹

اعدت لعباده الصالحين بالاعين رات ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر نعم ان الروح محل الحوارث  
 والتغيرات وكل ما كان كذلك منوطا في **الشيء** اجمع المسمون على ان الروح محدث مخلوق الاله لا فنا  
 له ايضا وقالت الطبائفة والفلاس والقراصة والتناسخية والبراهمية وطائفة من البرهانية  
 وطائفة من النصارى ان الروح قديم في **رسالة** الفيزي الارواح مخلوقة ومن قال بقدمها فهو مخطئ  
 خطأ عظيماني خلق الارواح من ثلثة من النور والسا والريح اما الارواح المؤمنة من النور  
 واما ارواح الكافرين من النار واما ارواح البهائم والطيور والوحوش وجميع الهوام من الريح كذا في  
**رسالة** رجعت الى كشتنا چون حضرت حق تعالی خست که عالم اجسام را بيازيد بازبان دردی  
 نظرات کرد آن دردی نیز بکدخت و بکوش آمد از زبده و خلاصه آن دردی غش را بيازيد و از  
 زبده و خلاصه آن باغ کرسی بيازيد و از زبده و خلاصه آن باغ آسمان هفتم بيازيد و از زبده و خلاصه آن  
 باقی آسمان ششم بيازيد و از زبده و خلاصه آن باقی آسمان پنجم بيازيد و از زبده و خلاصه آن باقی آسمان  
 چهارم بيازيد و از زبده و خلاصه آن باقی آسمان سوم بيازيد و از زبده و خلاصه آن باقی آسمان دوم بيازيد  
 و از زبده و خلاصه آن باقی آسمان اول بيازيد و از زبده و خلاصه آن باقی اعضايش بيازيد که مقرا و  
 غش است و جای غش قواست و از زبده و خلاصه آن باقی اعضا بيازيد که مقرا و روح است و  
 از زبده و خلاصه آن باقی اعضا بيازيد که مقرا و عقل است و از زبده و خلاصه آن باقی اعضا خاک  
 بيازيد که مقرا و نفس است و از زبده و خلاصه آن باقی کمفردات عالم ملک تمامه و مراتب عالم اجسام  
 باقر سید در **الشیء** مذکور است که آدمی از چهار چیز مرکب است از کل و ایش و آب و باد پس هر کرا  
 ترکیب وی کل زیاده باشد او بسیار خورنده و کامل و خواب کتده باشد و هر کرا آب زیاده باشد او خوب و  
 عاقل باشد و هر کرا آتش زیاده باشد او حرص بر دنیا می نهد و هر کرا باد زیاده باشد او کذاب باشد **ای عزیز**  
 از زبده سینه قسم شد و از دردی هم سینه قسم شد و مراتب ارواح در مراتب اجسام هر کرا در هر کرا قرار

گفت بر ترقی که گفته شد **محل** در معرفت معاد انسان و تفک الله تعالی للعلم که در معاد  
 انسان اهل شریعت و اهل توحید فرموده اند اهل شریعت میگویند که حق تعالی ارواح بنس از اجساد پچندین هزار  
 سال بیا فرید و هر یکی را مقامی معین گردانند که بازگشت او بر آن مقام خواهد بود **مقام** و اما مثلاً اول  
 مقام معلوم یعنی روح هر که با ایمان مفارقت کند بازگشت او با آسمان اول خواهد بود و روح هر که در مقام  
 عبادت بازگشت او در آسمان دوم خواهد بود و روح هر که در مقام زنا و مفسدت مفارقت کند بازگشت او در  
 آسمان سیوم خواهد بود و روح هر که در مقام کشفی مفارقت کند بازگشت او با آسمان چهارم خواهد بود و روح هر که در  
 مقام ولایت یعنی معرفت شهودی مفارقت کند بازگشت او با آسمان پنجم خواهد بود و روح هر که در مقام  
 نبوت مفارقت کند بازگشت او با آسمان ششم خواهد بود و روح هر که در مقام رسالت مفارقت کند بازگشت او  
 با آسمان هفتم خواهد بود و روح هر که در مقام اولو العزم مفارقت کند بازگشت او بر کس خواهد بود  
 و روح پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام در مقام ختم نبوت مفارقت کرده است بازگشت او بعزیز است هر یک  
 از آن مقام که نزول میکند باز بهمان مقام **ع** و ج میکند و دایره خود تمام میکند حال این مراتب چنین  
 خواهد بود اما آنکه بمقام ایمان رسیده است بازگشت او با آسمان نهم خواهد بود **این** از سبب  
 خلقی اند که در خلق که صفت آفریننده است تبدیل منت دین حنیف و دین قیامت است اگر این مرتبه  
 کس بود ندی ممکن بودی که همه کس کسب از مقام خود در گذشت و بمقام بالاتر رفتی و لیکن کسب مومن  
 غیر بنی مقام نبوت رسیده است اما اهل حکمت میگویند که هر که مرتبه کسب اند و بجس نامرتبه معلوم و مقام  
 معلوم نیست مقام هر کس جز علم و طهارت و هیئت است هر که درین قالب حکمت و طهارت پیشه کسب  
 میکند مرتبه وی بالاتر میشود و اهل وحدت میگویند که ترقی روح انسانی را احدی پدیدانست از جهت  
 آنکه اگر آدمی مستعد را هزار سال عمر بنمزد درین هزار سال مجاهده کند و در سیر بود هر روز چیزی دانند که  
 نماند باشد و دریا بر چیزی که در نیافته باشد از جهت آنکه علم و حکمت خداوندی را نهایت نیف از آن جهت گویند

مفارقت کند

که ترقی روح انسانی را احدی زینت و زدی که بصواب قول اول است یعنی اهل شریعت علیهم الرحمة قول اهل حکمت  
**کتاب الفقه** الرد للخصوص القاضی عیاض علی الرحمة ان من ادعی النبوة بکتابه ای حاصله بالا مستوعماً  
 بود که از بالا جماع در **صد و بیست و یکم** در ترقی روح انسان شیخ شرف الدین سمری رحمه الله مذکور است  
 ای برادر روح انسانی چون تصدیق انبیاء علیهم السلام کرد بقام ایمان رسید مؤمن گشت و چون با وجود  
 تصدیق انبیاء پیشتر اوقات خویش را عبادت گذرانید بمقام عبادت رسید نام او عابد گشت و چون روی از  
 دنیا کرد ایندو ترک جاه و مال کرد و از لذت بدنی آزاد شد بمقام زهد رسید نام او زاهد گشت و چون با وجود  
 معرفت او را حضرت حق بحجت و الهام خود مخصوص کرد ایندو بولایت رسید نام او ولی گشت و چون با وجود  
 الهام و محبت او را حق تعالی بوحی و معجزه خود مخصوص کرد ایندو به پیغمبری بگفتی از ستاد مطلق را دعوت  
 کند بمقام نبوت رسید نام او نبی گشت و چون با وجود معجزه و وحی او را حق تعالی بکتاب خود مخصوص کرد  
 و بمقام رسالت رسید نام او رسول گشت و چون با وجود کتاب و شریعت او را منسوخ کرد ایندو شریعتی  
 دیگر نهاد بمقام اولوا العزم رسید نام او اولوا العزم گشت و چون با وجود انکه شریعت اول او را منسوخ  
 کرد ایندو شریعت دیگر نهاد و حق تعالی نبوت او را بمقام ختم رسانید نام او خاتم الانبیا گشت الی هذا کلام  
 و مقصود از سلوک نزدیک این طایفه است که پیش از موت طبعی موت ازادی حاصل کنند تا احوال بعد از مرگ  
 پیش از مرگ مسایبه نشود و مقام بازگشت مشابه هفتاد و از مرتبه علم الیقین بعین الیقین رسد و روح انبیاء  
 علیهم السلام بر دو نوع است یکی انکه شاید که بر روح باشد بی جسم دوم انکه بی جسم و روح باشد چنانچه با پیغمبر  
 علیه السلام و آدم و ادریس و غیرهم علیهم السلام عبارت است از اینکه روح سالک در حال  
 صحت و پیداری از جسم او بیرون آید و هر چه بعد موت دیدی پسند بخت و درون رخ و احوال این  
 هر دو مشابه کند چه حجاب آد میان همین عالم اجسام است چون ازین بیرون آید هیچ چیز دیگر حجاب نتواند  
 شد و گین هر کس را از مقام اول خود در گذشتن ممکن نیست و چون باز بقالب ایندو از جمله بادشاهان باشد

وی آرزو که روح بعضی یک روز در آسمان می باشد و روح بعضی زیاد از این تاده روز و پست روز ممکن است  
 که باشد و شیخ ما رحمهم الله میفرمود که روح مایه شده روز پنجمین باشد باز بقالب باشد و قالب درین سیزده  
 روز چون مرده نیست اده بود که هیچ حرکت نیکو دور روح چون باز آمد قالب برخواست و غیره نشسته که چند  
 روز افتاده بود که هیچ حرکت نشسته و عزیز می دیگر فرموده که روح من ده روز با ما نگاه باز آمد هر چه  
 درین ده روز دید جمله باید داشت انتی کلامهانی **مسألة** العباد الارواح جنود مجنونة فما تعارف منها  
 ائتلف وما تناكر منها اختلف یعنی هر که در ان عالم ارواح با یکدیگر شناخته باشد یا در مقابل یاد در  
 جوار افتاده باشد بدین سبب اینجا معرفت و الفت و مودت پیدا آید و اگر شخصی را بصورت در  
 نیامده باشد باشد که در خواب یاد واقع اورا پسند و از وی جدا یابد و اراده شایخ با مریدان  
 نتیجه این مناسبت فی **مسألة العباد** قال علیه السلام فضلت علی الامینا رسته فضال فجعلت  
 فی الارض مسجدا و تراها ظهور او احدثت لی الغیام و نصرت بالزعب مسیره شهر و اعطیت الشفاعة  
 و بعثت الی الخلق كافة و حتم به النیتون من **مسألة** علیه السلام الاول ما وقع ظله علی الارض  
 و التانی ما احتمل قطر الثلث کان مخمونا و الرابع کان یری من خلقه کما یری من اقدامه و الخامس  
 کان ینام عیناه و لاینام قلبه و السادس کان کتفه اعلی من کتفیه و السابع ان الدابة التي رکبها  
 لم یرم قط الی المات و الثامن ما قعد علیه ذباب و التاسع ما ظهر بوله علی الارض لکنها اتبعه و العاشرة  
 کان القمر یحک مسمده حین کان صیبا غیر ان یحک احد فاذا ذهب القمر سکت المهد و **قال** ایضا  
 علیه السلام لم یوح الی نبی من انبیاء قبل اربعین الا الاربعه عیس و یحیی و سلیمان و یوسف علیهم السلام  
 کذا فی **سراج المهد** ایة قال **الجامع** چنانچه فضل داد حضرت حق تعالی حضرت سلطان الانبیاء را بر جمیع انبیاء  
 کذلک فضل داد امت اورا بر جمیع امتها بچندین انواع نوع اول گفته که فرمود **مسألة** علیه السلام  
 یرحم الله من اهل الجنة و یرحم من اهل الجنة و یرحم من اهل الجنة و یرحم من اهل الجنة و یرحم من اهل الجنة





نوع دوم آنکه زبور سید علیہ السلام رقیع عن استی الخطا والنسیان والامم الباقیة کا ذی امان خون بہا و نوع سوم آنکہ پیش  
 از نماز است حساب کرده شود و نوع چهارم آنکہ بکرم عظیم خود بد آن حضرت حق انقال را ازین بہت بغرستان  
 توان بہت ذراہ و کرد ایندن مذاہب اربعہ چہ اگر یک مذہب بودی حرج شدی و اختلاف امتی رحمہ اللہ ملین  
 الا فی التوحید فرمودہ نوع پنجم آنکہ توبہ امتان پیشینہ قتل بودہ و زکوٰۃ رجب مال بودہ و اگر جامعہ بلید می شد یہرین  
 آن جامعہ پاک شدی و نوع ششم آنکہ کواچی ایشان در باب امم سالفہ مقبول باشد اگر چہ در ترتیب وجود ایشان  
 آنچہ بود پس حسن اوقات بلکہ در ہر ساعت شب کوئی و در و بر پیغمبر علیہ السلام اشتغال نماید **فی عین العسل**  
 احب الی اللہ و الی اللہ اما و ان قل فی **لواء القوار** بہر کہ وردی را تارک شود پندری از سہ حال خالی شود  
 یا اورا میل نکرام شود یا بعضی گرفتار شود یا ببلای مبتلا شود **سوال** چیست معنی قول صوفیہ علیہم الرحمۃ کثرۃ الاور  
 لیس من ادب المریدین **جواب** واد ازین قول است باید کہ اہتمام تمام مرید در تطہیر باطن از خبائثت  
 و انجاس اخلاق ذمیمہ باشد و ورد ظاہر بہر اہم معطل نہ زد کہ لا وار د لمن لا ورد لہ ہم از ایشان  
 منقول است و فیہ الضیاع الحقیقی سخن در اوراد اقا دیکہ از حاضران پرسید کہ این حدیث چگونه است  
**جواب** صاحب الورد ملعون و تارک الورد ملعون فرمود کہ این حدیث در باب یکی است از اہل کتاب  
 و آنچنان بود کہ بخدمت رسول علیہ السلام رسیدند کہ فلان جہود یا ترسا و در بسیار میخواند و اورا  
 در اصطلاح ایشان میخوانند **سوال** علیہ السلام چون شنیدند فرمود کہ صاحب الورد ملعون این خبر  
 بدان کتاب رسید از اوراد تارک شد پیغمبر علیہ السلام شنیدند فرمود کہ تارک الورد ملعون و بعضی میگویند  
 کہ این حدیث عام است تاویل آنچنان باشد کہ یکی عمدا ترک میکرد و در را بعلت تارک و رد باشد اینچنین کہ  
 گویند تارک الورد ملعون و اگر یکی بہر شغل رئیس قومی کہ آمد و شد خلق بردی بشیر و مصالح مسلمانان سخن  
 او باز بستہ است و او بورد مشغول شدہ اینچنین کہ را گویند صاحب الورد ملعون کہذا فی **کثر العباد** و بعضی  
 علماء گفته اند کہ مراد ازین ورد بحضورت کہذا السماع من واحد من الاکابر **ورد** کہذا من عبد اللہ علیہ

اربعة من الملائكة تحفظون عليه افعال ملكان في الليل وملكان في النهار يكتبون اعمال الليل الحسنه والسيئه  
 فاذا كان وقت الفجر ينزل ملكا النهار ويايرجع ملكا الليل فاما يصلي الفجر فيصعد ان يصلوة الفجر مع اعمال  
 الليل الى السماء ويبقى ملكا النهار فاذا غربت الشمس نزل ملكا الليل ولا يصعد ان ملكا النهار  
 فاما يصلي المغرب فاذا صلى المغرب يصعد ان مع صلوة المغرب مع افعال النهار الى السماء وهذا معنى قوله  
 تعالى ان الفجر كان مشهودا فينبغي للمؤمن ان يشتغل بعد اداء الفجر وبعد اداء العصر حتى يكون وقت  
 الانصراف ووقت الاتيان على الطاعت ويكون ابتداء الكاتبين وانتهاءها بالذكري والطاعة  
 حتى يفرك جميع ما بين ذلك لانه لا من بالغ الا في كل سنة يقدم منه بين يدي الله سبع مائة و  
 عشرون فيم كتابها خيره وشهره كتاب بالهنا وكتاب بالليل ويوضع في فوانة الله تعالى من وقت  
 البلوغ الى ان يموت **روى** في الاخبار انه يعرض يوم القيامة صلوة العبد فانه ان كان فيها نقصان  
 امر ملائكة فينظرون هل تطوع انا ما في حجة الفريضة بالتطوع من الصلوة والنوافل وروى **في الاخبار**  
 ما من مؤمن ينام الا اذا جاد وقت الاستباه يمسى ملك يطبق من نور ويجلس عن يمينه ويساره  
 يشبهه فيجلس عن يساره وينظر انه اذا انبته باذنا شغل فاذا شغل بذكر الله تعالى وعبادة يعرض الملك فيفتح  
 الباب ويضع بين يديه ويهرب عنه شيطان وان علق خاطره يا من امور الدنيا فان الشيطان يبسط شبكته  
 فيرجع الملك خائبا الى هذا الكلام كفاية اشجع في **الرواية** قال عليه السلام من صلى صلوة الصبح ثم جلس بذكر الله تعالى  
 حتى تطلع الشمس كان له حجابا من النار **الرواية** في الفردوس سبعون درجة في **الابواب** ان الملك  
 في صلوة بعد صلوة الفجر الى طلوع الشمس مندوب في **سبب** شيخ الاسلام ومن ابن عباس رضي الله عنه انه قال جلوس  
 الامام في المكان الذي اتم بدعة الغرض اذ هو واجب دائم المدام محترز بودن لازم است **در**  
 حماديه روايت كرده است از ائمه رضيا الله عنه از رسول عليه السلام كه هلاكت قوم لوطا بجهت اين ده خصلت  
 بود یکی لواطه كردن دوم بازی كردن کیسوتراکی سوم زدن غلوهها چهارم پوشیدن لباس سرخ پنجم زدن

دست کشتم نویدن خم مقم کو تا کردن ریش را از قبضه شستم دراز کردن بلبت نهم آواز کردن بلب و هم رشک  
 زون و زیادت خواهد کردت من یک حضرت را که آوردن است یک زن زنا دیکر را پیش مرد بچکانه  
 در بیان ذکر توبه و نکات تصوف و ملایم آن **بالحکم** ای عزیز صدقه تعالی شاکت  
 راس مال مؤمن توبه است و در آن سه طاعت یکی آنکه از کردار نااهموار گذشته کند استغفار و پشیمان شود  
 بسیار آنکه اگر دل پشیمان نشود و آن توبه نیاید بجا رکنه آن **توبه** الاحکام **تلم** در دل هموس کنه  
 بار توبه بارب ازین توبه نادره توبه دوم آنکه از احوال یا افعال که خیال توبه کرده است در زمان حال هم ازان  
 فارغ البال بشیر سوم آنکه غم جویم در دل دارد که باز بان کار اشتغال نخواهد کرد اگر باین شرط ایضا نموده تا یب شود باز  
 ثبات شهوت بان چرخه در جمع کند نیز بان شرط توبه کند که همیشه آن توبه مقبول است مادام که شرط ایضا نموده  
 موجود است شخصی که گاه افتد و گاه خیر دهنتر است از کسی که هم با نجا افتاده باشد چرا که آن اولی بجای رسد  
 و آن دیکر هم با نجا بماند کذا فی **کتاب** وارث دالم بدین **کتاب** دل را در عملت کی نیت که عمل  
 ناکرده را از کرده گرداند **کتاب** گفت بدست که خدا اینعاما بر هر بندگی او آینه نذر عمل او زمین  
 در نیت ریائی نیت و در عمل ریائی نیت است کذا فی **کتاب** الجنان و نیت عبارت است از ارادتی که باعث  
 است مر عمل را و پداند است از معرفت بحقیقت آن عمل همچو نیتها طعام که حاصل شده است از معرفت  
 بتقیق آن طعام و دفع کردن آن جموع را و این ارادت نیت است که باعث است دراز کردن دست را  
 بر ای طلب نان که عمل است پس اول معرفت است و آخر عمل است و نیت که ارادت است در میان است  
 و داخل نیت آن ارادت تحت اختیار هر مختار پس هر شخصی که کماح بکند بسبب غلبه شهوت کجا نفع  
 کند او را قول او نیت به اقامه لکنه او کثیر اللامه بلکه باین قول او را منافق میتوان گفت  
 و آن نیت جناسی عبارت است و عمل جز فرعی کذا فی **کتاب** بزرگان گفته اند فرق میان عادت  
 و عبادت مقصد دل است یعنی هر کاری که با مقصد و حضور دل است عادت بود و با مقصد و حضور دل عبادت

بود و کذاک بسم ترا این چون در شهوره حق بود سعادت و عبادت بود و اگر نه اسم در رسم و عادت بود  
 کذاک **لله اعلم** دوم نذمت که عمل کرده و انا کرده کرد انداز **المعصية المستعقبه نذما**  
 خیر من الطاعة المستعقبه عجبا **نذمت** که روزی شقی بلخی بپری آمد گفت که گناه بسیار کرده ام میخواهم  
 توبه کنم گفت نیکو باشد گفت بعد از دیری می آیم شقی گفت هر که پیش از مرگ بیاید ویری نباشد روز  
 او را گفتند بدترین مردمان کیست گفت آنکه گناه کند بامید توبه و توبه کند بامید زنده گناه کذاک  
**ملک السیر** قال ابو یوسف الوراق للقلب ستة اشیا حیوت و موت و صحه و سقم و نبطه و نوم حیوة بالهدی  
 و موتة بالضلالة و صحه بالصفاة و سقم بالعقاة و نبطه بالذکر و لونه بالعفلة کذاک **الوراق** و ذی النون  
 مصری رضی الله عنه گفت علامه دل بیماری چار چیز است یکی آنکه از طاعة خلاوت نیابد دوم آنکه از حقیقا  
 ترسناک بود سوم آنکه در چرخها بعبث تکرر چهارم آنکه فهم نکند از علم آنچه می شود و کنت علامت آنکه  
 مرد بتمام عبودیت رسد آنست که مخالف هوا باشد و کف عبودیت آنست که بنده او باشد همه وجه و همه  
 چنانچه او خداوند است همه حال کذاک **نذمت** در کشید مصباح مذکور است که بنده خدا از او گویند که حقیقا  
 حضرت خدا نیامد و همه حقیقا بنده کان ادا کند و بران استقامت نماید و اگر نه بنده نفس و هویت من خود  
 نمیکویم بلکه حضرت قرآن بدان خبر میدهد **قال الله تعالی** افرایت من اتخذ الهمه هواه و انیکه دعوی میکند  
 که بنده خدا ایم از زبان میگوید بقولون باقوا هم مایس فی قلوبهم کمال ایشان شاهد است **نذمت** بگرنگ  
 باش و بگردل بگری بگر زبان این خیر و این سعادت این من این امان **نذمت** بات پر م یون نهین  
 جو در دهر لاوه حیوان **نذمت** من هک چت هو تا با ویه **نذمت** که پرسیده شد از جنید علیه الرحمة  
 ما کتبه یعنی چیست از آری گفت العبودیة یعنی بنده بودن پس عرض کردند ای محمدوم ما از آری  
 میپرسم و نمود تا بنده نشوی از آری **نذمت** میفرماید العبودیة ثلثة اشیا منع النفس عن هواها  
 و نزعها عن منافعها و الطاعة فی امر مولانا **نذمت** من فعل بده نکلانه نادى مناد کلن یوم انت حر فی الدارین

ای برادر بنده بودن دیگر است دیندار کردن دیگر اگر بنده بودن و بنده کار کردن یکی بودی هرگز نیست  
 روی سپاه کردی و بجز آن علیک نفسی مجروح نکردی که آن **نقل است که جنید علیه السلام**  
 علامی فریدین پرسیدند نام چه داری گفت آنچه نمی گفت چه خوری گفت آنچه دهمی گفت چه پوش گفت  
 آنچه پوش نام گفت کار چه میکنی گفت آنچه فرمای فرمود که ترا بارادت خود هیچ کاریست گفت بنده را  
 بارادت خود چه کاری **زود برادر من کاری بنده بودن چنین بود آری** و آن بنده که صفت  
 بنده است بر سه گونه است یکی عبادت که عبارت است از مقید گردانیدن ظاهر خود را بامر مولای خود  
 و این برای اهل علم یقین است دوم عبودیت که عبارت است از این که **معلم** بنده کی در دو چیز است و سبب  
 بشنوا عاقلی خود مندی آن گوی کایزدت که بپسند آنچه ایند کند توبه پسندی و این برائت  
 عین یقین است سیوم عبودیت که عبارت است از وفا کردن بر موعود و نگاه داشتن حدود و راضی  
 بودن بر موجود و صبر کردن بر مفقود و این برای حق یقین است و قناعت که سر مایه سعادت اهل  
 بصارت است عبارت است از این دو صفت اخیر که رضای بر موجود و صبر بر مفقود **توانگری**  
 بقناعت به از توانگری به بضاعت **معلم** قناعت توانگر کند مرد را **خبرده حریص** جها نکرد را **مستور**  
 بنان خشک قناعت کینم جابه دلوق که بار سخت خود به زبار منت خلق **و نیز یکی از سالکان طریقت**  
 و ابهان حقیقت با بنای دنیا کرده نصیحت **ساعی** نیک همین است که میکند **رحمت تو سخت** **دوستان**  
 خوردن تو مرغ مسخی بود **بی ننگ ننگ خشکین** ما پوششش تو دریا با اطلس حریص **بجینه زده خرقة**  
 بشین ما **خوان زر و صحنک** سین تو **تبر زده** کانسبه چوبین ما **باش که تا صبح قیامت** **و بد**  
 آن توبه کردی این ما **شور** هتی که ان جوته اسان ساین بران **حکایتان** مر سنده و جی صوز **سپه**  
 و تفک الله تعالی علم یقین است که تبین حاصل آید از راه علم یعنی از استدلال چنانچه شخصی به سبب معلوم  
 کند که در فلان بحر آب است و عین یقین آنکه از راه مشاهده حاصل شود چنانکه می بیند که در آن بحر آب است

وحق یقین آنکه از راه مشاهده و معاطله حاصل شود چنانچه استعمال کند بوضوح غسل یا تشریب از آب آن کفر  
 پس یقین اول برای مؤمن اهل استدلال است و دوم برای خواص از اولیاء و سوم برای ائمه علیهم السلام  
 و حقیقت حق یقین محض است بحمد رسول الله صلی الله علیه و سلم که آن **کلمة السفرة** لحضرة البررة رجعتنا الی الخبا  
**قلت** که یکی از بنی اسرائیل با خلاص کامل سالها عبادت میکرد بار تیر سال خیریت تا اخلص او را بفکرنگار  
 جلوه کند در شش ماه است تا او را بگوید که این مجاهده و ریاضت تا کی میری که شایسته درگاه حضرت ماست  
 آن در شش پنجم حضرت ملک العلام بان پرستنده رسانید عابد جواب داد که ای عزیز امر خالی نیست ازین  
 که یابنده است یا معبود است پس آنچه مقدر بر بنده است آن سعی و کوشش است و انجام کار که از قدرت عبید  
 خارج است آن وظیفه حضرت معبود است چنانچه فتوی اهل حق است که السعی منی و الا تمام علی الله پس  
 بنده را باید که آنچه مقدر و او است بران سعی نماید و آنچه وظیفه حضرت معبود است در تفکر و سعی پیورده آن  
 زمان خود را ضایع کند پس من بنده ام مرا به بندگی آفریده اند خداوندی او داد بخشد یا نه بخشد آن  
 قرنه سوی حضرت حق بستاند و گفت آنچه عابد گفت از حضرت عزت خطاب در رسید که من در شش پنجم  
 که پیمان خواهر گفت پس چون او بر پیچا که خود باز نمیکرد و ما بگری می خود باز نمیکردم اشهد و ایا ملائکتی  
 الی قد غفرت له کذا **الف** الغزالی رحمه الله علیه در **کتاب** بیخ شرف الدین میری رحمه الله علیه گوید است  
 که ای عزیز و ای برادر شیخ و مرید و صوفی و زاہد و عابد شدن بسی نمی باید چنانکه امر در عالم برنده است  
 اما شدن دشوار دشواری یکی از هزار بود بسیار از آنکه بنای مسلمانان بر پاکی است چنانکه پیغمبر علیهم السلام  
 فرمود بنی الاسلام علی النظافة و پاکی بر پنج وجه است پاکی به از ناسوی الله تعالی من الکون و پاکی دل  
 از غفلت و غش و حقد و غیره من الاخلاق الذمیمة و پاکی زبان از کذب و غیبت و منیمة و غیره و پاکی  
 شکم از خوردن حرام و شیره و پاکی ظاهر از پوشش حرام و شیره که آن **مسند** ابواللیث رحمه الله  
 بیخ پاکی حاصل نشود هر که حضرت اسلام جمال خود نماید عجب دیگر یکی بیخ گفت و دیگری برین یکی

شیخ المشایخ بنی و دیگری قطب الاولیاء و خواجه بنوزدی مسلمانان زبیره و زناگیر که از گردن زبیره  
 زهی قضحت رحمت بر جانش باد که گفت **صوفی و سبزه پوشی و شنجی و جلودار** این جمله است  
 ولی مسلمان نشدی فتوی صاحب شرع است که سیاتی زمان علی امینی لا یبقی من الایمان الا اسمه  
 و من الاسلام الا رسمه و ینهم در اہمهم و منہم بطونہم و قبلہم سار ہم لا یقنعون بقلیل ولا مشغول  
 بکثیر یفرون من العلماء کما یفرون الغنم من الذیاب و اقوالہم کاقوال الانبیاء و افعالہم کافعال الشیطان  
 انہم اللہ تعالیٰ بلمات اولہا ستظلم سلطان جابر و الثانی یخرجون من الدنیا بغیر اہل  
 و الثانی یخرجون من اموالہم بركة فی **الهدایہ** قال علیہ السلام سیاتہ زمان علی امینی علماء ہم فساق  
 و زمانہم جملہ مدعی حدیث چنین شبہ ہر آئینہ بیاید زمانہ بہت منہ کہ علماء ان زمان خاسق باشند  
 و در روایت ان وقت جاہلان باشند **روزی** قطب العالم دہمت بر کاتہ میفرمودند کہ صوفی  
 صدیق آنست کہ پوستہ ر طلب علم است فی ایام عمرہ و آنکہ طلب علم کند کذاب و راہزن و دروغ  
 گوئی است و تیر در **کتاب** است قال علیہ السلام سیاتی زمان یصلون فی المساجد و یس فیہم مسلم  
 کرا ان زمانہ این زمانہ است و ان نماز کند از زندگان در مسجد ہر کجا میم کہ در زبان مسلمانیم و از  
 معاملات ما کافرانک است این خود در عصر قابل است کہ در پانصدی بودہ اکنون چہ گوئیم **دوم**  
 زبان جنبہ پر بیان دلون نہ مسلمان **سدم** من جنبہ توری بہن قرآن **انک** کہ جوہر  
 مسایہ حضرت سلطان العارفین بود روزی یکی بر سبیل تعجب بوی گفت عجب است کہ در ہمسا کی حضرت  
 سلطان العارفین در جہودی بانڈی او جواب داد کہ اسلام اینست کہ با نیرید است از من بر نمی آید  
 و اگر اینست کہ نما درید ما خود از ان نک است لواحد من الا کابر **مصنف** سیارہ خوانند  
 بر سر بازار حبت **شمانہ** موسواک جوین سنت و دستار حبت **ت** است از درون و زہد روز  
 از درون چون دلت در کفر مایل از زبان اقرار حبت **حرفہ** و تسبیح کوزہ زاہدی زہد ریاست

این دغل زیر بغل این رشتہ زنا رحمت از برای غارت مال مسلمان روز نوب بمجوسک کوچ بکوچ کردن  
 ہر بارہ صحت کوی درویش کج و تو کجای بیخبر در بنا کوش لقان این شملہ بچار صحت تازہ صحت  
 حب دنیا این ہمہ مکرو فنائت در نظیر ستر وحدت احوال ترا کار صحت زہد درزی از پروں و  
 کفر درزی از درون مرغ قدسی را بخلدی بسکی مردار صحت رو بپنہ کن نظر بر ظاہر صورت بین  
 کر نوافل مکنی پی دل دلت از آرز صحت **نکست** کہ در عصر خواجہ حسن بصری یکا رسید کہ ای خواجہ  
 یاران پیغمبر علیہ السلام چگونه بودہ اند کہ گفت چنین بودہ اند کہ اگر ایشان را میدیدید بر میگفتید کہ ہمہ دیوانگان  
 غایت بیب پی تملقی و اگر ایشان شما را میدیدند می گفتند کہ ہمہ شیاطین اند از جہت بگوش و کتفی و دلت مہلات  
 از خالق موجود است تعالی این خود در عصر خواجہ رحمہ اللہ بود اکنون چه گویند کہ **نکست** نقل است کہ سوال کردہ  
 از سبقت برده بجا بصدی صد رشتہ خواجہ حسن بصری رحمہ اللہ کہ مسلمانان صحت و مسلمان کیت گفت  
 مسلمان در کتاب است و مسلمان در نقاب خاک کہ **نکست** ای برادر چون درین سخن ہما بتابل و تہر  
 نظری بر عالم کہ تا شیخ دم بیدی و درویشی جہان کہ درین زمانہ پدید گشتہ است و از نشانیان جہان  
 رگشتہ **نکست** قدسند و السلوک طریقیہ من غیر دیل فاضلوا کثیرا و ضلوا عن سواد سبیل اگر چه او  
 از حضرت سعدن الرسالہ علیہ السلام اذا سمعت الرجل یقول ملک الناس فہو اہلکم لیکن ات کہ عن الحق  
 افش شیطان ہم از ان حضرت منقول است ہم در نظر آید اما چون صاحب شریع خبر کردہ است علیہ السلام  
 لا تقوم ات عمہ الاعلیٰ شہر ان الناس مکر این ہمہ است یا مقدم است خوش گفت ان معروف است  
 کوی و نوری حسن لاہوری **نکست** امروز در زمانہ خردمند گم است زیرا کہ دور مطرب معقول سخن است  
 ہر جا کہ بود پابندی گت کاران اہل عنہ بخت از وہ مضطرب است عاقل بفق و فاقہ قنادت ہر کجا  
 جاہل ملک مال چو قارون تو انکرم است **نکست** نشان این زمان کہ از خود مشایخند بہر دن ز شریع دور  
 ہمہ را طور دیگر است از کس کلہ مکن تو حسن بعد ازین مگو شد رسم باز کونہ کہ این دور اعراب است

بگو



چون مردم بوقت القاء از تقوی را از دست دادند فرزندان نشه آخر زمان گشتند و از همه خجاست  
 هر سلی دین و ایمان را بر هم کردند پس باید مسلمانان را از زمان خود در نصیحت کنند که از کلمات کفر و کفر  
 کفر بازمانند و اگر از دین بیرون آیند که فتوی اهل حقست **و لفظ الکفر من غیر اعتقاد بطوع**  
 رد دین با اعتقاد **و نکاح با شوهر نامزد و وظی عام شود پس باید که در هر هفته یک مرتبه کثرت که حاجت**  
**نزدیک شدن کند تجزید نکاح کند باین پنج که اولاً هر دو روز یک بگویند که پندار شدم از کفر و کافری**  
**و آنچه اندر دست میدانم از ایمانم و قبول کردم بین مسلمانان را و آنچه اندر دست است و از زن کفر**  
**شود و منشا او هر بار که بخوابد بخورد بر زانو و در برای نبوت و کالت عند الله تعالی بگواهد حاجت نیت**  
**بعد پیرون آید بجنود و گواهان آن زن را بیکم و کالت آن بخورد بر زانو و بگوید ولایت خود بر**  
**قبول کند تا وظی و فرزند پاشه بود که آن **تیسر** الامحکم در نکاح چند چیز واجب است**  
**پنج چیز یکی ایجاب دوم قبول سیوم شام برین چهارم ذکر مهر پنجم رضاء الزوجین گذاشتن**  
**الفقه در خیرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که شفاعت من امید دارد و باید که فرزند خود را بنام**  
**ندهد و اگر برهیز ارغنت بروی فرد باید گذاشت **جلال جنات الحی ما کتب در مجموعه التواریخ** میگوید**  
**که فرای ایمان بپا چرخ است اول دوست دینا که آفت است که دل را سیاه میکند و دین را تباه میکند**  
**و خواب با ایمان آرد و ایمان خواب شده و او را جز نه سبب آنکه بخدایت عهده بسته بود و هم در**  
**شفاق و هم در وقت وجوب ایمان که دشمنان او را دشمن دارم و دوستانش را دوست و دینا**  
**و دینها که بغض الله تعالی اند از آن محبوب خود ساخته و امید آن دارد که مسلمان است نماز میکند**  
**در روز می دارد و صدقه میدهد و تصدیق که رکن است از ان ایمان است از وی برفت و او را خیر**  
**بنامند که دوست دینا همه سرمایه کنان است و در اختیار آن ادغان و قبول بندگی است**  
**که در مورد است پیغمبر علیه السلام که من رضی عن الله تعالی بقیل من الرزق رضی الله عنه بقیل من العمل کذا**

**الاول** فی کشف المحجوب سعید بن السبب رضی الله عنه کوی ازین با لیسیر من الدین مع سلامتہ دیکم کما رضی  
 قوم بکثره مع ذناب دینهم الی هذا کلام **سید** که گفت شیخ اشباح حضرت شیخ مخدوم شمس الدین نیز سر رحم الله  
 فی مکتوبه اول که درم و دنیا را راه زود شیطان برداشت و بر پشت ما خورد بنار و هر دو را بوسید و گفت  
 هر که شمارا دوستدارند و بنده من است از اجابت که گفت **سید** ترک دنیا گیر تا دینت بود آن بود  
 از دست تمانت بود **فی سراج** الهدایه ای عزیز دنیا شیاع شیطان است و ایمان تسلیع مومن اگر تو دوست  
 از شیاع شیطان باز نذاری شیطان از تسلیع تو دست هرگز باز ندارد یعنی چون تو بدینا دست نهد  
 بایمان تو دست بزند **الذکر** ابن عباس رضی الله عنه ان الله تعالی خلق الدینا وجعل الیه المکنه من ف  
 المؤمن والکافر والمنافق فالؤمن تیز و ذوالکافر تمتع والنافق تیزترین الی هذا کلام **سید** که پرسید  
 از ان معروف نبیکنامی سلطان بایزید بطامی رضه الله که زبینه دست چست گفت فریضه صحبت مولی است  
 ترک دنیا مردم چون این فرض دست را ترک دادند معلوم نیت که برآمد می فرض دست عمل خواهد کرد چنین  
 برفت که در جهان پذیرفته سیر خوردن است **کذا فی کتب** سعادت **فی سراج** سوره یوسف علیه السلام پرسیدند از  
 حرف را که بچه استحقاق سعادت مامن بخوشی نموده رسیدی و برتر خوردن قافل تقدر یوسف علیه السلام جاس  
 یافتی گفت از جهته آنکه من دو برادر بودیم یکدرومی از عالم غیب بایان رسید من آنرا اختیار کردم  
 از آنجهت سعادت این درجه عالی شرف گشتم و ازین سبب ما را بر سر خوف ربنا و رحمن و رحیم در میان جا  
 دادند و چون آن برادر دومی اختیار آن درم کرد بشویمت آن بر سر زحمت و زردار معده رفت و بودند  
 تا مثل تصف الی هذا کلام و هر گناهی که آید بنیست از دوست دنیا آید چون ظلم کردن و دروغ گفتن و  
 خیانت در دین و دنیا و او دشمن و غیر آن پس چون گناه بسبب دوستی دنیا کند و از خدا اینها نترسد  
 و باکی ندارد از مسلمانان چنان بیرون آید که ما را از پست عیاذا بالله تعالی منها **سید** نه پنی که روشن شود  
 این عبارت که بر لانه یا بر سب سوار **در کتب** مکتبه میگوید ما بعث الله الانبیاء الاتقوا فلو الناس

عن الدینا

عن الدنيا **ب**دینا تو اگر نکرده در مجال اگر نیست دنت حسرت نماند که چون تند با وی اجل در رسد  
 نیست نه سمیت گذارد نه مال فی **الدینا حرام علی اهل العقبی والعقبی حرام علی اهل الدینا**  
 وکلاهما من حرامان علی طالب المولی **ک**فو کافر او دین دیندار را ذرّه در در دل عطا را  
**ک**که هیل بن عبد الله شری گفت رحمه الله بد آنکه دنیا از دل دور کنند که اگر اندک چیزی از دنیا  
 در دل شما باشد هر سجده که میکنید آن چیز با بود معصوم که معبودک حق است و گفت ورع ترک دنیا است  
 و آن نفس است و هر که نفس خود را دشمن گرفت خدایا دوست گرفت و گفت سفر کردن از نفس صحت تر است  
 و گفت نفس از راه حال خالی میت یکا فرود یا منافق یا برایی و گفت نفس را سه تا بسیار است یکی از انجمله آنست که  
 زغون را آشکارا که دو خبر بر زغون آشکارا کند و آن دعوای حذایت از پنجه حضرت حق از جمله گفتار مجبور  
 بنام صریح در قرآن ذکر کرده و گفت دوست دنیا با سه چیز است خوردن که خزان را در مغز بله می باشد  
 ای عمرت رفت بیکبار **ب**مخو خرد و کا و بلف حواری **ر**وم برادران که آخر آن بفرق باشد **ب**کل ای  
 مفارقه اخوه **ل**عمرا بیکال الفوقدان **س**یوم دنیا که فنا خواهد بود **ک**سی را خوش حیات و خوش  
 حیات است که دنیا را بدینا در سپرد **م**کلف که نباشد خوش توان زیست **ت**علق که نباشد خوش  
 توان مرد گذانی **ف**ی کیمیا سعادت ابراهیم ادهم رحمه الله یکی را گفت درمی را دوسترداری در  
 خواب **ب**یا دنیا داری را در سپداری گفت دنیا داری را در سپداری گفت در وضع کوهی که دنیا خواب است  
 و آخرت پیداری تو آنچه در دنیا است دوسترداری پس لاجرم هر که در خواب بگرید در پیداری بخندد  
**م**عاذ رحمه الله گوید عاقل است که سر کار کند از دنیا دست بردارد پیش از آنکه دنیا از  
 وی دست بردارد و گوید در اعمارت کند پیش از آنکه بگردد و خدای عزوجل را خشنود کند پیش از آنکه  
 میرا پند و گفت شومی دنیا بدان درجه است که از زوی آن از خدای عزوجل مشغول کند تا بیافت  
 وی چه رسد و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت دنیا کشتن خیر است خوردن و پوشیدن و نوشیدن

در بوسیدن و بوسه زنی و کجاستی شریفترین خودیها بکین است و آن آب دهن کسان است و شریفترین  
 اسایدن آب است و همه جهان در آن برابر اند و شریفترین بوشیدنیها حریر است و آن قی کرده است و شریفترین  
 بویها مشک است و آن خوی آهو است و شریفترین برشته آب است و همه مردان از ابرشت وی گشته و عظیم  
 ترین گشته هوشها شهوت زمان است حاصل آن شامه است که بشان مردان رسد که زن از خوشین آنچه بیک است  
 می آراید و تو آنچه زشت تر است میجوی **میکفت ای مردمان شمارا برای کاری آفریده اند که اگر**  
**بدان ایمان ستارید کافرید و اگر بدان ایمان دارید و آسان فراکرنت** ای احمق ای که شمارا برای جاوید آفریده  
 و لیکن از سرای بسرا می خواهند بود گفت آن مردون به نیکوکاره حضرت شیخ **النصاری یارب زکو**  
**آنچه من گدا میخوانم** افزون ز هزار پادشاه میخوانم هر کس بری تو حاجتی میخواهد من آموه ایم از تو ترا میخوانم  
**دینا جانی غزوت و شهرستان مرد در زخم نیش او پام هم است طلاق داده ابرایم او هم است که در موده**  
**است پیغمبر علیهم السلام** دنیا سکر است شیطان من سکر به لایق ابر او خانه محنت و پداو است رانزه جنید بغداد است  
**جرعه جان سوز تلخی است پخت دانه شفیق بلخی است که خسته غفلت و بدنامی است ملعون نظر باز بد بطامی است**  
**خود پرستان دون همت رادیر است طلاق داده ابو سعید ابوالخیر است بگذشته اقیاب است برداشته اشقیات**  
**هر که طالب او ذلیل و زبان عذرا و کویل و اهل عبرت را این آیه ویل که قل ستاع الدینا قیل** **جامع السیاق**  
**نذکور است که فرموده است پیغمبر علیهم السلام** اگر تمام دنیا نزد حضرت دیان بوزن پسته حمت دو و تار است  
**حضرت حق از آن م کفار را نک جو عذاب نصیب نکردی** **فیصل عیاض علیه الرحمه** گوید که همه بدیها در خانه  
 کردند و کلید آنرا دست دنیا کردند که فرموده است **الدین دار من لا دار له و مال من لا مال له**  
**ولهی جمع من لا نقل له و علیها بیعادی من لا نم له و علیها یحسد من لا فقدر له و لها یسعی من لا دین له و**  
**فرموده است نیز علیهم السلام** مثلت الدینا لعیسی علیه السلام بصورة عجوزة مؤمها علیها من کل زیمة  
**فقال من انت قالت انا الدینا قال کم تزوجت قالت لا احصیهم قال ما تو اعنک ام طلقوک قالت**

Marfat.com

لابل قلم قال و یلم و ویل لاز و حک الباقین لم یعتبر من ازواج المائنین **مکن کتیه بر ملک دنیا**  
 و پشت که او چو توبه بار پر درده گشت پس هر که اهل فطنت و کیماست است این اتمارت و بر منافع  
 فرات است **دلیل عملت و انقاس قایده** اجل غافل ازین است **شهرت و عاقل محبوس**  
 کس زهره پاکه و نیتوا و یلهم الامل **دینا و آنچه در دست از خیال و نمایشش نیست**  
 کسراب بقیه بحب الظمان ما و جمیع راحت و محنت که در وی میگذرد از خواب پیش نیست که  
 الناس نیام اذ اما تو اینها هیچ عاقل بخواب فریفته نشود هیچ عاقل بخمال مغرور نگردد **حال**  
 دنیا سر بر بسیدم از فرزندم گفت یا خوابیت یا باریت یا انسانه باز حال آنکس بر بسیدم که برو  
 دن است گفت یا غولیت یا دیو است یا دیوانه **نظر کن** بگورستانها در تابستان چندین مقابر و  
 خفته صد هزاران که همگی کردند و کوشیدند و در تاب حشرت و عمل جوشیدند و از جواهر و در با بر هیان  
 بستند و سب و پر زور و سیم کردند و شور ما کردند و حمله نمودند و نقد ما بودند و عاقبت بر کردند  
 و حشرت آن بمقابر بردند انبار ما انباشتند و عم دنیا بر دل کاشتند تا گاه جمله ابر مرگ گشایند  
 و شربت اجل چشایند **از موت** بیندیش و عمل بردار از پیش **و ناز عمر او از جهان**  
 و بهره نال **حضور وقت** ایام فرصت از مه و سال **من این خیال** تصور کنم فلک گویند **زهی تصور**  
**باطل زهی خیال محال** سایه رابی ما زمانه بجنده سانه سان **جی جرن جی** مارونه تو ای بهائی وار  
**دوستان خاک** دعا ترا جویانند و بزبان حال کویانند ای جوانان غافل و پیران بی حاصل  
 دیوانه اند که در منی یا بید در خون خفته ایم و چهره در نقاب نهفته ایم و هر یک در ماه دو هفته ایم  
 و هفته از یاد شما رفته ایم مانیش از شما برب طکارمانا بوده ایم **بستان جهان** بکنیدیم عاقبت  
 شربت مرگ چشیدیم و از زندگانی و فانی دیدیم تا خبر داشتیم خود را دیدیم برباد فنا بر داده و بر  
 خاک عتاده نه اهل و عیال دیدیم مرگ و نه از مال و منال یافتیم منفعتی هم قایم باین نه است

اگر در پیش نبودی قیامت اکنون نه مار باشد نه فراشی نه نغدی نه خماش نه سامانه نذای نه امکان صوت و صدای مستم  
 مشت که ای حفظ ما از دنیا جو مان است و گوشت باغضیب که مان است و قتی که مار امکان بود و جوهر در کان کزدم  
 هنری و نه جستم خبری در پیش انداختاریم و بر همان جا داریم اگر نذارید چون در ماکریه کنون که روح هر یکی زار و دو  
 حسرت می بارد و لغویت خود میدار و حال با برمانیت و بر کرد با پیشمانیت روی ازید بر راه و در حال ما  
 کیند نگاه که از نام مانه خبر است و نه از جسم ما اثری ابران مار یزیده و استخوان با بوسیده خانان ما خراب  
 منزل و مکان ما سراب در بستری ما دیگری نایب و یتیمان ما از خانه غایب رخساره ما را خاک خورده و لبان  
 ما که ایستخته و دندان ما یخته و زبان ما فرو بسته و در مان ما در هم شکسته و تمامی اعضای ما زخم زده و مرغ  
 روح ما رمیده و بینه حسرت از خاک دمیده ما در خاک تیره و شمار در خواب خیره و ان فی ذلک لبعثه لاد  
 الالباب **روایت** دو بیتم جگر در روزی کباب که گوینده گفت اندر رباب درینجا که بی باب  
 روزگار بر وید بروش کفد نو بهار بتابد بسی ماه پروین و هور تو سر بر نداری ز بالین کور  
**حکایت شمس** تبریز میفایند **غزل** ای دل از درد عشق بگری لاجرم در مواد بسم و زری بس جهت  
 بسم و زری بود معرفت باید و کونه خزی سک باطل ملک نخواهد شد این سخن کوش کن اگر بشی  
 پدرت بود تو پسر بودی بهر تبت تو کنون پدري و عطا در کوش تو نمیکند که بتن آهن و بدل  
 جری کذری کن تو سوی کورستان تا غریزان خویش را کنی سر و قد ان خفته اند بخاک  
 زعفران کشت چهره قمری شمس تبریز نور دیده ماهت لاجرم محمود دیده در نظای **ابن ایا**  
 شیبته فی المصنف والامام احمد فی الزید معاً حدیثا همدان سید عن حبیب ابن الشیبته عن الحسن  
 قال لما خلق الله آدم و ذریته قات الملائکه ان الارض لا تسعم فقال انی جاعل موتا قالوا اذا لا  
 ینهم العیش قال انی جاعل املاک ان **علم المریض** شرح الصدور فی علم القبور **عادت** از جنید علیه السلام  
 که گفت مثل دنیا چون مار و کژدم است در آن دست نیندازی تا اسفون او را از عرض کردن که اسفون

Marfat.com

چت گفت آنکه دخل و از وجه حلال بود و خرج او در اهل و معروف **از** عیبهاد دنیا هر چند صد چند است  
 که در تحریر کنجده اما با این عیبهها بهتر است که مزرعه الآخرة است مریکفتنا زانعم الممال الصالح للرجل الصالح  
**از** بدینا تو آنکه عقب خزی بجز جانمن و نه حرمت بری و دنیا که مذموم و مطعون است در لسان اهل عرفان  
 اینست که در عقب کار نیاید همچین است در مظهر نامه بدر جمهر **از** سبیل این عبدالستری رحمه الله  
 گفت دنیا اهل فضول است مگر پنج چیز اول نماند که بجهت حق خوری دوم ملائکه نسکین عطفش کند سیوم جامه که  
 تر عورت کند چهارم خانه که در آن خاتون بود پنجم علمی که بدان کار توان کرد **از** الاولیاد فی  
 الحقایق **از** الدینا کلهما ظلمة الا العلم والعلم کل حجة الا العمل بالعلم والعمل بالعلم کله بهما مشهورا  
 الا الا خلاص والاحلاص موقوف علی ما یختم به **از** خراب کننده ایمان بر هوا نفس و مراد خود رستن است  
 یعنی هر وقت که حکم از حکم حضرت حق بوی رسد و این حکم خداوند متعال خلاف هوا است و پامادی او  
 سخت ملاجم بر هوا و بر مراد خود رود و حکم خداوند جل و علا میکند او و بک ندارد کافر شود اگر چه  
 امید دارد که ایمان دارم و دعوی میکند که رسول علیه السلام فرمود الدینا سجن المؤمن و جنت الکافر  
 یعنی چون مؤمن آنچه رضاد حضرت خداوند مراد او است همان میکند و مراد خود میکند از ملاجم از  
 مراد پاماد شود مراد نیاید چشم بند و گوش بند و لب بپند کر نه بینی ستر با من نخند و چون  
 مراد نفس میکند او و هیچ مراد هوا نفس نمیکند هر آینه در دنیا پاماد بشود و چون در دنیا پی مراد باشد و  
 هیچ مراد نیست ملاجم دنیا بروی زندان است و بهشت کافراست یعنی هر که بر مراد هوا رود دنیا بهشت  
 دی بود و هر که دنیا را بهشت خود سازد بکلم الدینا جنة الکافر ملاجم رضاد خداوند جل و علا کند آشته به  
 و از منهیات او دور زفته بشود و چون وقت ترک فرمان و پیش آمدن کنه و اقدام علی النواهی پاک  
 ندارد و خوار ندارد کافر شد دعیا ذاب الله تعالی منها **از** خراب کننده ایمان جاه و منصب طلب کردن و  
 نیک نمی از خلق جتن آفت دین و ایمان است زیرا که هر عالم در راه و عابد که جاه و منصب طلب کند او را

از ریاضه چاره نباشد و ریاضه که اصغر باشد نفوذ با بدینها علمی چو حاصل شد ترا ترس از خدا تقوی بکن و در مذتوب است  
 درودین هم راه زن هم حمله کرد از مکتوب حضرت شیخ نزه الدین میزی که گفت اسلام تو تازه بود تا علما  
 و فقرا دنیا پدید گشته خلیل در اسلام افتاد شیطان زانسته دید یکبار پرسیدش که عجب ترا کافر میگویند گفت علماء  
 و فقرا در دنیا پدید آمدند آنچه حرفت من بود از اغوای و ضلال و غدر و حرکات ایشان گرفته اکنون مرا فرست است  
 علماء و فقرا در دنیا دانند کدام است آنکه غیبت که غایب ملک و سلاطین میخورند و در سلاطین و اغیار اقبله خود کردند  
 و ایشان در کارها دنیا شریک گشته اند و علم و زهد که وسیله آسودت است وسیله دنیا ساخته اند علم که از بهر کاغذ  
 و لاف بود همچو مرد در اوج اوج بود بجزین تقریب استادی و استاد الوری علم المهدی سید السادت  
 میر سید علی عبدالعزیز است بهر شی در باب بعضی زاهد مرانیه فرمود **ولو جادت و لالت المصرفی مصری لاک**  
 بهرین در بار اسوالی چو حاجی کعبه دهر بهر تا **تعلمکم لیدینا تمزیدیم سمعتم مرانی هوی که حیوان اینها کانی نکر تا**  
**عبادتتم عبادتتم لاجل الناس واقعه فلم یقبل عبادتتم اینها کادین التو لهرتا** خراب گشته ایمان بر رسم  
 زیستن است که رسوم غیر جائز در دل او نرسیده باشد و هیچ دورنی شود از بسبب عاریگی نامی خلق حستن و آنرا  
 نیک میدانند و میکنند و از خدا بیخدا نمیرسد و دور نمیشود و بسیار بدت و نامشروع در آن رسم باشد  
 و آن بدت ز نامشروع میکند اگر عالمی یا منفی یا محتسب او را منع میکنند نشود و گوید که اگر جائز نبود بشیطان  
 میکردند ماینر میگویم و آن رسوم را خوشش میدارند و از خدا بیخدا نمیرسد باک ندارند کافر شوند و در  
 خود را خواب کرده و ایمان رفته و او را جز به چنانچه حضرت حمید در کلام مجید خود خبر میدهد اتم اینها هم  
 کتابان قبله منم بهر تمسکون آیا داده ایم ما اینها کتابها پیش از قرآن که این جا هلان بران کتاب  
 عمل میکنند یعنی نداده ایم بل قالوا آنا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی اتمهم مقتدون قل اولو حنکم بائدی  
 ما وجدتم علیه آباءکم قالوا آنا بما رسلم به کازون فانتقن منهم الایة یعنی اگر ایشان بصلح روی نمایند  
 او نشان را خواهم بخشید و اگر نه مرجع ایشان بسوی من است انتقام گرفتن از ایشان مرا آسان الی هذا کلام



**مجموع** پس ای عزیز خود را بتقلید فاسد موم نادانان مترسمان بدویات ضایع مکن تا در محشر کبری و قیامت عظمی  
از آنچه باشی که بگرت زیاد میکنند رتبا انا اطفاسا و تها و کیرا انا فاضلونا سبیل الایة بدانکه محل استجابت ادریه  
و سایر اعمال خیر زیر عرش است پس باید برای مومن که باطن و بیخ اعمال که نیت است از اصدق و احصا کما ذکرهما  
متفرقان کردند و ظاهر اعمال را بر رعایت سنت و شرایط و ارکان جو از عبادت مرعیه دارد و شرط اجابت که اکل الحلال  
و صدق العقالت بران استقامت نماید **ط** وانی دعای طایری دارد و پوزار صدق و حل طیران کرد و مکش  
چون بشکند آن هر دو پر و مشایخ زحمه الله گفته اند هر کس که بزبان او دروغ نزود هر چه بر زبانش رود همچنان  
گذرانی **ابجالی فی** الاحکام عمل غیبت کننده از آسمان اول که نشنند **غیبت** که شش پیش آن برگزیده  
تبارک عبدالمعین مبارک اند گفت جو می عظیم کرده ام فرمود چیست گفت زنا گفت سهل است من پنداشتم  
که غیبت کرده پس معلوم شد که غیبت مؤمن از اکبر کبیر است **کذا** و عمل میانات کتبه از آسمان  
دوم که نشنند **فی** در دیش را پرسیدند که ام طاعت است که بنده را بخداوند تقلا نزدیک کردند  
گفت طاعت که اول آن عجب باشد و احوال ندمت **فی** **الم** و المعصیه استعقبه ندمت ماخیر من الطاعة **المستعقبه**  
**نحی** ندمت که پس معصیه باشد پس زطاعات با عجب بر باشد **الم** اهم ترین مطالب اهل طریقت و  
مقاصد اهل حقیقت اینست قلب است **ط** وقتی که دلت باشدت پرورد **شکرانه** آن نه از جان فدا باید کرد  
پس بوجبات اینست قلب ضرورت مرا اهل دل را اگر از صاحب شریعت مظهره مردی شهم و رود آن فهو  
المرام و اگر نه چنانچه باآت له و مثل آن مہما مکن فی زمانه و در بودن بهتر است از مشغول آن که فتوی  
حکام است اختیار الفضا لاکثیر للنفع الیہ خلاف و اگر امر بعکس است پس عمل بما حوط و راجع موجب تر است مثال  
دی اینست که چون محقق است نزد اهل شریعت که مرود من کفن یا الت مختلف فیہ است و باآت و ام متفق  
علیه و تیر مقررات که ایدین رضی الله عنہم جمعین برای غزوات او از طبل را کرده اند اجازت و حضرت کما  
ذکر فی مطالب المؤمنین قال محمد رضة الله لا باس بهذا الطبول الذي یفرب بهانی دار الحرب لا اجتماع ان کس

لایزالیت طول الابد و انما یکره طول الابد کذا فی **الاصناف** پس چون بمقتضای مصلحت و مناسب وقت حرام  
 متفق علیه را بر حضرت فتویٰ کنند من انکر السماع مجمل فقد انکر سبعین صدیقاً ظهور نمود و من لم یغض بالقرآن سنا  
 برده از روی کتود پس **ایها الناس** المصنف با ملاحظه تمام تفکیر درین آیات کرده که من اظلم عن اخری علی  
 کند با و کذب با آیة الایة من الناس من شتری لهو احدیث بغیر علم الایة و در وجود خود می کسبه نموده  
 استحقاق از دل بخواه که زموده است پیغمبر علیه السلام استفت قلبک ولو اتاک المفسون فاعمل به هذا  
 علی الاحوط و ما یفتی به القلب قل لهم ان ینتهوا ینفرکم ما قد سلف فی **کتاب** میر سید علی محمد انی ای  
 طالبان این درگاه را برای تصحیح انابت به بعضی از معاصی متلاکرو دانستند تا بدان سبب از ورطه اسباب  
 و عیب که از جمله مملکات اند خلص یا بندد باز بکنند عنایت به سبب اطاعت میکنند و آتش نشود  
 در زمین خطایان نیز نند تا نفوس آماره که اعداد عدو ایشانست بمقاصح تاسف و غمخت هر  
 کوفته بود و سوابق کرم و عنایت و جوادب اعتماد و زهدت آن قوم را بجل رضا و قربت رساند  
**علم** هم چه در خلق سوزی و سازیت اندرین مر خدا را را نیست از درویشی از ما قیام درگاه  
**نقش** کشید در حضرت بار یافته خطاب چون در رسید که بدرگاه ما چه تحفه آورده گفت از بعضی  
 اعمال در خاطر من گذشت کتاب کردند که ای مسکین اینجا که جناب بارگاه کبریا است بضاعت فرجات  
 بسا بی بهایست و آنچه اندیشهایست خطایست تحفه این درگاه آه سرد است و هدیه این بارگاه خیاره  
 زرد و تو شسته این راه دل پر در دعایس ای کار انوار روحانیان درین حضرت بسیار است و  
 نفایس آثار گرد میان پیش ما شرب عنایت ما هستکمان بادیه هر از ما میطلبند و مهم حمایت ما است  
 زخم عصیان را میجوید داروی لطف ما سوختگان تیم حرامان را میخواهد کذا فی **کتاب** محمد و اسح  
 کتبی که اگر کناره را بوی بودی چکس پهلوی من نموانست نشست **کتاب** اگر کسی پری زمین و پری آسمان  
 کند چون خود را درین معرض دارد و مثل آن شکستی را در باطن خود جای دهد غالب است

کآن هر کماذخر کرد کذافه **و** دل مگر از آسمان سپوم که نشن ندیده همیشه سر بلندى با بکار هست  
 که شاخ هر کون آن میوه دار است که هر در امر دائمی نیست بهر آنکه کبر و ادای نیست تو واضح کار هر دن  
 یقین است که کار را بپسین است **و** رضی الله عنه گوید که تو واضح آن بود که هر که در دنیا بلندتر  
 از تو هست با او بگر کنی و هر که فروتر است با او تو واضح کنی و گفت بهترین سلاطین و اعیان آنست که با اهل  
 علم و صلاح نشینند و بدترین علماء و مسلمات آنست که با سلاطین و ملوک و اعیان نشینند **و** که بادشاه  
 با کدای اعتقادی داشت هر دو مردند ششخ شازاد در خواب دید که اراد در دوزخ و بادشاه را در بهشت  
 گفت ای عجب من مگر این پنداشتم آوازی آمد که بادشاه بارادت در دشتیان در بهشت است و کدای با تفریق ایشان  
 در دوزخ فی **و** روزی گاهی با اشجار فر میخورد که مر ایهامیم میخوردند که ایشان بفرمانا حضرت خالق اشجار  
 میکنند پس من بهتر باشم و اشجار گفت که از من نمره پیدا میشود که میخوردند از آن مو حذان پس من بهتر باشم  
 پس در آن میان درخت قصب از غایت خجالت سر فرود کرد گفتندش تو چرا هیچ نمیکوی گفت من نیم  
 یعنی درخت هم نیم که از من نمره بد را یزد و موئمان خورند و گاه هم نیم تمام انعام و وحوش خورند پس  
 حضرت حق سبب تو واضح و گنای از آن ناشکر پیدا کرد که شیرین تر از هر نمره است و مردم از وقت میگردند  
 و شکر نام نهادند که در حق از آن چون در خود را بمنفع منظور داشتند سر بلند کردند پس شاکت سر بلند در خود  
 حضرت حق قصب از ایشان پیدا کرد که مردم از آن جا رو ب میکنند و نجاست با و دور میکنند **و** شاخی  
 که بلند شد قبر خورد **و** ای گفت که من نیم شکر خورد و تو خورد را کین لا که بالدر **و** تعالی بیایا بودن نفع  
 که حضرت حق سجانه و قلم میفرماید الکر یا ر دایشی و العظمة از اری من نار غنی فیها قصته ای املکه  
 آن سلطان الشعرا حضرت سعدی شیرازی علیه الرحمه میفرماید **و** یکی قطره باران ز ابری حکمید  
 نخل شد چو پهنای دریا پدید بجای که دریا رست من کیستم که اوست حقا که من کیستم چو خوردا  
 بچشم حقارت بید صدق در کنان پروردید پیشش بجای رسانید کار که شد لؤلؤ نامور شهر

بلندی ازان یافت گوشت شد دری نیست گفت تا است شد **کتاب** کتبه را از آسمان چهارم که نشنند  
 بجز که چندان میان کار دشت از غش تا فرشت که در ادانت مسکت را چون قدر شناخت او  
 قوت از زبیل با فی ساخت او **کتاب** کتبه را از آسمان پنجم که نشنند و حسد می خورد حسات را  
 چنانچه آتش می خورد میزم را **کتاب** حاسدین با بد نیکی هرگز نیاید کسی آن حسد بخورد طاعتی چون بهتری نمود  
**عبدالسلام** اربعة جوهر فی جسم بنی آدم نیز یلهما اربعة اشیا اما الجواهر العقل والبدن والحیاء و  
 العمل الصالح فالغضب یزیل العقل والحسد یزیل البدن والطع یزیل الحیاء والغیبت یزیل العمل الصالح  
 که از **الغیبت** فی الروضة **کتاب** کرد ابو محمد رضی الله عنه که روزی ابلیس علیه اللعنة بر در زنون آمد و گوشت  
 در آن مراد اذن میخواست تا اندرون رود پس زعون میگفت تو کیت گفت ابلیس گفت اگر خدا  
 هست هر آینه مرا چون ندانست پس زعون شرمسار گشت و گفت در آئی ای ملعون پس زعون پرسیدش  
 دانی هیچ کی را بر روی زمین از من و از خود بر تر پس ابلیس گفت آری که آن حاسد است پس ابلیس گفت  
 مرا یک صدیقی است هر بدی که از وی میجویم اجابت میکند مرا بگردن آن بدی که آن تویی اشارت کرد  
 بسوی زعون پس حق تو بر من واجب است پس بخواه از من چیزی پس زعون گفت یا ابلیس ازان  
 همسایه من یک بقره است پس میران توان بقره را ابلیس گفت این تصرف مرا بخواه اندکی اگر  
 کوئی ده بقره دیگر بتو بدهم بدله آن زعون گفت این میخواهم پس ابلیس بفرعون گفت دانست که  
 حاسد بدتر است از من و از تو پس زعون گفت صدقت **کتاب** بدانکه مجموع آدمی سه چیز است  
 نفس و دل و روح این هر سه را راه بنده اند نفس را خریعت و دل را طریقت و روح را حقیقت  
 چون این بدانست بدانکه دل بدت تو نیست ملک القلب بین اصبع من اصابع الرحمن بصرفه کیفیت نشاء  
 گفته اند و طریقت راه ادب است و روح را کس نشاء الا نشاء الله و حقیقت کار ادب است در عبادت  
 نیاید و در اشارت کنجده مانده ایجا خریعت هر که خواهد که در طریقت ادراک کند و حق حقیقت بر او نماید که حق

Marfat.com

۲۲۲

شرعیست بجا آورد حرمت امر و نهی کتابی که در دو ملاحظه علیهم اللعنه میگویند که چون حال حقیقت گشت شرعیست  
 بر خیزد و این سخن ترا مطهرت لعنهم الله تعالی بهذا الکلامه فی **المراتب** کل طریقه در تهاش بر تیه منور مذقه و الحاد  
 و امام **ع** در رساله خود فرموده است و التفریق بین الشریعه و الحقیقه زینیه و کفر و در **احیاء العلوم** فرموده  
 من قال ان للحقیقه بخلاف الشریعه او الباطن بخلاف الظاهر فهو الی الکفر اقرّب منه الی الايمان **و** فی قواعد  
 العقاید سهیل ابن عبدالله شری رحمه الله گفت هر که عا فرماید از ادب دادن نفس خود را از ادب دیگری عاجز  
 تر بود نیز ابرار کذا **ع** فی **المراتب** شرعیست حکم قولی مصطفی الیت طریقت فعلهای مجتبی  
 حقیقت جعلی احوال اولیت ازین رو هر سه این راه از اولیت حیالات اینک با شرع و طریقت  
 گشت نیدن همین راه حقیقت طریقت با شرعیست نیت حاصل حقیقت با طریقت نیت و حاصل  
 طریقت با شرعیست نیت نماید حقیقت بی طریقت گشت نیت شرعیست در نماز و روزه بودن طریقت  
 در جهاد اندر فرودون حقیقت روی در دلدار کردن نظر اندر رجال یا رکودن فی **تفسیر و تفسیر**  
 من مقالات شیخ رکن الحق والدین **تفسیر** ره و ایاری اینک طبیعت ره فرمان روی اینک شرعیست  
 ره باطن روی اینک طریقت **ع** جو در باطن رسا اینک حقیقت **ع** الشیخ المامم علا والدین  
 ایابکرین مسعود الکاشانی رحمه الله که مؤمن اگر چه بلند میشود مرتبه او و مرتفع میشود منزلت او و در  
 حضرت حق تعالی و میگردد از زمره اولیاء ساقط میشود از عبادت مغرورانه که در قرآن نیت  
 انایمان و با جا به محمد علیه السلام من عند الله تعالی از نماز پنج با جماعت و روزه ماه رمضان و زکوة  
 و حج و غیره پس کسی که زعم میکند هر که میرسد حقیقت و درجه ولایت ساقط میشود از انبیاء علیهم السلام  
 پس چگونه ساقط میشود از اولیاء و حال آنکه نبی واحد افضل است از همه اولیاء از جهت آنکه مردوقی  
 ولی کرد که متابعت نبی و رزق تا اگر مخالفت نبی کند در قولی و یا در فعلی مبتدع باشد و مبتدع را  
 ولایت ندهند کذا **ع** **المراتب** و دیگر آنکه وجوب عبادت با حق عبودیت است و یا بشکونتها

دولی سب ولایت بدرغنی ایڈاز عبودیت **شکر** کا طمان در راه حق خون خورده اند **بندگی** دحق گذاری کرد ایند  
 لاجرم از بندگی سلطان **شدند** **مہتر** خلق جهان ایشان **شدند** **فی** **الارواح** کلمتہ غافلہ ہر چہ نشوی از بندہ  
 بودن کریمیت زیرا کہ عبودیت باقیست عبودہ و رسولہ مرتبہ نبی مسلت و گفت آن مسبق رده  
 بستادی سلطان الطریقہ جنید بغدادی علیہ الرحمہ کہ خدایتعلی از بندگان دو علم خواہد یکی شناخت  
 علم ربوبیتہ دوم شناخت علم عبودیتہ و عبودیتہ عبارتست ازین دو خصلت افتقار بحق در بہان و شکاک  
 و اقتدار بر رسول علیہ السلام در بہر کار و در ہر چہ جو این است ان علم حفظ نفس است و **شیخ محمد** ترمذی  
 گوید ہر کہ از علم عبودیتہ عاقل و جاہل نبہ از علم ربوبیتہ عاجز و جاہل بہر **شد** **کذا** **انما** **الشیخ** **نقل** **کرده**  
**شدہ** است از واحد من الاکابر کہ گفت دیدم من جمالی را کہ بر پشت او پستوارہ بینم است پس بچہ امتحان  
 برو گفتم آیا تباری و خالق ہستی او گفست آیا مثل ما یا ترا چنین گفتم می شود پس گفتم اگر خالق خود را شناختہ پس  
 چندین محنت از بہر رزق چہت پس او نظر کرد سوی آسمان و دعا کرد ان پستوارہ بینم بزرگت باز  
 سوی آسمان دید دعا کرد ای بار خدا یا این زر را حطب گردان پس حطب شد پس بدو گفتم چون تو نزد  
 حضرت معبودتلا چنین قرب داشتہ پس ترا حطب چہ کار ہست گفت از بہر آنکہ تافس خود را از پیار  
 دارم کہ بندہ ہست و عاقل از ان کہ چون خدمت از او در شود خیال کند کہ محذوم و معبود شدہ است  
 کہ امر از دو حال خلافت یا شخص عابد یا شہداء معبود قسم سوم خود در عالم موجودیت پس لاجرم  
 چون یک قسم منتظر شود قسم دوم ثابت شود پس چنانکہ وی سبب ولایت بدرغنی ایڈاز عبودیت  
 گذرک وی بدرغنی ایڈاز شکر گشت بلکہ شکر بر انکس از ہمہ کس زیادہ تر باید کہ آنچه سبب آفرینش  
 و مشہرت بعینت طالبان است اورا حاصل شدہ **کذا** **و** **ما** **خلقت** **اجن** **والانس** **الا** **لیعبدون** **ولہنا**  
**در** **خبر** **صحیح** **ہست** **کہ** **بر** **ست** **بغیر** **علیہ** **السلام** **میکند** **ارد** **نماز** **را** **تا** **انکہ** **قدم** **مبارک** **علیہ** **السلام** **اما** **سیدہ** **میشد** **عرض**  
**کرد** **غریب** **رسول** **رب** **العالمین** **آیاد** **بخشیدہ** **ہست** **ترا** **خذ** **ایتما** **کقولہ** **عزوجل** **لیغفر** **لک** **انما** **تقدم** **من** **ذنبک**

و ما تفر

و اما خرد و یتیم نعمت علیک پس فرمود آری لیکن تا باشم بده شکر **شکر** که حضرت داود علیه السلام در مناجات  
 میگفت الهی اگر بقابل بر موی که بر اندام من است عمر ما عطا کن و آن همه عمر ما در طاعت تو تصرف کنم  
 نمیکرد و آن همه عبادت من یک نفعی از نعمت خدا تو و اگر نبی تو سزائی بکنه من بر اهل دنیا یا بر اهل دنیا  
 هر آینه هلاک شوند همه پس چگونه باشد آن عذاب برای یک نفس ضعیف مهینا کرده باشد **کذا فی**  
 الشیخ بس چون بر اینها علیهم السلام انعام حضرت ملک العلام از همه امام بسیار تر است پس شکر هم بر  
 ایشان همان مقدار واجب است **کما** **اعملوا ال داود شکر او قلیل من عبادی شکر**  
 بنده همان بکه ز تقصیر خویش **عزید بر کاه خدا آورد** ورنه تراوار خداوندیش **کس تو اند که بجا آورد**  
**سال** حضرت حق جل و علا با شکر بر بندگان چنین تکلیف فرمود که مال ایطاق بود از جهت آنکه این ادا  
 شکر هم یک نفعی است پس بار خدا این نعمت هم شکر و وجب الی مالا نهاییه و این تسلسل است  
 جایز نیست پس بچس از عبده شکر بر و ن نمی آید **بهمین سخن** ادا شکر میشود که خود را عاجز  
 از شکر ساخت و بتقصیر خود معترف گشت پس تکلیف مالا ایطاق لازم نیاید و شکر عبارت است از  
 داشتن نعمت از حضرت منعم حقیق و حمد گفتن معطی حقیقی را بمقابله آن نعمت و خرج کردن آن نعمت را  
 در رضا حضرت معطی حقیقی **قره** **مهر آدم علیه السلام مناجات کرد الهی شکر نعمت تو که طریقی**  
**که دارم فرمان شد که هر گاه تو نعمت خود را داده مادانی تمامی شکر کنه ارده باشی کنه**  
**و تیرگی از شرایط و ولایت ولی حفظ است از معاصی و بدع و چنانچه شرط نبوت عصمت است از آنها**  
**سز هو آمانتن از سروریت ترک هو اقوت بجمعیت** **کما قال الله تعالی ان اولیاده الا**  
**المتقون** یعنی نیستند اولیاد خدا مگر پر مینه کاران از کردار نافرموده و خلاف سنت و التقوی هو  
 الاجتناب عن کل ما یضری امر الدین و الیهو امیلان **لنفس الی مالا یستلذ به الطبع من غیر ذمیه الیهو**  
 و الشهوة تو فان النفس لا ایش **کذا فی** **بس تقوی غالب از معاصی و بدع و مکرومات است**

شکر

سزا

و تقوی قلوب از اخلاق ذمیمه که منجمیده اند **اسم** اصل اخلاق ذمیمه اجمیده نیک دان یادگیر از آن است ز مردان  
 خدای کبر و بخل و عجب و حب مال و حرص و اکل و طی حب جاه و شدت و غضب و حسد هم ریا و حمده  
 چنانکه **صبر** و شکر و زهد و اخلاص و تواضع و حسن خلق معتدل خوف و رجائتم و محبت بار خدا و  
 تقوی نه از خیال غیر یعنی از بر عبت و طلب غیر **اسم** چون نمائند در دل اینها را نام برده اند محبوب بخرد  
 تمام و بزرگ میفرماید **اسم** که تو مایاری سویی من کنم یار در کمر جمله جهان ترک دهم گوشه بنم کار در کمر  
**فی سبب التوبه** ای عزیز بهر تنی که با قنار و انجاس صوری ملوث باشد سجده حق را نشاید پس دان  
 که با قنار و انجاس معنوی از ان اخلاق ذمیمه چنانکه حرص و حب جاه و هموم که غموم دنیا دنی جیفه  
 کینه ملوث باشد چگونه شوق و محبت و ایقان و معرفت و ذکر و حکمت را نشاید و انوارش همه حضرت حق  
 در آن دل چگونه در آید و در یک فیض بر دگی کشاید و اسرار الهی در موندنا تساهی بروی نماید  
 اشارت بانظر است قول البی علی السلام لا یدخل الملائکه بیتا فیه کلب او صورته مراد از ملائکه نزد  
 اهل اشاره شوق حضرت حق و الهامات و واردات است و از نیت قلب و از کلب اخلاق ذمیمه  
 پس تا مادام که یکی از اخلاق ذمیمه در قلب شخف موجود بشم هرگز ذوق عرفان و نعت الهام در آن دل  
 اندراج ننماید چنانچه در چاه شل موش یا کره یا غیره افتاد و چشم در چاه پاک شود باید که اول آن موش  
 یا کره یا غیره را از چاه بدر کنند بعد آب مقدار معهود بکشند تا پاک شود و اگر پلیدی را بدر کنند اگر  
 تمامی آب چاه پیردن کنند هم پاک نشود **اسم** چون طهارت نبود کعبه و بیتخانه یکیت بود خیر در آن  
 خانه که عصمت نبود دولت از مرغ هایون طلب و سایه او **اسم** زانکه با زاغ و زغن همت نشسته بود  
 پس از سابق واضح گشت که ولی است که محفوظ باشد از اصرار بر محاصره از وقوع مطلق که این وظیفه  
 انبیاء است علیهم السلام و ملاحظه لعنم الله تعالی میگویند که مطلوب اقصی و مقصود منتهی است که  
 طالب خدا تعالی بقیقت برسد پس چون رسید و وصل شد اعمال ظاهری بروی ساقط گشت و

تلد



تسک میگیرند بحیث نبوی علیه السلام که اذا احب الله عبدالم یضرب ذنبه وشرحه **میکوید که منج حبیبت**  
 است که چون دوستدار حضرت حق مرنده را اورا حفظ خود ساعد کند تا معاصی کسب نکند که بسبب آن  
 کسب لاحق شود و راضی آن معاصی لیکن چون ایشان ای اعداد دین از غایب صمد ای کوس نبوت محمد <sup>صلی الله علیه و آله</sup>  
 گذر هفت آسمان و زمین بکنجید نشینند **چو صیش در افواه مردم قنار** تزلزل در ایوان کسری  
 بینی که نما کرد آن درست کتب خانه چند ملت نشست **لا جرم کور ولی صفت نشان آمد من کان منی**  
 همه اعمی نهی فی الآخرة اعمی و ضل سبیل او رقم حرمان لهم قلوب لا یعقلون بها و لهم اعین لا یبصرون  
 بها و لهم اذان لا یسمعون بها الایة و ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة برناصیه ایشان  
 کشیدند **آنها که در عشق ندارند سوز یار** در روز خشم لغزه و احسته نازند **از جنید علیه الرحمه رسید**  
 ما لِحقیقه فرمود ترک ملاحظه العمل لا العمل یعنی حقیقت عبارتت ازیکه عاری کند نیت خود را از زیاده و از طلب کردن  
 بدان آن در هر دو کس **طالب آرزیدار جوید یا کند میلی نهشت** در طریق عشق یا خود بودنی یار دوست  
 ز این که ترک کند عمل را بالکلیته که منتهی بغیة شیطانست **کمانی رضی الله میگوید که لا اهل الفضل**  
 فضل مالم یروه فاواراه فذا فضل لهم و لا اهل الولاية مالم یروا فاذا راوا فذلا و الایة لهم اهل  
 فضل را فضل نبی بر همه تا انگاه که فضل خود نه بیند که چون فضل خود بدیدند نیز شرفا فضل نبی باشد و اهل  
 ولایت را ولایتی است تا نه بیند چون چند نیز سازد ولایت باشد و مراد ازین است که آنجا که فضل ولایت  
 بود رویت از ان ساقط بود و چون رویت حاصل شد منفع ساقط شد از آنچه فضل صفت است که فضل  
 نه بیند و ولایت صفت است که رویت نبود چون کسی گوید که من فاضلم یا ولی نه فاضل بود نه ولی گذانم  
 فی مناقب الشاه رحمة الله انکس که بدانند و بدانند که ندانم فی الجملة فدا باد مر او راتن و جانم  
 و ذوق بیان معجزه و کرامت است که در معجزه دعوی نرط است نه در کرامت که اگر در کرامت ولی دعوی نباشد  
 او از مقام ولایت معزول شود و شخصی خود بین باشد و لعیاد باسد منهنکذانم **عقیده المسلمین فی**

رسول الدين في قوت القلوب قيل من الذنوب ذنوب لا عقوبة لها الا سلب التوحيد في آخر عمره  
 وقيل هذا يكون عقوبة دعوى الولاية والكرامة بالاتقاد على الله تعالى كذا في فتاوى في ذكر الاستشارة  
 وفي الايمان **رويت** كرو جعفر الصادق از پیغمبر علیه السلام ان في النار واديا عذابا هشا عذاب كلوا  
 وحلقهما الله الفقراء والمترامين در مضمون این حدیث **حکایت** آورده اند روز قیامت فرشتگان  
 زمان رسد که گروهی را بر در بهشت بر نوازند و در روز اندازند و گویند که حسرت خوردن بر فوت  
 نعمت بهشت فرستگان گویند یا رب ایشان چه گناه کرده اند زمان رسد که ایشان ظاهر خود را  
 از اهل صلاح مینمودند و در باطن اهل فسق بودند کذا **در بیان** از زاهد صفار رحمه الله گفت  
 در عقیده خود که مخلص کامل است که می پوشد حسنات خود را حیا من الله تعالی و تعظیما الله تعالی  
 چنانچه آورده اند که ذی النون رضی الله عنه چنانچه می بیایدت او رفت او گفت الم دوست  
 خوش بود که ضرب الجیب زینب واقع است ذوالنون متغیر شد و گفت اگر او را دوستی  
 بدین آسان نام او بزدی کذا **در بیان** یعنی می پوشد طاعت خود را چنانکه فاسق می پوشد  
 سنیات خود را **تا خلق ندانند که وی کیت تبلیس** در بگده بهشت و زنا کرگشت  
 در **سعاد** سعادت عاقبت را چار علامت اندیکمی گفته یاد ایشان کنان که شسته خود را دم  
 گفته فراموش کردن حسنات گذشته خود را بسبب آنکه معلوم نیست که مقبول اند عند الله تعالی یا مردود  
 سیوم نظر کردن سوی دوزخ در دنیا چهارم نظر کردن سوی افزون خود در دین و  
 علامت شقاوة عاقبت عکس این چار است **در خواب** از حضرت رسالت ایاب مسالت  
 نمود که ما التصوف یا رسول الله فرمود علیه السلام ترک الدعوی و کتمان المعانی یعنی کذا شدن  
 اتی ولی و عندی و منی کذا **مسئله** القدسیة در روضه العلماء مذکور است که باین چار الفاظ  
 مذکوره جماعه چار از بندگان مهلک گشتند فرعون لی گفت قال الیس لی ملک مصر الایة و ابلیس ان گفت

قالا یا خیر

Marfat.com

قال یا خیر منه و فرشتگان سخن گفتند و سخن هیچ بحدک الایة اکثر نشان هلاک شدند و بعضی از آن تائب شدند  
و قارون عسذی گفت قال انما اوتیته علی علم عسذی الایة **نقلت** که حضرت بهاد الحق و الدین ذکر بار **الله**  
در همه عمر گاهی من نگفته بود که لفظنا مبارک است بلکه در چنین لفظ چون حاجتس اقتادوی چار پیمان  
در مودی **نظم** نیکو کوی نیکو گفته است در ذات که التوحید اسقاطا لاضافات و شرط دوم از آن اول  
ولی آنکه هر چه در عالم موجود میشود از نفع و ضرر و غنا و فقر عطا و منع و محنت و فرج از خالق تعالی در آید  
از خلق **نظم** موجد اگر بای ریزی زرشس و کتیخ بندی نهی برشس امید و بهراس نذر زرشس  
همینست توحید بنیاد پس از جهت آنکه هر بلا الله نفی میکند وجود غیر را **نظم** الا نهنگ است کائنات  
اشام از عرش تا بفرش برده بکام هر کجا کرد آن نهنگ آهنگ از من دانه ماند بوی نه رنگ و بالا **الله**  
نابت میکند وجود حقیقی که بی ایجاد موجود تربیت مرتبی بی ابتدار و پانتهارت برای حضرت موجود **حجب**  
الوجود **نظم** تا بجا روبر لازمی راه هرگز نرسی برای الا الله که دو موجود در حقیقت شکر است چنانچه دو  
معبود در شریعت شکر است زیرا که وجود بر سه نوع است یکی واجب که عدم او محال است چنانچه وجود حضرت  
باری تعالی دوم تمنع که وجود او محال است چنانچه وجود شریک حضرت باری تعالی سوم جایز که عدم وجود  
او محال نیست چنانچه ما و شما و سایر عالمیان پس این وجود ممکن که بین العدمین است عدم صلی عدم  
طاری نیست وجود حضرت واجب الوجود بقبضه النادر کا المعدوم و الا که حکم الكل معدوم مطلق است  
و دیگر آنکه قیام وجود ممکن بوجودی دیگر است خوش گفت آنکه گفت **نظم** هستی که قیام بغیری دارد او  
نیت لیکن نام دارد مغربا میفرماید **نظم** بزرگدن من دین بود پر تو هستی که جذب قنادر مودی  
شود این دین میفرماید آن محبوب حضرت باری شیخ عبدالنصاری رضی الله عنه تو انکران بارز  
دسیم نشانند که در روشن با سخن قسما سازند الهی ابو جهل از کعبه می آید و ابراهیم از تخته کار بنیادیت  
دارد و دیگر بهانه الهی نوسا که در طاعت است اما کار بنیادیت است آنجا که عنایت کبر بای باشد حق

آخر کار پارسای باشد **نظم** اگر خدا ز بند نه می شود خوشنود شفاعت همه بجز آن ندارد سود **فاما** آن نیک نام  
 شیخ سعدی علیه السلام نیز میگوید **نظم** که زنت رسد ز خلق مرغی که نه راحت بود ز خلق نه مرغ  
 از خدا دان خلاف دشمن دوست که دلی هم در در تقرب اوست اگر چه تیر از کمان هم بگذرد از کمان دار  
 پس باید طالب حق را که بسبب شنوات نفسا خود نکوید که کاشک چنین بودی یا کاشکی  
 چنین نبودی که رضای محب خود در آن داند اما اگر صفتی در خود پند بخلاف رضای محبوب نشاید که بوجو  
 آن صفت راضی بود بلکه همه کوشش وی در ازاله آن صفت بود و بزبان هم گوید یا لیت هذه الصفة  
 لم یکن و اگر نه چنین بود شرایح اینها باطل بود و عیاذا بالله تعالی مهنایه کوی اگر کسی خرم خورد  
 بگوید یا لیت لم اثم ب و یا ز نمانند بگوید یا لیت لم ازن بعضی مردمان درین کلمه چنان مینمایند که این  
 مناقض رضاء بقضاست و نه چنین است زیرا چه رضای بقضاست که رضای حق است چون او کفر  
 و معاصی راضی نیست اینها رضای شرط نیست تا ساید که اینها علیهم السلام گویند یا لیت هذا ما لم یکر و یا لیت  
 لم یکن بر رضای او راضی شوند و بسخط او سخط کردند کذا فی المکتوب **فاما** آن ماکان حلالانی زمان  
 ثم صار حراما فتمتی ان لم یکن حراما لم یکر فاما ما لم یکن حلالانی زمان فتمتی ان لم یکن حراما یکر قال ابو یوسف  
 الرازی ان اطلاق هذه الاشياء خروج من اجکة او جهل کذا فی الاجابار عن **الکفار** رجعا الی بحسبنا  
**نظم** عارف از فقر ز بجد و از غنا خوش نشود زانکه نزد او در کوی هر دو یکست پس هر که دعوی ولایت  
 کند لازم است بر اهل بصیرت و علم که او را باین محک ثم ایطند کوره که متفق و متحقق اهل حق است بجز بکنند  
**نظم** آنچه در روی نقش بابا شد علو آن حسد باشد ترا کیر و کلور و اکنه از بهر خدای پاک ما است  
 آن حسد بود طریق اولیا است همچنین کرب کس یا بی بدل شو خدا را از هوای خود کسل  
 فعل و حال و قیل و قال همش ز ن بمعیار کتب سستش که بود محبوب او محبوب دار  
 و ربود مبعوض مبعوضش شمار تا نباشد حبت و بعضی از هوا باشد از بهر خدا و مصطفی

زانکه ما موری با این ای در راه **ره** چنین رو بوزتم **افتن** کجابه **الهی** لا اتبع باری بخوان **قد یصلک عن سبیل الله**  
 بجان **کذا فی ترجمه** الغیب اتفاقاً در پس هر که دعوی حقیقت کند پشهورت تمام است **تساویان** این قضیه  
 و مشیت این مدعی دوشا بد عدل کتاب و سنت است **در کتاب** **الاصحیح** از حجة الاسلام امام غزالی علیه الرحمه که  
 یکی از شرايط اقتدای شیخ امینت که شیخ در علوم ظاهریه چنان شبر که احتیاجی بسوی علم ضروری نداشته باشد  
 در فتاوی **مذکور** است طاعت اول تحصیل علم است از آنکه فرض عین است و علم در عبادت و طاعت  
 بنسب به نصاب است در وجوب زکوة و زاد و راحله و امن طریق در او روی حج پس عبادت که از علم خلاص باشد  
 از دایره قبول مبلغی کرد که **ذات** **مصدق** **الحق** یعنی چنانچه فرمود پیغمبر علیه السلام خیر الدنیا والآخرة مع العلم  
 وشر الدنیا والآخرة مع الجهل یعنی نیکی دین و دنیا با علم است و بدی دین و دنیا با جهل است **حکایت** روزی  
 مردی را بیارند که عمیها او مقدر کرده باشد **بشد** حتی تمام فرمایند تا او را در آتش بیندازند و دشمنان گویند یا  
 رب تو میدانی که این بنده چندین طاعت ما کرده است که کی گناهت نیست و او را بدوزخ میفرستند **فرمان**  
 آید که عبادت با علم کرده بود طاعت نیست **ذات** **الاصحیح** اگر سوال کنند از بسیاری از مشایخ طریق مشغول  
 که منسوب نبودند بعلم بلکه امی بودند میگویم ایشان در زمانه بودند که علم بسیار بود و ایشان علم ضروری از امور  
 بی تحصیل و کسب چندان داشتند که در آخر زمانه علماء را معلوم نباشد **دیگر** **حکایت** از حضرت  
 امیر المؤمنین صدیق اکبر و عمر رضی الله تعالی عنهما و از هر دو اعظم بزرگ یعنی امام اعظم و امام شافعی رحمهما الله  
 که ما اتحاد الله و لیتا جامدا **حکایت** از حضرت رسالت علیه السلام من تر بدین غیر علم حن فی آخر عمره او است  
 کافر **مذکور** **الحکماء** **ابو سعید** **ابو الخیر** **کما قالت** **الحکماء** **الجاهل** **اما مفرط** **او مفرط** **کذا فی** **الهدایة**  
 در رساله شیخ احمد السنوی رحمه الله که بلفظ ترک چنین مذکور است **بیشتر** علم سلما گنفتیمش مقام او آن  
 بن مان و درش بیه این شیخ جاهلان به بت پرستان مانند که کمان برده اند و اعتقاد کرده اند که این  
 بتان واسطه قرب ما اند **حضرت** **رحمان** چنانچه حضرت منان در کلام مجید بیان میفرماید بطریق حکایت

Marfat.com

از ایشان که ما بندهم الا لیتقوا فی الله ذوقی مضمون گفته میگویند آن بت پرستان پشیمان  
 تبارا که از جهت گفته نزدیک سازند را بسوی حق آن صاحب الذوق و المحض حضرت شیخ نور  
 علیه من رحمه الغفور میفرماید چاه شیخ چاه عمیق صدمه امان در آن شده غرق و در آتش عجب آن  
 بسیاران شده حریق هواد شیخ بی را بر یاد کرده و بر یاد داده است و بر روی ایشان برده و بر  
 خاک زده و بزرگی از خالق جوی سپا کبازی نه از مخلوق بکلیه و تدبیر سازی که سلطان الشعراء  
 بر ثمان العفراء حضرت خواجہ حافظ علیہ من رحمه الله میگوید در دم نهفته به ز طبعیان مدعی بن  
 که از خواند غیبش روا کند چون حسن عاقبت نب برندی و زاهدیت آن به که کار خود بنحایت  
 آن برگزیده حضرت خلاق شیخ بدرالدین ابوالسحاق در **تذکره الاولیاء** خود میفرماید ای عزیز  
 این همدیت که این شیوه سخن با لکله رود در نقاب آورده است و مدعیان بلباس اهل معتاد  
 آمده و اهل دل در زیر کل چون کبریت احمد عزیز شده **بیت** زندگانا نتوان گفت حیاتی که مرگ است  
 زنده است که با دوست و صالی دارد در رساله شیخ موسی قادری قبول پوری مذکور است که ای برادر  
 پیری و مری این نیست که پیر مری را گوید بر وضایر ایا دکن و حلال با حلال و حرام با حرام  
 بشمار ای برادر این طریق است که عالم یک سلسله شرعی یا بیاموزد بجهت آن که بداند بلکه  
 پیری و مری **بیت** که پیر روشن ضمیر و کیمیا تاثیر باید که آینه دل مری در روشن کردن اگر چه  
 الدنیا کج عمیق و الناس فی غرق فی غیر الغریق من یعلق بکل شیء واقع است لیکن آجا نصحت اسانی  
 دخل ندارد چنانچه حضرت خواجہ حافظ میفرماید **بیت** جای جهان است ضمیری مری دوست اظهار  
 احتیاج خود آنجا چه حاجت است **ارباب** حاجتیم زمانی سوال نیست در حضرت کریم تقاضا چه حاجت است  
 ای برادر مری آنچنان باید که حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه **قال** ما ضربت علی قلبی الا و صب  
 علی قلب ابی بکر کذا **عنه** این تقریر از پیردسیگر خود **بیت** که حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه

Marfat.com

بزرگوار و حدیث از آنحضرت علیه السلام نقل نمیشد از بهر آنکه در مشایخه ستم آنحضرت مستغرق بود و مردار از  
قول سوزید رضی الله عنهم اجمعین که تا خدمت هزار زندق کنی صدیق نشوی یا صدیق نیشانت که مرید عهده  
خدمت هر حقیر و خیط و صغیر و کبیر بر کردن خود لازم گرداند مخدوم هر که باشد زندق خواه باشد صدیق و از رعایت  
خدمت ماصفا و عی ما که روانظر الی ما قال لا الی من قال غافل نباید بود در هر حال در کمال سعادت مذکور است  
بدانکه هر که بقی رسید از آن بود که راه نرفت **حکم** درین ره بجز مرد راعی نرفت **حکم** آن شد که دنبال داعی  
نرفت خلاف پیغمبر کسی ره گزید که هرگز غمناک نخواهد رسید **حکایت** است سعیدی که راه صفا **توان** رفت  
جز در پی مصطفی **و** هر که راه نرفت از آن بود که طلب راه نکرد و هر که راه طلب نکرد از آن بود که راه  
نرفت و ایمان وی تمام نبود از اینجاست که گفته اند حرکت الظاهر دلیل المعرفة و نیز فرمود علیه السلام  
لکل شیء علم و عدل است الا ایمان الصلوة و غیره الی مکن ابرس محقق و مقور گشت که تا که اینطور نباشند **فان**  
بهر دم بدید که یا بنیدن جایز نیست الی هذا کلام الرسالة **و** کم مد من رجل **سین** کثیر اللهم مهزول **النوال**  
کصوت الطبل یسمع من بعید **و** باطنه عن الحرات خال **حضور** صادر زمانه که بایم در آن در **شیخ**  
احمد ملا و الدین **شامی** آورده است که با درویشان که درین روز کاری نیم صحبت **و** ام است از آنکه پیشتر در اباحه  
وزنه **۱۳** افتاده اند و آنکه کی که مانده اند بسبب جهل در بهر عتبات افتاده اند اگر کی را حق تعالی از بدعتها و اباحت  
محموظ داشته است بسبب آنکه طاعت که میکند در طاعت که کرام می کرد در غرور و محبت افتاده اگر از آن نیز  
گذشته است که تا خیر در غالب شده فی الجمله اگر دست دهد صحبت **دانشمند** متفرکه از دنیا اعراض کرده باشد  
غیبت بزرگ شمرد و از صحبت او فایده گیرد و اگر دست ندهد بجز شتی که منقول است مقام نماید چون از خدمت  
فاریغ شود مسئله فرعی که در دین بدان محتاج است از دانشمند متدین پرسد و بیاورد و باقی بدین موجب  
در زمانه که **ارد** کرده شد از دستخط شریف قطب ربان غوث الصدقات مولانا فی محمد کردی علیه الرحمه  
والعفو ان **اول** **د** الطالبین لمولانا ابی محمد عبدالنسیف رحمة الله علیه که رسول علیه السلام فرمود هر غزوی که

باین خبر علم است آن مسلمانان است و هر علمی که نباشد زهد است که نباشد برکت است که آن عیال  
 کشتن است **و یکی** معاذ رازی رحمه الله چنین گفته است اذالم یخص القاری للعالم و العالم للحکیم فقد  
 ذهب دولة الاسلام کفت چون قریبان مرعالمه اگر در آن نه نهند و عالمان مر حکیمان زار دست ندهند  
 بد آنکه دولت مسلمانان رفت و مر خواجه حکیم رحمه الله علیه باین رسیدند که از چیت که بزمانه با قریبان بر  
 عالمان و عالمان با قریبان نمی سازند گفت از ما است هر دو طایفه اگر قرار است ایست با عالم سازند  
 تا روانه داشته بیدارند در علم است با آراء سازند می تا از وی جهد عبادت و طریقت  
 آموزدی و همین خواجه رحمه الله گفته است که عالم راه داند و لیکن نتواند رفت و قرار راه رود لیکن  
 راه نداند و حکیم آن بود که هم راه داند و هم نتواند رفت **و** ابن الوری الملکی رحمه الله چنین گفته است که  
 عالمان در دنیا انعمو کمنه خدای از این آن اگر مخلق را راه صواب پیدا کنند و چون وقتی خود بخلط  
 روندی بخلط خود مقامند می کار خویست و لیکن چون وقتی عالم یا صونه غلط می رود آن کار خوار خویش  
 تا ویها ثواب میکند تا بچشم عام رسوا شود و جاه وی کم کرد و ضرری عظیم بود از آن مر عوام را و عید الله  
 ابن بکر چنین گفته و سهل جارف العامه الامن قبل الخامة هرگز عام تباه نشود تا خاص تباه نشود **و**  
 در بنیه چنین آورده است که چون علماء و فقراء شبیهه خوار شوند عوام حرام خوار شوند و چون علماء حرام خوار  
 شوند عوام رایم بود که کافر شوند **و** گفته رحمه الله علیه در کتاب فقه اگر چنین گفته است الرجل اذا تعلم  
 علماً یقرب الله تعالی خیر من ان یجمع العلم الیکثر **و** هر دو علم می آموزد که او را بخشندی مولی عزوجل نزدیک  
 کرد انچه از آن بود که علمها بسیار کرد کند **و** حاتم بلخی رحمه الله چنین گفته است من طلب الله بالكلام دون  
 الزهد و الفقه یرزق و من طلب الله تعالی بالزهد دون الکلام و الفقه یرتدع و من طلب الله بالفقه دون الکلام  
 و الزهد یرقیق و من تفنن تخلص **و** هر که خدا را تنها با علم کلام جوید با علم فقه و زهد بر نرسد یعنی اخذ هر که خدا را  
 عزوجل تنها با علم زهد جوید با علم کلام و زهد بفاستق الله و هر که بهر سه علم جوید بجز ابرس **و** سهل ابن عبد



تشریح ریحۃ السعیدین گفته است هر که سلامت دین خواهد آفرید از زمان باین سرگروه صحبت نماید دشمن با امیران و قزاقان  
و علمای و فتنه از صحبت با علمای تبر باین دو گروه دیگر پرسیدند که جو گفت از بهر آن که علما آن آخر الزمان  
نخست آن علم نیا موزند که در این زمانی ما پندوان علم تن شناسی است و از فریضه نخستین تا دست باز داریم  
انکه که آن فریضه آباد کردن اینجهان است چه در دنیا از زمان است و دنیا نرا اهدا اما اینجهان گشته است  
نخست آن علم نیا موشند که اینها نرا اهدا بایست پس چون از فریضه اول دست باز داشتند لاجرم هر چند که  
علم ایشان را پیشتر میبود حال ایشان بهتر میبود و هر دلی که بعلم سخت کرد و از همه دلهما سخت تر کرد الی  
به اکلما به پس هر که بغرض خود پیوسته و از یار و برادر رسته و از محبت و شفقت گشته و جامه دو ما خود  
نیا پوشیده و در افعال دنیا وی اشتغال و از منزل حق نپزاری و انتقال نموده ای سالکان بادی لاله و مصادیق  
مجد رسول الله از اینچنین کن بر حذر و پندار بودن در **درست** **العلماء فی باب انهم اطاعت الله مذکور است** که  
فرموده است پیغمبر علیه السلام زمانه آید بر امت من که هلاکت مردمان از دست درویشان و علمای آن زمان باشد  
پس عمر رضی الله عنه عرض کرد ای پیغمبر خدا اینها سبب نجات از شر آن زمان چیست فرمود که که ازین رو  
طایفه دوری خواهد بود نجات خواهد یافت و بهر که تابع ایشان خواهد شد هلاک خواهد گشت مگر عالمی که  
بمحرک کتاب دست صالح اصول و فروع او موافق و مجرب باشد و آن نادر و کم باشند  
که روایت کرده شده است از عمر رضی الله عنه که فرمود در آنچه عزیز تر و نادر تر و کم یاب باشند  
فی السید یوثق به در هم حلال گدازان **الشیع** در چنین دوری حسنی نامه از هزاران کم یابی  
پنی سره و از غلامتها قیامت ای عزیز **در ذوقان کنت منقذ مسخره** حضرت میر حسین صاحب شرح  
میفرماید **آیا در طاب غفلت خفته بر خیز** و زین غولان مردم خوار بگریز **که دل را گفت کوی دیو فردم**  
بود چون نیش ماری زهر کشوم **سه چشم تو خود بر هر حسن آفر** رسول الله را بر سر آفر **حدیث نفس و**  
تن رزق است تزویر زبان دل رکاب مصلحت گیر **مجاذگنه محمود است شرش** شده مغر حقیقت اصل و فرخ

و نیز ایشان بت پرستان اعتقاد کرده اند که این تبار شیخ این خواهد شد **قال الصادق** حکایت مهم بقولون مولانا شفا و  
 عند الله عجین این مریدان جاهلان با سعادت اعتقاد کرده اند که این شیخ جاهل نیز در اسطر قریب است ما را  
 و یا بجناب شیخ ماست در روز حساب و کلا و حاشا بلکه بسبب خذلان و تشرمندگاست و موجب عذاب  
 و عقاب که خداوند جل و علا در شان بت پرستان میفرماید **قال الصادق** انکم و ما تعبدون من دون الله حصب  
 الایة و مضمون آنکه تحقیق شما از غیر حضرت دیان نیزم آتش و زرخ آید همچنین این جاهلان بیدولت با آن  
 جاهل با سعادت نیزم و زرخ اندکذانی تحفه الاجار زمره الابرار **سوال** درختی که کافران آنرا پرستند  
 جدید باشد یا قدیم قلع کند یا نه **جواب** قلع کنند این در تعالی شایع عقاید اهل اسلام را از آفات زحارف  
 تشویلات متفق و وسوس تمویلات فراء متشده در پناه عصمت محفوظ و مصون در در عینه و کریمه اند  
 قریب مجیب در **لفظ** شیخ زکریا الدین چشت رحمة الله میگوید که روایت کرده شده است که روزی بهتر آدم  
 علیه السلام دید بهتر شیت علیه السلام را نشسته و او را پیش خود خواند و فرمود یا بنی ای خرقة تخارت قال الجلیس  
 مع الله و مع ذکر الله شکر آدم علیه السلام فی امره و جاء جبرائیل علیه السلام و قال یا آدم الشیت صوفی فظلم  
 المقصود من شیت فأنه مقرض **سوال** از خواجهم ذوالنون مصری رحمة الله که روزی جمعی غریزان  
 روزگار در جامع بغداد نشسته بودند سخن در ارادت و مقرض افتاد از کجاست و خرقة از کجاست  
 بهتر ساکت و متحیر بودند متفق با تف علی راس الجح بان خرقة من سنت الله و المقرض من سنت شیت  
 البنی علیه السلام در **کتاب الاعطاب** مذکور است که صوفی مقرب را گویند و ابرار مؤمن نیکوکار را و کسی از ابرار  
 که مطلع شود باطلاع علم حالات و مقامات صوفیه را و حال آنکه خود بران متحقق گشته باشد از آن متصوف خوانند  
 و اگر تحقیق بران حالت نیز نداشتند نیز و اطلاع علمی بران هم نه لیکن لباس ظاهر بی این را پوشیده باشد  
 آنرا متشبه می نامند چنانکه در کلام حضرت مجید انشانت است ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من  
 عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقصد و منهم سابق باطلات باذن الله لایة پس صوفی سابق بر کثرت

و متصرف مشفق و مستبطل ظالم نفسه **رسالة الشيخ جمال الدين احمد الهامسوى** مذكورة في لايجل للمريد ان ليس الخرقه  
 بغير اذن الشيخ **رسالة** اذا لبس الفقير خرقه مرصعة او مصترية او بطناء او سودارا او خضر ايطالب بها و يقال له يم لم يست  
 لايجل للفقير ان ليس الخرقه ليعرف بهاديه تميز بين الناس **رسالة** ينبغي للفقير ان ليس الخرقه بالمعق و لا باللاهو  
 و لا يجوز لبس الفرحي بغير المشايخ رحمهم الله لان الفرحي هو الذي يشق منه قدامه و السق اشارته الى استواء النظا  
 و الباطن يعني كتمان ظاهره فزين باتباع السنة فباطنه كذلك و هذا كمال لا يليق الا بالمشايخ رحمهم و ابا جيب  
 الذي يكون كطوق اشارته الى طوق العموديت في رفاهم و اما الوان لبسهم لا يجوز الاحمر و الاصف و ما  
 عداهما فحائز و الارزق للمتدي و الاسود لمن فوقه **رسالة** اذا اراد المرء **رسالة** ويكره للرجال لبس القميص الذي  
 كان امامه جيب كذا صلوة البررة **رسالة** و من لبس الصوف فهو صوتي لباسي و من صفا قلبه فهو صوتي معنوي  
**رسالة** من لبس الصوف ولم يصف قلبه فهو صوتي عند الناس لا عند الله كذا رسالة الشيخ جمال الدين احمد  
 جستي الهامسوى عليه الرحمة **رسالة** الصوفي الذي في وجهه حياء و في عينه كجاء و في وعده و فاء و في قلبه  
 ورع و صفا و از اينجا فتوى صوفيه رحمهم لباس الفقير سواد الوجه في الدارين **رسالة** دلقت بچه كارايد  
 تسبيح مرقع خود را ز عملهاي نكوييده كند ار **رسالة** حاجت بجلاه تركه داشت نيت در و نش صفت باش  
 كلاه تری دارا و قتی بقالی كی را دید بر شیره سوار شده و از مار تا زبانه ساخته گفت این همه سهل است  
 كار است كه میان دو پله ترازوی بنشینند و كار از برای حق كند **رسالة** بخشی پنج نیت دعوی دین مدعی  
 از تپله زندان شد اندرین راه هر كه دعوی كرد او ترا دابرند زندان شد **رسالة** كذا **رسالة** جنید  
 علیه الرحمة گفت لبس الاعتبار للخرقة بل الاعتبار للخرقة كذا **رسالة** الا و لیا من عینه و نیر كفته كم من مؤمن  
 فی قبار و كم من كافر فی عباد **رسالة** تو میندار كه هر كوشه نشین دیندار است ای بسا خرقه كه هر رسته اوزنار است  
**رسالة** قبل من العارف قبا و اكاین باین یعنی كاین مع اخلق باجسد و باین عنهم بالستر **رسالة**  
 ابو علی الدقاق رحمه الله لبس مع الناس ما یلبسون و تناول مما یاكلون و انفر عنهم باستر الى هذا كلامه

ح

هم ای که در بر مکنی پشمینه را پاک ساز اول ز کینه سینه را **فصل** که یکی دعیا ن بعلم درویش را گفته که  
 این بود چه پوشیدی گفت از پیغمبر علیه السلام چه بماند یکی فقر دوم علم سیم شکر سیم سلطان  
 گرفتند در جای آن کار نمودند و علم علماء اختیار کردند و آموخت پسند کردند و فقرا گروه فقر اختیار  
 کردند و اگر الت غنا ساختند من برصیت این سه گروه بود اندر پوشیدم کذا **فصل** و  
 ایضا یکی از متاخران گوید لیس الفقیر من خلا من الثا دانا الفقیر من خلا من المراد چنانکه اگر خداوند متعال  
 مالی دهد ویرا اگر مردش حفظ مال بود غنی بود و اگر مردش ترک مال بود غنی بود که در تصرف است  
 در ملک غیر و فقر ترک حفظ و تصرف بود فی **فصل** عبد الخفیف رحمه الله گوید صوفی است که صوف پوشد  
 بر صفا و موارا بچنان طعم حفا و دینا بنده از پس قفا و نیه **فصل** نقل است که از کسبین بن عبد الله  
 رحمه الله پرسید ز ما التصوف گفت گرفتن حقایق و کفایت و قایق و نوید شدن از آنچه نمت در دست  
 خلائق **فصل** الشيخ احمد الها نسوی رحمه الله فقیر آنرا گویند که بهشت صفت خلق گرفته باشد یکی آنکه اذا اود  
 غفر **فصل** بدی را بدی کسب باشد **فصل** اگر مردی احسن الی من اسار **فصل** که یکی از پسران مارون شیره  
 پیش پسران ستمگین و گفت مرا سر بکنزاده دشنام داده است مارون ابرکان دولت خود را بر سرید که جزا  
 آنکس که چنین بی حرمت با اهل بیت خلیفه کند چه باشد یکی بکنن اشاره کرد و دیگری بریدن دست و دیگر  
 بصادره و تقی کردن از وطن مارون پسر خود را گفت ای پسر کرم نمت که در کندی و عفو کنی و اگر نه او را  
 تنزیری شرعی نه چند آنکه انتقام از خود در کزردا نگاه ظلم از طرف ما باشد و دعوی از قبل خصم **فصل**  
 مرد است آنکه نزدیک خردمند که با پسر دمان بکار جوید ولی مرد است از روی تحقیق که چون خصم آیدش  
 باطل کنویز **فصل** دوم از ابلی صبر **فصل** سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آن باشد که خود را بشکند باقی  
 صفات فقرا حلاق سنیة و افعال بر صیة و کلام صدق و فعله رفق و امله قلیل و جسمه نزل لبس التقوی  
 و معصوده المولی **فصل** فقران فقر سواد الوجه فی الدارین و فقر بیاض الوجه فی الدارین اما لا اول فقیر یا

بالکون

بالکفر والظلمان واما الذل ففیقه کفمن برضا الرحمن **ما احسن الدین والدین اذا اجتماعا وما اجمع الکون والافلاس**  
**بارجل** دیگر شمار فقر اور نظم آورده **جلو شمار فقره است صدق با صفا خدا با خلق رست با تن خود**  
**فهر دایما با عالمان تواضع با جاهلان سکوت با مردمان فقیر بمقدار خود عطا با بهتران کرامت با کمتران**  
**کرم با دشمنان حلمی با دوستان دفا** الفقر فقران فقر اختیاری اذا استلی برجل یقبل راغباً فیہ  
 ویرضی ویفرح ویفرح به ویصبر علی جمیع المحن والآفات نصیبه فی مدت الفقر ویکتفی بالرب ویاسئ به مادام  
 حیاً وبقرا الصظاری اذا استلی به ان لا یصبر علی شدته ویشکون من عسره ویطلب الدراهم والذبا منیه  
 من الاغنیاء والایسر معلوم که فقر اختیاری فاضل است از اضطراری چنانچه در **العباد** میگوید شرط  
 سیوم خلوت است که شدت و محنت را بگزیند با اختیار نه با اضطرار الی هنا کلامه **فان است** که یکی این معاد  
 خالد الریکی رضی الله عنه فرستاد سوی درویشی سی هزار درهم پس آن فقیر قبول نکرد آنرا و گفت برای  
 رسول او که بگو تو یکی را که نیت خرقة از ان رسول علیه السلام نزد من حقیر و ذلیل تا بفروشم اورا بدین مال  
 پس چون رسول پیغام فقیر به یکی رسانید یکی گفت بر رسول که بگو تو برای او که حیت خرقة رسول علیه السلام  
 فقیر گفت که خرقة نبی علیه السلام فقرت پس اگر این را بگرم خود و صفت فقر که رسول خدا اشعل فرخی فرموده است  
 یا بنقدار فروخته باشم ولیکن این مرد از برای آن خوار است که سختی روزگار را بنواغیا ر کرده اظهار کند  
**کف** الشیخ ابو سعید خزار گفت رحمه الله عارف تا ز سیده است یا را میخواند چهار نیمه خیر ما و چون برسد  
 مستغنی شود بخدا از همه چیز و بر و محتاج گردد به همه چیز از اینجا است که گفته اند اذا تم الفقر فنوالله ای  
**کذا** در مکتوب شیخ شرف الدین منیری علیه الرحمة مذکور است چون درویش را چیزی موجود بود  
 بخورد و اگر نبود طعام کشد پس درویشی گمانند **تاکلو برمشو که دیکت نه اب چندین مخور که دیکت نه**  
 چون خوری شش پان باشد تو نخوری چهار پان باشد تو باش کم خوار تا با ناز دیر اجل کر نه است در  
 خوردن **سیر** حکا کف انزل کف الفاقه معراج الفیقه و غایه کار درویشی که شکست و فاقه است که هیچ خیراً

در راه دین نتواند رفت **نعم** حق بهار با یک زبک زین شود کنگ شود چون شکش بر شود **نعم** ز امدی بود در بیج  
از صوفی را پرسید که چه حرفت داری گفت اذ او جهنا اکننا و اذ ا فقدنا صبرنا گفت آری سگان بلع ما را همین عادت  
گفت شما چه میکنید گفت اذ ا فقدنا صبرنا و اذ ا وجدنا اثرنا کنه اتی **نعم** جامع البیان گویند اگر فرعون اگر کسی بود  
هرگز دعوی خدای نکردی پس این بلا از سیری خاست تا حکما گشته اند سیری که در نماز بود شیطان او را در کنار  
و از گرسنه که خفته باشد بگریزد و در معتاد و دو طمعه که اهل ایمان اند و هفصه ملة کافری که سنی ستوده اند  
سیری ناپسندیده شهوت همچو بنم است و کسلی همچو آتش شهوتها بر سنی سوخته گردد **نعم** کس سنی ابریت که بز  
باران حکمت نبارد و سیری آفتی و بلای که جز راه کفر و معصیت نماید **قال الله** عیلة السلام الاتهامات اربعه لعم  
الادویة و امم الاداب و امم العبادات و امم الامانة فامم جميع الادویة قلة الطعام و امم جميع اللاداب  
قلة الكلام و امم جميع العبادات قلة المنام و امم جميع الامانة الصبر علی طلب اللذات و الیسلی الی الحرام  
**نعم** غم روزی چه بخوری شب و روز که یک و کرب را همین کار است ز کم خوردن عزیز گشت بها از غم بسیار  
خواران خوار است **نعم** نفس قانع کردای میکند در حقیقت با دشاهی میکند دوست را دارد که سینه  
زان مدام تا ز جان خویش سیرا در تمام **نعم** که چون حضرت کردگار تعالی نفس را بیافرید و حاضر گردانید  
با و خطاب فرمود که من کدام نفس جواب داد انت انت و اما تا پس چند سال بعد اب آتش معذب کردند  
باز بیرون کشیدند و پرسیدند نیز همان جواب داد که پیش از آن داده تا به نوعی از عذاب عذاب که معذب  
کردند آقرار بر بوبیت پروردگار کرد چون بعد اب فامم و کس سنی است که در اینده آنها نام چون از دست  
منورند گفت انت الله الذی لا اله الا انت العاقد القهار پس معاملة حضرت حق در تادیب نفس تعلیم است  
مایا ز که باین ریاست او را مطیع تو ایم کرد **نعم** نگهبان در عشق انصاف را **نعم** این در در این نه انصاف را  
هر اکنس که اوصاف کرد در بدل بدل بایدهش کرد اوصاف را یعنی روح که معدن خیرت اگر دلالت کند بر  
طاعت نیاید ساکت که اجابت کند بر ضارة خالق الارض و السموات **نعم** اجنگ لا ارجو بید لکن جنت

دلاله

ولاتقی نارمانت مراد این گشت ای مصلی نایه جنه و آیه تاریخی و تراویح که گشت آن تمامه با کوفین قطب است  
 در وقت حسین که ایس و یارانشن بصره چو شاد نشوند که همه خیر شاد شوند اول آنکه مؤمن مؤمن را بکشند دوم آنکه در کوفه  
 سیوم آنکه دلی که در وشم بود مبارک گوید که آن پرگزیده حضرت جلیل ابجا رحمدون قصار چون  
 گشت چاکر گفتم که فرزند از او صیت کن گفت من ای نرا از تو انگری پیش از آن میترسم که در در وشم چون رسول  
 علیه السلام اصحاب کلام را با مارت ولایتهمین فرمود گفتند اثبتنا بقتنه الفراء و ضربه ناوا بتلینا بقتنه  
 استراد فم نفیر کنه ان **الشیخ** و در حاله ترع عبداللہ را گفت که مراد میان زنان مگذار چون دنا  
 کنم کنه ان **ای عزیز** من دعوی کردم که بنده در وشم در ویشال از من آتر برمان طلبیدند  
 برمان این بود که شنیدی پس ای برادر بقدر مجال و امکان راه معنی باید رفت و از دعوی دور باید  
 بودن **عظم** بادشاهی ذوق معنی بردست ای بگور و ظلم دنیا خورد دست هر کس را حیفر دنیا زند  
 دولت انگش یافت گش عقبه دهند و اگر برمان طالب شوی و آن کار من و تو نیست که کار مردان از  
 منفعان محال است که ان الله تعالی خلق للحراب رجالا و للعصوة و الشریذ رجالا انک علی انک تیغ زنده  
 و تیغ خوردند و دیگرند و آن کسانی که گانه بسند گیرند **کیاری** آون کهن کهور این رس کیا  
 دعی و هوناجن تا کین که اودن سفرانی **کف المحبوب** چند رحمة الله میگوید یا معشر الفقواد  
 انکم انما ترون بالله و تکرمون سد فانظروا کیف تکنوا مع الله اذ اخلوتم به یعنی چون خلق مر شما  
 در وشم خوانند و حق شما را بگذارند شما حق طریقت در وشم چگونه خواهد گذارد و حق شما را بنام  
 دیگر خوانند بخلاف دعوی شما از آن پسندیده که شما نیز انصاف دعوی خود میدیدید که با پس ترین  
 مردمان است که خلقش از ان اودانند و خود از ان اودانند و عزیزترین است که خلق او را نه از  
 دانند و اود از ان اودانند را ای هذا کلامه ان علی الثانی **بر سید علی** همدانی رحمة الله میفرماید **باید**  
 هر که در راه در وشم در راه روی او بر حال او باشد کواه **چشمش** باشد از شاه نشان هر که باشد

Marfat.com

اشکای بادشاه اکبر نخست نور الاله بدید تمامه انرا در شماره اول نور الاله دیده ام برین خواهی رود  
 در درخواه و در درخواه و در درخواه روشنی خواهی جو شمع دل بسوز جائی فرای بایدت تن در کجایه  
 کار مردان است جان در باختن ره نیاید هر کسی این جایگاه که نزاری بای در ره امی سلیم دست  
 در درین مردان <sup>راهم</sup> گفت که حضرت حیدر رضی الله عنه میفرماید چون حضرت حق به بنده خود خیر خواهد روز  
 کند او را صحت صوفیان و باز دارد او را از صحبت عابدان و زاهدان کذا فی **تفسیر القیصری فی الباب**  
**السابع والعشرون فی الاماره حیرت میفرماید** قصه از شمع از دل پر روانه پرس حال کل از طبع  
 دیوانه پرس زاهدانرا از نماز و روزه کوی عاشقانرا از در میخانه پرس عذیب مست داند  
 قدر کل جعفر را از گوشه ویرانه پرس **گفت** که شقی پیش حضرت سعد بن ابی وقاص عرض کرد ای  
 احب الیه یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودش استعد الیلاد **نظم** ز دل خون گشته ز مردم سوا  
 که رحمت مرد را بر یا جرح است بمن گفتا جرح است به بهر حال که دیدم در جرح است بود رحمت دیگری  
 بر رحمت گفت ای احبک یا رسول الله علیه السلام فرمودش استعد الفقرا الذی هو حرقنی و شعاری فی  
**مسئله** **حجت القوم بلا اتباعهم است فایده** ولایه منفعة ای عزیز سنت الی چنین رفته است که هر که  
 قصد قرینت آنجناب کند بلاها، زمین دستان بر او بارانند و جان دیر ابدت تیر نهامت و محنت کرد  
 زیرا که خلعت الاولیاء از آنحضرت بلا آمد و زمینت اصیفا به ان در گاه کشیدن ریج و عنایه کحل  
 ناز از صفت است از صفات جناب کبریا **ای چو الفت عاشق بالاد خویش** انس تو بادشت **دوازده**  
 خویش فایز ازین مرکز خورشید کرد **غافل ازین دایره** لاجورد بر بر کارای جراحفتا کار چنان کن  
 که پیوست است چه خفتی که کمین کرده اند کار شناسان نه چنین کرده اند بار غناکش شب قیر کون  
 که چه غناکش عنایت فزون ز لعل و فاهر که کجا میرسد بیشتر از راه فانی رسید ترل بلا عنایت  
 اینیاست **گفته** ترا اید عنایت بلاهت از با صاحب نظرنت کار بجز از آنچه غم از روزگار صحبت



نیکان ز جهان دور شد خانه غسل خانه ز بنور شد معرفت از آدمیان برده اند آرمیا نزار زیان برده اند  
سایه کس در نهامی نماند صحبت کس بوی وفا نداد صحبت کس کتک نماند با که وفا کرد با ما کند ز آمدن  
در کتاری بکن میرسد ز دود حصار ی بکن حضرت شیخ است شیخ **بران الدین** بلخی رحمت است شیخ  
**عقل** سریت در حقوق بودت برای ما عشاق در دود دیده کند ابتلار ما ما آدم از بنیت برای این کشیدم  
تا قدرتم بر بند اندر ای ما گاهی بر اهلینم در شش خلیل را قربان کن اگر چه پرور رضای ما که از ره را  
بتا که سر ز کوی کشیم بچینی کشیم دم نرزد در بلای ما انداح کتک یوسف مهری بقوه چاه یونس مطن ماهی گوید نمانی  
و ندان مصطفی را ای دوست بشکنیم ایوب صابر آمد در قمر نمانی ما انکشتی سلیمان باد بوداده ایم  
یعقوب خود بکشد اندر رضای ما مانوح را بطوفان کشته کرده ایم موسی شعیب اند قوت عصای ما  
که زهر الفیض کلک حسن کنیم که تیغ بر حسین زندگه یای ما مزدور از قدرت ما مملکت رسید  
قارون کج محبت پی منتهای ما زغون را اندادیم گاهی ز در در زیر انکه او نداشت سرور دای ما  
پیکانه راجه کار بود در بلای غم انرا رسد که خاصه بود نمانی ما با پروریم دشمن ما میکشیم دوست  
کس را از سر چون و چو در رضای ما برمان بلخی از همه یاد تو انگری که حضرت که است نشود و کد ای ما  
فی **سوره بقره** بزرگان چنین گفته اند تا بلا بر ایوب علیه السلام متواتر بود و بر تن مبارکش گوشت کاخی نماید  
چون بر تن وی گوشت کاخی نماید دید که بلا نا بهنایت رسید که چون بلا بر خیزد عطار خیزد بزوال آن از  
زوال عظامی نماید گفت رب اهدنی مسیح الفه و انت ارحم الراحمین ای برادر زغون را ملک و  
عاقبت چار صد سال نا خواسته بدهند و اگر در دوزخ ز کرسنگ و بلا موسی علیه السلام را از غون طلبید  
زره نماند یعنی هر که رنج نماند بر روزه نماند چنانچه خواجه علیه السلام میفرماید اجرک علی قدر تحبک  
**سوره** رنج اندر است ای فرزند کنج نیاید کس کنج نابوده رنج **سوره** العباد ابن عباس رضی  
روایت میکند که پیغمبر علی السلام از پیغمبران سالف بکفرت صمدیت سخاوت کرد و گفت ای پروردگار هر حقیر و خلیفه

وای امرزگار صیبر و کرم چه حکمت است که بنده مؤمن را که کمر به استیاد بر میان دارد و مهر تیرا معاصی بر جان ایاب و نوبیرا  
 از او دور میکند و آن سلیم طبع را به تیغ جفا میکشد و کافر طاعنی که ابروی ایمان میریزد و خاک عصیان بر فرق روزگار  
 خود میپزد و دنیا بر او فراخ میگردد اما و عو سبج بلا از ریاض عیشش او میکشد از جناب حضرت رب الارباب خطاب در  
 رسیده که آری عطاء عطا مانت و بلا بلا ما و هر یک بر تراست قدس جناب عزت و عظمت ما شاهد اند دنیا را  
 را از بنده مؤمن سبب کنان در میکشیم و نفس اماره او را بر بهر بلا میکشیم تا آن جمله کفارت کنان او بود  
 که فرمود پیغمبر علیه السلام مرارة الدین احلاوة الآخرة و حلاوة الدین امرارة الآخرة و نیز فرمود حتی یوم  
 کفارت سنته و غرض شو که کفارت سینه و بر بساط طرقت در میان اولیا با برود بود و متاع دنیا را  
 بر کافر طاعنی بسبب حسنات او فراخ میگردانم و او را روزی چند در مراغ <sup>بهر نمانش</sup> بلامنی نمایم تا در دنیا  
 جزاء حسنات خود میچشد و در عقبی نکال عذاب میکشد که آن **رضی اللہ عنہ** گفته است صاحب روضة العلماء  
 که شنیده ام من از ابو محمد بن فضل که گفت روزی مسلم دکان فرمود و درام میزدند برای مایه و درام کار  
 هر بار بر شده می آمدی و از آن مسلم خالی می آمدی و فرشتگان علیهم السلام که مشاهده میکردند عرض  
 کردند آهی چه حکمت است که مطیع را از ماهی محروم میگردانند و کافر را مژوق پس از حضرت عزت خطاب  
 در رسید که گفته کنند در بهشت پس دیدند در مقصور و حور و انواع نعمتها پس گفتند که ای آفر که این  
 از آن کیفیت گفت برای این مؤمن فرشتگان گفته اگر بصد چند ازین سخن مبتلا بودی هم مکانها  
 بکنده ازین نعم نشدی و گفت حضرت خدای تعالی که گفته سوی روزنه و جای که بجهت آن کار اماره  
 کرده شده است دیدند گفته ای بار خدا یا این جای با انواع عذاب سخت از آن کیفیت گفت از آن  
 کافر مژوق گفتند اگر بصد چند ازین نعم مژوق شدی بیک ذره ازین عذاب بر ارشدی که لاف  
 در عین العلم مذکور است باید برای مؤمن که غمناک شود از بسیاری سخت و طول سلامت که فرموده است  
 پیغمبر علیه السلام لا یخلو المؤمن من علة و ذلته و قلة فلا بد بان یستلی فی کل اربعین شیء منہما مراد

از غلام

از علة مرض است و از ذلّه انکه ظالمی بر سخط شود و او را رنجاند و از قده انکه بغاوت و کسبکی بشناسد فی **مراتب**  
 الحارثین عداوت انکه دوستدار حضرت حق بنده را سه خیر است اول انکه گرداند حبه در او را معلول بعلت دوم انکه بشود اول  
 حیزین و غلبین کسبوم انکه گرداند دست او را خلا از عظام دنیا و چون بخواهد که بر نیمی بخواهد بنده را خلاف و عکس این **حسب**  
 عداوت در وی ظاهر کرد **ای عزیز صلح الله شک مندوب است بر هر مؤمن و مومنه که بسیدن هر مکر و وی شکر**  
 و مرضی و مصیبتی استرجاع کند یعنی با ملاحظه معانا بجنور دل بگوید انا لله و انا الیه راجعون معناه بدست که مایان  
 آرزیده و بنده در مملوک حضرت آفرید کار تعلاستم و باز گشت ما هم سوی وی است پس مالک در ملک خود بهر  
 نوع از انواع تقوی که کند و بر اظلم نام نتوان نهاد و بوقت مصیبت نوحه و خرق تیاب و شکوی  
 بطریق مبالغه جایز ندارد که این همه ابتدا حضرت حق است و صادق و محق را از کاذب مبطل مدعی جدا  
 کرده شود و بصبر کردن بر مصایب ثواب جزیل مجری شود چنانچه حضرت قرآن بدان ناطق است **قال الله تعالی**  
 و لنبلونکم شی من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و النفس و الثمرات و نشر الصابرين الذین اذا اصابهم  
 مصیبه قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولیک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولیک هم الممتدون  
 در رسیدن رنج و مصیبت بر سخت و نشا پادریانجهان از نعمتهادانند و اعتقاد کنند مؤمنان که روایت  
 کرده شده است از معین الرساله علیه السلام فرمود چون خواهد حضرت حق به بنده خود خیرش تا با لغذا  
 مثلا کرد اندازد او را در دنیا و چون خواهد به بنده خود انتقام گرفتن نگیرد او را بفقورتا انتقام گرفته شود  
 او را از و در روز جزا فی مشرق الانوار فرمود **صلی الله علیه و آله** نیت هیچ مصیبتی که برسد مؤمن را و گوید  
 کلماته جماع کما ذکره و نیز گوید اللهم اجرنی فی مصیبتی و اخلف لی خیر امنها کما انکه عنایت کند او را  
 حضرت حق بهتر از آن گذشته فی **کتابه النبی** روایت کرده شوهت در بعضی اخبار که حضرت حق چون بیافرید  
 عالم را تا هر سال بروی باران غم و اندوه بارانید و چهل سال بروی باران فرح بارانید پس چون چهل سال  
 بر غم هزار سال طرح دمی پس تا ملکن چندین فرح از آن قسمت تورد اشارت باین طرف است قول النبی علیه السلام

سو در یوم تمام لم یخلق یعنی ششای که تمام روز بنم هرگز در عالم موجود نشود **م** هر کس بقدر خویش گرفتار محنت است  
 کسی را نداده اند برای این سستی و **بزرگ** میفرماید **م** هر کز اینم بدین عالم گرفتار غم است **بچگون** علم نمی  
 پنجم عجایب عالم است پس راضی بودن بر قضاء حضرت ذوالالار و النعماء و جبهت است که دعا کار حضرت نور است  
 این آیه تجو فاتیحه الکتاب در قرآن قوله عز و کلامه صدق انا اللد الذی لا اله الا اناس لم یرض بعضا  
 ولم یصبر علی بلای و لم یشکر علی نعمای فلیخرج من تحت سمای و لیطلب ربا سویای **بشکر** رسان  
 اول الکنه بکنج **نختم** صبوری ده انگاره رنج **بلای** که باشم در آن نابور **زمن** دور داری ز پیمان **دور**  
 کرم در بلای کنی مبتلا **نختم** صبوری ده انگاره بلا **کرم** بشکنی در سنی در نورد **کفی** خاک خواهی زمین  
 حواه کرد **بهر** گوشه کافتم تا خوانمت **بهر** جا که باشم خدا دمت **فی** **سراج** الهدایه قال انبی علیه السلام  
 کتب الله تقادیر الخلق کلها قبل ان یخلق السموات و الارض خمین الف سنه و کان عرشه علی الماء  
**و قال** ایضا علیه السلام اذا قضی الله بعبده ان یموت بارض جعل له الیهما حاجه اما هذا کلامه **م**  
 که میدی وقت مسافرت از حضرت باینید بطامی رحمه الله وصیت خویش گفت بار حضرت ترا وصیت  
 کنم چون بابد خوی صحبت داری خوی بد او را با خوی نیک او را عیش مهتا شود **م** اگر افتد ترا کاری  
 بجاهل **تو** عاقل باش تجاهل را تجاهل **نخستی** میفرماید **م** دیده نادیده کن ز حال جهان در تجاهل هزار  
 آسانی است **دچون** که با تو انعامی کند اول حضرت حق **بشکر** کجا آور **تو** دانی که را کسی میدهد  
 خدا میداند خدا میدهد **دچون** بلا بر تو نهند زود بجز معرفت کردی و فریاد از حضرت خالق العباد خوا  
 که تو صبر تو اما کرد و حق باک ندارد **کذا** **م** پس بدان ای عزیز صد الله تعالی تا کن کمترین انواع صبر  
 بر است بر حوام وقت فاقه **م** سکنی چنانچه حضرت سندی تیرازی علیه الرحمه میفرماید اغلب تهری دستار  
 دهن عصمت بخون معصیت آینه داز **م** سکنان مان **باینند** **م** جو سگ در زنده گوشت نیست  
 نرسد **کین** سه صیاحت یا خرد خال **صد** از آن استورت **م** و مژدورت که بعلت درویشی در عین رف **د**

Marfat.com

افتاده اند و عرض گرامی بجا درشت نامی بر داده **مؤلف** اگر سنگی قوت پرینه نماند افلاس عنان از کت  
 دست بستارانی **اسرار** العارفين ثلثة لا يعرفون الا في ثلثة مواضع اشجاع عند الحرب والحكيم عند <sup>الغضب</sup>  
 والصديق عند الحاجة وطلب **حکمت** که لقمان حکیم روزی پس خور را وصیت کرد که میخواهی که از جهل صیام الدائم  
 و قیام الیلین باشی و حالاً مکر روزه هم نداری و قیام شب هم نمی کنی گفت بی فرمود اگر چنین خواهی باید که در روز  
 و شب پیغمات حضرت حق کنی و حرامها را کسب کنی کذا **کفر** الشیخ فی وصایا القدرسیه **کفر** که پرسید حکیمی از  
 حکیمی دیگر که در مردم عیب بزرگ چند یافتی گفت حضرت حق پیدا کرده است چاره دریا هفت در زمین هفت  
 در آسمان اگر بنده در سه دریغ غسل کند پاک نشود تا مادام که خور را از حرام نگاه ندارد پس باید که تناول کند  
 بطعامی که بقانون شریعت حلال نباشد و وجهی که مفسد نباشد که شیخ بزرگوار ثهاب الدین فتوی داده اند که هر چه  
 شرع مظهر رزاق مکره است رحمه من الله تعالی آن حلال است و قانون و رعاع علی مدین مودی بکرم است و  
 نماند که از مال ولایت پستی شده است شستن در آن رویت و از زیاد و تربت الی هذا کلامه و کفایه الشیخ  
 است از بعضی زناد که برینه کردن از یک فلس شبیهه بکوب تربت نزد حضرت حق از صد حج و عمره که فرموده  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله که پاک ندارد که از کج میخورد و می نوشد و می پوشد پاک ندارد از حضرت حق که از کجا اندازد  
 او را در و زنج اگر چه طاعت با انواع کرده بشماره **الکلامه فی التذکره** عزیز ترین خلق در خلق پنج کس اند عالم  
 زاهد از معاصی و محرمات دوم فقیه صوفی سیوم تو انکر تواضع چهارم در ولایت شاکر پنجم شریف سستی بکذا  
 قال تفسیران توری رحمه و تیری فرمود حاتم اسم ما رحمه الله که ترا چهار سخن وصیت کنم که از جهل است اول  
 غلامت کردن هر دعا را از نادیدن قضا است و آن کفر است دوم حسه کردن برادر مسلم را از نادیدن نسبت است  
 آن کفر است سیوم مال شبه جمع کردن از نادیدن حساب است در روز قیامت و این کفر است چهارم ایمن بودن از قوه  
 حق و امید داشتن از وعده حق از نادیدن خوف و جاد است و نادیدن آن کفر است در **مزارع** میگوید  
 که در رکعت حلال خوردن از میز رکعت حرام خوار است تا آورده اند ای عزیز اگر سه کار کردن نمیتواند باری

المراد  
فکر  
کجا  
نقش

هم کن اگر بسند احسان نمیتواند کرد باری حضرت هم بدان مسان **ب** اسید و اربود آدمی بخیر کسان  
 مرا بکیر تو امید نیت بهر مسان و اگر روزه میخواند داشت باری کوشش مسلمان هم بخور **ب** کجا من مشک این نعت  
 کدام که زوری مردم از آری ندارم و اگر عمل خیر کب نمیتواند کرد پس عمل شسته هم کب کن **ب** عجزی ز تو  
 تحصیل نوافل و طاعت **ب** نیت مذموم اگر قصد معاصی کنی **ب** که حسن بصری رضی الله عنه گفت که مسغذ از  
 آدمی آگاه تر است از آنکه سخن شنید او را از چربا باز دارد و آدمی را سخن حضرت حق جل و علا باز دارد  
**ب** از یکی معاذ رضی الله عنه شخصی که میپوشد سینهات را از مردمان و ظالم و آشکارا که مسکند تردد که  
 پوشیده نیت از وجه چیز از عرش تا تحت الثری بس تحقیق او پنداشت حضرت حق را از صیقل ترین نیندگان و  
 این از امارت تفاتی است که آن **ب** و بزرگی گوید الهی بنده استم ترا استر الناظرین در کتاب **ب**  
 مذکور است که تصریح کرده است فیکم زاهد بالائیت رحمة الله که برست حرمت مسجد پانزده خیر است یکی آنکه  
 بلند کند او را زانو سجده کرد در ذکر حق تعالی بستان الزاوی فی باب الاذکار بود عادت نبوی **ب**  
 که باصحاب کرام بعد از آنی صلواته مکتوبه با و از بلند کرد و تسبیح و تهنیل میگفت در **ب** شیخ ابو النجیب سرور  
 رحمة الله مذکور است که بدستش مراد از قول سبحان و تعالیان تبت و الصدقات ففعلی فوک جهرت فی خانه  
**ب** المغربي که فرمود پنجم علیه السلام که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله و مدگند با و از بلند از جمله  
 تعظیم حضرت جل و علا چاره هزار گناه کبیره محو کرد اند او را پس صحابه کرام عرض کردند هر که این مقدار گناه داشته باشد فرود  
 گنایان پروردگادر او را و هم ایگان او ای هذا کلام منی **ب** شیخ الاسلام صدر الحق و شریع و الدین رضی الله عنه  
 در خلوت همیشه ذکر **ب** لا اله الا الله و هم بار بگوید محمد رسول الله فی **ب** ذکر العقیده الزاهد بالائیت رحمة  
 ان الواجب علی کل مسلم ان یکثر قول لا اله الا الله ویسأل الله تعالی ان ینزل الیه من السماء ماء ینسج به الثوب المعول منه  
 و یحفظه من المعاصی و ذکر عیاض المبارک عن یوسف عبدالاعلی انه اصابه شیخ فرای فی النام فیما یقال یقول  
 بسم الله الاکبر لا اله الا الله فقاموا سجد و جهه فاصبح معاکذ ان شرح **ب** السنوسی فی الشریعه و نجات افضل الذکر

Marfat.com

در کلمه شهادت و میله به صورتی حتی یا خذ کل عضو من حیثانی **قوله** قال سید بن عبد الله رحمه الله عليه انما قلت  
 لا اله الا الله والكلمة والنظر الى قدم الحق فانتبه واطلنا سواد في بديع المعاني في ام البيضاوية المبالغة من  
 لا اله الا الله على مذهب ابن كثير وقدره الفان للمبالغة في نفي الالهية من غير الله تعالى وعلا اله الا الله  
 من المنفصل ايضا على مذهب عاصم وقدره اربع الفات وضمن الفات على رواية درخش وقد جاء في الحديث  
 من قال لا اله الا الله وبتبها غفر الله له اربعة الف الف من الكبائر في **تفسير البدر** روى ابن جرير  
 اخذها الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فحلف احداهما على دعوى صاحبه فقال بالله الذي لا اله الا هو  
 وبتبها صوته وهو كاذب فيما حلف فقتل حرا بئيل عليه السلام فقال انه كاذب ولكن الله غفله بما دعت صوتها  
 في **مقدمة** المریدین ودریسی است لیکن باید که ذکر خیر در وقت سحر ذکر گوید با و از بلند جاکچه اهل دار و حیران  
 نیز حفظی گیرند و اگر نگویند باری شنوند و بر که این چنین ذکر گفتن بسیار است و بعضی میگویند که هر گاه بگوید  
 اما کلمه الله با و از بلند جاکچه ذکر گوید که همه تار موی که بر تن است زبان کرد و چنانکه بنماید که کوی همه جوارح زبان  
 شده است و شرح **کلمه** است و بجز آن یذکر الله جهرا و لا یمنع احد ان یشع عذره ان یشع الواعظین پس مانع  
 از ذکر الله جهرا از آن قبیل است که زموده است بعبه علیه السلام اکثر و اذکر لا اله الا الله حتى یقول المنافقون انهم یخونون  
**قوله** كذلك **قوله** لا اله الا الله مقدار از نوافل در جهرا ذکر کرده شد اختصار و اگر نه باین مضمون در وقت  
 الهام موجود بود نوافل هزار و للعامل تکفیرا لاساره فی **کاسه** چنانچه در آیات مانع و منسوخ است در اخبار  
 نبوی علیه السلام نیز نسخ و منسوخ است این **قوله** که من قال لا اله الا الله محمد رسول الله دخل الجنة بهتمه سلیمان  
 علیه السلام در ابتدا اسلام گفته بود تا چون بنده بر اند که کلمه کوتاه است و نفع آن بسیار کرم میشود ایمان  
 آوردن رنجب شود چون کلمه طیب بر زبان قبول کردند سید عالم علیه السلام اخلص بالان یاد کرد و گفت  
 من قال لا اله الا الله خالصا مخلصا دخل الجنة قال رضی الله تعالى عنه خالصا عن ثوب البدعة  
 مخلصا ان يكون له تعالى صفا عن ثوب النفاق والعصيان والقول والعرف **قواعد الاسلام** بدانکه اقرا

Marfat.com

زبان صورت است و تصدیق معنی صورت ایمان یا معنی را بکنج چیز نکرند پس اقرار و تصدیق صورت و معنی  
 همچنان باید که رسول علیه السلام فرموده است من قال لا اله الا الله خالصا مخلصا دخل الجنة خالصا ان شاء  
 الله که زبان وی بگفتن این صورت درست و درست باشد و مخلص آن باشد که دل وی در شناختن و دانستن  
 معنی این کلمه را اعتقاد کردن در آن را سنج و درست بود تا وعده دخول بهشت مراد از روی معنی  
 حاصل آید چنانچه فراد جمله مؤمنان را بقصص حضرت حق از روی صورت و معنی حاصل خواهد گشت من قوله  
 فی الامواله الهیة فی ذکر العباد در معانی اخبار محمد بن علی ترمذی رحمه آورده است که رسول علیه السلام چنین  
 گفته لا یزال لا اله الا الله یدفع سخط الله عن العباد حتی اذا نزلوا بالمنزل الذی لا یبالون ما نقص  
 من دینهم اذا سمعت لهم دنیا هم حتی اذا قالوا ما یقول الله کذبتم کذبتم لستم بصادقین **بمعنی** گفتار لا اله  
 الا الله محمد رسول الله خلق را از عذاب خدا بر ما نجات داد تا آنجا که بجای ترسند که از بهر زیادتی  
 دنیا نقصان دین خود را در آورند چون چنین گشتند و بزبان گویند لا اله الا الله محمد رسول الله تعالی  
 چنین میفرماید که دروغ بگو سید معنی دروغ گفتن است که در دهان شما این نیست چنانچه هر که بزبان  
 چیزی گوید که در دستان نباشد هر چند آن سخن راست بود و را حکم دروغ گوینان بود در دین سید آنکه مو  
 تعالی میفرماید اذا جاءک المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله و الله یعلم انک لرسول با رسول تعالی  
 میفرماید و الله یشهد ان المنافقون لکاذبون و درست ترین سخنان کلمه شهادت است و لیکن چون آن در دل  
 نبود رسولی تعالی شاهد دروغ گوئی خواند پس چون کسی لا اله الا الله محمد رسول الله بزبان میگوید و لیکن از  
 بهر زیادت شدن مال دروغ و خیانت کند و ستم کند پدید آید که وی منافق است و میداند که چنین گفته است  
 مؤمن را سه چیز است مال و دین و بدن چون بلا پیش آید مال خدا کند تا بر تنش ریخ رسد چون از پیش  
 نزد دین را پیش دارد تا در دینش نقصانی نماند چه مردم مؤمن را دین از تن و مال دوست تر است  
 و منافق را اعلات آن بود چکن بلا پیش آید شس نخست دین را پیش دارد چنانچه بر همه ان علیه الرحمة **میکند**



زاد راه درویش یقین است و ثروت زیور اهل منداں مؤمن را دنیا برای دین است و دین منافق پیر مال را که  
 از پیش زود تن را پیش دهد و اگر از پیش زود انگاه مال به بد کند **از است و الناطقین** از ان خواجه امام محمد  
 عبدالله الشافعی رحمه الله علیه فی **روحه** العلماء عن فضالة بن حبيب قال سمعت ابا امامة ابن جلدان رضی الله عنه یقول  
 قال رسول الله علیه السلام اکتفونی بست کفلیکم بالجنة اذا احدث احدکم لایکذب و اذا وعد فلا یخالف  
 و اذا یتمن لایخون و غصوا البصار کم و احفظوا فرجکم و کفوا ایدیکم نذخنوا جنة ربکم **قال البخاری مع اصحاح**  
 تحلیث نیز مقرر است که تکالیف غالبیه مقدم است بر تکالیف قلییه و لهذا تجرید غالبیه مقدم ذکر کرد و  
**ساده تجرید** اعلم و فقها الله و ایاک لصالح العمل و هوانا الی تجرید النفس من ملابسات الذل ان تجرید النفس  
 ینقسم علی قسمین عند ذوی البقرة تجرید الحواس الظاهرة و الباطنة و لا عبرة لتجرید الجسد عن اللباس فکم تجرید الجسد  
 منسحب الحواس تجرید عن بس الثیاب و لانی اللبس شین قد صغی و صفی ما شئت فالجسد و اطلع عن هوک  
 و قل من یطلب الدر لا یغتر بالصدف فاجرید البصر غصه عن کل محارم الله تعالی و ابتدایه لانه اصل کل فتنه و ستعلم  
 و قد **فی** ذلك ما خیر الکفایة و قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم لایة و فی **هوت** التبیان العیان زینا  
**لا ترسل الخطف فی سوی العبرة** فکم نظرة قد اطالت الحرة فکم سلیم غذا بنظره صار مضایا بالین و النظرة و  
 تجرید **سما** عن النبیة و سایر اللذات و کل ریسبة فان السماع ذکرت شغل الحواس ظاهرا و خافیهما ان السمع و البصر  
 و الغواد لایة **شعر** ان المحب اذا صحت محبة **انسمعه** عن سوی المحبوب فی صمم و **تجرید الذوق** عما ورد حکیمه  
 فی النفس و الاخبار من لم یبال من این مطعمه و مشرب لم یبال الله من این یدخله النار و **تجرید البصائر** عن  
 کل ما یعارض بالتوجیه لانه لا یلفظ من قول الالیه رقیب عتید فانما یکب الناس فی النار الا حصایه السنتهم  
 و قد ذم اللغو عنوا یرک **والصمت** حسن و قلیل فاعله **والکلمة** الجیثة تحفض قایکها و لو سما و الکلمة  
 الطیبة اصلها ثابت و فرعها فی **اسما** **تجرید** کتبا عن کل اذی و لا یسطها نقیض الكل و الجاز من غیر  
 تفحص نکر شهادتهم علیها انادی الناس من اذیهم الیوم نختتم علی افواههم الایة و **تجرید الادل** الا حراز

عن السعي غير رضا الخالق وثباتها على قدم الطاعة بذكر ذنوب القدم يوم تدهش المهندجون و **تجريد الفرج** صوته عن  
 الذناب المنفرد لليمان وقد **قال** عليه السلام لا يزال الزاني حين يزني وهو مؤمن وفي حقه طمان والفرج  
 وقاية من كل فتنة فاذا جرد المرء يد حواسه الظاهرة من هذه المعاييب وطمع طفل شبو بنية عن هذه  
 التواييب ينتج له نور اليقين في السير ويقص لباس التقوى ذلك خير ثم يتعمد هناك التجريد الجواس الباطنية  
 ويزيل موانع المطالب ومن رام الجواهر يتخلص معاونه و **تجريد الفكر** عن كل ما ليس له عبرة فلا حير في فكرة  
 لم يكن لها في بحر الموع عبرة ويصيرها في التطرف مصنوعة التي هي لاحدية شواهد وفي كل شئ له آية  
 تدل على انه واحد وتقتدي يقوم مدحهم الله تعالى بحسن الافكار وتفكرون في خلق السموات والارض  
 الآيات و **تجريد العقل** خصوصه عن كل محذور واعتراضه عن ادراك ذات الله تعالى بالقصور لان احاطة  
 المتاح غير المتاحي محال والعقل عن درك حقيقة عقال ولو كان حكمة مما يدركه العقول لكان ذلك نقصان  
 حكيمه تعالى الله عن ذلك الآيات والآثار القصور عن الادراك ادراك لان من اطمان الى وجود  
 ينتهي اليه فكرة فهو متشبه ومن اطمان الى النفي المحض فهو معطل ذات ربه ومن قطع بوجوده وعز  
 بالبر عن درك حقيقة فهو موجد صادق في مطلوبه **س** لم يكن العقل دراك الحكمة الخ **تجريد القلب** عما سوى  
 تعالى في كل حال واحدا منه في جميع الاقوال والافعال لانه اصل الاصول وقد تحقق فضلا ان في الجسد  
 لمغضته انج ان شغل بغيره اتمى فقد ملك واذا اطلع الله وحده مشغولا بغيره تركه وما شغله ولو اقبل  
 على الله عام ثم التفت عنه لحظ كان ما فات اكثر مما يحصل له **در بيان** ترتيب قلب بقانون ترتيب  
**قال الله** قد افلح من زكى وذكر اسم ربه فصلى **وقال** النبي عليه السلام والذي نفسي بيده ولا يستقيم  
 احدكم حتى يستقيم قلبه ولا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه ولا يستقيم لسانه حتى يستقيم قلبه **قال** حضرت  
 حق جل وعلا از ملكوت ارواح را هي بدل بنده كرت ده است واز دل را هي بنفس كرت ده است واز نفس  
 را هي بصورت قالب كرده است تا هر مدد فيض كه از علم غيب بروح رسد واز نفس اثرى بقالب رسد

بدان راه بدل رسد و از دل فیض نفس رسد و از نفس اثری بقالب رسد بر قالب مناسب آن عملی نماید و اگر بر  
صورت قالب عملی ظاهر نشود پس باید اثر آن ظلمت نفس رسد و از نفس که درت بدل رسد و اگر  
غش و تیر روح رسد و نورانیت روح را در حجاب کند چون ابری که در ماه در آید و بقلب آن حجاب راه  
روح بعالم غیب بسته شود تا از مطالع آن عالمی بازماند و مدد روح بان کمتر رسد و چنانکه آن عمل طلسم را بر صورت  
قالب زیاده رود اثر آن ظلمت بر روح زیاده رسد و حجاب او بیشتر شود و بعد از حجاب پنهانی و شنوای او کویا  
و دانای روح کم میشود تا اگر معالجه بر قانون شریعت بدو رسد و الیاذ باسد تعالای آن شهر که ختم بدو  
پیوندد و بصفت صم بکم نمی لایر چون موصوف کرده و این جمله طلسم است که حق تعالی از روح و جسمانی  
بر کید بگردد و کلید طلسم کنی آن شریعت را کرده و شریعت را ظاهر است و باطن ظاهر آن اعمال بدست  
که کلید طلسم کنی صورت قالب آمد آن کلید را پنج دندان است چون کلمه شهادت و نماز و روز و حج و  
زیر آنکه طلسم صورت قالب را پنج بند جوایس خمس است که کلید پنج دندان بنی الاسلام علی خمس توان  
کنند و باطن شریعت اعمال قلبی و روحی است و آنرا طریقت خوانند و طریقت کلید بندگت  
باطن ایشانست تا بعالم حقیقت راه یابد **حکایت** و نوع آمدند انبیا علیهم السلام و امت انبیا علیهم السلام  
را از در عالم حقیقت در آوردند کلید مدد فیض ربانادر روحانیت ایشان بر عالم غیب بگشایند که قابل آن  
بوده اند در اصل فطرت پس کلید طریقت در طلسم دل ایشان بگشایند تا مدد فیض بدل رسد پس کلید شریعت  
در طلسمات نفس بگشایند تا اثر فیض در صورت اعمال بدو ظاهر قالب بدید آید از روحانیت تا  
جسمانیت جمله منور گردد بنور ایمان و اسلام چنانچه از آن حال خواجیه عالم علیهم السلام بدین قانون خبر میدهند  
و کند لک و حینا الیک روح من امرنا ما کننت تدری ما الکتاب و کلا الایمان و لکن حجتنا نور الهندی به من  
من عبادنا اما مت را در عالم صورت در آورده اند اول کلید دولت شریعت طلسم ایشان بگشایند  
آنکه کلید طریقت طلسمات باطنی ایشان بگشایند همچنین تا بعالم غیب راه بیابند اما ابدار نام صورت

تصرف کلیه نعمت بر قانون فرعون و قریب است نه مندا از طلسمات صورت خلاص نیابند و راه تصرف کلیه نعمت  
 چنان توان داد که هر عضو را بدان مشغول کنی که فرموده اند و از آن اجتناب نمایی که تسی کرده اند و از آنها  
 کلید رت بر بند مای طلسم نشینند و در حال کشاده کرد و با بعضی زنده اند رت بر می نشینند و بعضی بر نمی نشینند  
 و با چون رت بر می نشیند دیگر دو باره بر میگرداند هر کرا این طلسم تمام کشاده نکرد اگر چه بقدر اندک بر می نشیند  
 کشاده میشود و اثر رت بر زبان میرسد و از زبان بدل میرسد و از دل بغیب میرسد و نور ایمان از غیب در دل  
 برید می آید که الذین یؤمنون بالغیب و هر چند استقامت در اعمال بد بر قالب زیاده ظاهر میشود نور ایمان از  
 غیب در دل می آید که یزداد و ایمان نامع ایمانم تا چون ترتیب صورت قالب بر قانون شریعت بر کمال  
 رسد ایمان در دل کمال استقامت رسیده بشود چنانچه لفظ بیان فرموده است تقیم ایمان احد کم حتی تسقیم قلبه الی  
 آخر احد نیست فاما آنچه بیج حکم شریعت دانه کلید بیج حس است از آن است که ایشانرا بیج حس افتاد و حجتی  
 بریده است که بقام بهایم و انعام رسیده است بلکه فرود رفته است تا اگر درین مقام بماند و این هم بسیار  
 و ازین صفات خلاص نیابد در حق او این فرمایند که او بیک کالا انعام بهم افضل و بهایم و انعام را از خشت  
 در کاه است که تمتع ایشان از مراتع عالم حیوانات است بواسطه بیج حس که بی حس بصرت که همه آن خواهند  
 که چیزی خوب و خوشش میکنند دوم حاسه است که همه آن خواهند که او از خوشش شوقنا رضوتها  
 ناخوش و او از ما بهیبت میترسند و بر منده سیوم حاسه شمع است که همه آن خواهند که بوی خوش بوینند  
 و از بویها ناخوش شویند چهارم حاسه ذوق است که همه آن خواهند که چیزی خوش خورند  
 و از ماکولات ناخوش اجتناب کنند پنجم لمس است و آن بکلیت تعلق دارد تمامی استیفاء لذات و لذات  
 بهیسی و انعامی بکلیت خواهند که کشند و ایشانرا از عالم دیگر خبری نیست و آلتی ندارند که بدان از عالم  
 علوی و اخوت برخوردار میباشند پس این حس آدمی را داده اند و او را از عالمهای دیگر بواسطه  
 در کاه که او را ک عالم غیب کنند و بهایم آن ندارند بر خورداری نهاده اند اگر کلی تمتع مراتع حیوان

مشغول شود بکلی از تمتعات عالم غیب بازماند چون بهایم و انعام باشند و کما اه ترزیرا که هر قوت حیوانی  
 و شتهوات و علم آن که جمله بهایم و انعام و سیاع و دوحوش و بطور و سوام و موام دارند هر صنف  
 از نوعی دیگر مجموع آن انسان دارد و او در شهوات دیگر است نفسا و غیر آن که جمله حیوانات رزیت پس اگر  
 حیوانات بواسطه تمتعات حیوانی حرمان تمتعات روحانی و علوی مانده اند انسان بکلی تمتعات  
 حیوانی و نفسانی شود و او را انواع شهوات نفسانی باشد یا شهوات حیوانی منضم در کمر طی تمتعات حیوانی  
 یا حیوانات ترکیب بود و در کمر طی تمتعات نفسانی از دیگر حیوانات متمایز است صفت اصلی از این حاصل میشود  
 و اگر آدمی بکلی ترک تمتعات بهیمن و انعامی کند از تربیت قالب بازماند و از فواید آن محروم گردد و تربیت را  
 بر دست اندازد که با هر تصرف که در مراتب بهیمن و تمتع حیوانی کند بفرمان کند نه بطبع که چون بطبع کند خورد را  
 حق را نه پند و این همه ظلمت و حجاب است و چون بفرمان کند در آن وقت هم حق را پند و خورد را بهیمن  
 و این عین نور است در رفع حجت الی هذا کلامه **پس ای عزیز** چون نفسش بنده آن کارگاه تقدیر این شکل  
 غریب و این میکل عجیب ترا که توازان خبرنداری از ظلمت خانه نابود و عدم بیوستان وجود او در دند  
 عهدی و شتی بر زنده تو ثابت کردند و ترا تکلیف حمل افعال امری کردند که سکنان برای خطایر افلاک  
 که طاقت آن نیاوردند چنانچه حضرت قرآن بدان خبر میدهد انا عرضنا الامانه علی السموات والارض و الجبال  
 فابین ان کلمتها ط شقق منها و حملها الانسان بان قال الله تعالى لمن تحمل الامانه قلن بعد  
 ان نطهمن المستعاض ای شیء بینها قال الله تعالی مجیباً لانه ان احسنن ان شیئکمن والارض اساتین عقوبتین  
 قلن لا طاقه لنا ولا نرید الثواب کذا فی **تفسیر** جامع البیان و حامل آن افعال عالم خاک از صولت آن میر  
 بهیچا رکاوید در او در دنیا چنانچه حضرت قرآن بدان میفرماید و حملها الانسان ای آدم علیه السلام قال الله  
 ان ای آدم علیه السلام کان ظلوما جهولا لاطلوسی و جهولی از لوازم حال آن آمد زیرا که بار امانت خرد  
 یقوت ظلومی و جهولی نتوان کشید اگر چه خبر نبورد و صفای روحا بار نتوان دید بلکه علیه السلام بتور و صفای

Marfat.com

انما قوت صفات جسمانی است نه بر نفس است قدرت و حیوانات قوت صفات جسمانی است نه بر نفس است  
 نه استندت بر بار امانت ندیدند قبول نکردند چون اینان مجموع عالم روحا و جسمانی بود و را بکرامت محل  
 امانت مكرم گردانیدند و تقدیر منافی آدم این بود که **انفس** العباد در باب دوم فصل اول در  
 میگوید که ظلوما و جهولا اینجا مدح است نه ذم آدم علیه السلام بار بهمت بردشت فوق الطاعة بود گفت ظلم کرد  
 بر نفس خود نه است که بار گوشت گفت از غلبه **تامت** کزای گشت بار غم عشق آری شری مت کند بار  
 کزای **حی** تم ساده پریم کی تا کیهلوسن جت لای مت تم کیهلوسن سان مت جو کس هتاهو جاس  
 پریم بیایله سوپوی جو سر بهی انار **ناس** بهم بنایی من سر کن پیچار پس او آن ظلومی و جهول او  
 در عالم افتاد و عالمیان از سر این سر عاقل الی هذا کلامه و بر ایفاء آن عهد و ایتماران امر سعادت  
 وعده فرمودند که دیده چکس از این بینش ندیده و کوش اهل دانش شنیدند و طایمان آنها م و اقام  
 ارباب عقول به پر این سر اوقات جناب عزان گشته پس سعی کن تا با واسطه در محقر دنیا مکدر رفانی  
 از اکتساب تحصیل آن سعادت جاودان محرم نماند **کذا** **میر** سید علی همدانی رحمه الله علیه فی  
 رساله الاثار فی ذکر الجهار اخرج شیخان عن ابن عباس رضی الله تعالی عنهما قال ان رفع الصوت بالذکر  
 حين یصرف الناس من المكتوبة کان عابدا رسول الله بعد اداء صلوة المكتوبة پس در وقت  
 بزرگ سمعتی فی **الکرک** کویذ لا اله الا الله محمد رسول الله بعد اداء صلوة المكتوبة پس در وقت  
 فی روایة یکفر فی روایة لایکفر ولكن یا تم فی **العبرانی** این روایت مخالف است برای اصول و  
 فروع و قبول نمیکند او را **سبح** مسلما از جهت آنکه این کلمه است اگر کویذ کافر **میکرد** مسلم چگونه **میکرد**  
 مسلم کافر **الکرک** گفت لا اله و خوات که الا الله کویذ و زبان سعادت کند و بگردگان فری شود و او را  
 حکم یکفر کرده نشود زیرا که این قابل مضر بر ایمانست و نفی نیست اثبات الوهیت مقدم کرده بود و لا اله  
 بذكر الله فی حالة المشی کدانی **علاء المؤمنین** فی کثرة العباد و لو قرأ ما شئ یا او متر فاولا یشغل المشی والعمل بالقرآنة

کہ چونش **ترآه القرآن مضطجی الابس به** یعنی رحیمہ عند القراۃ در **عین** آوردہ است اگر گفت مسما را بگو  
 لا اله الا الله انکلت کافر شود اگر چه معتقد باشد ایمان را کند **سناج حیا** من الفتوی الکامل من صلی خلف اہم بطول القی  
 فیہل ویقع فی قلبہ متی یفرغ فی قلبہ علیہ الکفر والہ اعلم بالصواب **عصل دوم** در بیان امر کردن بودن و نکر  
 از منکر و ملایم آن سخن چند بدان ای عزیز صلح اللہ سانک **لا اله الا الله** لائیرہ کثیر من بگو ہم الامن امر بصدقہ او مود  
 او اصلاح بین الناس الایۃ و فرمودہ است پیغمبر علیہ السلام کلام ابن آدم کلہ علیہ **الہ الا ذکر اللہ او امر بالمعروف یعنی**  
 کلام فرزند آدم ہمہ وبال است قابل را کر ذکر حق و امر معروف کردن **ثالث** از ابو القاسم حکیم رحمت اللہ علیہ  
 امر معروف چه طور کنیم گفت اگر در پیش کوی سنگین حرمت بود دین منہی عنہ است فی **المثل** البیضۃ فی المکار فیضی  
 والبیضۃ فی اللہ البیضۃ فی اللہ **جعفر صادق** رضی اللہ عنہ گوید علامات قرب حق است کہ بعلم دینی مزوق گردد دوم  
 آنکہ موفق گردد بعمل بمقتضای آن علم سیوم آنکہ او را روزی شود حرمت مومنان کہ حرمت ایشان حرمت از  
 حضرت حق است و اگر در پس کوی عنبت بود و این امر معروف نبیہ شستن خون ببول بود در **خواتم**  
 میگوید من عترتہم لم یلت حتی یقع فیہ اگر عیب مسلم بہ نیت انصاح و شہار میان مردم بگوید و این نیت بنام  
 و صلحت داعی تبیان آن بشدہ تفسیر است و نہ عنبت کہ فرمود پیغمبر علیہ السلام سہ طایفہ اند کہ ہر شب ایشان  
 من گفتن نیست نیت سلطان جاہ و فاسق مصر و متبع مغلن **تغوی** اذکر والفاجر باقیہ احدیث  
 زیرا کہ صحبت او حضرت میرہ صاحب را کہ گفتہ اند یارب بد مردم ترا از مار بد بہت **مثال** وی است کہ  
 سخن در خواب بشد و مادہ نزدیک او نشیند و یک مسلمان این حال رہا بہہ میکند و او را جنبیہ نکند  
 پس وبال قتل آن ہر شاہدہ کند و اگر شاہد اعلام کرد و او متنبہ شد بعد از ان باز غفلت کرد و اگر  
 شاہدہ کند این وبال درد شد بکہ همان نفس بر نفس خود ظلم کردہ باشد و اتم آن قتل و کردنش متوجہ میشود  
 پس غفلت جہل بمنزلہ نوم است پس قابل عیب مردم را برین مثال قیاس باید کرد و اگر کوی ترک صحبت  
 بود کہ فرمودہ است پیغمبر علیہ السلام المؤمن مرآت المؤمن و تیر فرمود المؤمنون کلام یکبہ واحد اذا شکی عنہ

ای برادر و برادرش از یارب  
 یارب بد مردم ترا از مار بد  
 مار بد جاہرا نشانند از کیم  
 یارب بد مردم ترا از کیم

تراعی له سایر الجهد فی السحر والنجی و غیره **قال** المؤمنون کما بنیان شد بعضیها بعضا و نیز فرمود ما من صاحب یصعب  
 صاحب الحدیث پس باز فرمودند بر سیدند بخدمت ابوالقاسم علیه الرحمه که امر ازین سه حال خارج نباشند جواب گفت  
 طریق امر کردن معرون باین تفصیل است که قایل و فاعل معاصی از تو بزرگ است و فاعل بزرگ بدین پنج بگوی که شنیده  
 شده است که یک شخص در محله فلان بدین مکر یا ترک معصیت و حال آنکه این در فعل در شمع متین مطعون است  
 که نزد الوالالباب الکتابیه البیغ من الصریح و اگر مثل تو بنماید که بر می و رفت بطریق نصیحت با عرض دار  
 که حضرت حق برائی بنی مصدق باین صفت مامور ساخت قوله عز و کلامه صدق رتت لهم ولو کنت نظما علیظ  
 القلب لا انفضوا من حولک الایة و اگر از تو فرود تر بود در اسمان باید کرد **قلت** حکم از فقیه عمده الله  
 خوارزمی که دیدم در یراکه بسبکی نماز میکرد پس چون آن مصفا از نماز فارغ شد او را در خانه خود برد و  
 طبقی از حلوا به پیشش نهاد و پرسیدش آیا ترا مرضی است گفت چگونه کمان بردی گفت چون دیدم ترا که نماز  
 سهولت برترک رکوع و سجود میکند اردی دانستم که مریض هست پس ملایم بحال مریض این طوطی به  
 پس آن شخص منمید آنچه نمید و از عادت معتاد خود توبه کرده برکت تو اضع و شفقت و احسان آن  
 معذل العوفان پس بر بی صورت هم عمل بر التعظیم لا مراد می شود که کلام حضرت ملک العلم خالق الخیر و  
 الانام اقیما الصلوة و التوا الزکوة و امر بالمعروف و انوا عن المنکر بران دال است و هم عمل بر الشفقت  
 علی خلق الله می شود که نت لهم بران مشهور **قلت** از ابوبکر و راق رحمه الله علیه که مطلع کردم من توبه  
 و انجیل و زبور و همه صحیفه که بر انبیاء علیهم السلام فرود آمده اند تا مگر در یامم که حکمت حضرت فاطمه در انزال  
 کتب و بعثت رسل چه بوده یا فتم من حال این همه درین دو نکته یکی تعظیم لا مراد دوم الشفقت علی  
 خلق الله که **قلت** النبی فی اسرار العارفين قال علی رضی الله عنه اربع یارب که العلم تعظیم الاستاد  
 و برکت الایمان تعظیم امر الله تعالی و لذت العینس بر الوالدین و النجات من عذاب الله فی ترک  
 اینها اعلق **قلت** که حسن موسلی رحمه که از جمله ابدال است بنا کرده بود مهان سرانی در تمامی روز با کف

جمه



جهاد میکردی و چون شب شدی طعام عام کردی همگنان از کافران بر سر او حاضر شدند و میخوردند  
 روزی یکی بخدمت او عرض نمود که ای عجب که در تمامی روز با کفار کارزار میکنی و در شب او را از  
 سوخته خود محروم کنی از آن حکمت چیست جواب گفت که بگم التعظیم لامر الله شریفتر میزنم که حضرت بار تعالی  
 میفرماید و جاهد و انی الله حق جهاده و بگم الشفقة علی خلق الله اینان منید هم و دیگر آنکه اگر در  
 وحشت قیامت عطف از من ازین سخن پرسیدند عرض خواهم کرد که ای اله این امر از تو آموخته بودم  
 تا چهل یا پنجاه یا شصت سال دشمنان خود را با انواع نعمتها تربیت میفرمودی و بدوستان خود کفایت ناپسند  
 نشین بر زمین بر اناس علی دین طوکم عمل میزدوم من سؤل ابی القاسم الحکیم لما بهنای **کتاب النجیة**  
 از ابانیرید بطامی که گفت علامت آنکه حضرت حق او را دوستدارم گفت که حضرت بدو در همدنجاوه  
 چون سجاده دریا و شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع زمین و گفت حاجیان بقالب  
 کرد خانه طواف کنند و لقا خواهند و اهل محبت بقلوب کرده عشق طواف کنند و بقا خواهند و گفت در علم علمی  
 که علم پاینده دارند و در زهد همدست که زاهدان شناسند و گفت هر گرا برگزینند فرعون را بر و کمار  
 تا ویرا بر جانند و گفت حضرت حق بر دل او بسیار مطلع است بعضی از دلها را دید که بار معرفت او نتوان کشید  
 این ترا بعبادت خود مشغول گردانید و گفت بار حق جز بار کبریا خاص ندارد که زکیم کرده مشاهده باشند  
 در ریاضت یافته مش هده قال صاحب الروضة فی باب الامر بالمعروف که امر بمعروف بر سه نوع است یکی  
 بدست داین برای سلطان است و ما ذونان سلطان چنانچه قاضی و محاسب و صدر دوم بلسان است  
 که این برای علماء است **قال** البنی علیه السلام من امر بالمعروف و نهی عن المنکر فهو خلیفة الله فی الارض و خلیفة  
 الرسول کذا **سرا** الهدایة سیوم بدلی است که این برای عوام مسلمانان است باین که دانند آن منکر را  
 منکر و راضی نباشند بدان و بچراشند در دل از آن و اگر اینطور ندانند ذره ایمان هم ندارند زیرا که  
 قیم سیوم را الصغف الایمان نام کرده اند پس هر که از اصغف گذشت لاجرم بعین ایمان رسیده و حق است

که بدین دین و اسلام حکم بسلامت بخش کرده نشود تا مادام که دین خدا را ملک خود نکنند بلکه تا از همه ملکات  
 و محبوبات فانی دوست ترند ارد که حضرت قرآن بدان شهادت نقل آن ابا و کم و ابنا و کم و اخوانکم و  
 ازواجکم و غیر تکم و اموال اقرتتموها و تجارته تخشون کس را با و مسکن تر نشویند احب الیکم من الله و  
 جهاد فی سبیل فقره صحیح یا یا الله بامرہ الایة و قوله عیدہ السلام لایؤمن احدکم حتی یکون الله و رسوله  
 احب الیه مما سواها احادیث لیکن از معروف بسخی و در رشته بناید کرد که سبب عناد و موجب فساد و  
 از روی معصیت کرد بلکه گاهی بفرمودند این منزه عنیت **کمزور است** اول است و الذین یدعون  
 من دون الله سبیوا الله عدوا بغير علم ای جهلا منزه در غیر این **بکریم** که یا ایها الذین امنوا علیکم  
 انفسکم لایفرکم من نسل اذا اهلتم الایة میگوید ابو نعیم احسنه رضی الله تعالی عنهما که برسد من از رسول خدا  
 معنای آیه کریمه را پس فرمود ایتمروا بالعمود و تساموا عن المشکرتی اذ ارای شیئا مطاعا و هو مستجاب  
 و دنیا مؤثره و اعجاب ذی رای برایه فعلیک بتفکک رواه الحاکم و غیره یعنی امر کنند مردم را بعمود و نبی  
 بملکتا که می بینی تو بخل و مواضع در میان مردم و دنیا مؤثره در دل همه کس و عیب آوردن بر خداوند فکر  
 بفر خود پس آن زمان نفس خود را پیش کشید و بگیرد و تغافل کند از حال خلق در **عقیده و قاضی** عقده المسلم  
 و الدین مذکور است که امر معروف تابع مامور به است اگر مامور به واجب است امر معروف نیز واجب است و اگر نه  
 مذوب است امر معروف نیز مذوب است **الباب** و عن رویم رحمته الله تعالی لایزال الصوفیة یخیر ما بین  
 ای تناظر و اذا اصطلموا اهلکوا فی **نصاب** الاحتساب من عبد الرحمن رضی الله عنه عن النبی علیه السلام انه قال  
 ان اناس من امتی یخترون من قبورهم علی صورة القردة و الخنازیر بما داهنوا اهل المعاصی و اکلوا هم و شاربوا  
 و جالسهم و فیه ایضاً فی تفسیر **قول الله** و انجینا الذین ینزلون عن السوا و اخذنا الذین ظلموا بعداب  
 بسین مکانا نوا یفسقون اختلف الناس انهم کم كانوا من الفرق قال بعضهم كانوا فرقتین و قال قوم اربع  
 فرق نصف یاخذون الشک و نصف یداهنون و نصف سکون و نصف ینون فنجت الی فرقتان

Marfat.com

الناهية والسكينة وملك الغرقان المداهنة والعاية كلها من تزييفه بالليلت ونية الضاني تفسير (ق)  
 كانوا لا يتباهون عن منكر فعلوه لبس ما كانوا يفعلون **وقال** خذني من اليمان رضی الله عنه ذات يوم للنبي <sup>عليه السلام</sup>  
 متى ترك ان اس الامر بالمعروف والنهي عن المنكر وما سية الاعمال قال فاذا اصابكم ما اصاب بني اسرائيل  
 قال اذا كانت المداهنة في حياركم فذاهنا فجاركم وجاء الملك في صغاركم والوفقة في ثماركم فان ذلك  
 يكفم فتنة وشرط امر معروف کردن است که گفتن ان فتنة نشود و قبولیت مظلون فيه باشد و جایز نیست  
 تجسس کردن **در گفتار** مذکور است از حمدون قصار رضی الله عنه پرسیدند که چرا سخن سلف نافع تر است  
 مردمان را از سخن ما انهم تكلموا الغر الالسلام و نجات النفوس و رضاء الرحمن و سخن نكلم لغر النفس و  
 طلب الدنيا و قبول الخلق پس هر که سخن بر موافقت مراد حق گوید و بحق گوید انرا سخن قهری و صوتی شکر که  
 بر انرا از آن کند و هر که بر موافقت مراد خود سخن گوید انرا ان هوا و ذلت بود و خلق را از ان فایده نباشد  
 و ناگفتن بهتر از گفتن بود زیرا که مراد از عبادت خود پیکانه شود **بند** عالم را نشاید که از سقاقت عامی بکلم درگذرد  
 که هر دو طرف را زیان دارد که بیست این گم کرد و جهل ان مستحکم **فصل** جو با سفله کوی بلطف و خوش  
 قرون کردوش کبر و کردن کس اندک اندک بهم شود بسیار **دانه** دانه است غله در انبار **سکات** معصیت از  
 هر که صادر شود ناپسندیده است و از علمانا خوشتر که علم سلاح جنگ شیطان است و خداوند سلاح را چون با کسی  
 بر دست ماری زیاده شود **نظم** عامی نادان پریشان روزگار به زده نشوند با پر همین کار کار زنا چنان  
 از راه فتاد دان دو چشمش بود در چاه و فقاد کذا **سکات** فی دافع الملحمین پس بجای از ندکان این رسوم  
 بدعت و کفر بوسع امکان خویش امر معروف فرمودن و از شکر است منی کردن و سر زدنش کردن بر جمله کافه اهل اسلام  
 فرض است بقدر طاقت خویش باز داشتن تا در تحت این خطاب در نیاید **ع** علیه السلام التا کت عن الحق  
 شیطان افرس و عالم را فرض است که طریق سنت نبوی علیه السلام اظهار دارد و از بهر دین حق شکست  
 شود چنانچه تاج است ملین امام است لیکن امام محمد غزالی علیه الرحمه در منهاج العابدین فرموده است و عقد

روینا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال اذا ظهر البدع وسكت العالم فعليه لعنت الله من اذا كان  
 بينهم واذا خرج من بينهم فلا يجوز له ايضا در عقبة بجاح آورده است باسناد صحیح از معاذ بن جبل  
 رضی الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا ظهر البدع في امتي دشتم اصحابا فليظلم العالم علمه ومن لم  
 يفعل فعليه لعنت الله وللملائكة والناس اجمعين فتقبل اللوليد باظهار العلم قال انظر راست جبار فی حسن انجاء  
 من الله الكريم يما روى عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال من طلب العلم ليحيى الاسلام ويميت البدعة فهو حلف  
 النبي بابنيه وبين الانبياء الاربعة در ... ابواليث سمرقندی آورده است از روایات معتبره از  
 عمر بن عبد العزيز رحمه الله که گفت که خدا تعالی بگردار عام خاص را عذاب کند و لیکن چون بمصیبتها ظاهر شود  
 و امر معروف و نهی منکر کند پس نگاه مستوجب عقوبت کردند چنانچه خدا تعالی امری کرد بر یوشع بن نون  
 علیه السلام که از قوم تو چهل هزار مرد از کزیدگان مملاک خویشم کرد و شصت هزار مرد از مضندان یوشع  
 علیه السلام گفت یارب اگر مضندان را سبب مملاک کنی کزیدگان را اجرا مملاک کنی و زمان آمد از بهر آنکه  
 ایشان جز از بهر من خشم نگرفتند و با مضندان جبر داشتند و حاست کردند بخوردن و آشامیدن و در جرات  
 که انس بن مالک روایت میکند که پیغمبر علیه السلام گفت از مردمان کنند که کلید نرانند و پذیرنده خیر نیستند  
 بخلک ان بنده که خدا تعالی کلید خیر بدست او کرده است یعنی آنکس که امر معروف فرماید و از منکر نهی کند  
 اینچنین کس کلید خیر بدست او بشود و پذیرنده شر باشد چنانچه خدا تعالی گفت و المؤمنون و المؤمنات  
 بعضهم اولیاء بعض یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و ای بران بنده که کلید شر بدست او  
 باشد و آن علامت منافقان باشد که از معروف نهی کنند و بمنکر فرمایند چنانچه خدا تعالی فرمود المنافقون  
 و المنافقات بعضهم من بعض یامرون بالمنکر و ینهون عن المعروف پس بمعروف فرمودن و از منکر  
 بازداشتن بوسع طاقت خویش بر هر مسلمان فریضه است اللهم ثبت علی الایمان و تلاوت القرآن  
 و وقفنا بتأیید النبی علیه السلام یاذا اجبال و الاکرام بفضلک و کریم یا ارحم الراحمین عنت و اذع اللعین

نقل از کتاب

که یکی راه عیسی علیه السلام با حواریان بشهری بگشت مرا بجای برادید در میان راه مرده گفت با قوم  
 این همه در خشم خدا اینها مرده اند و اگر نه در زیر خاک بودند می گفتند خواهیم که بدانیم که از چه سبب مرده اند  
 از خدا تعالی در خوابت کرد و وحی کرد خدا اینها بوی و گفت چون شب آمد اینها ز او آرزو تا جواب گویند  
 آن شب عیسی علیه السلام بر سر بالانند و او آرزو داد یا اهل شهر یکی جواب داد گفت بلیک یا روح الله  
 گفت قصه شما چیست گفت شب بجانیت بودیم با مادر خویش تن را در راه دیدیم گفت چه گفت از  
 بهر آنکه دینار او دستماشتیم و اهل معصیت را طاعت کردیم گفت دینار را چگونه دوست داشتی گفت  
 چنانکه کودک مادر را چون بیامدی میمادشدمی و چون بر فتنه اندو میبینی شدمی گفت چرا دیگران جواب  
 ندادند گفت ایشان هر یکی در دمان نکامی دارند از آتش گفت تو چون جواب دادی گفت من در  
 میان ایشان بودم نه از ایشان بودم چون عذاب آمد من نیز در میان ایشان بماندم اکنون بر کناره درون  
 ندانم که نجات یابم یا در روز خاتم عیسی علیه السلام گفت یا حواریان مان و ملک درشت و جامه بکاس  
 و خدا بگناه هرگز بیایر بود از عافیت دنیا و آخرت **بسم الله** ای عزیز ازک الله تعالی عن اللغو و اللغو  
 از آنکه جهالت بر محضت در چارچرخ در صحت و نطق و نظر و حرکت پس در هر نطقی که نه در ذکر الله است  
 آن لغویت و جهمت که نه در فکر الله تعالی است آن سہوت و هر نظر که نه در عبرت است آن غفلت است  
 و هر حرکت که نه در عبادت است آن خسر است پس حرکت که حضرت حق بر آن نینده که کرد اند صفت خود را  
 فکر و نطق خود را ذکر و نظر خود را عبرت و حرکت خود را عبادت و بهندالمصنوعون هذا الشعر الهندی  
**در بیان** جت جاہت تو در س کون سنت جاہتہ تو بین اما لا یسوی نام کی جیت رہمون دن این  
 دامان یا بند مردمان از ایند از زبان او و دوست او **نظر** کا و خزان بار بردار بہ از آدمی مردم  
 از آرزو پس باید عارف را کہ در بہر چار بنام سلام طریقت کہ قلة الکلام و قلة المنام و قلة الطعام  
 و قلة الصحبة مع الامام از افراط کہ عبارت است از کہ نشستن جدا از نماز چنانچہ سیری مثل کہ نزد اہل

عرفان مذموم است قال **ابن السیوطی** من اكل فذلك اشبع فقد اكل حراما فاذا استقل الاكل بعزاد من موعلة اشبع  
 وقيل علامه اشبع ان يظن بنفسه انه لو اكل شيئا لثمة كذا في شمائل النبي عليه السلام از جهت آنکه افراط موجب غفلت و  
 کسالت است و طاعت و هر چه محل در طاعت است آن حرام است **عصمه بن سنان** بعفره عليه السلام هرگز از کسی عاری نماند  
 و نیز گفته اند که اگر فرغ ببنزدادن در میان مردم از بجا و بیست که بگذارد کلامه همچنین آخر از کینه از تفریط که مراد است  
 از تقصیر از حد چنانچه کم خوردن مثلا که موجب ضعیف و ماندگار نماز و غیره که در عبادت است **ابن** نیز مذموم و دوام  
 فی **السلامه** که که باز دارد خود را از خوردن تا آنکه می میرد از گرسنگی در آید در دوزخ از جهت آنکه قابل نفس است  
 و قابل نفس است **بم** اهل دوزخ است و نیز **مشهور است** از سلف صحاب رحمة الله ترک العشاء مهربانه یعنی ترک خوردن  
 در شب نگاه موجب ضعف و لاغریت گداز **علاء** وقتی علی بن ابی طالب نام و قلة الکلام و قلة الصحبة مع الاله  
 پس معلوم شد که چنانچه افراط مذموم است تفریط نیز مذموم است و مطلوب و مرغوب طایفه اهل قلوب حد  
 اعتدال است و از اهدانا المراط المستقیم انرا به بجا اعتدال است که هر که برین صراط رفتن قادر است رفتن  
 بر صراط آخرت او را سهل تر باشد که فرموده است پیغمبر علیه السلام خیر الامور اوساطها **نهم** توسط اذما شیت  
 امر افانه کلاط فی نقد الامور **زمیم** **نهم** که حکیم عرب را پرسیدند که در روز و شب چه مقدار طعام باید خورد  
 فرمود صد درم تنگ گفت این مقدار چه قوت دهد گفت بهذا المقدار یحکمک و ما زاد علی ذلک  
 فانت حامل یعنی این قدر ترا بردارد و هر چه برین زیاده کنی تو حامل آتی **نهم** حکیمان دیر دیر خوردند  
 و عابدان بنیم سیر و زاهدان سدر متق و پیران تاعرق و جوانان ناطق اما قلندران چند آنکه در معده  
 جای نفس نماند و نه بر سفره روزی **نهم** خوردن زبهر زیستن و نیک گفتن است **نهم** تو معتقد که زیستن از  
 به خوردن است **نهم موافق** این تالیف صد درم سنگ ما از راه احتیاط وزن کرد مجموع صد درم بود و از ده  
 بنیم سترش برابری **نهم** است قیراط است منقالی **نهم** درمی است چارده قیراط است قیراط در قضیه شرع  
 پنج جوینم کن بلا افراط در **نهم** میگویند که هر جوشش دانه خردل است در **نهم** میگویند باید که سالک وزن

اطل

رطل بخورد و اگر خواب در نیم رطل در شب بخورد و نیم در سر و رطل نیم من شکر عذوق صد و سی درم شکر و نیم درم  
 بمقادیر جو و گندم درم یک درم شاهی پس شاهی شکر و گندم جو شکر بدین حساب رطل شکر زده در  
 و چهارم حصه شاهی شکر بکند احق جامع هذا الكتاب  
 نیم من شکر و من شکر می چهل شکر است باین حساب رطل شکر شاهی میشود پس در یک وقت ده شکر  
 شکر بزرگان گفته اند که در روز و شب یکبار خوردن و طیفه صوفیان است و در بار عادت مومنان و  
 هر که زیادت کند از دو کت بگوید برای اهل خود تا برای او جای علف سازند تا چون چارپایه بدان شکر بگویند  
 شکم بندد است زنجیر پائی شکم بندد در پرستد خدای فی **الحمد** الاطباء یا زده جای آب  
 زود نخورد بر طعام گرم و بعد از خواب خاستن و عقب جماع و بعد از رک کشادن و بعد از دروی مسهل  
 کرات گرم اندک و عقب غسل کریمه و بر بنهار مکر محوری جوان و در سهر جوینت و بعد از راه بسیار  
 رفتن پیاده و بعد از قی **ایضاً** آب سرد نماز خوردن چکر آتازه کند و معده را قوی و آب  
 گرم نماز خوردن طبیعت کثیف و معده بنویزای برادر دین و ساک راه پیشین باید که هر چه کند  
 بجهت تعظیم امر و اتباع اثر کنی تا آنکه کرده عادات او عبادت و اگر نه رسومند و عادت از آنکه  
 با اعمال اند که در صورت عمل خیرند لیکن چون نیامند معصیت اند چنانچه روزه داشتند که بصورت  
 عبادت است اگر در پنج روز داشته شود معصیت است چنانچه ایام عیدین و سه روز تشریق و نماز  
 کلا اردن حایض نفسا و همین عادات ضروری چنانچه خوردن و گفتن و گفتن و رفتن و نشستن و  
 جز آن اگر برونق اتباع آنحضرت که عبادت بنام که عمل متبوعه و متوفق بر نیت است و نیت جز آن  
 عبادت است اگر چه جز فرعی که عمل است بصورت عمل خیر است لیکن رویه و قبولیته عمل مرتب بر خیر است  
 اگر شخصی بر نیت تقویت جسم بوقت سحر کهی طعام شکم پر کرده بخورد میگوید که آن طعام  
 را حساب نکند فانصف ایتها المنصف این نصیبت بجهت نیت خیر است نفس علی هذا سایر الاعمال

بگردن بکن الیه والصدق والاحسان من هذا القبيل ان الله تعالى رزقنا الله وياكم الصدق والاحسان حسن  
 بحمد والحمد لله **فصل** در بیان فضیلت لصدق و نجات عجیب و بلام آن ای عزیز صلوات الله تعالی  
 علیک و علی آئینت و علی جمیع مسلمین علیهم السلام اکرم ضیفی و ضیفک یعنی تعظیم ده تو بر ما  
 را و میزبانان خود را عرض کرد در میزبانان خود و میزبانان تو فرق کردن نمیتوانم از حضرت عزت جواب در  
 کتبه که بدعوت تویی آیند میزبانان تو اندوک نه که ناخوانده می آیند میزبانان ما اند که بوسیله نام من آمده  
 و علاقه و حقیق دیگر ندارند کذا **فصل** در روی ان کل عبادت فی الدنیا فابها تسقطنا الجنة المالا ایما  
 واعطاء الطعم فان اهلها یضیف بعضهم بعضا و یجتمعون فی کل جمعة فی ضیافة الله تعالی کذا فی کفایة  
**الشیخ** که فرموده است پیغمبر علیه السلام من اکل مع الضیف لفته اخرج الله تعالی من بطنه حرام سبعین سنة ای  
 هر که چون ادا در صدق و زکوة مفوضه امتحان صدق مؤمنان است برین سبب از جمله بیگانه اسلام گشت  
 با آنکه از عبادات بدین نبود زیرا که تلفظ بکلمه شهادت التزام تو حید و اثبات وحدانیت حضرت مجید است  
 و علم احسان خلائق در بندگی محبوب محوری و معنوی متفاوت است با این علم علایق دعوی محبت فی الله  
 تعالی میکند و تفاوت درجات محبت حق بفارقت محبوبات مجازی محقق میگردد **فصل** یا را الهی بود که مال و  
 تن و جان کند فدایا تا در کسبیل دوست پیا بیان برود و فایس حکمت ذات متعالیه اقتضای آن کرد که مال  
 فانی را محبوب خلق گردانند تا بواسطه بذل و امساک محقق صادق از مبطلان کاذب بمنزله گردند جنسیس  
 طبعان با وی چه چاه و مال کند فانی را قبله خود سازند و مجبان عالی تمت محبوبات مجازی فانی را در  
 راه محبوب بیایه در بازند و عمل مقتضای **فصل** هر چه داری خرج کن در راه حق ان تنالوا البر حتی تنفقوا  
 مما تجنون عینمت دارند در در طالع ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة کل از جاه  
 و مال بر دارند اوصی الله تعالی الی داود علیه السلام فی الذبور لبسان استر یا لا و صی سورة کسورة  
 الرحمن فی القرآن انا للعباد رحم من احینه و من ابویه فاطلبنی تجدنی اگر چه شد پدر ما در راه



ولی نبود کسی از ما مهربان تر اگر جوئی درافی الحال یا با که من هرگز نه بستم بر کسی این در و مقررت که خرابیهای پاستهای حضرت  
خالق الارض و آسمان چندانست که اگر هر فردی را از افراد عالم چون قارون تو ای که کرد اندکیزه از آن نقصان  
نپذیرد و نه بجز از اعطارد و نه حسد بخواهد گیرد پس چون بچندین قدرت در رفت بنده که بضیق معیشت و یا مرض  
و بیهوشی مبتلا سازد که قال الله تعالی الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا یفتنون و لقد فتنا  
الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین و **آیه** علیه السلام ان الرجل یضالح المجرم  
بالسبک کما یجرب الذئب و الففنة بالنار **تفسیر** کما م ذکره فی الفضل الثانی خالی از حکمت ندانم این را اهل  
بصیرت زیرا که این یا از برای ارتقادرجات است و یا بجهت کفایت نیات بسبب تحمل و صبر بر شدت و و آزار  
چنانچه مادر مهربان طفل را تا اوی تلخ بپخت تشنه میخوراند و طفل از بلادت فتنم و رکاکت و هم آن مهربانها  
حمل بر عداوت میکنند و نه چنانست که اومی پندارد بلکه عاقبه الامر نفع آن معالجه سویی طفل با ذکر دود و مادر را  
در آن بیخ فایده نبود و چون حجاب چهل از قلب صبی بکشوف کرد با احسان مادر مهربان معترف میشود  
از دل دکان **آیه** هر چه در خلق سوزی و سازیت اندران مرخصی از رازیت و یاد را بتلازمند  
بأنواع بلای فواید و منافع دیگر از ملاحظت که در اخبار آمده است که موسی علیه السلام از دنیا بیخ نداشتی و  
بنی اسرائیل او را بنیویبه طعام دادند روزی موسی علیه السلام ازین حال ملول گشت گفت الهی  
چه خواری هست که ما را در میان بندهگان خود داده این یکی ما را چاشته میدهد و آن دیگر ما را شام میدهد  
حضرت حق جل و علا وحی فرمود که ای موسی علیه السلام با دوستان خود چنین میکنم سنت ما چنین است  
که روزی دوستان خود را در دست **آیه** و منافقان دنیا پرکننده میکنند تا آن بطلان تیره روزگان  
بسبب رسانیدن بدوستان ما بعد **آیه** هر که در اند **آیه** علیه السلام حظوة فی اعانه محاجه مسلم  
افضل من اعکاف شهرین فی المسجد الحرام کنا فی **آیه** الملوک **آیه** چه چندین برود، از بهر سازیت  
خوارا در دل بهر بنده رازیت اذ ان روید کل و خارا ندرین باغ که هم طاوس در کار است **آیه**

اگر بینی برونیک و مزین دم که هم المیسی باید هم آدم در **سپاس** مذکور است که فرموده است بفرماید سلام  
 که تصدق کردن بر پنج نوع است یکی بیکی که تصدق بر اغنیاء و ظالمان است و دوم یکی بدی که بر فقرا و مساکین است  
 و ذوق میان فقیر و مسکین اینست که فقیر از آن گویند که مالک نصاب نباشد و کم از نصاب داشته باشد  
 و مسکین آنکه قوت یکروزه بهم نرفته باشد سیوم آنکه یکی بصدقه برای ارحام است در **کتاب الطهارت**  
 میگوید که راکه با و چهار چیز روزی کرده اند او اهل بهشت است **اول** الله تعالی بر الوالدین و حسن **الحق**  
 و احسان اجماع و وصل الارحام هذا لایام که بفرع پانصد **ثانی** الاقارب کالاقارب فی اذا فلان  
 تعویج بعلم لا بخال حکم عم کیون الغم سهو و کم خال عن الخیرات خال پس احسان با چنین خویشان  
 ملایم تر بحسن خلق است از ذکر آن **ثالث** که عایشه رضی الله تعالی عنها عن ایها کفت روزی در خواب  
 دیدم که قیامت قائم شده است و مردم سوی محشر خوانده شده اند پس اندران میان دیدم زنا را که چون  
 اعمال او بسنجیدند از جیل احد کران تر شد و بودم من که بشناختم آن زن را که از خویشیان مکه بود  
 پس چون روز شد آن زن را پیش خود خواندم و از آن از او استفسار کردم و او محذرت میکرد  
 بجهت تر حال بعد از الحاح بسیار بیان کرد که من هفت چیز را خلق و عادت خود کرده ام و اگر آن  
 هفت چیز عند الله تعالی در جه قبولیت یا نفا باشد عجب منت یکی آنکه از نظر ناموم حوز در اجناس استوارم  
 که بچس مرادیدن نمیتواند دوم آنکه خالی کرده ام سالی را مادام که اندک یا پیش داشته ام سیوم آنکه اطفال  
 کمردم گاهی مگر با کسی که نزدیک شده ام در خوردن چهارم استعداد نماز میکنم پیش از وقت پنجم آنکه مواذن را  
 اجابت میکنم در اذان و اقامت در **کتاب الفقه** **مسطور** است که اجابت اذان و اقامت واجب است پس  
 هر که با مواذن در اذان اجابت کند بوقت تزع جان که نمازت بر زبان او کرد و کران او کرد در اقامت اجابت  
 کند روز قیامت که مؤمنان مامور شوند بسجود برای حضرت معبود موقن نشود بسجود نشتم آنکه بیکنم من  
 کار دینی و دنیوی را بچشورت با بهتر از خود هفتم آنکه هر که از ارحام با من قطع میکند من بوسل آن میکنم

والله اعلم

۱۱  
۲۲۴۲

و اگر وصل میکند من زیاده تر میکنم پس عایشه رضی الله عنها گفت که بسبب این سبع حسنات ترار فیح الدرجات  
کردند از همه موجودات کذا **فیه العلماء** فی باب صلوة الارحام چهارم کمی بچار صد که برای قریب تر تصدق کنند  
چنانکه بر مادر و پدر و جد و برادر و فرزند و دختر و او در و خواهر پنجم کمی بهنصه که برای طالب علم است  
که قوی علم است من اشتغل بتعلم العلم و جب علی المسلمین کفایة مؤنثة کذا **فیه الفقهاء** و یا برای صوفی  
مشتغل متعفف است که یکی از تو انرا صدقه خویش بصوفیان دادی و گفتی که ایشان قومی اند که  
بهم نذر اند بجز حضرت حق جل و علا و چون ایشان را حاجتی دنیوی لاحق میشود جمعیت نشان برآید  
میشود و از ذکر حق تعالی بازماند و من یکدل را که بجز حضرت حق بدم و دست دارم از بهر ازل که همت آن دنیا  
**حکایت** مشورت با زنان تباه است و سخاوت با مفسدان کناره این سخن بگنجد رسانند چند گفت این سخن  
درست اند و نشان خدمت پس چنان افتاد که آن مرد مفسس شد از جهت آنکه هر چه در ایشان از او خریدند  
بهمان قدرتی چند رحمة الله مال بدو داد و گفت چون تو مرد در تجارت زیان نذر کردی کذا **فیه حکایت** می آرند  
مظفر دریا خواجه خضر علیه السلام را پرسید تا کجا سفر کردی و کدام مرد را یافتی گفت ازین قطب تا دو قطب  
رسیدم بکنیم مرد را یافتم در تمام آنست که یکمان درست کسی را بدیدیم مرد آنست که مصعب بر هوا فرار کند  
و نماز کند از **کمال** از آنکه در طاعت لازم اخلاص باید تا قبول شود اما در طاعت دیگر مستعدی  
هر کوزه که باشد مشاب نبود کذا **فیه مناجات الملائکة** قال علیه السلام من کان لسان الله **منوی** تا توانی بیدانرا  
بگویی تا ترا هم درت گیرد و **حکایت** استیکر آن دستگیر پس ای برادر رضیلت تصدق که شنیدی نه مطلق  
تصدق را این فضل است بگفته آن تصدقت که از ریاضت و اذی عاری باشد **کمال** **سبحان** یا ایها الذین  
آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی کالذی نیفق ماله ریاء الناس الایة و در حقیقت منت علماء را  
اخلاف است بعضی گفته اند منت آنست که معیستی را خدمت فرماید بسبب عطا و ایضا آنست که مستحق را  
غیب کند و از وی عاقدار و بسبب درویشی و بعضی گفته اند منت آنست که با وی بگردد و ایضا آنست

که با مستحق سخن درشت گوید و بعضی گفته اند که منت است که در خاطر آرد که با وی نیکی کرده است و این است که  
 بر زبان آرد و این اصح اقوال است و این جمله عکس واجب است چه وظیفه معطی است که از مستحق منت  
 قبول کند از وجوه کمی آنکه معطی مال فانی بدو میدهد و مستحق ثواب باقی بدو میدهد بدو از آنجمله گفته اند  
 که ادب است که بد مستحق بوقت گرفتن مال بد معطی باید که دهنده باقی را افضل است بر دهنده فانی و تعظیم  
 فاضل واجب کند **ان الخیر المملوک یخیر** از ریاض هم آن تصدق را فارغ کند و به نیت اخلاص مقرون  
 کرد اند که فرموده است **ان العبد لیعمل علاناً** **ان العبد لیعمل علاناً** فیکتب له امره فان اظهروه نقل من السر  
 و کتب فی العلانیه فان کتبت بهما نقل من السر و العلانیه و کتب فی الریاء و ادب است که کسب معصوم  
 فی سبیل اللہ جید باشد و اگر نه آنم درم قلب بسیار است از دادن بجهت خدا که فرموده است **علیه الصلوٰة**  
**و السلام** انفاق در هم ضیق **سبیل اللہ** آنست عند اللہ من ستره ما یتدبره کذا **سبیل اللہ** عین العلم ای عزیز  
 چون صلوات فقرا بر گرفته سخاوت از اغنیاء نیز برداشتن در **سخت** میگوید که فرموده است **سبیل اللہ**  
 که سوال کردم من از جبرئیل علیه السلام که بعد من چند بار بر زمین فرود ای گفت ده بار و هر بار جسمی از  
 جواهر زمین می برم بار اول برکت از روی زمین می برم بار دوم مهر بان از اهل زمین می برم بار سوم  
 محبت حق از دلها می برم بار چهارم حیا از چشم زنان می برم بار پنجم محبت در کارها از دل مردم می برم بار ششم  
 صبر از دلها فقر می برم بار هفتم سخاوت از دل اغنیاء می برم بار هشتم عدل از امرای می برم بار نهم فرمود علیه السلام  
 که توام دنیا بکار حضرت الاول بعلم العلماء و الثالث بعبد الامر و الثالث بسخاوة الاغنیاء و الرابع بر عروة الفقراء  
 بار نهم قرآن از اهل آن می برم بار دهم ایمان از دل مردمان می برم فی **سخت** تذکره الاحیاء  
 فرمود **علیه السلام** بر دهنده نمیشود علم و قرآن بیکبار که لیکن قبض کرده میشود از جهان دانندگان  
 و محققان آنکه باقی نمانند عالمان و مردم میگردند جهالت را مبتنی و داعطمان و سوال میکنند و اوقات و  
 معاملات علم را از ایشان پس آن جمال تفکر خود مشغول شوند بجواب ایشان و عامه خلق عامل شوند

بگفته

بگفته و فتوی ایشان فاضلوا و ضلوا من سوا السبیل **سوال** صلاح بر چند وجه است **سوال** بر چهار نوع است  
 یکی صلاح زمان در سترت چنانچه فرموده است پیغمبر علیه السلام بزرگترین خائنها بر پشت زمین پنج اند بیت  
 بیت المقدس و مسجد و بیت التائبین و بیت یقرنیهها کتاب الله تعالی و العلم و بزرگترین مردم  
 بعد انبیا علیهم السلام تائب و عابد اند و بهترین زمان بعد زمان پیغمبر علیه السلام زمانی اند که زنان  
 برداری کنند ازواج خود را و از خانه خود بیرون نیکردند که فرمود پیغمبر علیه السلام الدنيا متاع و  
 غیر متاعها الم اذ الصالحه المطیقه لزوجهها کذا فی **الاربعین** و نیز فرمود هر مردی که ازین چهار چیز اجتناب  
 نماید در بهشت در آید از خون ریختن بناحق و از گرفتن مال مردم بیجهت و از زنا کردن و از خمر خوردن  
 و هر زنی که اجتناب نماید ازین چهار و نیز در بهشت در آید بگذارد نماز پنج در وقت خود و ماه رمضان  
 روزه بدارد و فرج خود را از زنا نگاه دارد و در زمان برداری کند مرد خود را کذا فی **رویه العله**  
 و دم اصلاح کودکان در ادب است و ادب در ضرب **المثل** الضرب للبصیان کالماء للبیستان **نظم**  
 ادب شرط است که در زندگی خوشتر است سگی دیوانه را دار و کلوختر است ادب تا صحبت از تاج الهی بنه بر سر  
 برود هر جا که خواهی **سیوم** صلاح جوانان در علم نه در مطلق علم بلکه در و کبر در علم زیادت  
 میشود چنانچه درین ایام در اطراف عالم مشاهده است و مراد ازین علم علم دینی است حضور صاعلم  
 تصوف و مطالع کتب صوفیه کتب متقدمین نه مطالع کتب و مولفات محدثات که همه بدعت و ضلالت اند  
 عیاذا بالله منها و من نظر با چهارم صلاح تن در سجده است در **سجده** که حضرت حق است محمد علیه السلام را  
 پنج چیز است فرمود که انسان دیگر را نبود یکی بتن ضعیف آفریده شده اند تا کبر نکنند و دوم آنکه بخوردن  
 آفریده شده اند تا بطعام و شراب اندک کفایت کند سیوم آنکه بعد کوتاه آفریده شده اند تا کنان بسیار  
 کنند چهارم آنکه فقیر آفریده شده اند تا حساب برایشان آسان شود پنجم آنکه آخرت امت آفریده شده اند  
 تا در کور دیده باشند **سوال** روز از کجا پیدا شده است **سوال** از دوزخ یعنی هر چه در دشتانی در

دو فرخ بود کشیده شد از آن روز نشد از پنجم است که هر کس بعد از خوشی در تمامی روز پریشان با کفایت و برجهایش  
 در شب از بهشت جدا شده است یعنی آنچه تاریکی در آن بود کشیده شد از آن شب شد از آنجا است که شب زمان  
 آسایش و راحت است که اصل آن از بهشت است و آفرینش زمان نیز در بهشت است که خلوت حواری رضی الله عنهما  
 از ضلع ایسر از آدم است علیه السلام در بهشت بوده است و وجه تسمیه حواء از برای آنست که از حیات مخلوق است  
 دان آدم است علیه السلام بخلاف حلفت دیگر که اصل آن نطفه است یا بیضه و آن هر دو میت اند و کخرج الحی  
 میت اشارت باین طرف است و کخرج الميت من الحی کالبیضة من الدجاجة و غیره پس چون خلقت زمان  
 در بهشت بوده است ایشان مأمور بقرار در بیوت اند و نان و نفقه شازا تقهید بر کردن مرد است  
 از آنکه اصل ایشان در بهشت بوده است و چون خلقت آدم علیه السلام در دنیا است و دنیا دار الامة  
 و المومن است لاجرم مردمان ثواب و روز بجهت حق الله تعالی و حقوق زمان و غیر آن حیران و پریشان باشند  
 و نیز فرمود **بسم الله الرحمن الرحیم** من شدید الدینا ثمة السفر و ان کان میلا و البنت و ان کان کالواحدة و  
 السؤال و ان کان من الابوين از سوال صلاح تا اینجا از **الارواح** است فی **النفوس** خلقنا  
 الانسان من نطفة ثم جعلناه فی قرار کین ثم خلقنا النطفة علقه فخلقنا العلقه مضغ فخلقنا المضغ  
 عظاما فکسونا العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر **فرمود** علیه السلام که برستی هر کس از شما در بطن  
 مادر چهل شب از نطفه می کشید و چهل روز علقه یعنی خون بسته و چهل روز مضغه یعنی گوشت پاره  
 بعد از آن میفرماید بلك الولد بنویسد برای او چار کلمه رزق و اجل و ثقاوت و سعادت بده  
 تمام شدن خلقت نریا ماده چون ده روز دیگر میکند در روح در وی اندازند پس رزق و اجل هر  
 امر از دنیا آنچه در قرآن مجید است **فرمود** ایما کونوا یدرکم الموت و الرزق کذلک لانها توامان  
 رو مشرق و مغرب رو هر چه مقدر است زان پیش نکرده بگو **فرمود** از آن حضرت  
 مدیست که آفرید حضرت حق این را بر سر نهاده چنانکه از خوانه خویش عنایت کرد که آن روح است و حواس

من شدید الدینا ثمة

عمر

خمس تیر از قدرت خویش یا از بیچارگی شامه و ذابینه و ساعده و باصره و لاسمه و چارچرخ از پیر بفرزند  
 و نایند که عظام و عروق و عصب و شمع است و چارچرخ از ان مادر بولد عطا کن پند چنانچه علم و شمع  
 و جلد و دم و در بعضی روایات عظام و عروق و جلد و عصب از پدربست و گوشت و خون و مو  
 و ناخن از مادر است اما بدان کلامه در **سوره** میگوید بعد چارماه نمونه صورت درست میشود و جمله کینه و جمل  
 بر کله استخوان و بید و نعت رک میشود بعبه سمع و بصر در و از خاصه عاطفت میگرد و از خزانه غیب  
 برای آن صورت جانی پدای آید و روح ضانی در دماغی تجلی می یابد و غذا آن فرزندان در شکم خون  
 مادر است از طرف ناف میچشد چون مدت کامل گردد در دنیا تنزل میگردد و در وجود آدمی وقت همان  
 یکی موی دوم پست سیوم خون چهارم گوشت پنجم استخوان ششم مغز هفتم روح و از بالا در ناف  
 عالم علوی گویند و از فرود ناف عالم سفالی بدان کلامه در **سوره** شفاء العسل مذکور است که بعد از مدت  
 دخول روح بناید مرد را تا بازن نزدیک کند در **سوره** میگوید که فرمود پیغمبر علیه السلام که خفتن به هفت  
 وجه است یکی نوم غفلت که در مجلس ذکر و علم باشد دوم نوم شقاوت که وقت نماز در آمده باشد و خسید  
 سیوم نوم لغت که وقت صبح باشد **سوره** انا خیار که بدست زمین زیاد میکند نزد حضرت کردگار از شر آن  
 برگردار که گوید ای پروردگارم دستور ده تا اینرا بگویم که من کی از شخصه که غسل کند از جنب حرام دوم از شخصه  
 که خون مسلم یا حق ریزد سیوم از کسی که در خواب خفته بشیر تا آنکه آفتاب طلوع کند که **سوره** الشیخ چهارم نوم  
 عقبت که پس از ادا نماز فریضه پنجم نوم رحمت که در وقت نیم روز باشد و آن قیلوب است میان دو داس  
 داس شالی و داس شعیر ششم نوم رحمت است که بعد از نماز عشاء است هفتم نوم حرمت که در شب حیمت  
 در **سوره** المار فاح میگوید که روزی سائر ابا درخت منار حقه افتاد که تو دایم المدام بانور آفتاب و  
 مایه ب صحبت داری و ما از ان لغت محروم میمانم درخت کفت تو شب در روز بهلوزده خفته می باش  
 دس شب در روز استاده در بیداریم به برکت قیام مدام و پیدار میمانم حضور و وصال با انفصال

منزف گردانیده اند و تراشوت خواب بجناب انفضال معذب ساخته اند و ایم حال از حضرت  
 صلی الله علیه و سلم مرویت کسی که بول کند و بچسبد بچراستی کرده کویا که با خوکان و گان در مغزله خفته باشد  
 و کسی که بول کند و استنجای کرده بچسبد کویا که با طایفه انبیا و عیلم اسلام در بیت المقدس خفته بنهم و کسی که با  
 طهارت بچسبید کویا که با پار ملک مقرب تحت عرش خفته بنهم و کسی که دو گانه نفل بگذارد و با طهارت  
 بچسبید کویا که با این و با اصحاب من در مسجد حرام خفته بنهم **امروز هر همه بهشت و روزی موجودند**  
**و بهشت است اندکی دار اسلام که از زبرد آفریده شده است دوم دار القرار که از ایا قوت خیرت**  
**سیوم دار اخلد که از نقره خالص است چهارم جنات عدن که از زر است پنجم جنات النعیم که از**  
**نور است ششم جنات الماوی که آن نیز از نور است هفتم دار الجلال که آن نیز از نور است هشتم**  
**فردوس که آن نیز از نور است و هر همه هفت روزی اند بجز فردوس صلی الله علیه و سلم یا اخی جبرائیل**  
**در روزی گمان باشند و نام آن روزی حبش جبرائیل علیه السلام گفت در روزی اول کافران باشند**  
**که از کلمه طیب مسکری بود و نام آن روزی ناری است در روزی دوم منافقان و قوم فرعون باشند و نام آن**  
**روزی جهنم است در روزی سیوم قوم زبانیان باشند که از شریعت مسکری اند و نام آن روزی سعادت**  
**و در روزی چهارم ابلیس بنهم و اولاد او و نام آن روزی نظی است و در روزی پنجم بیت**  
**پرستان باشند و نام آن روزی حکم است و در روزی ششم مرتدان باشند و ترک کنندگان**  
**و نام آن روزی سعادت است و در روزی هفتم فاسقان و کفار ان و بد کرداران که با توبه مرده اند و نام**  
**آن روزی هب است که از مہاج الانوار فی علم الاجار **فصل چهارم** در بیان نماز جمعه**  
**و نماز عید و نماز عوف و نماز کسوف و خسوف و استسقا و ذکر عاشورا **اصح الله تعالی انک نشیر الط****  
**جمع در کتب فقه معارف اند بزرگ آنها را در سلک نظم منظوم ساخته است **مرد آزاد و مکلف پس مقیم****  
**تندرست و نیم بای او سلیم معروالی و جماعت اذن عام وقت ظهر و خطبه اند و اسلام در**



سراجی و فتادی غریب میگوید که مصباح موضع موضعیت که در آن دالی و مقتی باشد و بعضی گفته اند موضعیت که  
باشد اصل آن بجای آن که اگر جمع شوند در اکبر مسجد آن موضع نمیکند در آن مسجد و شرط مردم جماعت است  
و مراد از جماعت سه گس است بجز امام و در نماز پنج فراد از جماعت فوق الواحد و کرده است که امام غیر خطیب است  
و باید که امام دو خطبه خواند هر دو خطبه قدر طول افضل باید و سورت دراز کند و خطبه کوتاه و خطبه دوم  
است تر از خطبه اول بخواند **کذا في الصلاة** هر کجی از آن دو خطبه شتمل بر تحمید حضرت حمید و صلوات بر  
سید الموجود است و دعا بر کافراهل اسلام و وعظ برای حضار از امام و بعد تمام خطبه اول قدر یک  
سبع بشنید بعد خطبه دوم بخواند و در **مصباح** مذکور است که بطریق خلقه شستن در مسجد  
جامع در روز جمع برای مذکره پیش از صلوة منبر است و مشغول بودن مذکره و صلوة و انصاف بر آن  
شنیدن خطبه لازم و بعد از آن نماز جمعه لایس گفته اند و چون امام سوی خطبه بیرون آید انصاف  
و سماع واجب شود تا فانی زمانه تا سکوت غیر لازم لانه قد يكون في القوم من هو اعلم من الامام و روع  
منه فلا يومر بسماع و غط من هو رونه و لهذا ذكره **لا ينبغي لاحسان** يقول لمن فوته في  
العلم و الجاه طه وقت الصلاة سوى المؤذن ان يقول الصلاة على وجه التنبية و الا اعلام به دخول الوقت لانه  
يرخل فيه غيب كثير از يصير بذلك مادحا نفسه و فرکتها و يصير كانه يرى من نفسه ان غايته و اهتمامه  
بامر الصلاة اكثر من اهتمام ذلك كذا في **الاصحاح** و منهم من قال مادام في حمد الله و الثناء عليه عز وجل  
و وعظ للناس عليهم ان يستمعوا فاذا اخذت النظرة و الدعاء فذا بس بالكلام لان مدحهم لا يخلوا  
عن كذب و الاعراض اولی و هذا مع ما روى عن بعض السلف انه كان يقرب الحصى في ذلك الوقت  
ليصير له دخول ذلك في سمعه كذا في **الاصحاح** المومنين **الاصحاح** چون بودن بعد بیرون آمدن امام سوی خطبه با کتمان  
گوید اجابت نماید **ان** كذا في المصنف چون خطیب بیرون آید سخن ناکشن و بجواب مؤذن مشغول مایود  
و بعد عار باشد آیین ناکشن كذا في **الواظفين** و در و در دل گوید بوقت خواندن امام یا ایها

الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما **ط** اول بدین پنج بخواند الحمد لله رب العالمین و صلوة  
 و سلام علی الانبیاء و المرسلین و الذین اتبعوهم باحسان رضی الله تعالی عنهم اجمعین آمین  
 یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم  
 محسنون قدر یک تسبیح بشیند **ط** دوم بخواند بدین تسبیح الحمد لله حمده و نصلی علی رسوله  
 اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ان الله و ملائکته  
 یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما اللهم صل علی محمد بعدد ما تملظ به  
 الملائکة و الالاسر زاجان و بجای و عطا کافیت این رباعی **ط** ای دل ندای مرگ ترا هم شنید  
 صبح اجل ز مطلع عمرت رسیدیت **ط** ای دل سفر دنیا تحقیق کردیت **ط** زین دار بقرار دران دار رفتیت  
 این نام زندگی که نهادند مرا **ط** جای حیات میت نامت نهادت **ط** جزای شکار کن که میدان روزگار  
 این مرکب حیات نه دریم درویشیت **ط** در گوش خویش شنوی کان فلان نما **ط** در گوش دیگران جزت هم شنیدیت  
 غه مشو بدین گلستان روزگار **ط** با درخزان بدین گلستان وزیریت **ط** پوست کهن بجهان دل درویشیت  
 زیر آنکه زین جهانت بکلی بریدیت **ط** در کل نفس زایقه الموت حکم شد **ط** میدانی یقین که تو این هم شنیدیت  
**دو بیت** کرده شده هست تحقیق از امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه **ط** دانای فانیته و  
 احوالنا عاریته **ط** وانفاکنا معی و ذه و کسلنا موجوده **ط** بارک الله لنا و لکم اجمعین بعده فرود آید و  
 بخواند اللهم ارحم علی الساطین الماصین الکرام و الایمة الهادین العظام الذین قضوا یا حتی و به کانوا  
 یعدلون اولیک علی عهدی من ربهم و اولیک هم المنطقون اللهم وفق لمزید العدل و الاحسان سلطان  
 الزمان فلان با زیبالارود و بخواند ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتار ذی القرنی و ینهی عن  
 الفحشاء و المنکر و البغی یعظم لعکم تذکرون اذکر الله تعالی ینذکرکم و ادعوه یتجب لکم و لذلکر الله تعالی  
 اعلی و اولی و اعز و اجل و اتم و کبر **ط** جایزیت که را یندن نماز جمعه تا آنکه نداند خطیب منصف

ان خطیرا

آن خطبه را که اقال حبیب المفتی فی الاسلام اما باید که در دیها و قبسها که در مصر بودند او نزد آ  
 و شک بان در رکعت گفتا کند و نماز پیشین پیش از جمعه بگذارد و بعضی گفته اند بعد از نماز جمعه و نماز صبح  
 روایت است اما اگر پیش از نماز جمعه بگذارد نیت چنین کند نیت آن اصلی اربع رکعات فرضیه الظهر  
 و اگر بعد از نماز جمعه بگذارد نیت چنین کند که نیت کردم تا بکنم ازم آخر فرضیه الظهر که نیت آن در یافته ام  
 و بنویزاد اگر در آن فی معذور یا سبحان ادا گفته نماز ظهر روز جمعه را بجماعت مکره است باشد آن  
 ادا قبل فراغ امام از نماز جمعه یا بعد از آن فی الظهر جماعتی را نماز جمعه فوت شد در مصر پس ایشان  
 ادا کنند از این اذان واقامت و جماعت که انما فی باب الجمعة فی شمس اگر در روز جمعه  
 است فرزند لباس است چون بیرون رود از عمرات پیش از آمدن وقت ظهر نزد مایان و ما  
 رحمة الله میگوید که مکره است چون آفتاب برابر باشد و شافع رحمة الله میگوید که مکره است مسافر  
 ندن روز جمعه چون بر طالع نمود فی العلماء فرمود بغیر علیه السلام رکس عمل از سر که نیت که گذشت  
 معذور شود یکی مریض چون صبح بود دوم مشرک که چون مسلم نشود سوم باز کرده از جمعه و  
 حج چون با ایمان و موفقت باز گردند پنجم فرمود علیه السلام کسی که دو رکعت نماز پیش  
 از وتر شب جمع بگذارد و بخواند بعد از فاتحه آیه الکرسی کجا رود از زلزله الارض سه بار در هر  
 دو رکعت باشد او را عذاب کور البته و فرمود علیه السلام کسی که بگذارد نماز وتر در شب در  
 خانه خود نشسته نشود گنایان او تا جمع آینه و اگر میم در آن جمع باشد شمس و عطا کند او را  
 بقابل هر رکعت عبادت یکساله و محو کرد ما کند گنایان یکساله و بنا کند برای او مدینه در بهشت  
 اگر کسی برنجی و بلای کفر فاش شده باشد چنانچه بچسب علت دفع شود روز آینه بعد از  
 نماز دیگر وقت غروب بچسب چرخ مشغول کرد و بگوید یا اسم یا الله یا رحمن یا رحیم یا قطع  
 اذان ریح حلص یا بدور استقیم میگوید که دو رکعت که بعد از وتر نشسته میکند از بندر حیات

صحیح ثابت شده است و نیز در آن نسخه مذکور است کسی که بکند از دست خیر در خانه خود حضرت حق را در این چیز  
 عطا کند و اخی در رزق و اندک نماز کند در خانه او و ختم کار او با ایمان شود و درود گفتن در آن شب بفضیلت  
 بسیار است که حضرت رساله پناه بواسطه ملک خود شنوند و درود گفتن اگر چه بفضیلت باشد مقبول است کذا  
**در مشارق الانوار است** که فرمود پنجم علیه السلام هر مومنی که برین یکبار درود گوید حضرت حق ده گز  
 رحمت خود بر آن بنده انزال فرماید خصوصا که صلوات که از حضرت شیخ ابو منصور ریاضی رفته است که در  
 نزد اهل سنت است رحمهم الله تقاما که گفت در این المدام تفکر زمان احتیاج تجرید و اعتماد کند زاینده که چه عاقبت  
 بیکم شود شب بینه عالم علیه السلام در خواب شرف شدم آنحضرت علیه السلام بمن فرمود اگر خواهی که بجاقبت تو  
 بیکم گردد و این پنج کار بپوشته کن اول آنکه نماز پنج سبب بجا آید بکند از دروزی قطب العالم است و کاتب  
 میفرمودند که مومنان زانند که همسایگی مسجد مقامی معتبر برای اداره نماز فریضه میکنند و اگر بکنند خرابی باید  
 کرد که انی سراج **در این وقت** اگر در خانه صد محراب داری نماز است در مسجد کناری و در آنکه  
 پنج درم زکوة مال هر روز داده داری سیوم آنکه همه باران باراد و ستداری چهارم آنکه کلمه بگوید  
 هر روز بگوی پنج آنکه این پنج درود برین بگوی که اینند اللهم صل علی محمد بعد من صلی علیه و صل علی محمد  
 بعد من لم یصل علیه و صل علی محمد کما امرنا بالصلوٰة و صل علی محمد کما یبغی الصلوٰة علیه و صل علی محمد  
 کما تحب و ترضی ان یصل علیه فی **در این وقت** فی بیان ادب اجماعه ابن عباس و ابو هریره رضی الله عنهما  
 عنهما روایت کردند هر که شب ادرین باروز آدینه سوره کتف بخواند ویرا نوری دهند از جایگاه خواننده  
 جزوت که و تا آدینه آینه کنان او آمرزید شنوند و مفاد هزار فرشته از برای او آمرزش خواننده  
 و عاقبت یا ببا ز غنود و در دل و پستی و یک بیج جزام و فتنه و قتال در **در این وقت** اسما اعظم  
 مذکور است هر که چهل یکبار هر شب جمعه دو شنبه بعد از نماز خفتن بگوید میان خلق عزیز و با اہل بیت  
 باشد و از کسی نترسد بجز حضرت حق اسم الله الرحمن الرحیم المعز الذی اعز جنده فلا شیء بعدہ

هرتب جمعه برست لغیرمان بولدیگان بار این اسم و بخورد حضرت عزت همه خلق را بر و مطیع و مفاد  
 کردند **الحمد لله** فی الزاد تکرار الاقامت غیر مشروع و تکرار الاذان مشروع فی الجملة فی **المسند** المسعودی اگر  
 باکنماز گفت دیگری آمد باکنماز اعجاز کردش بدو بر اگر اعلام گفت که باکنماز گفته اند باید که خاموش کنند تا  
 باکنماز تمام کند که تکرار باکنماز مشروع است کذا **مطلب** المؤمنین فی داود خان در حضرت که در شب جمعه  
 وقت نماز عشاء در شهری باد در قصبه مفت باکنماز گویند آن شهر و آن قصبه را حق تعالی از بلاها  
 واقفها و از قحطها بدارد و با بر بلندی بگوید تا بهر کجا که او آرز باکنماز بشنوند بلا بریزد سنه  
 زاهدی که روایت کرده شده است از انس بن مالک رضی الله تعالی عنه که **سید** علیه السلام  
 فرمود که بوقت جمعه این الفاظ مقدار بار بخواند **بسم الله الرحمن الرحيم اغثنی بحکاکک عن**  
**حراکک و بطاعتک عن معصیتک و بفصلک عن سواک** کند در دو جهت آنکه با نیاز کرد اند حضرت  
 حق او را از همه خلق و فرموده است غیر انس رضی الله فخر به فوجده کند که فی الروضة من صام یوما  
 و شهید کماخا و عادم یضا و شهید جنازة فی یوم واحد ای فی یوم اجمعه دخل الجنة و فیہ یضا  
 نیست هیچ مردی که خاک آلوده کند روی خود را در راه حضرت که مگر آنکه امن کرد اند او را از دغان  
 و در زخم دور و زقیقت میت بچسبند و منوب زد در خانه خود و برود سوی مسجد یا شب کند در  
 طلب علم یا تعلیم علم مگر آنکه داده شود او را بمقابله بهر کامی یک نیک و مو کرده شود یک بری و فیہ یضا  
 اول من یدخل الجنة شهید و عبد مملوک احسن عبادت به و نضح سینه و رجل عقیف متعفف  
 ذو عیاله و اول من یدخل النار امیر تطمعیل و ذر و من المال لم یعط من المال حق و فقیر فخور  
 و عن علی رضی الله عنه عن النبی علیه السلام ثلثة یكونون فی جهنم کعم الدنیا سبع مرات مسنون المهنه و لو  
 فاکما سون و العارون و العالمون الجاهلون اما الاول فله و لون فی الاعمال و سنون فی اللحم و  
 الکما سون فی الثیاب و عارون من الطاعة و عالمون فی امور الدنیا و جاهلون فی امور الآخرة

Marfat.com

و هم اصل التواقی بر آقا جردن و انکاسون میسرتن ظاهر من اجموعه الدینا و هم عن الآخرة هم غافلون فی استرا  
**باب صلوة العیدین** و اجتهاد که اذکره حسام الدین رحمہ اللہ و قال شیخ الامام الحسینی  
 بانها سنۃ مؤکدہ فی جامع **المصنف** عید ان اجتماع فی یوم واحد فالاول سنۃ و الثانی فی یوم واحد  
 بذلک ان یوم اجموعه عیدانی **الشیخ** نماز عیدین واجب است و یختم بکلمات فی المتفق نماز عید واجب است  
 و نزد بعض سنت و نزد بعض فرض کفایت و این هر سه وجه مرویست از ابیحنیفه رحمہ اللہ علیہ **در وقت**  
 نماز عید بعد از برآمدن آفتاب قدریک نیزه یاد و نیزه تا زوال است و مستحب است که تعجیل کند برای ادای صلوة  
 عید اضحی و تاخیر کند در فطر و نیت برای این دو نماز بگیرد و باکنها **در وقت** چون ترک کند نماز عید فطر را  
 بغير عذر جایز نیست که بیرون آید بمائی گذاردن آن در روز دوم و اگر بسبب عذر ترک آورده باشند  
 در روز دومی بگذارند و اگر در روز دوم نیز بگذرد فوت شد و گذاردن آن روا باشد و در روز  
 عید اضحی اگر خطلی واقع شد و گذاردن آن میسر نشده تا سیوم روز گذاردن جایز است و بعد از سه روز  
 آن هم فوت شد و ترک خطبه در عیدین مضر نیست نماز از بر آنکه خطبه خواندن در هر دو عید سنت است  
 نه واجب بکناف در جموع که واجب است و مستحب است در روز فطر که تناول کند طعام را پیش از نماز  
 و در روز اضحی بعد از نماز فی **الشیخ** عن معاذ بن جبل رضی اللہ تعالیٰ عنہ کسی که روزه دارد پنجشنبه  
 بطاعت واجب گرداند حضرت حجتا و را بهشت یکی شب ترویج دوم شب عرفه سیوم شب آخر چهارم  
 شب روز فطر پنجم شب براه و عن ابی ذر الغفاری رضی اللہ عنہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم که فرمود  
 کسی که در روز ترویج روزه دارد چنانست که دوازده هزار سال عبادت کرده باشد و کسی که روز عرفه  
 روزه دارد چنانست که هفت و چهار هزار سال عبادت کرده باشد و کسی که روزه دارد روز عید اضحی تا بعد  
 از ادای نماز عید چنانست که شصت هزار سال عبادت کرده باشد **در وقت** روز هشتم ذی الحجه را  
 یوم الترویج یا نهم آن میگویند که ترویج در لغت عبارت است از ترک چون ابراهیم علیہ السلام در شب

هشتاد و نه روز در خواب دید که قایمی میگوید که اخی خلیل الرحمن حضرت دین مقالی ترا بیدار کند و تو ما مورس خستند  
 پس باید که انقیاد آن کنی پس ایشانگ افتاد بکتل که دو سوسه از شیطان باشد آن شب در روز را  
 زود نام آن کردند پس در شب نهم پنجمان معاینه کردند پس ابراهیم علیه السلام شناخت که روزی از آن است  
 پس آن شب در روز اعرف نام کردند پس روز دهمی ذبح کردن فرزندش شروع کردند و **روز نهم** لغت  
 ذبح را گویند بنابرین روز عید را ایوم النحر نام کردند پس در روز نهم غسل کردن سنت است و سنجید  
 که در روز نهم بعد از نماز چوبین بگردن آیند دو رکعت نماز نقل بجماعت بگذارند بجز آنکه نام در رکعت  
 اول سوره انبار و در دوم سوره الحج و اگر یاد نداشتند بجا بر احواس در هر رکعت بخوانند و همه سر  
 برهنه کنند بعد از نماز و تضرع مشغول شوند که **روز دهم** شیوخ شهاب الدین سحر وردی فی الهدایه  
 واجب است بر هر حرم و مقیم و اهل مصر چون نماز بجماعت بگذارند که بعد از فجر روز نهم ابتدا بگفتن  
 گفته تا عصر آخر ایام التشریق و ایام تشریق سه اند یازدهم و دوازدهم و سیزدهم قولا حوط واضح  
 همین است و واجب است بر منفرد و نه بر دستا و نه بر اهل مصر که خارج از مصر باشند بجماعت بگذارند  
 و تجزیه باین **روز نهم** که کویت الله اکبر الله الا الله و الله اکبر الله اکبر و الله الحمد لله **روز نهم**  
 دهمین جایز است در تمام سال مگر در پنج روز که عام است یک روز عید فطر دوم روز عید اضحی و سه روز  
 تشریق در روز نهم بعضی هرگز اعتقاد نباشد در سیزدهم ذی الحجه روز نهم بجا رسیده می شازدهمی  
 روز نهم دارد و ایام بعضی سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه است پس هر روز را ثواب ده  
 روز است کما قال الله تعالی من جاء بالحسنة فله عشر انسا لها الا ان یس هر روزه مقابله ده روزه شد  
 پس گویا که تمامی ماه روز نهم باشد بلکه تمامی سال که عند الله تعالی ما از صایم الله محسوب میشود و روز  
 بیض بر آدم علیه السلام فرض بود الا بذا کلامه رجعا ما کن فی من العید فی الغیابیه الخروج الی  
 الحبانة لصلوة العید سنه و ان کان یسعم اجماع علی ذاعا تله شیخ نوکندانی **روز نهم** و فی بیضا

Marfat.com

مستحب است در روز عیدین چون صبح شود مسواک کند و غسل کند و جامه نو بپوشد و اگر استطاعت آن نداشت  
 شسته بپوشد و خوشبو ببالد باین نیت که ملائکه و مسلمانان از بوی خوش حفظ یابند نه به نیت تفاخر که  
 حرام است و مرد چنان خوشبو بالد که رنگ او پدید نباشد و زن بر عکس کند **در تحقیق نیت**  
**آنچه** شد است از رسول صلی الله علیه و سلم که بود عادت آنحضرت که در راه مصعب در عید اضحی کبیره  
 با و از بلندی میگفت و نیت این طریق در فطر بس مخفی بایده گفت فی **سختی** است که باز کرد  
 بسوی خانه برای دیگر و فی **سختی** کبیرات عیدین نه اند بر قول ابن مسعود و این مذهب ما است و فتوی  
 مذهب ما برین است سه صلی و شش زاید صلی چنانچه کبیره افساح و در اذان دو رکوع رکعتین **در**  
 بعد از آن سه کبیره گوید و بعد هم کبیره قدر سه **در** چنانچه سبحان ربنا الاهی تا خیر کند و تقوی با تسبیح کفایت  
 و فاتحه با سورت پنجم و در رکعت دوم اول قرات بخواند بعد از آن سه کبیره گوید و سلام گوید  
 ابو مسلم زوی رحمه الله علیه مذکور است که بوقت گفتن کبیرات زواید دست برداشتن سنت است  
 این سنت از کجاست **چون** پیغمبر علیه السلام از صحت امیرالمومنین حسن و حسین رضی الله عنهما  
 جز یافت در عین نماز عید بود از غایب شدای بقیصد و اختیار در هر رکعت سه بار دست برداشتن  
 چون جماعه اصحاب ازین مسئله استفسار فرمودند حضرت رساله پناه علیه السلام منتهی ماندند از آن  
 سه فرمان حضرت غنت در رسید که ای محمد بن حنظله را بصواب سبدل کرد ایندم فرمودم باین سنت تو  
 در است تو تا روز قیامت نماند **بعد** از نماز و خطبه بخواند چنانچه در خطبه فطر احکام  
 صدقه فطر بیان کند **العلماء** صدقه فطر بر جبران نقصان است که در روز نهم ماه مبارک رمضان  
 فعلی کرده واقع شده باشد عمد یا احوط و خوب صدقه بر آن است که زکوة رودی و زیاده است  
 یعنی بر مالک اصاب و اصاب ثقه دو صد درم نهم که دو نیم و پنجاه توپیکه بیشتر و اصاب زومفت  
 مثقال است و چهارم حصه مثقال **صدقه** الفطر واجبیه علی کل حر او حرة ملک یا بی بی در رم



او مایا وید فاضل من سکنه و انما و نیاب و حلا می یجب علیه صدقه الفطر لاجل اولاده الصغار اذا كانوا فقراء  
 و عبده مسلما کان او کافر اذا لم یکن معدا للتجارة و وقت وجوب صدقة الفطر وقت طلوع الفجر النجف  
 در صدقه فطرت چو زمان خدا یا کندم یا جو بدی یا خرما چون هر سه نباشد بتواز جنس میوز  
 پمانه بکن رس به دست کرا لیکن زک و جب شود ای خواجه شنو احرار مسلم و که در ایست خنیا  
 از کندم با کیزه دمی می صاع و از جو بدی صاع توای نیک لقا افطار کند غسل کند جابه پوشد  
 خوش بو کند از مشک رود سوی مصلی و صاع چار من است هر من کیسیر بوزن پنجه بی نصف  
 صاع کندم دو سیر پنجه و کبیل سوار پنج چوبینه خورد کبیل و بیالپور و در **حط** عید اصحی احکام قر بانی بیا  
 کند لاضحیة واجبه علی کل مسلم و تقیم مو سیر فی یوم الاضحی عن یمن و عن اولاده الصغار و **بیه الصغیر**  
 الاضحیة من الابل و البقر و العنم لانها عرفت شرعا و لم یقل من النبی علیه السلام الاضحیة بغير **بقره** علیه السلام  
 ضحوا بالنسایا الا ان یعتبر علی احدکم فلیذبح الجذع من الضان ما تمت له سنته اشهر فی فقه الفقهاء  
 و الشی منبها و من المعز ابن سنته و من البقر ابن سنین و من الابل ابن خمیس سنین و یدخل فی  
 البقر اجاموش کذا فی **الطحاوی** در فتاوی حجه میگوید هر که بعد از ادا نماز عیدین چار رکعت نفل نماز  
 بگذارد و بجز آن در رکعت اول بعد از فاتحه سبج اسم ربک چنانستی که خوانده بشم همه کتابها که بر اینها  
 علیه السلام نفل شده اند و در دو رکعت دوم بعد از فاتحه و الشمس پس داده شود او را ثواب  
 من طلعت علیه الشمس و من غربت و در رکعت سوم بعد از فاتحه و الضحی چنانستی که سیر کرده بشم همه یتیمان است  
 محمد علیه السلام باب و طعام و دمن و پویشا بنده بشم این نرا با انواع نیاب و در رکعت چهارم بعد از فاتحه  
 اخلص بیارز و حضرت حق جل و علا کنان پنجاه سال گذشته اور او پنجاه سال آینه را **بقره عاشره**  
 در روز عاشورا داده سنت است **علیکم** یوم عاشورا بقومی بان تا تو بغیر من حصال بصوم و صاوة  
 و مسح ایه علی رس الیتیم و الاغسال بصلح و العیادة الاعمال و توسیع الطعام علی العیال

و نامهم زیارت عالمیکم و تاسعة الدعاء مع احوال در **سنة** فیه الایات مذکور است که اصلاح ذات البین از  
 بهترین عبارات است خصوصاً درین روز معظم که فرموده است بفرموده اسلام من اصلاح بین الایاتین فانه امر  
 شهید کذا **فیه** مفتاح السعادت **سنة** بیج کار از صلاح بهتر نیست **سنة** از جنگ کار دیگر نیست  
**سنة** از پیغمبر علیه السلام که دروغ گفتن در سه محل مرخص است یکی در اصلاح ذات البین دوم در حرب  
 سیوم راضی کردن مرد را بر زوجه او چنانچه منقول است از ابی کاہل رضی اللہ عنہ که گفت تحقیق افتاده بود  
 میان دو یاران رسول علیه السلام کلفتی تا آنکه بکارزار قریب رسیده بودند پس گفتم من یکی از ایشان  
 که فلانکس مرا بر تو فرستاده است و او بسیار در ذکر خیر و ثناء شما مشغول است و میخواهد که بشماره آشتی  
 بگردان آن شخص گفته ابا کاہل راضی شد و کلفت از خاطر دور کرد و در پیوسته بودت ابا کاہل بطرف  
 حضم روان کرد چون این هر چه و تواضع بان حضم رسید او بسیار تر راضی شد و تحفه بهتر از آن فرستاد  
 پس در میان صلاح پدید آمد پس ابا کاہل بتاسف و اعتمام پیش حضرت رسالت پناه علیه السلام رفت  
 و این قصه عرض کرد سید عالم علیه السلام فرمود یا ابا کاہل اصلاح بین الایاتین ولو بالکذب و نیز  
 از آن حضرت مرویست که فرمود پس بکتاب من اصلاح بین الایاتین کذا **سنة** حکما گفته اند دروغ  
 مصیبت آینه از راسته فتنه انگیز **سنة** دروغی که از آن شر زایل شود به از راسته که شوش کند  
 و تشارق الانوار مذکور است فرمود **سنة** علیه السلام در حسد فرزند آدم نه قسم اند از آتش یکی نار  
 عقلت که علاج آن ذکر الله گفتن دوم ناز شهوت که علاج آن کسب است یا روزه داشتن است  
**در کینه** میگوید اگر غریبی بجهت از آن شهوته معالجه بدت کند جایز است سیوم نار حرس که علاج آن  
 ذکر موت است چهارم نار معصیت که علاج آن تصدق است پنجم نار نظر که علاج آن نگرستن است و در  
 چیز بجز ششم نار سان که علاج آن سکوت است هفتم نار بطن که علاج آن طلب حلال و خوردن  
 حلال است هشتم نار فرج که علاج آن تزویج است **سنة** چون آفتاب منکسف شود

باید که امام جمع دو رکعت نفل کند و در آن روز در آن روز که با او از بلند خوانند  
 بعد از سلام بتضرع و دعا و استغفار استخال نمایند تا مادام که آفتاب منجلی شود پس اگر امام موجود  
 نشود تنها تنها بکند از هر طریق مذکور و نیت در حضور قمر جواز جماعت اصلا بلکه تنها تنها بدو گانه  
 و دعا و استغفار استخال نمایند و نیت در هر دو نماز بانک و تکبیر و خطبه **در نماز استقامت**  
 در استقامت معین و نیت دعا و نیت و خطبه نزد ابو حنیفه رحمه بلکه استقامت دعا و نیت و تضرع و استغفار  
 پس اگر بکند از هر دو نماز استخال با بس نیت در آن نماز تکیب روا و این رباعی سه بار بخواند  
**یا رب سبب حیوات حیوان بفرست** و از حیوان کرم نعمت اللوان بفرست از بهر لبت شسته  
 طفلان بنات از دایم ابرو باران بفرست و نزد صاحبیه رحمت الله بکند از امام جماعت  
 بجز قرأت بعد از آن خطبه بر زمین خوانده بر سر و امام چادر خود برداند که جانب ساغر را عالی کند  
 و عالی را سافل و معتقدان کنند و حاضر شود آنجا ذمی و متوجه بقبله شود وقت دعا و بخواند رتبا نزل  
 علینا مایده من السماء کون لنا عبدا لاولنا و آخرنا و آیه منک دارقنا و انت خیر الرازقین اللهم  
 اسق بلادک و عبادک و مواشیک بفضک و کریمک اعث للمسلمین یا ارحم الراحمین **س** بار  
**فصل پنجم** در بیان حیض و نفاس و عقیقه و سایر ذبایح و بیان ماهی **پاره**  
 اصلح الله تعالی شک اگر عورت حیض کم ازده روز بر عادت قدیمه خود پاک نشود فراهم آمدن  
 بان زن روا باشد تا مادام که غسل نکند و اگر غسل نکند و بران عورت یکوقت نماز باین مقدار که  
 که غسل تواند کرد و او سد بکند تا آنکه گفت پس فراهم آمدن بان عورت روا باشد اگر چه غسل کرده است  
 و این در صورتیست که کم ازده روز بر عادت خود پاک شده باشد و اگر عورت پیش از عادت خود پاک  
 شود فراهم آمدن بان عورت جایز نیست تا مادام که عادت قدیمه نکند و اگر چه غسل کرده باشد  
 و اگر درده روز پاک نشود فراهم آمدن بان زن روا باشد اگر چه غسل کرده است فاما مستحب است که پیش از

غسل فراهم نیاید **مسئله** اقل مدت حیض سه شب یا زودتر است و اکثر آن ده روز و اقل از سه روز و اکثر از ده روز  
 استخاضه بهتر از حیض و در **تفاوتی** سراجی میگوید که صغیره اقل از نه ساله اگر خون پسند آن حیض نباشد و فتوی  
 برین است پس حکم حیض آنست که در این ایام نماز و روزه کتمه و چون پاک شود روزه ماه مبارک رمضان را  
 قضا کند نماز را نه **مسئله** که چون خاتون حواریه امه تعالیهها دانه کتمه بخورد باین عذر منبلا شد از  
 آدم علیه السلام استفسار این مسئله فرمود که نماز که از ارم یا نه ایشان بجزرت حق متوجه شدند چه این علیه السلام  
 گفت که حضرت حق جل و علا صلوات معروضه تا مادام که خوا باین عذر معذور باشد بروی ساقط گرداید  
 بعد چند مدت چون همین عذر در فرض روزه ظاهر شد حواریه امه همان نیز از آدم علیه السلام استفسار  
 کرد آدم علیه السلام با جهت خود بقیاس با سبق جواب مذکور بجو داد از حضرت عزت خطاب  
 در رسیده چون بطرف وحی متوجه نشدی و از خود جواب کفایت قضا روزه ما برتست ما لازم کردیم  
 و حرام است تمسح کردن از جای محمود و از خوابگاه خود دور کردن و ترک کردن خوردن و آشامیدن  
 بایشان عادت بمجوسیان است و اگر درین ایام و ایام نفاس که عبارت است از خون که بعد ولادت  
 ظاهر میشود و اکثر آن چهل شب یا زودتر است و اقل آن مدت معلوم نیست قرآن کند بزیعیان  
 مهنا استغفار کند بدمت دل و مستحب است که تصدق کند نصف دینار کفارت این کردار و اگر  
 قرآن را درین ایام حلال دانزد کرد و مستحب است حیض نفسار که در ایام عذر وقت نماز  
 وضو کند و متوجه تسبیح نشیند بقدری که نماز تواند کرد و در آن مدت بکستغفار و تضرع اشتغال کند  
 از جهت آنکه تا عادت نماز او فوت نشود و ثواب هم بسیار است **مسئله** سراجی و غیره ایست  
 دخترک پنج ساله را و طی کردن بالاتفاق جایز نیست و نه ساله را بالاتفاق جایز است و درش  
 و هفت و نشت ساله نظر کند اگر دخترک جسمه دار است روزه و الا لا و اقل مدت طهر یا زوده  
 شب یا زودتر است اگر در میان این مدت خون پسند بالاتفاق استخاضه باشد در **مسئله**

ذکر است میزانی در نکاح سنت است اگر چه بگویند باشد لیکن این سنت بعد از آن عروست  
در خانه بر نیت ادائیگی حضرت حق علیه السلام از آن زوج بکریمه و ترک الوالیمه و بیعت و شمارش  
و بدام بوقت زفاف نیز سنت است و سرمه و عطر مطفا و خا برای زنان نیز سنت است که فرموده  
و مهر بک کردن نیز سنت است که فرموده است **ع** علیه السلام **من للمرأة خفة مهرها و أقل آن ده**  
**درم است و نکاح که ب نیت تحسین فرج و دیانت و تفریح قلب کند نیت تفریح و جمال**  
**فی کتاب النکاح المنطور فی التزوج خیر دینی لا علو فی الحرف ولا علو فی الثرف فان**  
**عمر رضی الله عنه امر ابنه و هو قریش امیر المؤمنین بتزوج بنت سقیته بائعه اللین و نکاح کرد**  
**روز جمعه نیز سنت است که در** **الصفیة** **کما قال علی رضی الله تعالی عنه** **و فی یوم الجمع تزوج**  
**عکس و لذات الرجال مع النساء کذا** **فی تحفة النصاب** **و فی جمعه تزوج کن**  
**هم با زمان خلوت کن یا با جز از حد برون حضرت خدا بدید** **فی السبع** **فی یوم الجمعة**  
**سئل رسول الله علیه السلام عن یوم الجمعة قال یوم وصل و نکاح قالوا کیف ذلک یا رسول الله**  
**صلى الله علیه وسلم قال لا بنیاء علیهم سلام کانما ینکحون فیها** **س** **و قال بعض العلماء بیعتة**  
**اکثره حصل بین سبعة من الانبیاء والا ولیا فی یوم الجمعة اولهم آدم علیه السلام و هو او الثاني**  
**بین یوسف وزینب و الثالث بین موسی و صفوران و الرابع بین سلیمان و ملقیس و الخامس**  
**بین محمد و خدیجه و السادس بین محمد و عائشة و السابع بین علی و فاطمة رضی الله تعالی عنهم**  
**اجمعین الی هذا کلامه اما دهل زدن در وقت کار خیر از نیت نون خدیجه رضی الله عنها**  
**بنامبر علیه السلام با نیت برام حوز دهل زدن تا اهل مکه را خبر شود که خدیجه محمد علی نام را در نکاح آورد**  
**اگر چه اعلی نوا نکاح و لو بالدف از آنحضرت مرویست اما مراد از ان اعلان نکاح است نه**  
**حقیقت دهل و دف پس چون ان اعلان با زار کتاب خلاف نمرح حاصل شود چه حاجت**

بظاہر کردن و عت است الضرورة تقدیر بقدر ما مخفی نیست و ترتیب است که شاه چو در پیش از زکات و منو  
سازند و پانی یکدیگر بنویسند قدری از غساله پایها هر دو بخورند و دیگر در چار گوشه خانه پران  
کنند تا در میان شان برکتی و موافقتی پیدا شود و بعد تمام و منوشاه و عروس شکرانه خدا در گمانه  
نماز بکنند از آنکه بیاس همت بیاس لکم و انتم بیاس لمن ملبوس شوند و باقی همه رسوم  
ناشروع و غیر جائز اند بلکه اکثر از آن رسوم کفارند **مسئله** مذکور است که رسول علیه السلام با  
حق زمان بعد چهل روز حلق کرده اند موسی بهر دو شفته را و نیز فرمود علیه السلام من له جاریه نشأه ولم یطعمها  
فی اربعین لیس له یموت عاصیا **مسئله** قرآن زنان چو تراویست که تراوی مجرب مثل عمد الحاحه از  
ضروریات است و زیادت از آن اندازه از مہلکات و صلاحتہ ال کما مذکورہ در چهار روز یکبار است  
کذا فی **مسئله** احتیاتی و اگر عشرت از چهل بگذرد در هفته یکبار که از آن عین **مسئله** اگر شوهر با زن خود  
میان چار شب یکی گذارد و سه شب جای دیگر باشد روا باشد یا لا **مسئله** روا باشد و اگر ازین تجاوز کند  
ما خود باشد کذا فی **مسئله** فی ترجمہ الاحیاء در مباشرت مستقبل قبله باشد برای اکرام قبله  
و در سه شب از ہماہ مباشرت مکروه است اول و آخر و میانه و گفته اند کہ شیطان بوقت مباشرت  
درین شبہا حاضر باشد و گفته اند کہ شیاطین درین شبہا مباشرت کنند و بعضی علماء مباشرت  
در روز جمعه مستحب دانستہ اند **مسئله** از ابی حمیفہ رحمہ اللہ پرسیدہ شد کہ مالیدن زن ذکر شوہر  
خود را و مالیدن مرد فرج زن خود را روا است یا نہ گفت امید دارم کہ ثواب بسیار است  
کذا فی **مسئله** و نیز ایضا **مسئله** از ابن عمر رضی اللہ عنہما منقول است اولی است دیدن مرد سوی فرج زن  
خوشی در وقت جماع برای ازدیاد لذت فی **مسئله** و همچنین روایت نظر کردن سوی فرج  
زن خود و نیز کہ خود و اگر زوجه بر ادای فرایض اللہ تعالیٰ ملایمت کند باید کہ آنرا بر عتق ترویج  
کلمہ راع و کلمہ مسؤل عن ربہ و عطا کند و تعلیم فرماید اگر اجابت کند بہا و اگر نہ مضاجعت ہائے

موسی و در وقت را

تقریب  
مسئله

مسئله

برای مصیحت روزی چند ترک کند و اگر باز نیاید بزنجانها سخن نگوید **قال رسول الله** فظنوا من و انما من  
 فی المضاحح و اضربوهن فان اطعنكم فلا تبغوا علیهن **سبنا و اگر باین انواع بضحیت و بپند نبرد**  
**در خواجه** در بزیارت زبیر اگر زمان رمانها را بپوشد بپوشد **ان كانت امرأة لا تفضل قط فلهن لزوجها فالاولی ان یطلقها**  
**کذا فی الصوفیة** و اسقاط کند اگر روح در آمده باشد که قتل النفس بغیر حق لازم می آید و  
 این از کبایرت و عزل هم گفته که همچو مقاتله با جهاد است و اسقاط پیش از در آمدن جان و عزل از  
 کتک روا باشد و از حره بی اذن جایز است و از ولادت دختر ک غمگین نشود که عادت  
 جاهلیت است و صلاح موهوم است بختل که صلاح در دختر باشد چنانچه رابعه رضی الله عنها و غیرها  
 و در پسر نباشد و مستحب است که روز هفتم عقیقه کند پسر را دو کوسپند و دختر را یک و اگر استطاعت  
 ندارد برای پسر بر یک اکتفا کند هم جایز باشد چنانچه حن رضی الله تعالی عنه را بر یک کوسپند  
 اکتفا کرده بودند و عقیقه از کوسپند است نه از گاو و نه از شتر **کذا فی درر البحور** کار در حلق کوسپند  
 و موی بر سر فرزند بجا روان کند و زایج کوسپند این دعا بخواند اللهم هذه عقیقه فلان فلان  
**اللهم اجعلنا فدا منه و بوزن موی بر فقه تصدق**  
 کند نام نیک هند و اگر عقیقه روز هفتم ولادت میسر نکرد روز چهارم کند و اگر چهارم هم  
 میسر نشود روز بیست و یکم کند و من بعد ازین مدت عقیقه کردن از رسوم جاهلیت است و  
 حضرت رساله پناه علیه السلام بعد ظهور نبوت عقیقه خود کرده بودند و از رسوم جاهلیت احراز  
 نمودن و عمل برین رسوم لازم گرفتن بر همه کس واجب است **مرط** مستقیم اما در شیهه موی دست  
 آنت که در روز هفتم باشد و اما ختان این عباس رضی الله تعالی عنه گفت که صحابه رضوان الله تعالی  
 عنهم بعد از بلوغ فرزندان را ختان میکردند مگر کولیکوید ابراهیم علیه السلام پسر خود اسحاق را  
 سر هفتم ختان کرده بود و اسماعیل علیه السلام را در نوزده سالگی پس در او لاد اسماعیل علیه السلام

این سنت مانده است که در سیزده سالگی کند و اصح است که در هفت سالگی کند و عادت حضرت نبوی آن بود که مولود  
 در اسم خوب میگردد و میگفت که دو سترین نامها نزد حضرت خدا عبد الله و عبد الرحمن و مانند آنست و خوارترین  
 نامهای نزد حضرت حق شهباشه و جهانت و عالشاه و مثل آنست از این کلامه فی **تفسیر** تبرک بدارد و قال نیک  
 بگیرد از کسی که مخزون براید زیرا که بدست همه پیغمبران علیهم السلام منتهی بر آید و کرامت بهم آید اگر چه کسی عورتی است  
 بدین تقویب نظاره کند مگر ابراهیم خلیل الرحمن بنی ختنه تولد شده بود از جهت آنکه مردم بسنت او اقامه کنند  
 فی **تفسیر** الزامی روایت کرده شده است که ابراهیم علیه السلام ختنه کننا بنده بود و حال آنکه این نامین  
 مسنته بود در قوم که دیه است در ولایت تمام **باب** و يجوز للرجل النظر في موضع الاختان من  
 الرجل لانه مداوة للمرض **الفوازل** و الكافرا ذم لم یخین بالاتفاق لمخافة الرجوع عن دين الاسلام  
 بالغ ولا يجوز النظر الى العورت المأخذة الضرورة الاختان و الختان و المداواة و الولادة و البكارة  
 فی العس و الرد بالعب كذا فی فتاوی **المکرم** و الحمد لله سن من مالک روایت کرد از رسول الله السلام  
 که فرمود که فرزند از راز روز هفتم عقیقه کنید و موی سر او پاک کنید و چون شش سالگی رسد او را آداب  
 و چون هفت ساله شود جای خواب او جدا کنید و چون سیزده ساله شود بجهت ترک نماز او را بزنید و چون  
 شانزده ساله شود برای اوذن خواهد پیش او بگیرد و گویند ترا ادب کردم و تعلیم کردم و تزویج  
 کردم بپناه میگیرم بجز اغزو جل از نسته تو در دنیا و عذاب تو در آخرت **المملوک** در فتاوی  
 با حری میگوید است که فرزند را بر مادر و پدر سه حق است اول آنکه بعد ولادت چهار آرایش کند  
 و پسر و در دوم صدقه و اصحینه بجهت فرزند صغیر خود و عقیقه بدو سیوم نام نیکو ببارد تا بدان  
 عار لاحق نشود چون وی بزرگ شود لیکن خیر این ختنه کردن و کار خیر کردن در ذمه مادر و پدر لازم  
 نیست اگر یکی بهتر می کرده بنهم بنهم و الا لا کذا فی **الهدایة** و منافع القلوب **فرزند**  
 بنده است خدا را تو غم مخور توانی که به زخما بنده پروری و اطاعت مادر و پدر بر فرزند واجب است  
 مگر در معصیه که ترک اطاعت طاعة واقع شده است در حق مادر بر فرزند از پدر و چند است کذا فی



ولوا مریبا ابوه دامتہ بآیمان الماء من الوادی او من الخوض فی الکوز فذمیب وجاہہ لایکل لابلون  
 یشرب من ذکما لایبغ حلقہ فکذا ایہنا فی ظاہر الروایة وروی عن محمد رحمہ اللہ لایکل لابلون ان یشرب  
 من ہذا الماء کان غنیمین ابو فقیرین باعتبار العرف والعادة فی **مطلب** المؤمنین از دست نارسیدہ و بندہ مردمان  
 آب نشاید خوردن کہ ایشان چون پرکنند حق و با و خواہ بشمار اگر تو با اجازت بخوری حرام خوردہ باشی کذا فی  
 المسعودیة فی **سراج** لانتصر بواصبیا کم فی المہد یکایم فان کجاہ الصبح فی المہد اربعة اشہر کلمة  
 الشہادة ان لا اله الا الله و اربعة اشہر الصلوة علی و اربعة اشہر استغفار اللوالدین **فایہ** از قطب العالم  
 و امت بکاتب رسیدند کہ در قرآن مجید حضرت خنیس میفرماید یا ایہا الذین امنوا ان من ازواجکم و اولادکم  
 عدوکم فاحذروہم الایة معنی فرمودند بہر زن و فرزند دشمن است و نہ بہر مال دشمن است مال حلال  
 دشمن زن و فرزند مخالف دین دشمن است پس زن و فرزند مطیع باشند دوست دارند بگویند  
 مال و فرزند دشمن جان است خدمت حق نعمت و جہان است **شعر** فی المال شغل و فی الاولاد شغل و اللہ فرد  
 یجب العز و المنفرد لوکان فی المال و الولد مکرمہ ما قال ربکم لم یجد ولم یولد **یکوی** بندہ ضعیف مولف  
 این تالیف اعنی محمد سعید **شعر** فقیر اذا صار ذا عیلة فقوت له باب خطاۃ و مسندت له العیش و الآخرة  
 تراب علی راس لذاتہ **وہ** **بغیب** بریدم آنچه از راه تجارب **بگردم** عرض احزان صفارا کہ بہرمن بود  
 لازم عرض کردن **کہ** دیدم از زمین کلی زبان را اگر خواہد رود با نور عرفان **نیاید** نزد تر و بیج زمان را  
 ز پیغمبر با خبری رسیدہ کہ بعد از نادر و صدر بہتر شمارا کسی باشد کہ او بگرید کہ دیگر نزد مردم سوی صحرا  
 رزاق معاینہ و از تجربہ من **ندیدم** چون زنی شیطان دکر را **زمان** چون مجمع نموشد **بزرگان** نام زن کرد  
 انرا و کرد زہ در زبان خیر بودی **مزن** کردن نام این رہ زمانرا **خلاصی** را مجال نہ سمہ عمر **علاج** سا  
 در امکان بشہرا اگر کردن زنا کسی سنن گوید **بدان** تو مفری کذاب انرا کہ او محکوم ثبوت  
 نفس است **ولی** حجت کند حضرت قرآنرا **تو** فرمان قادری **قیوم** شنود کہ دشمن گفت او فرزند و زن را

ذکر توفیق سرور مسلمان خزان تو اکل عیال حسنة را چرا محجوب از مطلوب نمایم که گوئیم دوست من سخن خدارا  
 چه ناظم کرده زن خود صاکنه دخت مخلص در حضرتی گشت آنرا ز حال فاجه پشت چه گوئیم. جنم هر دو عالم است  
 حلال را چون ما ذکر حکیم است تا مل زین زنان پکا کا ترا بکفنت لپنجین مذکور کردی سعید اخر خواهر من ترا  
 حکاک البعد عن شر الزنایب خواک البعد فی الدارین خیرا دعائی کن ز حضرت حق مردم در مخلص زهر و رطبه شمارا  
 و کردانه ترا با خود چنان است نیاری یاد و حضرت خذارا **ذکر زایج** فی این بیج جای ذبیح میان  
 زغن و صدیقت فی **ذبیح** جایز نیست ذبیح کردن فوق العقده و بعضی علماء فتوی داده اند که از آن دعوت  
 که بریده میشود در ذبیح چار از حلقوم که بدون راه آمدن دم است و مری که راه طعام و آب است و دجان که  
 در دوق اند جانب کردن که راه بدون آمدن خون است پس اگر این همه چار در وقت ذبیح بریده میشود  
 آن ذبیح حلال است و لهذا حکم اگر بریده میشود هر کدامی که بنهر از آن سه و از امام محمد رحمه الله منقول است  
 اگر بریده شود اکثر هر یک ازین چار نیز حلال است و التام و در **ذبیح** میگوید که نپار است از بریدن مری  
 و حلقوم و یکی از دو چین و کسی که رسانند کار در بنخاع یا سر راد و در کرده است این فعل و خورده شود آن ذبیح  
 از جهت آنکه در قطع سر پیش از آنکه از حرکت که آرام کند مکره است پس در قطع سر چین حیات بطریق ادا مکره  
 باشد بلکه هر چیزی که در آن تعذیب حیوان است چنانچه بجا رو کند هم ذبیح کردن مکره است که ذاب  
 دینه ایضا و شرط ذبیح آنست که باشد ذابح اهل مکتب اسلام از روی اعتقاد بجموعه مسلم یا از روی دعوی بجموعه  
 کت یا بدو گیر آنکه بنهر ذبیح حلال یعنی بدون از حوام و مانند ستمه گفتن و ذبیح کردن و راند احکام ایام  
 اگر چه بنهر آن ذابح صبی یا مجنون یا زن یا غیر مختون و اگر ذابح باین صفات مذکوره موصوف نباشد  
 حلال است آن ذبیح و اگر بفراوشد ترک ستمه کند خورده شود آن ذبیح و اگر دست بهم ترک آورده بنهر حرام است  
 آن ذبیح و شد فخره الله میفرماید که در هر دو صورت خورده شود و جایز است ذبیح کردن بهر چیزی که قطع  
 تواند کرد و او را اگر چه کس باشد یا ناخن ممنوع یا لیطه باشد و اگر ناخن نابریده ذبیح که حلال نیست

از جهت آنکه در صورت قائل توان گفت نذایح در کبیره میگویند که کشته را بشمیه ذبح کرد و اگر کشته بهمان  
دیگر را ذبح کرد این در وی حرام نبوده که تجدی بشمیه نذایح است و کتیه ایضاً مردی ذبح کرد کشته یا بقوه  
پس بکشید و برآمد دم مسفوح حلال است زیرا که بدست علامت حیات که این دو چیز است که ظاهر شد  
و اگر برآمد دم مسفوح و نه جنبید و بکشید و بر نیامد دم مسفوح همچنین است حکم او بیع حلال است آن ذبح  
و اگر بیرون نیامد دم مسفوح و بکشید حلال نیست خوردن آن ذبحه از جهت آنکه علامت حیات موجود نشد لیکن این  
دو علامت وقتی است که معلوم کرده شود حیات آن حیوان وقت ذبح و اگر معلوم کرده شود حیات او وقت ذبح  
حلال است با اتفاق اگر چه بکشید و نه برآمد دم مسفوح و فی **الف** اگر مردی ذبح کرد کشته مرخص را و بکشید  
و نه مشک کند که از دهن او فوه بیرون آید امام محمد رحمه الله میگوید اگر در آن وقت که دهن خورده نشود  
و اگر ضمیمه خورده شود و اگر خشک و خورده نشود و اگر ضمیمه خورده شود و اگر باقی دراز کرد خورده نشود و اگر قبض کرد  
خورده نشود و اگر خفت موی او خورده نشود و اگر استخوان خورده نشود بعضی علماء این چیزها را علامت شمرده اند  
و بعضی میگویند این همه وقتی است که حیات او عند الذبح متیقن نباشد بلکه مشکوک فیہ باشد كما ذكره **الف**  
و فی **ب** اگر بخورد یا ذبح کرد بقوه را پس یافت در بطن او چنین مرده خورده نشود اگر موی برین برآمده یا  
یا طو این قول با حقیقت رضی الله عنه و ز فروع حسن بن زیاد رضی الله عنهما و نزد صاحبیه اگر خلقت وی تمام  
شده باشد خورده شود و اگر حرام است و این قول منافع است رحمه الله **الف** اگر مردی ذبح کرد کشته  
یا بقوه و برآید از شکم او چنین حیات و فرصت نیست که ذبح کنند تا آنکه برده خورده شود زیرا که زکوة او زکوة  
مادر است **ب** چون حیوان در پیله افتاد و ممکن نباشد اخراج او و ترس موت نیز حلال است بکوة  
اضطرابی یعنی هر جا که بتواند ذبح کند و از مجامع بر رضی الله عنهما نقلت که روایت کرده شده است از رسول الله **ب**  
که کشته خرد در ذبح کرده است بکراهتیه تحريم چنانچه درین نظم واقع شده است **ب** ابیات گفته شد که  
چنین است در خبر تحريم کشته می شمر **ب** خرجت و خایه زهره و صلب و غدودها چون سخن

نشانه ذکر ششمی ذکر کذا **مسئله** استخوان مادکاو و استخوان کوسپند و استخوان شسته  
 و استخوان دوج و در اوج که بچینه باشند خوردن و خاییدن درست و جایز است بدین اسلام در **مسئله** امام  
 تقال شانه مذکور است یا ران پیغمبران علیه السلام بوقت طعام استخوان شسته میخندند می از غایت فقر و نامراد  
 که با حیات و بخت سید مختار علیه السلام در **مسئله** الهادی در سیمیه میگوید که فرمود شیخ طوسی  
 علیه الرحمه که گوشت چون گنده شود خوردن آن حرام است **مسئله** الکاسام امام طحاوی در شکل آورده است  
 و حد گنده شدن گوشت بجائی نهم که خوردن نتواند در روغن زیت و شیر اگر گنده شود حرام نیست خوردن  
 آن در نوادر ابو یوسف میگوید اگر شخض و طی کرد بهایم ما کول اللحم را باید که از آن بیج کشد و سوزانند در  
**بخاری** میگوید این بوجه استجاب است در **مسئله** میگوید که خورده شود آن گوشت را که حرام نیست در  
**ذخیره الفقہ** میگوید که کوسپند جلاله راده روز جمیس باید کرد و کاو و جلاله را پخت روز و شسته را سی روز  
 و مرغ را سه روز و بیک روایت مرغ را یک روز و کوسپند سه روز و کاو راده روز و شسته را پخت روز  
**فی الذخیره** مکره است در آوردن دست و پا کردن در فرج بهایم بر این طلب شیر و شیر مکره است نه  
**المحیط** گوشت آب مکره است نزد ابو حنیفه رضی الله عنه اگر بغیر از زخم کشته باشند و اگر بجهت علت کشته باشند  
 حلال است بالا جماع **المحیط** البیهق نقلت که آن مساله و صونه حضرت ابو حنیفه کونه رحمه الله علیه بازگشت  
 فرموده است از فتوی حومت گوشت اسب سه روز پیش از وفات و فتوی داده بخلیت آن که از شرح  
**ابن کثیر** فی باب الذبائح و فرموده است قاضی امام ظهیر الدین رحمه الله المختار در زمان ما نیست که خورده شود  
 و نیست مکره کذا مختار **المشاور** فی باب الکراهه فی قرآن لا و سور الفرس طاهر عند حالان لحمه ما کول و کذا  
 عنده فی الصحیحان الکراهه لاظهار شسته فی **التحفة** و من شر ایطاجل تجرید اسم الله تعالی عند قصد  
 الذبح بمن اسم غیره حتی لو قرن باسم الله عزه و ان کان اسم التجرید اسلام لا یحل و تجریده عن الدعاء  
**مسئله** **قال** الله تعالی و اذکر اسم الله علیها صواب **قال** الله تعالی نکوا ما ذکر اسم الله علیها

Marfat.com

ان کتم بآية مؤمنين ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق وان شیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادوکم  
وان اطعموهم انکم لمتشکرون **وقال** الله تعالی حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغيره الله بهای ذبح  
لغير الله من **سواد الی اعظم** لا یجوز للمسلم ان یتذربذبح البقرة والغنم والدیك باسم الصدقة فی المساجد والقبور  
والعمارة والمرض والرثن والسفر مبداء ومنها ما والشجر والبیر والحوض وباب البیت والولادة وعند  
الامیرة المدائن وفوجه من سنن المنافقین والیهودین **تذکر علی** وما ذبح علی النصب وان استفسوا  
بلا زلام ذکم فسق **تذکر علی** حرم الله تعالی علی امتی ما ذبح فی بناء البیت ابتداء بها وانتهایا بها وعمار  
الماوان والقبور والکفار والامراض والادبار والشجار والولادة والحیاض و فی اصطبال الجنون  
والحار والبخال وما یکن شکس فالذابح کافر وبانت امراته والمذبوحه میتة والامر والراض ملعون فی الدنیا  
والآخرة کذا فی عقیده **سراج** وكفاية الاسلام والتمار خلا وکثرة العباد فی **مجموع** المسائل امام  
ابو حفظ وابو علی ترمذی وعبد الواحد وابو الحسن نوری غفر الله تعالی لهم وستر عیوبهم بین مسائل  
نوری داده اند و فرموده اند که چون مؤمنی بر سر کور مرده ویا کور شهیدی ویا کور نزدیک کور مردمانی  
دیگر ویا در کناره آب چهری بنزند و آنجا ذبح کنند ویا بر سر مناره دروغی روند وگویند که اینجا شهید  
ومرده است و برینت ایجا روند وگویند که مادر خواب نموده است که من ایجا هستم ویا در وقت تیر در قف  
نشاندن ویا بوقت عمارت ویا بوقت چاه حوض کاften ویا بوقت آب پیرون آمدن ویا بوقت  
نخل کردن ویا چون آنجا آبدار کنند ویا بوقت بازگشتن از سفر ویا در بیابان چهری بگردند  
آنجا ذبح کنند ویا بوقت نهال نشاندن درخت ویا بوقت زادن فرزند ویا افتادن از مرکب نیت  
کنند چون سلامت یابند چنین وچنین قربانایکم ذبح کنند کافر کرد ووزن او مطلقه بطلاق کرد و  
کوشت آن قربانای خوردن و فروختن و وام بخرها بالاتفاق وکشند و فرمایند و رضادهنده هر همه  
بلعنت حق تعالی و در لعنت فرشتگان و در لعنت آدمیان بدارین باشند **سراج** الهدایة بهر قریبا

که برای حضرت خدایا نه چنانچه بوقت در آمدن در ولایت و یا بوقت بنا خانه و جاه و غیره حکم آن قریباً  
 کشنده و رضادهنده چه باشد بفضل جواب فرمایند **قرابنا حرام** و کشنده و دهنده اگر معتقد بارت  
 انکار و الله تعالی اعلم اگر کسی این میز ملا دهد حاکم میز و زجر کند یا بفضل جواب فرمایند **کند حاکم و**  
 غیره **کذا فی حیرة الفقه حرام** است مذبوح پیش تبان ذکر وقت غله زراعت جوان و کر پیش کشت و یا چاه آب  
 ذکر پیش آتش چوبکته شراب ذکر بند بستن و یا کافتن بکوی و یا چاهی دریا من ذکر پیش بیمار و یا در قریه  
 و یا در عمارت بنای و تصور **بیاید امیری بشهر اندرون** و یا آنکه برود ز شهری بدون مسافر  
 که آید بقطع سفر کند آنکه شکر بخت و طوف حکمهای ایشان بگویم ترا که ذبح حوام است بگفته خدا و یا آنکه  
 ز نار کافر کند در آن روزی چون آنکه دهر و یا آنکه بر مرده طعامی کند در آن وقت کیس برین  
 کنند **کند سجده** آنگاه بکنند طعام **یقین آن اتفاق است حوام** زمانه ایشان میان شود خورنده  
 ازین زمان غاص شود **مراست** نقل از غریب عزیز **علیها نقس** که براری قنبر در **مورد**  
 مذکور است اگر صیاد دام زرد و مرغی چند از دست وی جسته و در فتنه آنها که رفتند همچنان در ملک و یا باشند  
 تا اگر کسی آنها را بگیرد حرام بود خوردن آن پس باید که آن مرغ را با مساح کردن از هر کسی که بگیرد تا بر کوزه  
 مساح شود و اگر مسلمانا جانوری میخورد و آزاد میکند جانوران از ملک آزاد کننده بیرون نرودند که آزاد  
 در جانور و دیگر حیوانات غیر ناطق درست نیاید تا اگر کسی دیگر آن جانور را بگیرد و یا حوام بود بعضی  
 مشایخ گفته اند که جانوران که را بخورد تا قیامت عهده بر آزاد کننده نبود باید که چون آزاد کند بیاید کند تا اگر  
 کسی دیگر آنرا بگیرد حلال بود و گرفتن کبوتر خانه مردم را حوام بود و کبوتر مسجد کرامت بود و گرفتن بوی  
 کرامت نبود و نیزه **الف** اگر ماهی از غایت گرمی و سردی آب بگیرد حلال بود چون یافته شود ماهی مرده اگر  
 شکم او سوزی آسمان بنم خورده نشود از جهت آنکه طاهر است و اگر نیست او سوزی آسمان بنم خورده نشود که طافی نیست  
**کذا فی الصغری** فی البهیه جایز نیست خوردن از حیواناتی دریا که ماهی و امام مالک رحمه الله و جماعه از علماء را

میگویند

یگوید که جایز است از همه چیز که در دریا اندنی **فانی** لایس است خوردن جریث و مار ما هیچ فی  
**فادی** الا سحر جنگه حرام است نزد بعضی مشایخ زحمه السنا زجهه اکثره شایسته نیت باهی و مباح شکار  
 دریا جنس و انواع ماهیست فی **الطهر** اگر در شکم طافی ماهی نباشد حلال است خوردن آن اگر زبیده نباشد  
 فی **الحائضه** چون مردی گرفت ماهی پس یافت در شکم او ماحی دیگر لایس باکلهما فی **السراجه** انواع السمک  
 و اجداد حلال است و شرط نیت و نیتان زجی فی **الهدایه** قوله علیه السلام احدثت لنا المیتان و الدمان اما المیتان  
 فالسمک و اجداد و اما الدمان فالکبد و الطحال فی **المیسط** احلکم صید البر و البحر و جمیع انواع السمک حلال  
 صغیرا کان او کبیرا در جمیع **الفادی** مذکور است السمک بانواعه حلال اجماعاً و الضفیع بانواعه حرام کذا فی  
**استوار** القصات و سراج الهدایه فی فتاوی **الراقی** ماهی خورد که ممکن نباشد کشیدن قره و صلب از  
 هم حلال است مگر قضا یعنی کوجهه که برستی او شایسته نیت باهی بلکه شایسته جارت و مار و ام است  
 پس او نیز و ام شایسته فی **الفادی** السمک الصغار التی لا یکن منها اخراج المره لا یوکل لان المره  
 حیفة قال ابو حنیفه رحمه الله تعالی و عند محمد رحمه الله السمک الصغار مکروه و الکراهیه التحریمه هو الاصح و المتعار  
 هذه الکراهیه تحریمه **کبیر** ذکر محمد رحمه الله السمک الصغار کلها حرام الا السمک الکبار منها و العظم  
 و المره و الصلب لا یکن افرابها من حرام فی **الاصحاح** السمک الصغار التی لا یکن اخراج المره من  
 حرام و السمک الصغار و عظمها و المره متصله **الطی و فی** السمک کلها حلال ان کان مالیاً او اجباراً و  
 قال ابو حنیفه رحمه الله الصغره التی ینهب بطریق الدوده یقال له الجنگه حرام بالاجماع السمک  
 الصغار التی لا یکن اخراج المره منها لا یوکل لان المره حیفة کذا فی التیمه قال ابو حنیفه رحمه الله الصغار  
 مکروه و الکراهیه التحریمه عند محمد رحمه الله و هو الاصح و المتعار هو الکراهیه التحریمه کذا فی تحفه **سبیل** فی  
**تحفه** **الفقیه** سوال خوردن ماهی خورد مکروه است **جواب** در سیر الکبیر میگوید که نزدیک امام اعظم  
 کراهیه تحریمه است و نزدیک امام محمد حرام است زیرا که استخوان صلب کشیده نیست **سوال** اگر ممکن باشد

نشیدن بلخ و استخوان و اگر ممکن نیت کشیدن کرده باشند **برکات** در ذخیره میکرید که کرده باشد **نیل عالم**  
 دانت برکات میفرمودند که بسیار چنانست که صاحب شرع بنا بر تعذر حلال داشته و خوردن فرموده چنانکه در کادو و غیره  
 در کوسپندی یا مادکادی نشان که در چاه افتاده بنزد در معرض تلف رسید صاحب شرع حضرت فرمود هر کجا که او را  
 باله بخارصه مؤمنه مجروح کند و بعد از آن پروان آرند مرده خوردن او حلال فرموده چون تجمیع کفایت  
 کرده بنظر کفایت هدا خان اعظم منظر خان طال حشمته درین محل عرض داشت کرد که این همه سیاه غریب که از  
 بندگی سیدت دانت نشینده ام و بجای در نظر نیامده بود تا غایت اکنون صدقه خاندان رسول علیه السلام  
 تحقیق شده سیدت دانت فرموده علم را نهایت نیست و هر روایی که خوانده میشود عجب می بیند اردو  
 خوردن ماهی باریک و چنگه حلال است لعموم البلوی سید السادات دانت برکات هم درین محل فرمود  
 چون در نجد ادرک سیدم روزی مستفاح بود استبداد در خانه حاکم قاضی محمد این فقر را با قبا بجان برد  
 ایلم و سادات و صلحای آن مقام جمله آنجا حاضر بودند در مایده قاضی انواع طعامهای بوده است و ما  
 باریک و چنگه پیش آن بزرگان میان طعامها پنجه آوردند و همه بجنوبیان سیکس تناول بقدر  
 حاجت کردند اما در سم قند چون این شکسته رسید بعضی از خلق خواص بقعه مذکور در مجلس بادشاه رفته بود  
 شنید که سید جلال الدین زیارت خانه کعبه میرود بادشاه استعا کرد اجابت نمودند بادشاه استفا  
 کرده بود که ماهی باریک و چنگه خوردن مباح است یازده علما رسم قند جواب نوشتند بر قول ابو منصور باریک  
 خوردن مباح است و بادشاه رغبت بشهوه داشت و این هر دو چیز قوه دهنده شهوت است مردان را  
 سید قاسم که یکی از منظوران سید السادات بود گفت میگویند که ماهی باریک و چنگه خوردن زود است  
 و مباح نیت قطب العالم دهمه برکات فرمودند تمام روایات که در کتابهاست همه معمول نیت علماء و صلحای  
 بر بعضی عمل کرده اند و بر بعضی نه و ما را تا بعت نشان باید کرد و جهد بران باید نمود کذا **سلسله** الهیایه  
 من عین النسخه فی الحاینه و یکرم کل ذی ناب من اسباع کالاسد و النمر و الثعلب و الصبیح و الکلب و

الشمس



العبد والسنور الامل والوحشي والسحاب والفتك والسمور والدلق والذب والقود واليربوع والضب  
 وابن عرس وابن اوى واليعنل واخترير وجميع الهوام اما ما يكون سكناه في الارض كالفأرة وسام ابرص  
 والصفد والحية والعقرب وكل ما لا دم له كالدبور والبرغوث والذباب والبعوض والقمل وكل ذى مخلب  
 من الطير كالصقر والبازي والنمر والعقارب والبيشق وث بين والثغاث والجداعة **النافع**  
 المخلب طفر الطائر وفارسية حنكل والنا ب من الكسنان فارسية نشتر والمراد به مخلب هو سلاح ونب هو  
 سلاح وقال **السيوطي** والمراد من ذى ناب الذي يصيد بنا به ومن ذى مخلب الذي يصيد بمخلبه  
 لكل ذى ناب وكل ذى مخلب فان الحماة لها مخلب والبعير لها ناب والله تعالى اعلم **تفصيل** عمر  
 يزيد كان عمر زاع مفضد سال وعمر عقاب هزار سال وعمر آدمي صيد سال وعمر كنجشك ده سال وعمر كرس  
 روز وعمر شتر روز و **عمر** عليه السلام كوش كاو خورده هت و **روى** ان رسول عليه السلام كان ياكل  
 الدجاج والبقرة والغالوذ وكان يعجبه اكلوا بعسل وقال ان المؤمن حلوا يحب اكلوا كذا في  
**قوله** تعالى يا ايها الذين امنوا لا تأخروا اطيبات ما احل الله لكم الآية في **شرح** المصابيح الهدى  
 وروى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل على ام سلمة رضي الله عنها فقالت بل عندك نبي من طعام فقلت  
 لا يا رسول الله الا ان فلانا تصدق على براس بقرة وفي رواية بلجم بقرة فطبخت فقال عليه السلام ايتت  
 به فانه صدقة عليك وهديتي فاذا اخذت النول منه دخل عليه احسن واحسن رضي الله عنها فاجلسها  
 معه فاكلوا منه ومع قوله صدقة عليك اي صدقة منه اليك وكهية منك بل فعل لنا وان قال فلنك  
 لان الصدقة لم ياكله النبي قط سيدة السادات ميمونودند **در** **شرح** كفته هت عن بريرة عن النبي  
 عليه السلام سيدا رام اهل الدنيا والآخرة اللهم رواه ابن قتيبة در جبر ديكر امدت هت من ترك اللحم  
 وخرمه على نفسه فليس مني يعني بهر كه بگذار كوشت را وروام كند انرا بر نفس خود اذنت از من يعني  
 اذنت اخلاق من نيت در جبر ديكر امدت هت عليكم باللحم فانه يحسن الخلق واخلق يعني بر شما باد كوشت

گوشت که بنویسد روی خوی را و **قول** علیه السلام اذا اكلت اللحم وجدت في نفسي تميزا يعني چون بوزدم گوشت را  
بیا نتم من درفش خود شامی برای جماع گذافت **روایت** جلایا منقولست که رسول علیه السلام گوشت شمش جانور خورده  
شسته و درازدنب که گاه بشد و گو کسند و مرغ خاک و فوکوش و جباری بارک تغذری گذا **سنة**  
شیخ الاسلام شهید الدوی فی البدایة فی کتاب الحج من باب الهدی و قد صح ان النبی علیه السلام خرا اابل و  
ذبح البقر والغنم خوردن نمازم و گو نکلو پس چار انفاخته میخورند خوردن شاید **اصول**  
فی الاشیاء الا بائنه کذا **مخبر** و فیہ ایضا از تقریر شیخ جوهر سرهند معلومست که چون خوردن این چیزها  
ضرر ندارد پس درست است **در حدیث** انما ذکر شمس الایة اکلوا می رحمۃ الله انما کان یخاف یغفر  
ان لوا کله و ربه عله او آفته لایباج له ذلک کذا کلمة سوی الطین در **سنة** مذکورست خوردن کما حلالت  
که الکماذیزید البصر احدیث واقع است **سوال** گفته شد که رسول علیه السلام بگردام چیز خورده است گفت بفرقه  
و رسول علیه السلام سفره احمر را در دست داشت کذا فی خزانه جلاله و الله اعلم **فصل**  
در بیان تزیین و حلق و قصر و اخذ فینکین و ذکر ایام سبورا **اصح** السنن انما کتب  
مستحب است بریدن ناخن در روز جمع و اگر تیا و زاز حد کند پیش از جمعه نیز بهر دو مکرده است تا خیر گذا  
**سنة** سعودی ترتیب تاخن چیدن خواجہ امام الدین شهید رحمه الله در فتاوی خویش آورده است  
که بریدن ناخن از سبایه دست رست آغاز کند تا ابهام دست چپ و ختم با بهام رست کند تا ابتدا  
و انتها از دست شود و در پائی ابتدا بخنصر رست کند و ختم بخنصر چپ که در آن سبایه رست و فیہ  
**ایضا** خواجہ امام قلانی میگوید اگر کسی پا طهارت موی ستاند آن موی روز قیامت با او  
خضر کند که مرا وقتی از تن جدا کرده بود که او جدا شده بود از طاعت تو یا الہ العالمین و فیہ **ایضا**  
موی زیر ناف تا چند مانده که ایتم بود تا چهل روز که ایتم بود و بعد از چهل که ایتم بود فی **سنة**  
بود یعنی علیه السلام که قص میگردیش مبارک خود را از عرض و طول زیادہ از بقصه که فرموده بگذاشتن

ریش را در از بسیاری سحریه کذا فی **من** العلم و بود عادت پیغمبر علیهم السلام که زمین گمانند در روز  
 خمیس با در روز جمعه **نقادی** بخت کرده است گرفتن ناخن و بریدن شراب و تراشیدن سر در روز جمعه  
 پیش از اذان نماز جمعه زیرا که در جمعه معنی حج است و کرده است این افعال پیش از حج بجهت اوامر فلکذا انما کذا  
**مسئله** القضاة شرح شمایل اسپرطی که می رسید موی آن حضرت رساله علیه السلام تا گرفت و در با تقصیر  
 ببقی انصاف اذینه **المصباح** عن ابن عمر رضی الله عنهما ان النبی علیه السلام حلق رأسه حجة الوداع و انما سا  
 من اصحابه و تقصیر بعضهم فی **شرح** شمایل العتیق و عبارة الشيخ الامام الاجل شیخ الاسلام شیخ عماد الدین و ابن  
 کثیر رحمه الله صفه النور الالوان المیزان ان یضرب شعوه لا یکنه و ربما یقصر حتى یبقی انصاف اذینه فی  
**شرح** شمایل الزندی قال القاضی و ذلك لاختلاف الازقات فاذا غفل من تقصیر ما بلغت المنكب و اذا  
 تقصیرا كانت الا انصاف اذینه فکان یقصر و یطول بحسب ذلك عن ابن عمر ان النبی علیه السلام قال اللهم ارحم **المخلص**  
 کالموا و المقصرین یا رسول الله قال اللهم ارحم المخلصین قالوا و المقصرین یا رسول الله قال و المقصرین **و روى**  
 ان النبی علیه السلام دعی للمخلصین ثلثا و للمقصرین فمرة پس حلق را افضل تا بت شد بر قصر اگر چنین بودی  
 رسول علیه السلام کما انظر مودی بر خرم بر اهل حلق کذا فی معنی المعانی **باب** در بیان موی سر در دید  
 هر که روز شنبه موی سر در و اندوی بروی رسد و هر که روز یکشنبه موی سر تر شد امید است که بروی  
 دولت رسد و هر که روز دوشنبه موی سر تر شد امید است که بروی دولت رسد و هر که روز سه شنبه  
 موی سر تر شد اندوی بروی رسد و هر که روز چهارشنبه موی سر تر شد نیکوست و هر که روز پنجشنبه  
 موی سر تر شد خلق بروی مهربان گردد و هر که روز آدینه موی سر تر شد بر که تو غرة و جاه باشد نفس  
 و استعلاء اعلم بالصواب **حجت که در** و مخلوق شدن و ریش را پس گمانیدن روز چهارشنبه  
 نشاید که موجب نیت است کذا فی **مسئله** سعودی فی کتاب الفقیه باب الیت رحمة الله بکوه الحجة یوم است

والاربعا فان فعل ذلك فاصلاه ورجح فلان من الاطعمه كذا ان **الاسباب** في مختار الاطباء دهنين  
 روز باجمت همذ هم دنوز دم وپت وپم بت ووقت حجامه آية الكرسى بخواند ونام حجات کردن حفظ  
 وفضل زیارة شود فی قوه القلوب **فایده** العلوم تنف الفینکیین بدعه وها جنبها مع العنقت و شهید رحل  
 عند عمر بن عبد العزیز وکان ینف فینکیته فرد شهاده و ذکر فی دیوان الادب الفینکه طر فی الیمیه الفقه  
 شو الشیخ السفلی **مجموع** قاض احمد تنف الفینکیین یقط العدالة **فایده** البکیر روی من ابقیه  
 رحمة الله بخوز قص الاثخار التی كانت فی الحجاب اذا ازاحت فی العین اونه النظر والاشخار التی كانت  
 علی الفینکیین والمطر اویز اذا ازاحت فی المضمضة والاکل والشرب وكل شئ مانع لزینة الیمیه کذا فی  
 فتاوی حمادیه فی ترجمه الاحیاء بنعمه علیہ السلام از تنف موی کسبه نهر کرده است و فرموده است هو نور  
 المؤمن ووقاره **فایده** من تنف شوه بقاء من محاسنه طعن بر منج یوم القیامة کذا فی حاشیة  
**مستخرج** الاسلام **فایده** معرفة تقطیع الاثواب فی ایام اسح بریدن جامه در روز شنبه مبارک شهر تا  
 مادام که آن جامه کهنه شود هیچ بری بدوزسد و در روز شنبه مبارک باشد و شاد بر منند و تا کمر  
 کرد و در روز شنبه مبارک باشد کم شود و یا بسوزد و در روز چهارشنبه مبارک و میمون  
 تا آنگاه که آن جامه بروی بود تا در آن شهر و در روز پنجشنبه مبارک بود خداوند جامه را علم و  
 فضل زیاده شود و هیچ رنج بدوزسد و در روز جمعه از غنای بیرون آید چون آن جامه پوشد و  
 سوی آفتاب کند و در روز شنبه مصیبت **بمذ** **نظم** روزی زحل مریخ هم کر تو پوشش جامه را  
 یا قصد بکنج همدرین آید مصیبت زودتر **فایده** معرفة پوشیدن جامه اگر در یوم است زحل  
 پوشد از دست ظلمان گرفتار آید و پمار شود تا آن جامه پاره شود و اگر در یوم الاحد شمس پوشد  
 زود پاره شود و اگر در یوم الاثنین تم پوشد زود پمار شود و زود صحت یابد و از آن بر خورداری  
 یابد اگر در یوم الثلث مریخ پوشد خبر بد نشود و رنجور کرد و اگر در یوم الاربعاء عطارد پوشد

مال یا بدوشادی چند و اگر یوم الخمیس مشتری بپوشد بر دشمنان ظفر یا بد و در میان خلق با بر و بنهر و اگر در یوم  
 الجمعه زهره پوشد مبارک بود و هنوز آن جامه کهنه نشود که جامه دیگر بپاید پس باید پوشاید مؤمنی را که در  
 کار و بار دینی و دنیوی اکتفا کند بقتار حیدر که اگر کرم الله وجهه **نعم الیوم یوم السبت حق لصیدان**  
 اردت بلا امتراء **وفی الاحد البناء لان فیہ تبداء فی خلق السماء** و فی الاثنين سافرت فیہ **ستر حج**  
**بالنجاح و بالشراد** و ان ترد اجماعه فی الثلث **افقی ساعه سفک الدمار** و ان شرب امرای یوما و او  
**نعم الیوم یوم الاربعاء** و فی الیوم الخمیس قضا حاج **فان اسیاذن بالقضاء** و فی یوم  
 کحل تنویر عین **ولدات الرجال مع النساء** و هذا العلم لا یدریه الا **بنی اوجی الالبیاد**  
**یا ان ابتداء عمارتہا** **یعنی** چہ عمارت بناید کرد کہ اہل خانہ بہرگز خوشدل نشود در **حمل** **یعنی**  
 وی کہ عمارت بناید کرد کہ بدین عمارت ہمیشہ خوشدل بنہد و در **تور** **یعنی** جیتہ عمارت کردن نیک بود  
 و کار نامہ آن صاحب خانہ نیک عظیم بود و در **حرما** **یعنی** عمارت کردن نشاید زیر کلمہ و چارہ  
 در ان خانہ نماز و در **سہلان** **یعنی** سانوں عمارت کردن نشاید زیر کلمہ قرابتان با او بکلمہ شوند و از  
 سلطان ضرری رسد یا زیوار افتد و در **سہ** **یعنی** بہادہر و عمارت کردن نشاید زیر کلمہ **مہر روز**  
 یا **بہر** **یعنی** یگان حضرت بشود و در **سہلم** **یعنی** اسو عمارت کردن مبارک بنہد و در **میزان** **یعنی** در کنگ  
 عمارت کردن نیک بود و منفعت بسیار بود و خوشدل شود و در **عقرب** **یعنی** منکر عمارت بہتر بود و بہر جا  
 کہ اہل خانہ از خدا یتعالی بخواہد بناید و در **قوس** **یعنی** چوس عمارت کردن نشاید زیر کلمہ اہل ان خانہ  
 ہمیشہ زیان مند و در **حرعی** **یعنی** ما کہ عمارت کردن نشاید کہ اہل ان خانہ را فرزند بسیار شوند پوشتہ  
 خوش و فرم بنہد و در **الو** **یعنی** بہکن عمارت کردن نشاید کہ ہمیشہ خیر و صلاح باشد و در **مصاب**  
 البیان میگوید **اعت روزی بخش بشد در مہی** **زان** **حذر کن تا نیا پادرد و در پنج** **سہ** **و پنج** و  
 شانزدہ **بسیزہ** **بت یک** **بامبت** **چارو** **بت پنج** **روزهای** **کشن** **و** **بت** **بت** **چار** **امام**

کس اندر تمام سال نقل کرده پارسا بوالصفا آن خواجده زمان هرگز از زنده زاید اندران ایام شوم آن بمره در شود  
 چهارزان صحت بدان در درختی رات اند در زمین زمین روزها خشک کرد و خشک برودم گذشته بدان  
 ابتدا کاری کند کس اندران ایام کس ناقص بنهر آفرمی باشد پیکان اندر محرمی جاری هم پانزدهم در محرم  
 در صف ششم نخستین خیز کرد اندران اول ربیع اندر ششم تاریخ دهمی بیستم احوال ربیع غره دان هم  
 پانزده من بعد آن اول جمادی بهین پانزده از آخرین هم پانزدهم بیست و یک رجب المرجب یکدان  
 ده چهار از شعبان بود رمضان بیست و یک زوال غنمی بیستم زوال القعد دیدیم سیم خوان ذوالحج ششم  
 هشتمی نیال کن تو بعد ازین مسکن سعید قادری دعوت کا فو زمان **ربیع** اوقات زکات  
 هفت شب از روز **ربیع** زکات اوقات هفته بنظم بیان کرد مسکن محمد سعید که تا یاد کرد و همه کس  
 در محمول سازد بفضل مجید چو کاری درین از منزه کس کند با انجام برسد مبارک بود زکی در ادینه بود  
 پاس یک ولی متصل بعد نصف النهار و در شب جمع نیز یک پاس یک پس از نیمه پاس اول شمار و پس از  
 دو نیم است در روز است تو یک پاس کامل شنو هوشدار و در شب زکی دان زیک نیم پاس  
 تو یک پاس ای مرد صاحب هوس زدو نیم پاس است پاس یک تو روز احد را بدان خوشتر ک  
 پس از نیم پاس است یک پاس نیز زکی شب احد ای برادر عزیز زکا در دو شبه یکی پاس یک پس از  
 پاس اولی ترا بخت نیک همین حکم بیست و یک است پاس است زکا احد پاس و در شب  
 زکی نیم ربیع اربع بود پاس اول زکی بر صفا دوام پاس زکا بود در شب پس از نصف در شبی  
 دان یکی شبش باز کا وقت یک پاس کبر ولی بعد یک نیم پاس ای خط **ربیع** در بیان  
 سفر بیان ای عزیز اصل الله تعالی تا ناک سفر برد و کونه است یکی دینی چنانکه برای تعلیم علم دینه و دوم  
 دینوی چنانچه فرار از فتنه و قحط و یزده و نیت تجارت مکران طاعون که که کشتن از ان سنی عهت  
 پس نماز در سفر است چون از عمرات و وطن خود جدا شود در هر جا که فرض دوکانه بگذرد در هر

ورض مغرب که در آن قصر نیست و در وتر هم قصر نیست در **مسئله** میگوید که قصر در فریضه چهارگانه است تا مادر  
 ستهار چاکان قصر نیست و در که اردن سنت علماء را اختلاف است بعضی گفته اند مسافر ستهار صلا کند از  
 و بعضی گفته اند بگذارد و در فقه **مسئله** میگوید اگر مسافر در منزل رسیده باشد سنت بگذارد و اگر هم در راه باشد  
 وقت نماز در آمده باشد فریضه بگذارد و سنت نکند از آنکه مجموعاً در نوروزه ماه رمضان انظار کنند  
 و اگر بدارد افضل است بخلاف نماز که اگر قصر کند بزه کار شود و چون میقیم شود روزه راقضا کند و نماز را نه  
 و این انظار صوم و قصر صلوة در سفر است که راه سه شب یا روز بوده باشد بجز در وسط یعنی نه غایت است  
 چنانکه در وقت و نه نهایت نماز چنانچه میره پ جالاک بلکه بیشتر برابر که از طلوع آفتاب تا غروب <sup>روز</sup>  
 بجز اوقات نماز و بعضی یقین کرده اعتبار کرده اند و درین **مسئله** روایت است چهل پنج گز و یا پنجاه  
 و چار گز و یا شصت و سه گز و بعضی پنجاه و چار گز و که متوسط است فتوی داده اند که از آن منافع  
**مسئله** پس چون خیال سفر کند باید که اوقات معتبره را در یاد بجا نماند بجز پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم  
 که در حدیث صحیح است اللهم بارک لانی یوم الخمیس فی کبور عمار و بادر روز دوشنبه که سنت است  
 که تو سفر خواهی کنی روزی که من شتری راحت به پنج زان سفر هم کنج یا پاهم کهر عقوب به پنج ماه را  
 از خانه بیرون در مرو در برج ثابت هم در ملا تو آنجا دیر تر برج ثابت عبارت از سه ماه است  
 اسدی یعنی بیار هم من و نور یعنی جینه و دلوی یعنی بکن و غم سفر در جهات اربعه بدین تفصیل یاد کرد  
 که گفته است آن معروف به نیکامی اعنی مولانا ای عبد الرحمن جامی رحمه الله تعالی علیه **مسئله** شهر قدر  
 شنبه دوشنبه جمع کیشنبه غروب شنبه چار شنبه و در شمال است چیشنبه جنوب یعنی درین ایام بدین  
 جهات ممنوعت و پیش از بیرون آمدن از خانه دو گانه نماز بگذارد و بخواند بعد از فاتحه پس و در روم  
 سوره القدره بار بجزه دعا استخاره بخواند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی استخیرک بعلمک و  
 استقدرک بقدرتک و اسالک من فضلک العظیم فانه تغذرو لانا قدر و تعلم و لا اعلم و انت علام الغیوب

اللهم ان كنت تعلم ان هذا امر خير لي في ديني ودينائي ومعاشي وعاقبتي امري فاقدره لي ويسره لي ثم بارك  
فيه وان كنت تعلم ان هذا الامر شر لي في ديني ودينائي ومعاشي وعاقبتي امري فاصرفه عني واصرفه  
عنه واقدر لي الخير حيث كان ثم ارضني به وان نماز استخاره در عار استخاره مختص بفرزیت بلکه بهر  
مهات از دینی و دنیوی که این طریق سنت از پیغمبران و سنت اولیا، و صلوات علیهم الرحمة مهت در بوقت  
پهرون شدن از خانه این الفاظ بخواند بسم الله الرحمن الرحيم اللهم بارک علینا بذالسفر و احفظنا من بین  
ایدینا و من خلفنا و عن یمننا و عن شمالنا و من فوقنا و من تحتنا و من شمس کل دابة ربی آخذ بناصيتها  
اللهم انت صاحب السفر و اخیف فی المال و الولد و الامل اللهم انما اعوذ بک من دعوة المظلوم  
و سوء المنظر و الاله و المال یا ذا الجلال و الاکرام اللهم اطولنا بعهه المراض و ستهل علینا السفر  
و بلغنا لما مقصدنا آمین سألین برحمتک یا ارحم الراحمین و چون از خانه پهرون آید بگوید اللهم  
انت باسد و اعصمت باسد تو کلت علی الله و لا حول و لا قوة الا بالله اللهم انما اسألك خیر  
من خرج و اعوذ بک من شره بر در خانه بایستد جانی که خوابد رفت فاتحه الکتب بعد چار قل بجان بار  
جب در است بخواند فاین دعا نیز بخواند بسم الله الرحمن الرحيم اللهم احفظه و احفظ من معی  
و ما معی بیدانک احسن اجمعی اللهم انما استودعک نفسی و اهلی و مالی و ولدی و اگر دیگر برادری کند  
دست او بگیرد و بگیرد استودعک الله نفسک و دینک و خواتیم عملک و زودک ابد التوفیق  
و صانک عن الدار و ببلک الامعصک غانما ظافرا بالمراد و بجد اسپاردا و راد آنچه بدو  
تعلق دارد و چون پشت دید چار قل بخواند و سوی او بدمد و از سنن سفارینت که برین صحاب کوشد  
که حکم فرموده رفیق ثم الطريق و اجارتم اللار **نظم** پس نیکو گفته اند هوشیامان خانه را جارا راه  
یا ران **نفس** که سلطان ابراهیم بن ادیم رحمة الله چون خواست که کسی را در سفر مصاحب کرنی  
با او شمشه کردی اگر او قبول کردی اختیار صحبتش قبول کردی و اگر نه از او پریمز کردی اول آنکه باو



گفتی یا موزا من کلام عربیه را در تکلم کنی بخیر آن دم زنی کنی تو میان ملک من و ملک خود سیوم غیبت کنی  
 پیش من از هیچ کدانه کفایه الشیخ **قال** از سهیل بن ابراهیم که با ابراهیم او هم سفر کردم و من پانزدهم  
 آنچه دشت برین نفقه کرد چون هیچ نماند چیزی که برای سواری دشت از ابفروخت و خرج کرد برین چون به  
 شدم گفتم خز کجاست گفت بجهت نفقه تو بفروختم و گفتم بر که بنشینم گفت ای برادر بر کردیم بنشین تا سه فرس  
 مرا بر کردیم **و قال** هر که با ابراهیم صحبت داشت در سفر بلکه در حضر هم با او سه شکر ط کردی بی ایگه  
 گفته خدمت من کنم ددم ایگه باکنما ز من بگویم میوم ایگه هر فتوحی که یایم در آن بر ابراهیم و قی بیگفت  
 من طاقت این ندارم گفت عجب می آید مرا از صدق تو **و قال** و قی ثابت رحم الله بحسن بصیرت  
 رحم نامه نوشت که من می شنوم که که غم بچ کرده آید میخواستیم تا بخدمت و صحبت تو باشم حسن رضا الله عنه  
 جواب نوشت که بکند از تادرسه حضرت حق تعالی زندگانه کنم که همه بگردن همه بیها ظاهر شوند و با  
 یکدیگر دشمن شوند کدانه **و قال** من ذکر سلطان الامین و اگر کسی یا زیاده در راه شفق شوند باید که بی  
 ایگه که تادرسه کار شفق باشند و باید که ایگه بهتر از همه در علم و حلم و سخاوت و مروت و دشت و در دانه  
 یا خود آینه و هر مردان و ساک و شانه و مقلم و استرا و بانک و رسی و سوزن و رسته نهاده و کوفه و عصا  
 و کار و غیره از ضروریات اگر چه آن شخص تارک باشد در **و قال** است هر که خواهد که بسفر رود بر در خانه  
 یازده بار احوال بخواند از نماز آن سفر این خیمه و چون پای بر رکاب بهند بگوید بسم الله و در دوم  
 الحمد لله و چون رهن نشیند بگوید سبحان الذی سخرننا هذا و ما کان له مقربین و انما الاربنا لمنقلبون پس  
 الحمد لله بار و الله اکبر سه بار بگوید و این دعا بخواند سبحان الی ظلمت نفس فاغفر لی ذنوبی فانه  
 لا یغفر الذنوب الا انت چون ردان شود بگوید اللهم انما اسکت سفیری هذا التقی و من العمل ما ترضی  
 اللهم بمن علینا هذا السفر و اطولنا بعد الارض اللهم انت العاصم من السفر و الخلیفة فی المال و الولد  
 و الابل اللهم انما اعوزک من عشاء السفر و کاتبه المنقلب و اکور بعد الکور و اگر برکت سوار شود

بگوید بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله مجربها وسمها ان رب العفو رحيم وما قد دعا الله حتى قدره والارض  
 جميعا قبضته يوم القيامة والسموات مطويات بيمينه سبحانه وتعالى عما يشركون وكتبه كوكبه نوري نوري  
 تسبيح نوره شيب دست ودرختي ودر جاديم سورة احلاص وآية الكرسي بسیار بخواند وچون بمثل  
 زود آید بگوید کلمات العذات لک لا تجاوز هن بر ولا فاجو من شر ما خلق و من شر  
 ما لم یخلق الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یرجف فیها و من کل طارق الا طارقا یطرق بخر یا حرم  
 و چون شب شود بگوید یا ارض ربی و ربک العذو باسد من شر کل اسد و اسود و حیه و عقوب من  
 شر سکن البلد و والد و ما ولد اللهم رب السموات السبع و ما اظلمن و رب الارضین السبع و ما اقلن  
 و رب الشیاطین و ما اضلن و رب الریاح و ما ذرین و رب البحار و ما جرین و چون در شهری  
 یاردید در آید بگوید اللهم انما نسأک خیر هذه البقعة و القرية و خیر اهلها و خیر ما فیها و تعوذ بک من  
 شر هذه البقعة و شر اهلها و ما فیها اللهم انما اعوذ بک من جارها و اعوذ بک من و بارک الله من حسیب  
 الی صاحب اهلها و حسیب صاحب اهلها الی پس اول صاحبی طلب کند تا زیارت او کند اگر حیات نباشد طلب  
 زیارت مما کند بعد بکار خود مشغول شود و بجهت امنی از دزدانیه الکرسی بخواند و **دفع**  
 تشنگی انا اعطیناک الکثیر بر سنکون ما بخواند و در دهن کند و نزد کم شدن راه با نکتهاز کوی و جاب  
 دست میل کند ملک موکل است که او را نادانم است و این الفاظ نیز بخواند بسم الله ذی الشان العظیم  
 البرهان اشید السلطان کل یوم هونک شان اعوذ بالسد من شیطان ما شاد السکان و لا حول  
 و لا قوة الا بالله و چون دشمنی پیش آید بر سر کزیه سه بار این آیه بخواند اعوذ بالسد من شیطان  
 الرحیم یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمت الله علیکم اذ هم قوم ان یسطوا الیکم ایدیکم کلف ایدیم عنکم  
 و اتقوا الله و علی الله فیتوکل المؤمنون و بر روی او بزند دفع شود و جدای شیخ اجدری علیه الرحمة  
**مفتاح السعادة القایة التاسع** دفع السوء و السفر عن علی ابن ابی طالب و الله عن انه قال یقرص

کتاب

بخرج من منزلة الفاتحة ثلث مرارة وقال اللهم سلمني وسلم من معي وما معي واحفظني واحفظ من معي وما معي و  
 بلغ من معي وما معي ثم يقر سورة القدر ثلث مرارة ثم يقول هذه الكلمات فإنه لا يرى سواد أبداً  
 عنه ايضاً رضي الله عنه انه قال اذا خرجت من منزلك لا تسافر اذ غره وخفت من العدو فصور  
 في الارض سورها يطاد استقبال القبلة واذن واقم واقرأ الفاتحة وآية الكرسي من غير صلوة ثم اخرج  
 حبك الخبيث من الحائط وقل بسم الله فإنه لا ترى سواد أبداً وقد جاهد بعض الثمار ان من قرأ آية  
 الكرسي قبل فوج من منزله لم يصيبه شيء كبير حتى يرجع الى منزله ومن قال عنه فوجه ان الذي فرض  
 عليك القرآن لرادك الامعاد لا يبدان يرجع الى منزله ولو كان فرغ اجله امهل حتى يرجع والسدق  
 اعلم بالصواب **سورة الفاتحة** در بيان ادعيه ومهمات و فوائده متوفات و ديدن  
 ماه نو و ذکر ثب قدر **باب** ای عزیز صلح الله تعالی شانک در شرف الاسلام مذکور است که فرمان  
 برداری علماء و استاد و مادر و پدر فرض است و بارشاه اسلام نیز تا مادام که ایشان بر معاصی نفرمایند  
 و اگر بعضی از فرزندان اطاعت نشان عین عصیان است **کما قال** الله تعالی و ان جاءک علی ان ترک  
 لی ما لیس لک به علم فلا تطعها الاية في **الحاجه** من اطاع مخلوقاً معصية الله فكما نما سجد سجدة لغير الله  
 تعالی و لا طاعة للمخلوقين معصية الخالق فتوی اهل حق است **در** العلماء چون نافرعام شود شخصی را  
 مادر و پدر کا زبانشند و او را از غرامانغ شومند خانیست اگر منع نشان از راه عناد دین بنام اطاعت  
 ایشان عین معصیت باشد و اگر از راه شفقت بنام اطاعت ایشان عین فرض باشد  
 جایز نیست فرزندان در راهی که دران راه خوف هلاکت باشد بچ اذن و الی دین زیر آنچه  
 بدست پیغمبر اسلام مقدم ذکر کرده است بر الوالدین را از جهاد و در جائی که فرموده است افضل الاعمال  
 الصلوة بمواقیبها ثم بر الوالدین ثم الجهاد فی سبیل الله در **صباح** میگوید اگر استاذ کاری فرماید و مادر  
 و پدر نیز فرموده کار استاذ را مقدم داند از جهت آنکه او بهترین پدر است **قول** ابن علی علیه السلام الا یأثم من

لرب من ولدك وارب من زوجك وارب من غنك وخير الالباب من غنكنا **التفسير** الشهاده باب الشهادة  
 جائز نيت شهاده ازان عاق والدین دستا دهنه امامت او دا اعتبار کرده شود بقوی او را کرشمه منفعه کنذا  
 نقل من الغنة در فتاوی **تفسیر** مذکور است هر عمل شرم محو میکرد توبه مکر عقوق استاذ که مخوف میکند او را هیچ  
 چیزی **تفسیر** الشیخ لا یدخل الجنة قد غفک زمس **تفسیر** قوله تعالی الذین یا کلون الربوا هم فضل مال  
 خال عن العوض من معاوضة مال بمال لا یقومون اذا بعثوا من قیومهم الا كما یقوم الذی یتخبط الشیطان  
 ای المصروع لانه یتخبط فی المعامله فجزی علی المقابله من المس من الجنون وهو یتعلق بلا یقومون ای لا  
 یتومنون من المس الذی بهم الا كما یقوم المصروع اذ یتقوم ای كما یقوم المصروع من جنونه والمغنی انهم  
 یقومون یوم القیامة منجبین کاملهم وعین ملک سیما هم یعرفون بها عند اهل الموقف وقیل الذین یخونون  
 من الاجداث یدعون یوفون الا اکلوا الربوا فانهم ینضون ویسقطون کاملهم وعین لانهم اکل  
 الربا قارباه السد تعالی بطلونهم حتی اقلعهم فلما یقرون علی الایفاض الی هنا کلام فی  
 و ذکر الامام الزاهدی فی تفسیر قوله تعالی وما اوتیتم من ربنا لیربونی اموال الناس الایة ربوا برود  
 نفع است کی ربوبیت حرام و یکی ربوبیت مکروه اما ربوا او ام ظاهر است و ربوا مکروه است که عطا  
 دهی کسی را که ترا مکافات کند و مهمان آری که لاکه ترا از وی امید مکافات بود **تفسیر** احتیاق  
 فصل ششم در ربوبیت کفایت **تفسیر** آورده است که امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمه الله علیه را دیدند که در  
 اقیاب نشسته بود و روزی که آفتاب سخت گرم بود و پهلوی او سایه دیواری بود گفتند او را  
 یا امام المسلمین چرا از سایه دیوار نمی شینی گفت که صاحب دیوار و ام من دار پس چرا بیت  
 می بیند ام که نفع کیرم سایه دیوار او **تفسیر** که بود از زاهدان او نقل کرد پس او را در  
 خواب دیدند بعد از دوازده سال گفتند او را چه کرد خدا میتالم با تو گفت در محاسبه بودم بر آنچه  
 خورده بودم از خانه او ام داران در **تفسیر** میزد و نیت کرد ابو هریر رضی الله عنه که پیغمبر علیه الصلوٰۃ

تفسیر قوله تعالی الذین یا کلون الربوا هم فضل مال خال عن العوض من معاوضة مال بمال لا یقومون اذا بعثوا من قیومهم الا كما یقوم الذی یتخبط الشیطان ای المصروع لانه یتخبط فی المعامله فجزی علی المقابله من المس من الجنون وهو یتعلق بلا یقومون ای لا یتومنون من المس الذی بهم الا كما یقوم المصروع اذ یتقوم ای كما یقوم المصروع من جنونه والمغنی انهم یقومون یوم القیامة منجبین کاملهم وعین ملک سیما هم یعرفون بها عند اهل الموقف وقیل الذین یخونون من الاجداث یدعون یوفون الا اکلوا الربوا فانهم ینضون ویسقطون کاملهم وعین لانهم اکل الربا قارباه السد تعالی بطلونهم حتی اقلعهم فلما یقرون علی الایفاض الی هنا کلام فی و ذکر الامام الزاهدی فی تفسیر قوله تعالی وما اوتیتم من ربنا لیربونی اموال الناس الایة ربوا برود نفع است کی ربوبیت حرام و یکی ربوبیت مکروه اما ربوا او ام ظاهر است و ربوا مکروه است که عطا دهی کسی را که ترا مکافات کند و مهمان آری که لاکه ترا از وی امید مکافات بود **تفسیر** احتیاق فصل ششم در ربوبیت کفایت **تفسیر** آورده است که امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمه الله علیه را دیدند که در اقیاب نشسته بود و روزی که آفتاب سخت گرم بود و پهلوی او سایه دیواری بود گفتند او را یا امام المسلمین چرا از سایه دیوار نمی شینی گفت که صاحب دیوار و ام من دار پس چرا بیت می بیند ام که نفع کیرم سایه دیوار او **تفسیر** که بود از زاهدان او نقل کرد پس او را در خواب دیدند بعد از دوازده سال گفتند او را چه کرد خدا میتالم با تو گفت در محاسبه بودم بر آنچه خورده بودم از خانه او ام داران در **تفسیر** میزد و نیت کرد ابو هریر رضی الله عنه که پیغمبر علیه الصلوٰۃ

در کتب

و سلام گفت آن شب که امیرالمومنین بر دنده آسمان مقیم رسیدم آواز نادشنیدم آواز رعد و صاعقه و برق که  
 می حجت و در مردم را که شکمهاشان پر باران جبرائیل علیه السلام را پرسیدم که ایشان کیانند گفت این ربوا  
 خوارانند و عبدالله بن سلام روایت کرد در بوا دادن مفاد و بزه است که من است که گس در مسلمانان با  
 مادر خویش زنا کند و بیعت خداوندت را زمان ده تا همه خلق از نیک و بد بایستد پیش خداوند تعالی فریاد  
 خوارگان نمایند ایستاد هر باری می افتد چنانچه دیو که را با کافران بنام از دیوانگی است از امیر  
 المؤمنین علی کرم الله وجهه که لعنت کرد بر بوا خوارگان را و در باستان او گواه و نویسنده قبایله را لعنت  
 کرد آنکس را که بوزن بزند و نقش کند و آنکس که حلال کند و آن زن که خود را بجلاله بدهد و آنکس که زکوة  
 باز گیرد و یا صدقه و کفایت رسول علیه الصلوة و السلام زمانه آید که بپس نماید که ربوا خوار کرد گفتند  
 یا رسول الله همه خوردند گفت هر که خورد کرد او بد آن رسیده بر آن یاری کند یک راه نمون کند  
 یا گواه باشد یا در آن میان سنج گویند یا بر آن رضاد بده بزه و بال آن بدور سازد **روایت میکند**  
 است عبدالرحمن گفت هر شهری که هلاک و نزدیک آید بنام اندرا و چار خیر کنند اول تبر از وی  
 کم سنجند دوم چمانه کم چمانه سوم زنا آشکارا کنند چهارم ربوا خوردن آشکارا شود چون را  
 اندر آید چمانه کم کند آنگاه باران از آسمان باز آید و چون ربوا آشکارا شود شمشیر نامختلف  
 در میان ایشان افتد و از این عکس رخی الله عنده روایت کند وی گفت یا مردمان بر شمار و زکار  
 آید آنکه که پیش از شما بودند بدین دو چیز هلاک شدند یکی چمانه کم دوم ترازدی کم از **روایت میکند**  
 میخ بنام علیه الصلوة و السلام فرمود پنج چیز بر پنج چیز گفته است فرمود پنج بی بیخ نقص عهد میکند قوم مگر آنکه  
 سخط کند خدا تعالی بر ایشان دشمنان ایشان را و حکم کند خلاف حکم کتاب خدا ایضا مگر آنکه مبتلا کنند ایشان را  
 بفق و ظلم شود در میان ایشان فاخته مگر آنکه باز در در خدا ایضا بگردد از نجاتها زمین و باز بدارد زکوة  
 مگر آنکه باز داشته شود از ایشان باران در حضرت چون خواهد خدا تعالی که قریه را هلاک کند یا در میان

ایشان استخوان شود و الله تعالى اعلم بالصواب **فصل فی صلوات** در تفسیر قول تعالی یوم یفتح فی الصور قناتوت  
 افواجا کرده ای دیگر بیایند که گنجهای ایشان چون شکمهاست و آن باشند و از راه چشمها و گوشها و پنجه است برود  
 می آید گویند این قوم اند که ربا میخورند و میدادند که **کتاب** الشیخ و روی فی علم  
 الاخبار یوتی یوم القیامه اکل الربوا و یوضع فی یدیه ریح و قوس من النار یقال له حارب مع الله یا عدو الله  
 و روی فی الاخبار انهم در هم من الربوا یكون اکثر مع الزنا مع ائمه ثلثین مره فی الاسلام فی  
 الاخبار پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام فرمود هر که ربا خورد او از شفاعت من محروم ماند و ربا بدینده و ستا  
 و نویسنده قباله و سیم سره کتده را عذاب یک سنت و پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام فرمود اگر صد تن  
 از وجه حلال بود و یک جینل از ربا اندازد تمام ربا کرد و در باخوار در گوردیوانه بر خیزد و اگر سیم بسیم  
 و کندم بکندم و چون جو ذمک نمک و سیاه سیاه و زر بر ربا بیت **مری** پیش رسالت پناه علیه السلام  
 بیاید که یا رسول الله که مرا از یکی سیم یافته بود و من در خانه نبودم عورت من او را طلبیده که مادکاو  
 دو شیده به آن مرد مادکاو دو شیده به او داد این چگونه است **مری** علیه الصلوٰه و السلام فرمود آن  
 مادکاو را در رضای خدا بکنم و کن و تصدق بر فقیران کن تا این که کن و خلاص شوی او همچنان کرد تا  
**مری** الهدایه قال النبی علیه الصلوٰه و السلام من اکل ربا من الربوا حول الله تعالی وجهه عن القبله فی  
 العلماء قال رحمه الله تعالی سمعت ایضا قال عن عبد الله بن سلام یروی بنی الله علیه الصلوٰه و السلام ان الارباعه  
 یصیب الرجل من حرام او ربوا اعظم عند الله تعالی من ثلثین زینته زینها فی الاسلام و ان ابواب الحرام  
 و الربوا اثنا و سبعون بابا و یتها الذی یاتا ائمه فی الاسلام سبعین مره **کتاب** شهره توان گفت  
 که از غله کتابدشتن اهل آن شهر رازیان دارد که آن شهر حقه وری در فضل پنجم از فواید فیروز  
 در محکم **قال** علیه السلام المحکم ملعون و الجالب مرزوق مع محکم ملعون است و پایکار مرزوق است  
 برکت دعا مردمان خداست و جالب را روزی فراخ کرد و دانند زیرا که مردمان را از طلب کش

۳۲۰

Marfat.com

منفعت باشد و محکم که خود از جهت نفع خود و آن مردمان منصرف باشد هر که چهل روز طعام باز دارد  
 محکم را خداوند عزوجل از وی پندار کرد و **عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ السَّلَامُ لَا تَسْغُرَانِ الْمَسْغُورَ وَ الْعَدِيْعُ يَجْعَلُ**  
 نوح نهند برتس که نوح بنده خدای عزوجل است و خداوند را دوست سپاه است یکی را رغبت نام دوم را  
 رغبت نام چون خواهد که زجهن از زان شود رغبت فرستد تا در دلهای او آید مردمان را یکی رو هر چه  
 دارد باز آرد و چون گران زجهن خواهد رغبت را فرستد اندر دلهای مردمان در آید تا هر چه  
 برتس ایشانست باز آرد و نخواهد که بفروشد **از شیخ ابوالحسن قرقانی رحمه الله که در**  
 رساله خود نوشته اند آن زمان که شب قدر را یافتیم دیگر از من فوت نشد و تا ختم او را باین طریق  
 که چون اول ماه رمضان شب یکشنبه یا چهارم شب قدر است و نیم شب و اگر دو شنبه باشد شب قدر است  
 و نیم شب و اگر سه شنبه باشد شب قدر است و اگر چهارشنبه باشد شب قدر است و نیم شب و اگر پنجشنبه  
 باشد شب قدر است و اگر جمعه باشد شب قدر است و اگر شنبه بود شب قدر است و اگر یکشنبه بود شب قدر است  
 و از بعضی علامات آن شب مهمت که در آن شب از بار قطرات می بارد و یک در آن شب بانک کند  
 بر آن **حکمت حضرت حکیم چنان اقتضا کرد که پنج چیز که مصلحت در خواندن غیب مخفود میشوند**  
 یک شب قدر در شبها تمام سال از هر آنکه طالبان خدا نباشد تمام سال رازنده دارند دوم ساعت اجابت  
 در روز جمعه تا هر شب و چهار ساعت روز شب رازنده دارند سوم اسم اعظم در قرآن مجید  
 مخفی کردند تا تمام قرآن بسبب استبانه میخوانند چارم عمل خیر که آن سبب نیل جنت و مغفوت است  
 بسبب آنکه تمامه انواع اعمال خیر را کسب کنند پنج عمل شسته که آن سبب است برای سلب ایمان و عذاب  
 جهان و تیر پنج چیزند که در علم غیب مخفی است شسته اند که بجز حضرت حق هیچکس مطلع آنها نشود که در  
 این جمیده اند ان الله يعلم عنده علم السامع و ينزل الغيث و يعلم ما في الارحام و ما تدرى نفس ما اذا  
 كتبت عند ما تدرى نفس باي ارض تموت الله اعلم خیر **العب** اگر بعد از فراغ ذکر سجده

لـ

۱۳۱

Marfat.com

طویل کند کرده نیت بقول محمد رضا ساجده گفته روایت است از **رضی الله تعالی عنهما** که فرمود **علیه السلام**  
 که نیت بیح مؤمن و مؤمنه که سجده کند بعد از وتر و بگوید در آن پنجبار سبحان الملك القدوس سبعین قدوس  
 ربنا ورب الملائكة والروح و سر بردارد و آیه الکرسی یکبار بخواند باز پنجبار سبحان الملك القدوس سبعین  
 قدوس ربنا ورب الملائكة والروح در سجده بخواند مگر آنکه سو کند بان حدائی که نفس محمد تحت تصرف قدرت  
 اوست کند است از جای خود تا آنکه بیامرزد او را حق تعالی و عطا کند ثواب صد حج و صد عمره و ثواب  
 ازان شهیدان دید آنکه حضرت حق صد نوشته که بنویسند برای او نیکبهار و چنانست که از آن کرده بنهر  
 صد بنده را و مستجاب کند خدا تعالی دعا را و او شفاعت کند یکصد از اهل دوزخ را و اگر میرد درین شب  
 بمیرد شهید و هر که بعد از وتر سه بار این کلمات بخواند ثواب عبادت معصوم سال در نامه اعمال او بنویسند  
 اینست توکلت علی اخی الذی لای نام و لای موت سبحان الله و الحمد لله رب العالمین در **سوره** آورده است  
 هر که بعد از زبینه باز خفتن و پیش از وتر چهار رکعت نماز بکند آرد و بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه  
 آیه الکرسی سه بار و در دوم اخلاص سه بار و بعد از تنه یکبار و در رکعت سوم چون رکعت اول  
 و در چهارم چون رکعت دوم بنه این چهار رکعت در اورانتر له قیام شب و بسیاری از سلف بچته قضا  
 حاجات و مهمات گذارده اند فی **الادوار** بعد از سلام در سجده سه بار این دعا بخواند سبحان العظیم  
 الذی لم یزل سبحان العظیم الذی لم یجمل سبحان الجواد الذی لای یخجل سبحان العظیم الذی لای یجمل و پرت بار  
 یا رحیم بخواند بعد از حاجت طلبه **سوره** **سوره** بخواند که در ان سوره ذکر در هفت  
 محل لفظ امین است پس هر گرامه پیش آید در مانده شود سوره تسبیح بخواند باین پنج که بلفظ امین رسد و عوذ  
 با تسبیح بخواند و سورت فاتحه با تسبیح نرود سه بار امین گوید همچنین تا در هفت محل پنک و پاشنه  
 هم بگفت است **سوره** **آیه الکرسی** بعد از ادای هر فریضه آیه الکرسی بخواند در روزه و وقف است  
 در هر وقت غصه صبعی کند چون در شیخ عنده رسید میان دو عین حاجت در دل کند را ند و چون در



بگویم تا این ایام رسد دفع دشمن میان دویم در خاطر بگذرانند و بعد فراغ آیه کریمه سه بار اتم شرح و سه بار  
 اخلاص و سه بار صلوات بگویند بعد سوره شریفه که فاتحه کتاب است ده بار بخوانند هر باری که بخواند یک انگشت  
 بکشد بعد از فراغ بر دستها نفس زند و بر روی مالک و از ترس پائی دستها جالد هر کاره که شروع  
 کند آن کار بر آید **حکم** عبدالحق عجد وانی و خواجهها و والدین نقشبندی و سلطان بایزید بسطامی و خواجه  
 یوسف همدانی و ابو منصور ماتریدی و شیخ ابوالحسن فرقا را رحمهم الله تعالی از برای براندن حاجات و بهما  
 دکن در کارها و از برای دفع دشمنان و بدگویان و حاسدان و غمناکان و از برای دفع زوال نعمت و  
 دولت و از برای خلاص شدن از بند و زندان و از دست دشمنان و از برای معظّم شدن پیش پادشاه  
 و از برای دفع بیماریها چندی اولیاد السداین ختم کرده اند و مراد ایشان بر آنست که هر روز بگذارد  
 که مرادش حاصل شود **تعالی است** اول فاتحه هفت بار بخواند و صلوات صد بار و اتم شرح  
 بمقتاد و نه بار و سوره اخلاص هر روز یکبار و فاتحه نیز هفت بار و صلوات نیز صد بار **شمه** اسلام  
 وقال بعض الکبراء من كانت له حاجة ومهمة فليتوضأ عند نوم ويقعد على فراشه ظاهر ثم يقرأ سورة الشمس  
 ودليله ورائته **سید** ویکل سوره به اسم الله و يفعل ذلك سبع ليال قضي الله تعالى حاجته اولی فی منامه  
 و جاره **الاول** والثانية والثالثة والرابعة والخامسة **ومن المرات** قال الشيخ ابو موسی المدائني  
 ان الوقایف من اراد الاستخارة فليصل قبل الوتر ركعتين يقرأ الفاتحة وقوله هو الله احد عشر مرات في  
 كل ركعة فان لم يقرأ قل هو الله احد والمعوذتين على يده اليمنى احد عشر مرات ويفترش ويصوم عليها  
 طهارا مع نية من ذلك الامر ويقرأ الوتر للاسحور فاذا رى في المنام ان الله من الاجزاء والاموات  
 يعطيه شيئا فيعمل ذلك العمل وان راى اخذ منه فيترك فان لم يری في ليلة الاولى فليصل مرة ثمانية  
 والثالثة فان يری البتة في الثالثة توجهه خواجه امام ابو بكر رواية كرهه كراهة من ان يقرأ في ركعتي  
 ربهت وى باكتماز بكونه ودر كوش چپ وى اقامه كويند خدای عز وجل ان هم را بکفایت کرد اند

۳۲

استخاره



اگر کسی خواهد هر عملی که کند خطا نشود و سورت سیس بار بار بخواند و آن آب را بخورد و بانه را در او صوم کند و بدان عمل  
 شروع کند و اگر کسی خواهد که بخت او کنده شود در روز شنبه یا پنجشنبه یا جمعه دو رکعت نماز بکند و در  
 هر رکعتی فاتحه یکبار و سوره سیس یکبار بخواند و چنانچه در این چند روز پوسته کند بخت او کنده شود و تو را بگرد  
 در هر کرا زحمت بنظر بر آستان دست و پای او بنویسد صحت کلی شود اینست **این کرین تا کف** الشیخ مروست  
 از علی رضا علیه السلام هر کرا غمی باشد تا یا ربی برسد پس بنویسد بر پارچه کاغذ بسم الله الرحمن الرحیم من العبد  
 الذلیل الی الرب الجلیل الی الله الخضر اذ انت ارحم الراحمین بکرت محمد و آله الکشف عنی عمر و فریح  
 غمی در آب بکند و در دین **این** نقلت از حافظ که گفت یا نعم من از فوانه بعضی ملک کاغذی پیچیده  
 که نوشته شده بود بروند اثفاد من کل باد پس کشادم من او را پس نوشته شده بود در و هر کرا همی  
 پیش آید و صوم کند میان شب و در رکعت بکند پس دست بر آورد و بخواند اللهم ان ذالنون عبدک  
 و بنیک دعاک من ضار صاب و ناداک من بطن الحوت فانک قلت فاستجنا له و نجناه من النعم  
 و کنه لک نجی المؤمنین اللهم انی عبدک و ابن مملکتک یا صیبه بیدک ادعوک من ضار صابنی و اقول  
 كما قال یونس علیه السلام ان لا اله الا انت سبحانک انک انت الظالمین فاستجب لی كما استجب  
 لیونس و نجنی كما نجیت یونس علیه السلام فانک لا تخلف السیاد و انت علی کل شیء قیدر بالاجابة حیدر  
 یا ارحم الراحمین **الادراة** القادری هر که در صیاح در و اح بر حصار قادی در می مواظبت نماید  
 در عصمت حضرت حق سبحانه و تعالی بنهر با همه لواحق و توابع خود که باین پنج است آیه الکرسی بخواند  
 سوئی دست است بر مد بار دوم از پیش تا دست چپ بر مد بار سوم از پس خود بر مد بار چهارم  
 از فرق تا سر پائی بار پنجم بر همه تن بر مد پس هفت بار بخواند **حصنت** روحی و جسدی و اهلی و مالی  
 و مالک و حیب و ما اعطانا ربی من قران الله تعالی اقلها لا اله الا الله محمد رسول الله و مقلد  
 لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و رد الله الذین کفروا بغیظهم لم یالوا اخر اذ کف الله المؤمنون

۳۲۴

الغناء

القتال وكان الصدوق يا غزنا ويكصد ويأزده باريا باقی انت الباتة كويدني **استغفر** السهر وردی  
 هر که بر دیوار خانه این دعا بنویسد هزار بر که در آن خانه بیاید و از شر هر بلا مصون ماند بسم الله الرحمن الرحيم  
 اللهم يمشيد القوى ويأشيد المحال يا غزير ذلت بجزتك الكفى عن جميع خلقك يا حسن يا مجمل يا مفعل يا شيم  
 يا كريم يا لا اله الا انت در کتاب **استغفر** الشاد وكففة الصدور شتمت اگر خواهد که از خلق مستغف شود در خربت  
 از رسول علیه السلام که کند و را از غله پر کند تا هر در قیاس و نسیم خورده که بیارد بویا قدری کل میکند و یکشت  
 غله از کند و بر یکدوسه بار بر آن فاتحه کتاب و آیه الکرسی و اخلاص بخواند و آن شست در کند و اندازد  
 و سه کند و بر آن پر کاله بویا پوشد و مهر کند بوقت حاجت کشیدن غله دو رکعت نماز بکند ارد با وضو  
 همان بخواند که در تذکره و از فرزند و سوراخ بکند با همستی از و غله یکشت بقدرت الله غله هرگز کم نکند  
 و این را کمتر رسول الله صام میکند و تحقیق آزموده شده است **بکته** تپ کرم و سه دیبا بویا در سیاه دختر  
 نارسیده و نه کره زنده بر هر که در این دعا سه کان بار بخواند و در کردن و یا باز و آن مهموم بندد بسم  
 الرحمن الرحيم استغفیر الله الواحد الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفو احد استتم تپ فلان  
 بن فلان را باذن الله تعالی **بک** برای دفع تپ بر سه برک پد بنویسد اذل را در پیش اندازد و دوم  
 تا در آفتاب اندازد سیوم را در طب روان اندازد و کلمات مجرب است طاسویا این سویا  
 ابر حویب **بک** ابو دجانة الفزاری رضی الله عنه روزی ابو دجانة بخدمت رسول الله صلی الله  
 وسلم اندو شکایت کرد یا رسول الله چون تپ نمود و آزار مخالف از خانه من پدید می آید گاه  
 آواز چنگ و دف و گاه آواز نوحه و شیعه و گاه غلبه و بانک صعب و گاه آوازی و هیس و همول و  
 گاه آوازی چون غلبه و شوکر که با هم در افتند **بک** صلی الله علیه و سلم امیر المؤمنین عارضه عنده را  
 طلب کرد و گفت که من املاکنم دتو بنویس و ابو دجانة را بده تا در آن برد و بدهند که بریان رحمت  
 میدهند چون این حرزا امیر المؤمنین عارضه عنده نوشت و ویرا داد و او در خانه برد و بهناد غلبه

۳۲۵



در خانه پیدا آمد هم مثل آن بانک و لغوه برآمد با آواز فصیح میگفتند بسوختی مرا حوزا بود جان رضی الله عنه مثل من  
دلیل النبوة البیتق ایت بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول رب العالمین الی من طرق الدار من العمار و  
النذار و ساکنین الاطراف و اطراف بحیر اما بعد فان لنا و لکم فی الخلق سعة فان تک عاشقا مولعا و فاجرا متفهما  
اوراعی جن مبطلا هذا کتاب الله تبارک و تعالی میطق علینا و علیکم باقی انا کننا سنسبح ما کنتم تعملون و در  
یکتوبن ما تکر دن اترکوا منها صاحب کتابا و انطلقوا الی عبدة الاوثان و الی من یزعم ان الله  
الهاخر لا اله الا هو کل شیء ما تک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون تغیبون حم لا تمفرون حم عن فیرات اعداد الله  
و بلغت حجة الله و لا حول و لا قوة الا بالله فیکنفیکم الله و هو السميع العليم و حسب الله و نعم الوکیل و نعم المول و نعم النصیر  
کذا **اذا قرآنه** جلایا بچته خام آب روز یکشنبه بنویسد بر کردنش بندوبست شود بکرت اسم الله العظیم بسم الله  
الرحمن الرحیم حرزت و احترزت بعزة العزیز العليم بحق کبیر و بحق حم عنق و بحق یس و القرآن الحکیم الی الی الله  
بقصر الامور بزرگ مشوای خام کدام حضرت ملک العلام بزرگت و سفر کن که محمد رسول الله نیز سفر کرده است  
در روز یکشنبه پیش از آنکه آفتاب بر آید هفت تار ریسمان دختر ناریده بیارد و هفت گرد کند  
بر هر گردی این آینه بخواند مهیا خلقکم و مهیا نعیدکم و مهیا نخرجکم تارة اخرى و در گوش چپ آب سوراخ  
کند و این ریسمان در آن در کشد سه هفته همچین کند خام سه ساله دفع شود بکم الله تعالی دعونه  
در دهه و اما که بهار و باد های مخالف و مختلف و بختگیها و هر علیتها و فیران دوسه روز بخواند دفع شود  
و دعونه بسم الله الرحمن الرحیم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله بسم الله الرحمن الرحیم  
یا دایم بلا قنار و یا قائم بلا زوال و یا شیر بلا وزیر بسم الله الرحمن الرحیم یا مالک الملك یحیی من  
المهاکک و انت الباقی کل شیء ما تک بسم الله الرحمن الرحیم الله اکبر و انت لا تکبر الله اکبر و انت تصغر  
الله باقی و انت لا تبقی لا اله الا هو کل شیء ما تک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون آنچه هست شود  
خدا بزرگت تو بزرگ مشو بعت خدا و عظمت خدا و به بیت خداوند جل و علا بجلی دفع شود



۳۲۶  
۱

Marfat.com





پس بگوید تو بصری اللهم انشرف وانت انشرف و انت الكافي اللهم عانت وانت العانة ان در دو ضعف  
 مبدل کرد **فصل نوزدهم** در بیان اذکار و مناجات شیخ بابرکات علیهم الرحمة **برای** ای عزیز  
 اصل الله تعالی تا تک هر عبادت که فرض است آن مرحضت حتی را بر من فرض است و سبب و واسطه قرب آن درگاه  
 عبادت نوافل است پادشاه قول عز و کلامه صدق لا یزال العبد یقرب الی بالنوافل حتی اذا ارجبه فاذا <sup>حسبه</sup>  
 کنت لا سمعا و بصرا فبی یسمع و بی یبصر ای کنت لا سمعا حقا و مبصرا حقا فحق یسمع و حق یبصر **نظم** گویند بخاری که  
 ترجمه آن کنم کلمه ان تاب ما شیا انا ان تک هروله **نظم** که ذی النون مصری رفته الله عنه می گفت هیچ روز نمیکرد  
 که از حضرت حق نداد در رسد که ای بنده من انصاف نمیدهی که ترایا و میکنم و حال که در تو بیج <sup>حق</sup> ندارم  
 و تو مرا با چندین هزار حوائج فراموش میکنی و من ترا بجز دین خود نمیخوانم و تو بدرگاه دیگری میروی و من بلاه  
 از تو کردم و تو برکت معکفی و نعمتها حواس حس که بتو داده ام در غیر مصرف فرج میکنی باین عبارت که  
 لم تضع غیری و انت محفوف بخیری ای فرزند آدم چون فدا و قیامت حاضر ای چه کوی و چه عذر آری  
 که از **نظم** اولیاد و نیز در اجار است که مرده را تا قبر بواسطه ملک از حضرت عزت به تقاد سوال کنند  
 یکی از آن است که در زمانه عبیدی طهرت منظر الحلق سینین بل طهرت منظری ساعة و ان نظر حق قلبت  
 یعنی در تمام عمر معالجه نظیر و تصفیه قلب نکردی و تس علی بنا اسولة البوار **قال** ابن علی السلام من الذامه و  
 نثر المعذرة حين يحضر الموت **نظم** بیستی همین است جان برادر که اوقات ضایع مکن تا تو <sup>توانی</sup>  
 و البته الفتوی مشایخ است علیه الرحمه که دل قایمه و غافل را دل توان گفت **نظم** دل کی نظریست  
 ربانا خانه دیو را چه دل خوالا و طهارت و صفای دل بجز ازاله احلاق ذمیمه حاصل نیاید **نظم**  
 نفس و دل و روح تا نکر در یکی اصل نشود ذکر ذاکر و مذکور و مراد از دل نه آن گوشت پاره است  
 که در پهلو چسبیده است به آن جمله حیوانات را بود بلکه مراد از دل لطیفه است که جامع هر ارملک و ملکوت است  
 و حاصل اختیار غیب است و شهادة **نظم** مغز با علم تر خشک بر چه میخواهد دل کجا است که آن جامع هر خشک است

۳۲۹

داین گوشت باره محل نصرت و تدبیر آن لطیف است و این لطیفه از دو ارج نفس و روح ناطقه متولد شده  
 است و او را بجهت شاکت عارض با ما در نفس مشایخ است و بجهت مجاست اصحاب یا پدر روح موافقت که او از  
**الملوک فی وصال** رسول الله صلی الله علیه و آله ای علی پنج چیز دل را سخت گرداند چون دل سخت نمرد قریب  
 بعصیان و کفر رسید عیاذ الله عنهما اول کنه بر کنه کردن دوم طعام بر طعام خوردن یعنی بر سر  
 سیوم ظلم کردن بر خلق خدا چهارم تا جگر کردن اوقات نماز با بیخوردن و آشامیدن و غیر آن بی نیست  
 در **کتب** بصوف مذکور است که عمارت دل بجز مراقبه صلاح نپذیرد و مراقبه بر دو نوع است یکی مراقبه  
 عوام که عبارت است ازین اطلاع العبد اطلاع الحق سبحانه و تعالی **نظم** دل عرش اعظم است بکن خالی از بتان  
 بیت المقدس است بکن جانی بتگری او دیگر مراقبه خواص که عبارت است ازین که دل مالک بظلمت مذکور و  
 هیت حضرت غفور مملو شود بد باند بختی که تلفظ الفاظ اسما عظام هم محل حضور باشد ازین بی است  
 که گفته اند ذکر اللسان تعلقه و ذکر القلب و سوسه که حاجت بذكر لسان و قلب نماید **پت** چون نماید  
 در دل از اغیار نام برده از محبوب بر خیزد تمام **دو** دیگری میفایه **شوی** در نظم هیچ جملها نماید حتی چو عیان  
 کشت مجادی نماید **بنی** که گفته اند طریقت دو کام است از بوی کل چه سودم که از کام است **ار** پس گفته اند دو  
 کام است هر که اقدمی است بلکه از یک نفس پیش نیست هر که ادمی است **ر** بیکر دموری دعای سحر که همایش  
 ایند سلیمان کر **چ** چنین گفت یکمغ زیرک بد **و** سلیمان خود آید ولی جانی گواهی عزیز کوی سعادت از  
 میدان دنیا که برود که نعمت روزگار خدمت نماید ار را غنیمت دارد و نعمت خداوند تعالی تخم غدا از  
 و حسرت سازد و در ایام کام الاوغه جوانا طاعت پروردگار را آورد خود سازد و از روز در ماند  
 بنیدش و از فضیلت و گرفتاری روز قیامت یاد آرد و بر دولت و عمر بیخ روزه اعتماد کنند و در عار  
 و صحبت اهل صلاح غنیمت شمرد و از احوال پیشینان عبرت گیرد و در صد حضرت مهدیت را که در هر دو  
 برای خود فضل او دستگیر نیست بهیچ حال فرو نکند از دو از تحصیل مملکت پناایت و سلطنت پناایت

۳۳۰



که آن بادشاه آنوقت است محقق جیفه کینه مکه را امر دارنا امروز بازماند تا فردا عقاب و عقوبت کند که حقیقت  
چون باد در گذارد و چون خواب ناپایدار است **رباعی** ای در اول آشنای یافته **و** آخر از غفلت جدا  
یافته **۶** هر نفس ز انفاس عمرت کو هریت **سوی** حق هر ذره تو ره بریت **۷** روز بازاری چنین آراسته  
تو زیان خویش را برخواسته **۸** نامرادی او مرادی اینجهان **۹** تا بجنب بگذرد دور یکرمان **۱۰** زانکه هر چیزی که آن  
باینده نیت **۱۱** هر که دل بند برود دل زنده نیت **۱۲** هر چه آنرا پایدار می کند **۱۳** بکجوی نیز در اگر چه عالم است  
**وصایا** تقدیر و وصیت دیگر آنست که در احوال خلوت و اوقات انقطاع در اختلاط بر خلق کشاید و راه  
آمد و شدم دم بنیارت و بهتر است که در و نظر کند با مبدء احوال رسول الله صلی الله علیه و سلم که چون در غار حرا  
از خلق فرار می نمود و با کسی صحبت می نداشت پس ای طالب هر گاه که کسی بدر خلوت تو آید و وقت مقتضی  
ملاقات نباشد و اختلاط منفی غم حال تو باشد چند آنکه شیطان وسوسه کند که این شخص از آن قبلی است  
که اگر با مدارا کنی ترا در روش از روی نفع باشد و اگر منع کنی ضرر رسد و اگر متنبه نگردی و ساجده  
کنی این باب مفتوح گردد و اوقات ضایع شود و از خدمت خالق بخدمت خلق مبتلا شوی و بعضی عارفان گفته اند  
هر که حضرت حق با اختیار بنبرد خدای را با اضطرار **بند** در **تذکره** الاولیاء مذکور است یکی پیش حضرت  
سلطان یازید می آمد و عرض کرد که مرا چیزی آموزان تا بسبب رستگاری من بود گفت دو حرف یاد کنی از  
علم و حدیثت پس گفت بدان که حق بر من مطلع است و هر چه میگویم می بیند **بند** باش یا هر نفس ز اهل شعور  
که بغفلت گذشت یا بخشور **بند** بدان که حق از عمل تو پانیا ز است **بند** نقلت که جو نا پیش عبد الله  
این مبارک بیاید و گفت مرا وصیت کن گفت حق را نهدار گفت تفسیر این چیست گفت همیشه چنان باش  
که گویی خدایا اینی اگر تو او را منی پنه او ترا می پنداین وصیت کا نه است هم برای ترک معاصی و هم  
برای ذکر و حضور موجب جلا **بند** هر چه کردی در بهمان **بند** آشکار **بند** پوشیده ز علم کرد کار **بند** کر تو  
کاری میکنی در قهچاه **بند** مطلع بنهر بران علم **بند** آنچه خواهی کرد بعد از ما **بند** این زمان او راهی دانند خدا

۱  
سور

**قصہ** کہ جنید علیہ الرحمۃ مریدی دہشت کو اور ازہمہ مریدان عزیز تر داشتند و دیگر مریدان را عزت می آید بیخ بجز  
 دہشت و گفت فهم این کس ازہمہ شما زیادہ است و ما را نظر بر معنی است نہ بر صورت ہمیشہ تا شما را از حال آن  
 امتحان میکنم پس فرمود بہت مرید اتا ہر یک مرغی بیارند پس ہر یک فرمود کہ جای زنج کردہ بیارید  
 کہ بچس نہ بندہ ہر چند گذشتند مگر آن مرید کہ گشت جنید گفت تو جو انکس گفت شیخ فرمودند کہ جاس  
 بکنس کہ بچس نہ بند من ہر جا کہ رفتم حضرت حق جل و علا میدید شیخ گفت دید کہ ہم این چگونہ است پس ہر استغفار  
 کردند از غفلت خود کذا فی التذکرۃ **الاولی** فی المدارک روی عن یحیی ابن معاذ رضی اللہ عنہ من ستر من النور  
 ذنوبہ و ابدانہ لمن لا یخفی علیہ خافیۃ فقد جعلہا امون النظارین الیہ و ہومن امارات التفاق فی **رحمۃ**  
 الملوک نقلت از سہیل بن عبد الستری رحمہ اللہ علیہ گفت سہ سال بودم و خال من محمد بن سوار شہبہ آباد  
 کردی و من برخاستی و او را دیدی کہ چو میکند روزی مرا گفت ای سہیل آن خدا را یاد کن کہ ترا از دیدہ است  
 گفتم چگونہ یاد کنم گفت ہر گاہ کہ از خواب بیدار شوی سہ بار در دل خود بگو کہ خدا با من بہت و مرا می بیند  
 چنانکہ زبان سوکت کند گفت چند شب سہ بار گفتم و او را خبر کردم گفت بعد از آن ہر شب ہفت بار  
 بگو بعد از چند روز فرمود کہ ہر شب پانزدہ بار بگو بعد از چند روز حلاوت در دل من پیدا شد و خاطر  
 از صحبت خلق متنفر نشد و بوقت خلوت بہتر تمام بکنت فرستادند تریدم کہ بسبب صحبت کودکان خاطر  
 پریشان نہ شود پدید را گفتم کہ معلم را بگو کہ ہر روز یک ساعت مرا تعلیم کند بگذارد چون سہتی کہ فتم و باز گشتی و با  
 خلوت بزرگ مشغول گشتی چون شش سالہ شدم قرآن یاد گرفتم و روزہ داشتمی و چون سیزدہ سالہ شدم مرا  
 مشکلی افتاد از مادر و پدر در خجست کردم تا بہ بصرہ فرستادند از علماء پرسیدم جواب شنای یافتم و  
 بعد از آن رفتم دارہمہ بن عبد اللہ عبادا ناما پرسیدم جواب شنای یافتم در صحبت او یاندم و آئینہ دل را  
 بسختیهای او روشن کردم و ادا بطلانیت از و کب کردم پس شہر خویش باز آمدم و ہر سال بگردم  
 جو فریدم و اسس میکردم تا سالی دیگر از اوقات میکردم تا بہت سال بدین نوع بسر می بردم و عن علی رضی اللہ عنہ

۳۳۲

لا راحة في الدنيا الا بثلاثة اشياء ذكر الرحمن وتلاوة القرآن وتقاء الاخوال **انما يذكر كفتن**  
 انت كبا طهارت مستقبل قبله بجای نوم مربع نشینند و چشم پوشند و دل از خیالات فاسده پاک کند و  
 بزرگ شغول شود که خداوند تعالی هر عبادت را حدی بنماید و ذکر را بلفظ کثرت یاد کرده اشارت  
 برین است که در همه اوقات او را یاد کند و از یاد او غافل نباشد چنانچه قرآن مجید بدان خبر میدهد  
 يا ايها الذين امنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا اي على الدوام بالسته والاعلان بالاعتود والقيام في كل وقت من  
 الاوان في العشاء والعمران **نظم** بايد که کنی و رد خویش بیکه و گاه گفتن لا اله الا الله پس ای  
 مومن کم از غمگ سبانش که در باب او رسول علیه السلام میفرماید لا تقبلوا الضمعة فانها كيرة التبيح  
 پسیدند با رسول استبیح او چیست فرمود که میگوید سبحان المعبود في الحج البجار پس بدان که هفت  
 زمین و هفت آسمان و آنچه موجود است میان ایشان همه در ذکر حق هستند گویان **کما قال الصدوق** و ان  
 من شئ الا يستبح بحجده **نظم** چیزی که بشهر در جهان آن چیز گویند ذکر تو استبیح گویان عالمی نامی بود خواهی  
 و آرام و قرار درهما بندگرت تقا بود چنانچه میفرماید الا بذکر الله تطمئن القلوب **نظم** هر کجا هستی که از  
 زمین روید و حده لاشهر یک که گویند بدان ای عزیز اصل الله تعالی شاک میگوید بنده ضعیف  
**نظم** این تالیف که شکر خدا مقابل هر نفعی از نعمت او دارین بر بنده واجب است **کما قال الصدوق**  
 ان شکر الایة و شکر کفین سبب زیادت شدن آن نعمت است **کما قال الصدوق** و لیس شکر کم لا یزیدکم  
 و لیس کمزرت ان عذای الشکر الایة **نظم** شکر نعمت را کمال میدهد عافلانرا کوششها میدهد  
 بنا برین فقیر کاتب الحروف الفاضلی چند در باب شکر جمع کرده پس باینه بکلمه شکر شاید هر مسلم را که توست  
 مسباح و روح مبارک این الفاظ بر زبان راند امید که از جمله شکران شمار کرده شود بسم الله  
 الرحمن الرحیم الحمد لله على الامان من الكفر والشرك والطغيان الحمد لله على الايمان الحمد لله على السلام  
 الحمد لله على القرآن الحمد لله على الذکر ان الحمد لله على ما جعلنا من امته محمد بن النبی آخر الزمان الحمد لله

۳۳۳  
 ۳۳۳

علی الصلوة والغزاة الحمد لله علی حسن الصباح و الحمد لله علی حسن المساء و الحمد لله علی حسن المبيت الحمد لله علی کل نعمه  
 انهم علینا فی الاخرة و الدنيا الحمد لله علی کل حال الحمد لله الحمد لله سبحان الله و الحمد لله رب العالمین  
 اصحبت فی جوار الله یکبار در وقت روز و در وقت شب اسیت فی جوار الله کوی و مبتدی رات یه  
 که باقوت تمام ذکر کوی و یا باین پنج که فقیر مؤلف را از بزرگ اسنت که مربع نشیند و رک کیموس را  
 بنز انکت و انکت دیگر که متصل زت بگیرد و زبان را با کام بقوت تمام بجفت مذودم با بند کند و در  
 اوان حبس نفس تصور کند الله ہی الله شاطری الله معی تا مقداری که بتواند بعد دم را را کند باز چینی کند  
 انش الله تعالی اعداد انفاس قطع خواطر دست دهد و این ذکر را حبس انفاس نام کنند فی **رساله** واحد  
 من الاکابر ذکر باس انفاس دمی که پیر دن رود یا الله تصور کند دمی که در دن رود هو تصور کند  
**طریق** دیگر الله مخدوم بالابکشد تا تا رک سر برساند بعد الله مخدوم فرود دم بدل رساند انش الله تعالی  
 تا مدت کشش راه عجایبات و غزایات پند هذرایت فی رساله واحد و **طریق** دیگر دمی که پیر دن رود  
 لا اله تصور کند دمی که در دن رود لا اله تصور کند همین منظر ذکر باشد که اول و آخر در دست بار  
 و هر یک این طریق را قدر یکصد بار و اگر زیاده بگوید خیرتر باشد و لیکن پیش از مشغول شدن به مشغول که موفق  
 شود به بار بگوید اللهم ارزقنی قلباً تقیاً و من الکفر و الشک و النفاق بریاً **طریق** دیگر موی در دن  
 هو برون هی داین طریق ذکر قلب است و ذکر آن بر دو نوع است یا بجه یا بخیر و ادنی اختصار است که  
 خود شود و از انف ذکر گفتن از بدع و محرمات است و این در سلسله مهدویه شایع است هدییم  
 و در فقه علی اتباع السنه بمنه و کرمه ذکر او در در حله مهود کند ارد پس جانب کتف رت روی آورده  
 تا کوی و جانب چپ رو آورده هو کویان سر نکون کرده در خود هر کوی بیله برین سندی ذکر کوی فاین  
 عظیم از عمل معلوم خواهد شد که این عمل خاصه پیرماست حضرت قطب العالم عوث الصمد لا میران سید محی الدین  
 کیلان زحمه الله علیه **ذکر الضرب** طریق ذکر الضرب در یا بجه مهود کند ارد سر نکون کرده حق توی

۳۳۳

کیلان

کویان بعد از شستن دست با آب و سرخ دم برآورده و در است آمدن متصل از اینجا حق کویان در خود ضرب کند باز از سر کرده  
 بیایلی برین سند مواظبت کند در اندک مدت ذوق و شوق روی خواهد نمود **ذکر مدور املق** طریق  
 ذکر مدور املق در یا بطلب معهود نکند و سر را از کتف چپ لاله کویان بکتف رت رساند اینجا  
 سر را گردانیده و زنجیر را از جیب آورده الا الله کویان ضرب کند بیایلی برین غلط کند فایده عظیم است از  
 کتب معلوم خواهد شد این ذکر خاصه بند که حضرت شیخ یضه الدین محمود چراغ دهلی است و این ترا از مردان  
 عیب رسیده است **طریق** ذکر قلندریه طریق ذکر قلندریه در یا بطلب معهود نکند و در یا حسن میان دو  
 زانو و یا حسین بزلف و یا فاطمه بر کتف چپ و یا علی بر کتف رت و یا محمد کویان بر خود ضرب کند  
 باز از سر کرده مواظبت این ذکر ارواح مقدسه ایشان حاضر آیند ادا و کتبه و طالب را مطلوب رسانند  
 و این ذکر را پنج تن هم می نامند **ذکر** مقدس طریق در یا بطلب معهود نکند و در یا کتف چپ الله کویان  
 سر را بکتف رت رساند از اینجا اکرم کویان بر پهلوی چپ ضرب کند و بهرین طریق سبحان الله و الحمد  
 لله یکی رت و سه کت اضم رساند باز از سر کرده مواظبت کند دریافت این ذکر از عمل معلوم خواهد شد  
 و بعضی مشایخ بعد از نماز صبح و بعضی بعد از غنق و بعضی وقت صبح این ذکر را مواظبت نموده اند و مرتبه  
 کبریائی و مرتبه تقدیس یافته اند و مدوح خلایق افاق گشته اند **ذکر** بودله در یا بدروزانو نشینند  
 و هر دو دست مشت بسته با یکدیگر هوا برده و از کند باز از اینجا هر دو دست مشت بسته هوا برده  
 تصور کند که آنچه درون سوی العبد بود بیرون کشیدم و از غیر حق انقطاع کردم و در حال انبساط چون از  
 هم است بسته بدین آرد تصور کند که انوار الهی و اسماء ربانی از هوا بهیوت گرفته بدل انداختم حق را  
 اطلاق مطلق ثابت کردم **ذکر** حدادی طریق ذکر حدادی در یا بدروزانو نشینند هر دو دست  
 بر زمین ببرد و دست پیوسته جانب آسمان دراز کرده و دوزانو شده لاله کویان چون باز این  
 نگاه خود باز آید هر دو کتف دست بسته بر سرین الا الله ضرب کند بهرین طریق ذکر بیایلی کند **ذکر**

۵۳  
 ۳۳  
 ۳۳

بخند و لا عداز عمل روی خوب بود و فی **است** الطالبین للشیخ جمال الدین تمایزی رحمه الله علیه نقل من رساله  
 الرب المجید کنج مشک حضرت شیخ زید رحمه الله علیه بایه که طالب حد بعض اوقات بیاورد آن مدور بنشیند  
 و ذکر هر کویید و انتقال از ذکر یزدکری بدین طریق کند اول تجدید توبه کند و بگوید اللهم انما اعوذ بک من الاله  
 یک شیئا الخ بعده یکبار سید الاستغفار بگوید بعد درود بر پیغمبر علیه السلام فرستد بعد کلمه نغی و اثبات لا اله  
 الا الله شروع کند مقدار صد بار بعد اثبات الا الله صد بار بعد هاء الله اشباع کند چنانچه الله هویدا  
 شود همان مقدار یا زیاد بعد اسم ذات الله مقدار صد بار بگوید بعد درود کویید بعد سه کرات باند  
 کلمه طیب بگوید و بعد چندان کند که تمام دم در دست کشیدن مستوفی شود الی هذا کلامه و کاه بتلاوت اشتغال کند و  
 کاه بگذارد آن نوافل و کاه کاه بارعیه و مناجات مشایخ بابرکات علیهم الرحمه غرض آنکه سایر دروید ایر باند میان  
 انواع شغل خصوصاً در شب و صبحگاه با الفاظ دردناک مشایخ بوقت رفت قلب و حضور خاطر که نفع بسیار حاصل  
 شود **است** و تقدس **مناجات** آن بنواد است حضرت نعمان بن ثابت رحمه الله تعالی علیه **اللهی لا اله الا الله** فارجو  
 علی من لا یرحم له سواک **اللهی عبدک العاصی اتاکا** مقراً بالذنوب و قد دعاک **وان تغفر فانت لذاک اهل وان**  
**تظرد من یرحم سواک** تجاوز عن سواک ضعیف قد جفاک **فجادک یا یا یرجو ارضاک** فان یک یا میمن قد عصاک  
**فلم یسجد لمعبود سواک** **اللهی تب عن کل المعاصی** باخلاص الرجا مع الخلاص **اعثنی یا عیاش المستغین**  
**بفلسک یوم یؤخذ بالنواصی** **اللهی انت ذو فضل ومن** **وانی ذو خطایا فاعف عنی** و وطنی فیک یا  
**ربی جیل** **فحقق یا اللهی حسن ظنی** **در اورد** امام محمد غزالی رحمه الله آورده است که در زمان رفتن این دعاء  
 بسیار خواند یا من لا یتحاج الالبیان و التفسیر الخ و دعا کردن در اوقات و مقامات استجاب غنیمت شمار  
 چنان در میان اذان و اقامت که فرموده است پیغمبر علیه السلام برای علی رضی الله عنه ای علی لازم گیر تردع  
 کردن میان اذان و اقامت که بدست در آن وقت رد کرده میشود و پس از ادا هر فریضه دعاء استجاب است  
 کذا **ان صلوة** مسعودی که فرموده است **پیغمبر** علیه السلام اذا فرغ المؤمن من الصلوة ولم یستعمل بالدعاء یقول **الله**

۳۳۶

يا ارحم الراحمين الذي استغنى عن خذ واصلونه واضربوا على وجهه كما ان **الغفار** يا ارحم الراحمين  
 كثر دعائه جمع كونه بسبب ما يذكر بعد نماز فريضة دست استاده کرده این دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحيم  
 اللهم صل على محمد وآل اجمعين يا من لا يحتاج الى التوسل ويعلم ما في الصغر وما يمنه على كل شيء قدير وكل حمد وثناء  
 جدير بشانك باسمك البكر ولو جحك المنير ان تبخسنا من عذاب العير وتصرف عنا شر اجم الفقيه وتصل على محمد  
 وآل النبي المير اللهم انصر من نصر الدين واخذل من خذل الدين واستغفل الظالمين واخرجنا من بينهم سالين  
 وادخلنا الجنة بسلام آمين اللهم اصلح من كان صلاحه صلاح المسلمين واهلك من كان فساد فساد المسلمين  
 ربنا وتقبل دعائنا ربنا اغفر لنا ولوالدينا وللمؤمنين وصل على خير خلقه محمد وآل اجمعين يا ارحم الراحمين  
 ليكن اداب دعا كنم دار و دنی **مفتاح** ايجنان اداب دعا را اینست که دست برای دعا برداشته باشی  
 بقدری که موی بغل در نظر آید و در **مفتاح** میگوید که دست چندان بردارد که برابر سینه باشد و پا ادب  
 یعنی و هوشن بخوداری و جب و رت نه نگری و در دل بهوده نیندیش و دست بازی مکنه و جای دیگر نظر  
 بکنه چشم پیش و یاد در جو اداری که قبله اهل الدعا است و واقع است دهد و دست تا آرنج برهنه کنه و آواز  
 بلند کنه و آواز چون زاری کنه که وقت دعا آواز بلند برداشته معصیت است و در دعا الحاج بسیار  
 که حق تعالی حاج کردن را بسیار دوست دارد و چون تو در وقت دعا کردن کاری کنی که حضرت حق تعالی  
 از آن است عینه آرد تو که یا با چیزی که دوست میداری **باب** دعا استجاب دعا دعا ال خفاء  
 و رفوع بصوت بدعه **باب** الهدایه الا ان الضیاح دعا دعا مکره و عن البهری رضی الله عنه  
 الفرق بین دعوه است و العلیانیه سبحون درجه **باب** الذکر الجهر والدعا بخصوصه افضل فی الاسرار  
 لانه اقرب الی الاجابة و کذا قال الله **باب** اذنادی ربم نناد خفیا و تم من استجب الاسرار بالاکستمازه و  
 التایین فی الفاتحه اتفاقا لانه دعا و تضرع و یخفی فورد **باب** استعجال ادعوا ربکم تضرعاً و خفیه انه لا یجب  
 للمقیدین که **باب** العلمای المطا و وزن ما اسروا به فی کل شیء سمن الدعاء و غیره عن ابن جریر الرضین

ع سوس

اسواتهم بالعمار **دعوت** الضیاع فی الدعاء مکرر و بجهت **دعوت** علیه السلام انکم لاتتقون اصم ولا غیبا و انما  
سعیاً قریباً و هو حکم اینها کنتم کذا **للمارک** و قال الله تعالی اذ نادى دعارته بذار خفياً **سیر** الم یطلع  
کذا **سیر** الوضیة ای دعاء دعارته کما هو المامور و هو ابعد من الریاء و اقرب الی الصفا کذا  
نراه خفياً انما اخفی الدعاء لان لا یخالط الریاء لان الدعاء انخفی اخلص الدعاء و اقوی الرجا کذا فی السیر  
**المره** لان اجود الایضاً شیطان **سیر** الله تعالی لان الاخذ انشد احساناً ای خضوعاً و اکثر اخلا  
کذا **سیر** و لهذا یخفی ارضیه اجازة و ارضیه الفاتحة **سیر** ان معدون یاکبازی مقته  
وقت شیخ سعدی شیرازی قدس الله سره الغریز و رحمه الله علیه **سیر** بر خیره ندادرده ای مرع  
کال خفته غریزان را از خواب برانگیز **سیر** هر ما بر عمت بر زبان مشود ای دوست کرد دولت دین  
با صبح دلاویز کو احمد پنجه کو ملک سلیمان کو بیت سکنه کو حاتم زریز کو یوسف کفانه کو  
مصر کرشوق زینبی را با حسن دلاویز **سیر** فی شاه جهان ماندونی خانه نه بنیاد **سیر** فی پیر جوان ماندونی  
نوخیز **سیر** فی زاهدین ماندونی فاسق دنیا **سیر** فی تاربی می ماندونی عابد نسیب **سیر** فی باغ چین  
فی غفل بلبل **سیر** فی رونق گل ماندونی خار و سهرتیز **سیر** از جرم پشیمان شود از کرده **سیر** سلاست  
هر دم از دیده خو زریز **سیر** یاران عمر رفتند کمون نوبت باشد **سیر** باید ز عمل پسته خون آبه جگر روز کرد  
دین خواهی ای سعدی شیراز **سیر** از اخضا انکذرو از نهی بر پریش **سیر** وقت سحر نیز بگو اند  
ان معدون به نیکنامی قطب رقت شیخ تمای علیه الرحمه **سیر** بکما ذکر تو گویم که تو باکی و صدای **سیر**  
ره که توان ره تمای **سیر** همه در کاه تو جویم همه از فضل تو جویم **سیر** همه توحید تو گویم که توحید سراسر است  
تو خداوندی منی و خداوندی ری **سیر** تو خداوند زمینی تو خداوند نهایی **سیر** تو زنی جفت بخوی تو خور و  
خفت نخوای **سیر** احدی پازن جفت ملکاکام روای **سیر** نه نیازت بولادت نه بغزند تو حاجت  
تو جلیل الجبروتی تو امیر الامرائی **سیر** تو علیمی تو حکیمی تو خیری تو کبری **سیر** تو وسیع تو بصیری **سیر** ملک العرش **سیر**

۱۳۳

Marfat.com



توبه طلبی تو گریبی تو قیدی تو حکیمی **توبه آرزو** فضل تو سزاوار خدای **بری** از ریح نیازی بری از بیم که از بی  
 بری از صورت زکی بری از عیب خطای **همه** را عیب تو پوش همه را عیب تو دانی **همه** را رزق رساند که تو با خود  
 عطای **نتوان** وصف تو گفتن که تو در وصف کنجی **نتوان** منم تو کردن که تو در فهم نیایی **بنود** خلق تو بود  
 بنود خلق تو باشی **نه** بجستی **نه** بگردی **نه** بجایی **نه** سپهری **نه** کوکب **نه** نجومی **نه** جواهر **نه** مکان **نه** منازل **نه**  
 ششینی **نه** بیای **احدی** لیس کشی **صدی** لیس کشدی **لمن** الملك تو کوئی که مرا ورتو برای لب و دندان  
 تنای **همه** توحید تو گویند **مرا** از نشش دوزخ بود آن روز **رمانی** **مرا** میداین بزرگوار حضرت شیخ  
 فریدالدین عطار رحمه الله العفار **باز** شاه جرم ما را در گذار **ما** کنه کاریم تو امر ز کار **تو** نیکو کار  
 و ما به کرده ام **جرم** با اندازه بچ کرده ام **دایما** در بند عصیان بوده ام **هم** قرین نفس و شیطان  
 بوده ام **اسا** به درنق و عصیان بوده ایم **آخر** از کرده پشیمان گشته ایم **بیکه** نکذنت بر اساعتی **با**  
**۳۳۹**  
**۳۳۹**  
 حضوری دل مکرم طاعتی **روز** و شب اندر معاصی بوده ایم **غافل** از امر و نواهی بوده ایم **بر** در آمد  
 بنده بگرگفته **آبروی** خود و عصیان ریخته **مغفرت** دارد امید از بهر تو **زانکه** خود فرموده لا تقظوا  
 بک الطایب تو با پایان بود **تا** امید از رحمت شیطان بود **نفس** و شیطان زدگرم راهی **رحمت**  
 باشد نفاعت خواهی **چشم** دارم که پاک کنی **پس** زان که از جهان خالم کنی **اندر** اندم از بدن  
 جانم بری **که** جهان با نور ایمانم بری **مردان** با جابت آن سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء  
 آن محبوب ریاستی **شیخ** الهردا **شیخ** عبدالقادر جیلانی رحمه الله علیه **نمیدانم** که با من آخر کار چه خواهد کرد  
 آن سلطان جبار **بیاتما** جمله شب کریم زین غم **که** افتادیم در وادی خونخوار **ب** صدیق را از پل  
 نیازی **چو** ز زیتقان سید کردند رخسار **بیا** ز ندیق راهم بر و لطفش **از** تجانه بصدر صفت **بیار** اگر  
 لطفش کردی دستگیری **ندی** جاوید کار می رشوار **ای** آنکه همیشه یک زانو کسی **هر** کس کسی دارد ما را  
 و کسی **هر** کس کسی نالد نالد ز غم خویش **من** بیش که نامم که مرا خبر تو ذکر میت **در** رحمت خود بین مبین

سوئی گنہ ما با برزگناه از سر تا خن با یم کردم سن از یسوی از من همی سوزد آن تو کین خدای که لاین تو بوده است  
 لا تقنطوا هذا یا نو مید کی شوم کینه بجز تو نیست مرا کو کجا روم **منه المناجاة** من مقالات احقر الطلاب  
**جامع** هذا الكتاب محمد سعید حسام الدین بن حبیب الله العلوی العولایی با والقادری حسام بن مرتین  
 للسلسلة الصوفیة القادرية رضی الله تعالی عنه وعن سائر مشتملهم ومجیدیم الیوم الدین مع المسلمین اجمعین  
**ساجد** یا الهیه کات شا جید لانا بهم عاقبتم را بجزیر کردلانا ز من همین که در او هو اطلب کردم بگویم  
 متبع رضا خویش کردلانا اگر جرم همه عمر این حسام چون کوه است بیاد مغفرت خود چو کوه کردلانا امور  
 هر دو جهان این ضعیف بسته شده بکن فتوح تو از ابران که بتواند ز راه شهوت راندک زنده  
 اگر چشم و بیک قبله دل من تو حق سجده بهر آنچه فتوح و بخوری که کرد ماضی شد زمان حال مرا فقیر  
 بکفایت کردلانا بکب معصیت حق ز صد بکشد شتم طفیل نام محمد از ان نه برسان بگاه قطب الاقطاب شیخ  
 محیی الدین ز بند چاه طبیعت خلاص کردلانا دل بنده سعید از حضور مرده شده باب ذکر خود را  
 تو زنده کردلانا اگر چه کا ذیم در اتباع اهل الله ولی جو مخلص شام ز شان خسر کردلانا یا الهیه الجانه  
 اهل السلام ختم کار بعین الیقین کردلانا حاضران هر همه آمد ادب این کینه که آنچه دار با دار در ازنا  
**فصل** در بیان روایات و نقیبات نوادر **فصل** فی اخبار الابرار الانبیاء علیهم السلام  
 بگذر عمر آدم علیه السلام سیصد و سه و شصت سال بود و عمر نوح علیه السلام یکصد و پنجاه سال کم بود و عمر ابراهیم  
 علیه السلام یکصد و هفتاد سال بود و عمر اسماعیل علیه السلام صد و سه سال بود و عمر اسحاق علیه السلام یکصد  
 و سی سال بود و عمر یعقوب علیه السلام یکصد و چهل و شصت سال بود و عمر یوسف علیه السلام یکصد و پانزده  
 سال بود و عمر موسی علیه السلام یکصد و هفتاد و شصت سال بود و عمر داود علیه السلام صد و هفتاد و شصت سال بود  
 و عمر سلیمان علیه السلام صد و هشتاد و شصت سال بود و عمر زکریا علیه السلام صد و هشتاد و شصت سال بود و عمر یحیی علیه السلام  
 هشتاد و شصت سال بود و عمر عیسی علیه السلام دویست و چار سال بود و عمر صالح علیه السلام صد و هشتاد و شصت سال بود

دهم بود علیه السلام دو بیت و شصت سال بود و عمر محمد علیه الصلوة والسلام  
 شصت و سه سال بود **و بعد از آن** جبرئیل علیه السلام پیش ایشان بگذاخت علی آدم علیه السلام سه و سه بار و علی نوح  
 علیه السلام بت و نه بار و علی ابراهیم علیه السلام نه بار و علی یعقوب علیه السلام پنجاه و هفت بار و علی یوسف علیه السلام  
 شصت و نه بار و علی داود علیه السلام هفتاد بار و علی سلیمان علیه السلام هشتاد بار و علی اسماعیل علیه السلام یازده بار  
 و علی اسحاق علیه السلام نه بار و علی صالح علیه السلام هفتاد بار و علی هود علیه السلام صد بار و علی موسی علیه السلام صد بار  
 و علی عیسی علیه السلام صد و دو بار و علی محمد علیه السلام ده هزار بار **و کس** و فات آدم علیه السلام فی کثر **الاسرار**  
 میگویند بود و فات آدم علیه السلام در آن روز جمعه در ساعتی که آفریده شده بود و کشیده شده بود از بهشت و آن  
 ششمی از شمال بود و در فون کنت در غار ابوقیس بود در آن مکان تا وقت طوفان پس در طوفان کشید  
 او را نوح علیه السلام و انما خفت در تابوت و بر داشت با خود در کشتی چون آب دور شد و زمین ظاهر گشت باز در آن  
 مکان دفن کرده آن نوح علیه السلام **قطعه** ده یا رب شت اند قطع ما یو بکر و عمر و علی و عثمان **عجده** طلعت زبیر یو  
 سعادت و سعید و عبد الرحمن حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه شب شنبه هجرت دوم چهارم اول و فات نبوت  
 در آن شب سال و سه سالیکه امیر المؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه صبح چارشنبه هجرت و ششم ذی الحجه ابولولو غلام میفره  
 او را کار در دو غره محرم روز یکشنبه و فات یافت عمرش نیز شصت و سه ساله بود امیر المؤمنین عثمان  
 رضی الله عنه مردی از اهل مصر اسور نام او را شنبه کرد شب شنبه در بقیع مدفون گشت و کشته شریف او  
 هشتاد و هفت سال بود امیر المؤمنین عاکرم الله وجهه صبح جمعه هجرت هم رمضان در سال هجرت از بهرت **عجده**  
 بن یحیی او را شهید کرد و بعد از سه شنبه ازین دار محنت بدار رحمت فرامید در وقت سحر در محنت کویض  
 قریب کوفه است مدفون گشته و سه شریف او شصت و سه سال بود و بعضی گویند پنج و شصت سال بود و گویند  
 پنجاه و هفت سال بود و گویند پنجاه و هفت سال بود و حضرت طلحه رضی الله عنه پسر عبد الله در سنه و شصت  
 و چهار سالگی در سال هجرت در وقت هجرت کشته شد و حضرت زبیر پسر عوام رضی الله عنه

۳۲۱

در سنه شصت و چهار سال که در سال سی و هشتم از هجرت وفات یافت در زمین بصره در وادی سباع  
مدفون گشت بعد از آن اورا به بصره نقل کردند حضرت ابو عبیده پس عام بن عبد الله این امر را در سن  
پنجاه و هفت سالگی در سال نهم از هجرت وفات یافت در موضع که اورا از دن گویند حضرت سعد  
ابا وقاص در سن هفتاد و دو سال که در سال پنجاه و پنجم از هجرت بعد ازین نه کس وفات یافت  
در بقیع مدفون گشته حضرت سعید پس زید از قدامه سلیمان است در سال نه هفتاد و یک سال پنجاه  
و یکم از هجرت وفات یافت و در بقیع مدفون گشت و در کتاب **الانوار** شافع رضی الله عنه  
تصریح کرده است که مدت خلافت سی و سه سال است بدین پنج مدت خلافت حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه  
دو سال و سه ماه و نه شب بود مدت خلافت عمر رضی الله عنه ده سال و شش ماه و پنج شب بود مدت  
خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه دوازده سال بوده شب کم مدت خلافت حضرت علی رضی الله عنه چار  
سال و نه ماه بود پس مدت خلفاء اربعه رضی الله عنهم پست و نه سال و شش ماه و دو شب بود کذا فی شرح  
**غیاب البیان** و اول من اسلم من اشیر الصدیق و من البیان علی و من السنه و الحیدر که رضی الله تعالی  
عنه و عنهم **ذکر ناسب** امهات المؤمنین و ازواج مطهرات مشهوره و متفق علیها و اگر نه  
منقصر نیستند در عددی که ناسخ ذکر کرده است چه در عدد ایشان اختلاف است چنانچه چهارده در ذکر العباد  
گفته و سیزده در سیر کارز و غیره مذکور است **قطعه** نه جفت بنی که پاک بودند **بدر عایشه** و  
حذیه که محترمه **بام حبیبه** حفظ بدر زینب **میمونه** صفیه سوده ام سلمه **فی ذکر اسامی اولاد البیت**  
عز السلام و ایشان جمله از حذیه بودند جز ابراهیم که از ماریه قرطی رضی الله تعالی عنها بود **قطعه** فرزندان  
بنی قاسم است و ابراهیم است **بس طیب و طاهر** در تعظیم است **بافاطمه و رقیه ام کلثوم** زینب ششم از  
سر تعظیم است **در سیر کارز و ط** ترتیب اولاد آنحضرت باین طریق ذکر کرده که اول زینب بعد قاسم  
بعده ام کلثوم بعد فاطمه بعد رقیه بعد عبد الله که اورا طیب و طاهر گویند بعد از آن ابراهیم که از

۳۴۲

**شرح** نصاب الصبیان **روز نهم** رسول علیه السلام محمد احمد حامد محمود عاقب فاتح خاتم حاشه مباح  
 دایع مزاج میز نشیر نذر رسول بنی ماد میتد مهدی خلیل ولی فیض طایس مزمل مدثر حبیب کلیم  
 مصطفی مرتضی مختار مصدق قائم حجت بیان حافظ شهید عادل حلیم نورسین برهان مطیع مذکر این  
 واعظ صاحب ناطق <sup>صالح</sup> مدلی <sup>ابطح</sup> عریضه غریبه مغزی حریص رؤف رحیم جواد غنی کریم علیم طیب  
 مطیب خطیب فصیح رشید طاہر مطہر امام امی متقی بارشفا متوسط سابق مقتصد حق مبین اول آخر  
 ظاہر باطن زحمت نفع شفع محلل محرم امیر ناه قریب نکور رقیب محبت مینب اولی اکثر ان فی القرآن  
 ذوالنورین طاب طاب ذوالذبور فار قلیط ذوالانجیل سیند سیند ذوالاسمار احمد و فی الارض  
 محمد و تحت النری محمود و فی الجنة قاسم ذوالنار داع و صلی الله علی سلسله خلقه محمد و آلہ اجمعین  
 کذا **حسن الحسین** من اسر اجتهت فی کتاب النواید بود ولادت حضرت معدن الرساله  
 علیه السلام در روز دوشنبه در ماه ربیع الاول خوروفات یافت در همان روز ولادت آخر وقت  
 صبحی در ماه ربیع الاول بتاریخ دوازدهم و مدفون گشتند در روز چهارشنبه در میان شب  
 و چهل ساله بودند که حضرت حق جل و علا بر ایشان وحی فرستاد و اقامت ایشان در مکه بعد  
 الوحی کینه ده سال بود بعد از آن هجرت فرمودند سوی مدینه تا وقت وفات در مدینه سکونت  
 کردند و در وقت سفر کردن از یمنان شصت و سه ساله بودند **تظم** اندیش زمر که مصطفی باید کرد  
 شادی و طرب رہا باید کرد **و گفت** که پیغمبر علیه السلام در شکم مادر بود که پدر ایشان همد و وفات یافت  
 و هفت روزه را بودند که مادر ایشان ایمنه نیز نفل کرد **در اللسان** چون پیغمبر علیه السلام از دهن ایمنه  
 متولد شدند و میگویند که شب تاریک بود ایمنه گفت که بجز پدر و مادر او از شکم من همه خانه روشن  
 گشته دیدم که خدای بر سجده میکرد میگفت لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله و عیسی علیه السلام نیز از دهن  
 متولد شده است و نزد بعضی از کوش و فتوی بر قول شان است از جهت آنکه ایشان همیشه با عقل تا نظر شان

بر عورت ماورینتند **نظم** اند خدا کل بسازد دوازند لعل را از کافران بفرود از نخل را دور  
همان ساعت که روح القدس علیه السلام اندر کربان درع مریم علیه السلام نفلج کرد حمل گرفت و تصویر  
تمام گشت در همان ساعت عیسی علیه السلام متولد گشت و مریم علیها السلام در آن وقت سیزده ساله بود  
و قی روایت ده ساله بود و در روایتی اخری درین مدت در حیض دیده بود که انفی **جلالین**  
فی تفسیر قوله تماما فتتمثل لها بشرا سويا در حضرت که در شب تولد آنحضرت چهارده لنگره از قصر است  
یعنی نوشیر و آن بنفستاد **نظم** چو پیشش در انواهد دنیا قناده تزلزل در ایوان کسری قناده  
و عمه بتان که در کعبه الله بودند حضرت حق را سر کون شدند و آنجمله سیصد و شصت بودند و در آن  
وقت عبدالمطلب جد رسول الله علیه السلام در میان کعبه پرستش بتان میکرد و چون این مشاهد کرد  
از علماء خود پرسید همه گفتند که محمد پیغمبر آقا الزمان در جهان پیداشد **نظم** سکره کرد و کور و کمر اه  
گرخت **نظم** غیر در محله آمد روبا که رخت **نظم** مظفر دریا فی باب ذکر الوالدین رسول علیه السلام  
گفتم یا خضر چنین گویند که ابوطالب را بدوزخ عقوبت نباشد این سخن چگونه بنظر گفت یا مظفر دریا  
از من چیزی پانها هدی پرسیدی بدانکه ابوطالب در دوزخ نشود گفتم نه او کافر مرده است گفت بی  
پس اشکالم زیاده شد گفتم از سر این حال مرا معلوم کن گفت بشر طلی بگویم که بر سینه عالم علیه السلام هزار  
بار در دوزخ گفتم که نظر کردم چون شرح دهی در دوزختم دو هزار بار یکبار یکبار یکبار تو و هزار بار  
شکرانه که بدانم گفتم بدان یا مظفر دریا چون عیسی علیه السلام فرود آید بر سر کور ابوطالب برود و آن  
دعا بخواند که بدان مرده زنده شود بفرمان خدا **نظم** عزوجل ابوطالب زنده شود و از کور بر آید و  
عیسی را به پند و یاد می جواب سوال کند و گوید **نظم** ان لا اله الا الله و استشهد به ان محمد عبده و رسول  
بار بیزدیا ایمان مرده بشد و چون با ایمان مرده باشد در دوزخ کی بماند گفتم که این ترا از که معلوم است  
خضر گفت از سینه علم علیه السلام شنیدم که چنین باشد که نه در خبر است که چون معاینه مرگ دیدند و بگردند توبه

۳۲

وایمان قبول نباشد خضر گفت او که جز بهم و معجزه سید عالم است علیه السلام **حکایت** آورده اند که چون  
 عیسی علیه السلام منزل کرد و خلق از وی معجزه خواهند و میگویند مادر و پدر پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام  
 را زنده کند ایشان ایمان آرند در **خلاصه** السیر میگویند که مادر رسول علیه السلام خاتون آمنه  
 ایمان آورده است در **حسن الادب** میگویند نیشاید کسی را که از مادر و پدر مصطفی علیه السلام پرسند  
 و گویند که چنین و چنان بوده اند از آنکه نتوانند که ذکر مادر و پدر را میر و سلطان و استاذ  
 کنند اگر چه چنان باشند که گویند اما ادب مانع است که از **منقب** السادات للفاضل شهاب  
 الدین رحمه الله در تفسیر **غرایب** منقول است که حضرت علی رضی الله عنه را پیغمبر علیه السلام جای  
 فرستاده بودند چون باز آمد فرمود یا علی دوست با ما گرامتی کردند که من بزیاارت و آلدین فرست  
 بودم مادر و پدر و او در من بر سر خاک افتان آمدند و ایمان آوردند باز در قبر ما خوش رفتند  
 فی **سیر النبی** باب فی الاسلام ام البنی علیه السلام قالت خدیجه رضی الله عنها فی الیوم خمس  
 وقت الظهر جاء رسول علیه السلام فی حجرتی و سألت ما سرورک یا رسول الله  
 فقال اذا مررت بقبر اُمّی فتمزل جبرائیل علیه السلام انه قال قال الله تعالی ترید یا حبیبی منی  
 حتی ارجی اکت فقلت بلی ثم قال فانظر فنظرت الی قبر اُمّی فخرجت من قبرها کانت  
 لها سها حمریر الاحمر فقالت یا ولیدی انت رسول الله وانا قول انخذ ان لا اله الا الله وحده  
 لا شریک له و انخذ ان محمد عبده ورسوله و در کتاب صحیف مذکور است در **تفسیر** غزالی  
 نیز که هفت تن در دنیا کافر مرده اند وقت نزول عیسی علیه السلام حق تعالی ایشان را زنده کرد  
 و ایمان آرند و اقیامت در بهشت در آیند مادر و پدر پیغمبر علیه السلام و مادر و پدر  
 ابراهیم علیه السلام و ابوطالب پدر علی مرتضی و نوشیروان عادل و حاتم طائی و طاهر  
 غازی که در شام بوده اند در **غرایب** الاصول و روی ان عیسی علیه السلام اذا نزل علی

۳۴

وجه الارض و مثل الدجال فيام بائع الاليمان والاسلام على دين محمد عليه السلام ثم ذهب الى  
اربعه نفر الاول عبد العذاب النبي عليه السلام والثاني ايمنه والثالث عبد المطلب جد  
النبي عليه السلام والرابع ابو طالب عمه فيمدح الله تعالما فيحسبهم الله تعالما فيامرهم بالاليمان  
بمحمد عليه السلام فضا حوا اصوات العظيمة وقالوا انما محمد ونبوته ودينه وانه ذلك الحال بموت  
وفي يوم القيامة يرسلون الى الجنة وبذلك سبب حيوته ونزوله الى الارض في **التواضع** كفته انه  
جون آدم عليه السلام ولكن في الارض متفرقا متاع شينه غناك كنت جون مينا تخرجون  
شينه برار جاني رجوع سوي بهت شلوي بوسه بوه چند گاه آدم عليه السلام بر زمين  
ماند و عيش گامان را اند حوا رضی الله عنها با نهد حمل نسا در هر صلی دو فرزند یک پسر و یک دختر  
بود مگر شیت علیه السلام که تنها روی نمود خدا تعالما چند گاه این نزار زمين آرام داد و در بار  
نعنت دارين برایشان کشار و آخر چون آدم علیه السلام را بهنگام وفات رسید جمعی از فرشتگان  
کرد خویش دید بعه آدم علیه السلام رخت هست از اینجهان بر دو جان عزیز ملک الموت سپرد  
فرشتگان بابرک شستند و بگنوط خوشبوی ساختند و بگفن بچپه ند و بسوی مدفن کشیدند  
و برای او در زمين کوری و کدی کردند و برداشتند و در لحد نه کور بر سنت مودا داشتند  
گذا **انفسیه** بحر التواضع في تفسير قوله تعالما فيها كيون وفيها تموتون و مينا تخرجون في **المدارك**  
في تفسير قوله تعالما و تقبل من احد سما و لم يقبل من الاخر ان حوا كانت تضع في كل عام علما  
وجارية كما هو العادة فكان آدم عليه السلام تيز و ج العلام من احدى البطينين بالجارية من  
البطن الاخرى الى هذا الكلام و عمره شتر آدم عليه السلام بكثر ارسال و در روضه او اخلاص  
بعضی گفته بمر اذيب و بعضی گفته اند بکه و بعضی گفته اند بر زمين شام بموضع که سياتان  
از ان جنری ميشدند و اصحاب قصص برين متفق اند که تابوت مهر آدم عليه السلام در گشته

۲۳



مہتر نوح علیہ السلام بوردہ است وایم معنی بدانچه روضہ اور در شام باشند نزدیک قدس چنانکہ در  
**کذا** مذکور شد و مادر شیت علیہ السلام حوا بود و ابو نصر مقدس در **تاریخ** آورده است  
 کہ پارس شیت بدل بود و بقول دیگر کج شیدہ بود چون قابیل باہیل را بکشت ایزد تعالٰی او را  
 بدل باہیل با آدم علیہ السلام داد بدین سبب او را شیت نام کرد و نسل همه اولاد آدم علیہ السلام  
 در طرفان بریدہ شد الا از ان شیت الی الان و کویند مدت طوفان هفت سال بود و در  
 روایتی از جبت نام محرم کذا فی **السیاحات** در یاست پس از آدم علیہ السلام شیت علیہ السلام  
 بود و شیت پنجم مسل بود ایزد عزوجل بر و کت با فرستادہ با پنجاہ صحیفہ و شیت و دیت پنجاہ سال  
 بود کہ انوش بزد و عمر مہتر شیت ہنصد و دوازده سال بوردہ است و مہتر آدم علیہ السلام او را بمفظہ  
 قالب خود وصیت کردہ بود بعد از طوفان کذا فی **التواریخ** نقلت از عبدالعزیز بن عباس  
 رضی اللہ عنہ کہ گفت از گاہ آدم علیہ السلام تا پید آمدن نوح علیہ السلام دو ہزار و بیست و پنجاہ و  
 سال بود و از گاہ طرفان تا بوقت ابراہیم علیہ السلام ہزار و ہفتاد و نہ سال بود و از گاہ ابراہیم  
 تا ہنگام موسی علیہ السلام با ہنصد و شصت و پنج سالہ بود و از ہنگام موسی تا ہنگام سلیمان بن  
 داد و علیہ السلام کہ بیت المقدس را بنا کرد و با ہنصد و شش سال بود و از گاہ سلیمان تا  
 ہنگام ذوالقرنین ہنصد و شترہ سال بود و از گاہ ذوالقرنین تا ہنگام عیسی علیہ السلام سیصد  
 و شصت و نہ سال بود و از ہنگام عیسی تا زمان پیغمبر علیہ السلام و الصلوٰۃ بہ پیغمبری نبودہ است  
 و نہ چنان است کہ ایشان ہمین دانند کہ رہت ترہت کہ خدا بیخا میفرماید اذ ارسلنا الیہم اثنتین  
 نکلذہ یومما لایۃ فرمود کہ من زست تا دیم پیغمبر انرا از پس عیسی علیہ السلام چون جرجیس دیونس  
 بن سنی علیہم السلام و متصلہ ایشان بجای خود میگویم و آن مدت کہ پیغمبر ما بنود از عیسی علیہ السلام  
 تا آمدن پیغمبر علیہ السلام انرا فرست و جاہلیت خوانند و نہ روایت ہست مایہ **سننہ و الفرت** ہو

۳۴۷

الانقطاع بين النبيين وذكر ابو خلف الطبري كان بن عيسى ومحمد بن يحيى بن خالدين سنان  
سئل النبي عليه السلام فقال كان نبيا ولكن ضيعة قومه وذلك لما مات قال لقومه اخرجوا  
من قبری بعد الثلث اخرجكم عن جميع ما يكون الي يوم القيامة فلم يفعلوا اما امر كان هذا  
تضييعهم وخذای عزوجل مدت جهان بر معرفت هزار سال نهاد و فرود آید برده هزار  
سال ننی کلام قاضی کرم الله بین پنج مذکور است که از آدم تا نوح علیه السلام دو هزار  
و در بیت پنجاه و شش سال بود و از نوح تا ابراهیم علیه السلام یک هزار و یکصد و چهل سال  
گذشته بود و از ابراهیم تا موسی یک هزار و یکصد و چهل سال گذشته بود و از موسی تا  
داود علیه السلام با صد و شصت سال گذشته بود و از سلیمان تا ذوالقرنین مئصد سال  
گذشته بود و از ذوالقرنین تا عیسی علیه السلام سیصد و شصت و نه سال گذشته بود و از  
حجرت محمد مصطفی علیه السلام سیصد و شش سال گذشته بود در **تاریخ** ابن عباس رضی الله عنهما  
**تاریخ آسمان دوزخ** نشت و دو کله و شتاد و پنجاه سال است و آن چار قرن بوده است  
قرن اول ابادی و دیوان بود پست و چار کله و نه رده هزار سال قرن دوم فرشتگان هر ده کله  
و پست پنجاه سال بود و قرن سوم ابا جهل آدم که ایشان را توالد و تناسل هیچ نبود  
دوازده کله و پست و پنجاه سال بود و قرن چهارم اسپان بود و شصت کله و مئصد هزار  
سال ایشان بودند که همدان آدم صفت الله از دیده شد ای برادر من بقدر مجال و امکان گوئیم  
اندر آنچه این ادراک را خلعت فواید پست بنیدم لیکن چون ایشان مکتب و مشتق از نیان است  
برات از عیب ندیدم **ب** من معترفم که کار من جمله خطا است **ع** معذ و رمز آنکه بر شسته سوره است  
ای برادر که توان در صلاح کوشش **د** در عیب نظر کن که با عیب خدمت **نظم** ای برادر ما  
پناه **ا** کرمی است عذر خواه **ب** بطفیل می قبولم کن **ا** ای آله من و آله **ع**

۳۵۱

يد از تو پناه بجوید ای پناه همه پناه **چون** کتب بود پس ملائم حال ختم و عدل ختم  
 ای زیاد کرده شد پس باید مومن را که چون برینستند از مجلس که در آن از هر جنس سخن فرشته باشد  
 موصیاً مجلس در سجده این دعا بخوانند بسم الله الرحمن الرحیم سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا  
 اله الا انت وحدک لا شریک لک وانتغفرک والتوب الیک وان محمداً عبدک ورسولک  
 لا ینفک سبحان ربک رب العزّة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین  
 لا ینفک السوا الا انت ولای یاتنی بالخیر الا انت اگر در آن مجلس ذکر حق رفته باشد  
 این کلمات مد آن باشد تا روز قیامت و اگر لغو و فحش رفته باشد این  
 کلمات کفارت آن باشد و احمد صد و صد و اسلام علی من  
 اتبع الهدی طه و تبت کتاب بعون اللک الیوم

اجمعه فی تاریخ پنجشنبه من ماه رجب المرجب  
 سنه الف و مائت و بیست و پنج من الهجرة المصطفویة  
 بید الفیض اقل العبال عبد الرزاق بخت  
 خاوا حافظ اسماعیل مرقوم  
 مؤلف

حرفا مستعالی

هفت مستعالی هفت است ای پسر

نص صغیر و نظ حسر

المقتصر بحمد الله  
 الیوم الضعیف  
 اسماعیل  
 القائل

فی الطحاوی و فی حاله  
 بالجنایة یقدم الدواع  
 و زاد اللیب من

Marfat.com

ذکر تعظیم داشتن غیر ری را در مسجد پنجا صبر صلی الله علیه و سلم گفت هر که قیام آن  
 در مسجد موکی را بد رستی که چنان نستی که او بندگی کرد غیر خدای عزوجل  
 و در صلوٰة نخشبی آورده است دیگر براتعظیم در مسجد تعظیم ندارند که  
 خدای عزوجل غیر خدا را تعظیم نباید داشت ۱۲ قال النبی صلی الله علیه و سلم لا  
 فی بیت ربی جائی که حضرت رسالت این فرماید که مراد در خانه خداوند است  
 مکنید یعنی پیش من بر مخیزید پیش دیگر می خاستی کی جایز بود و لهذا  
 چون در مسجد سبق گفتند می شاکردانرا وصیت کردند می بایست که در  
 پیش من مخیزید ۱۲ مفتاح الجنان نفس چهار وجه است اول نفس

کمال  
 لیس

دوم نفس لوامه سیوم نفس ملهم چهارم نفس مطمئنه نفس اماره از آنست  
 و کافر است قره تعالی ان النفس لا قارة بالسوء و این چند وجه است نفس کافر  
 متکلمه و منافقان است بد مذمبان است و ظلم کنندگان است و کبر و کینم و حسد  
 و ملحدان است و لواطمه و زنان کنندگان است بی نماز است و شراب خوردن کافران  
 و غیبت و خشم و قهر کنندگان است و هر چیزیکه خدا تعالی نهی کرده است او کرده است  
 نیاید این نفس لوامه بی فرمان است یعنی توبه نمی کند بسوء خدای تعالی این نفس کافر است  
 دوم نفس لوامه که آن نفس مومنان است چنانچه خدا تعالی میفرماید لا اقم بیوم القیة و  
 بالنفس اللوامة و این نفس چند مراتب دارد و زهد و تقوی و حلال خوردن و کسب حلال  
 بذکر خلویتها گفتن کلمه شهادت نماز پنج وقت گزاردن زکوة مال داده دادن روزه ماه  
 و نماز رمضان داشتن حج گزاردن خانه کعبه و قیام خواندن و ترمیم کردن از کثرتها  
 بی موجب شرعی نریختن از خوردن حق تعالی و امید و آرزوی از رحمت حق تعالی  
 ملهم که آن نفس درویشان است چنانچه خدا تعالی میفرماید و نفس و ما سویها قال الله  
 و تقویها و این نیز چند مراتب دارد و عقل و صبر و فکر و ذکر و بی لطمه و عکرت و دانستن و عمل  
 و امر خدای بجا آوردن و نهی باز داشتن حیا و بقیان کردن با خدا تعالی چهارم نفس

و حرام خوردن گان است

مفتاح الجنان  
 در بیان این  
 که اینها  
 در بیان این  
 در بیان این  
 در بیان این  
 در بیان این  
 در بیان این  
 در بیان این  
 در بیان این  
 در بیان این  
 در بیان این

قوله لا اله الا الله

رسالة حق  
٤

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين

بدان وفقكم الله تعالى للعمل والالتفاف وعصمتنا الله وكم عن الاعتناء

اما بعد فيكون بينه كنهه كارهك در عاصيان سردار ليس في عدد

الفضل اذ بل ليس في عدد العقلاء حافظ محمد بن عبد بن غفران بناه حضرت

مياں غلام رسول بن حضرت مياں اله بخش و زير ابادي حنفی و ادري

هر گاه که دیدم ابتلا عام در شتغال تمام به کشیدن تنباکو در همه مصادر بلاد

و قریات عالم شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً بلکه ابتلا علماء و فضلا و روزگار

و تحول نامدار الی یومنا بوقوع آمده و بعضی طعن بر فعل علماء سلف و خلف صریحاً

و ضمناً مینمایند درین تحقیر اینها میشود بلکه زیادتى مینمایند و هم اکثر علماء

و فضلا که با این بنده حسن ظن دارند سؤال از شرب و خان که حادث

شده است بعد وجود سید الکاینات علیه فضل الصلوة و التسلیمات

از عاجز مینمایند بموجب و اما التایل فلا تنهر لا جار کشتم و خواستم که تجرد

احوال این تنباکو بقدر وسع بیان فرمایم اگر چه این حقیر هیچ استعداد ندارد لیکن

عقلايين واعانة المسلم للمسلم واجبة بالقدر المقدور وليست دلائل العسر وبراى  
لنفع مردمان كه خير الناس من ينفع الناس وبراى انما المؤمنون اخوة وبراى  
نفس خویش چراكه اين سردار عاصيان تنها كورانى كند تا ظن مردمان واقع  
نشود كه براى ابتلاء نفس خویش صیلهائى وجوابهاى جمع نموده بلك مبادا كه  
اين را كسى حرام كويد كه تحريم اكلال كفر و تحريم المباح كتحريم اكلال و تحريم اكلال  
الطبخى كفر ظنى و تحريم المباح حرام كمانى ترين العبارات لتحسين الاشارة لتصنيف  
طال على قارى و براى اختصار از دويد كه بر كتمان علم وارد شده قال النبى صلى  
السد عليه وسلم من كتم علما الجرم يلجأ النار و براى مسله شرعية يجب ان يحتمل  
ليجعل احرام حلالا و لا يجوز ان يحتمل ليجعل اكلال حراما كمانى الغرايب و ما يتخلص به  
الرجل من احرام يتوصل به الى اكلال فهو حسن كمانى المضمرات اميد است از مكارم  
اخلاق و محاسن اشفاق آنچه خطاى و سهوى بموجب الاذن مركب من السهو  
و النسيان واقع شده باشد باحسن طرق اصلاح فرمايند و عاصى را بقا تحريم خير  
ياد آرند و نام اين رساله مرغوب القلوب و محبوب القلوب نهاده شد فنقول  
و بلسد التوفيق بجان دققم الله تعالى للقبول و حفظنا و لكم عن اجدول الى حيا  
و خان الحشيش الذي يقال له في العزبي التفتت بعنم التايين و سكون التوين  
و في و يارنا متبا كوا امر شائع بين الخلق بل بين العلماء و الفضلاء و الصغار و الكبار قلما

رجل كان ولم يشغل به فان البعض ياكلونه والبعض يحرقونه والآخر يفتقرون في الآ  
 والمنع منه لا يخلو عن ثلثة اوجه اما عن العقل واما بالكشف واما بالنقل اما المنع  
 عن العقل فغير مسلم لانه لا دخل له في حرمة الشيء وكرهية كما لا يخفى على عاقل فضلا  
 عن فضل واما المنع بالكشف فهو غير معتبر وغير منظور عند ائمة الدين والفقهاء  
 جميعا كما سيأتي عليه عدة شواهد وبراهين ان شاء الله تعالى في آخر الرسالة  
 واما المنع بالنقل فغير تفصيل فاعلم ان العلم بالملك لا ينافي الاعتراف واعادة الملك  
 عن الاخراف التي جذب دخان الحشيش الذي يقوله في ديارنا تنبأ كوستة احتمالات  
 لا غير الاول حرام والثاني مكره لا سبيل اليها لان في الشرع لم يرد في حق شي  
 لاحرمته ولا من الكراهية لعدم التخصيص لا صريحا ولا ضمنا والثالث سرا  
 كما يقول بعض الناس وفي الحقيقة ليس سرا قالان معنى السر في تلف المال  
 في المعصية كما قال الامام الزاهد في تفسير قوله تعالى ان المبدئين كانوا اخوانا شيئا  
 كذا في البحر ولف المائل في غير محل كما في الفتاوى البرهنة وفيما نحن فيه ليس  
 وغير محل فعلم من هذا التقرير والتحريرات في التنبأ كوستة ليس سرا والرابع بدعة  
 فنقول ليس بدعة لان البدعة المذمومة ما يجعل في الدين من الفرض الشبهة  
 ما ليس منه لا كل احدثات كما في المقاصد من اجهلته من يجعل كل امر لم يكن في  
 الصحابة رضوان الله تعالى عنهم اجمعين بدعة وكذا في ابراهيم شاهي وانما عرفت

لا يراه



لافايدة ولا غرض فيه فلا يخفى انه امر ظني والفقهاء في الامور الطبيعية يرجعون الى الطب  
واهل الطب ذكر ذلك فوايد من دفع القبض والريح والقولنج وغيرهم كما في الفانظ  
الادوية في الخاتمة نعم فيه ان التنبا كودان صار دوا لهذا التفسير لكن الدوا  
لا يداوم عليه الا ان يفرض مداومة هذه الامراض لجا ذببه فتدبر والسادس  
مباح وهو الحق للدليل العقلي والنقل اما العقلي فلان جذب الدخان عمل الكثر  
الثقات من العلماء والفضلاء الصغار والكبار وذلك اجذب لا يخلو عن الابا  
والا لا يجزبون احد من العلماء ولا يجتهدون على خلاف الشريعة فاللائق بحالنا  
الذي يلحق مثله لانه وقع خبر من الشارع لمنوا المؤمنين خير احسن الظن من  
الايان ولا يلحق بنا ان نطق فعال العلماء بخلاف الشريعة لانه يقع طعن عليهم  
فيكون فيه تحقير لهم واحمال انا لا نصبل اذ في مرتبة تلاميذهم فكيف نطعن عليهم  
وتحقيرهم وانا الثقل فيهم ان الاصل في الاشياء الاباحة كما نص اجملي على التلويح في  
الهداية وغيره واباحة در شيار اصل است كذا في ابراهيم شافعي في علم الاصول  
وفي شرح المنار للمصنف الاشياء في الاصل على الاباحة وفي الهداية من فصل  
احمد ان الاباحة اصل ويظهر اثر هذه الاختلاف في المكوت عند ويخرج عليها  
ما نكل فانه فمنها اصول المشكل امره والنباتات اجهول سمية كذا في الاشياء في  
قاعدة الاصل في الاشياء الاباحة وكما خرج به مولوي عنائيت الدلاهوري

دمولوي سراج الدين الاباحه اصل دهم در شباهه والقطاير اوردوه كه نباتات كيمييه  
نزد امام اعظم رحمه الله طلال است وشرح شباهه در انجا نوشته كه از پختن  
معارف ميشود كه شرب دخان طلال است كذا فهم من الاشباه وشرح مؤمنه  
يعلم حليته شرب الدخان وفي الزايد في كتاب الاشربة الاصل في الاشياء

كلها الاباحه سوى الفروج قال الله تعالى كلوا مما في الارض حلالا طيبا وانما  
ثبت احرمه بعارض نقص اذ خبير فلما لم يوجد شئ من الدلائل احرمته فثبت على  
الاباحه غذا و انعمض مما قال بعض الناس فاذا عرفت هذا فان علم ان المباح  
ما يختار العبد بين الامتيان والترك وحكمه عدم الثواب والعقاب فعلا وتركا

كما في الكيداني هذا اذا جذب في غير المرض وانما اذا جذب لعلة كالقبض والريح  
والقولنج عملا بقوله عليه السلام تداووا عباد الله كما في عين العلم فقيه ثاب  
على من قال ان التداوي مستحب وفي الطيبي الدواي مستحب كذا في عندي علي  
دار السور قد برقاوا فرغت من اصل المسئلة فشرعت الا ان في جواب اعترضنا

قد اورد علي منع جذب الدخان فقلت وما قيل كل دخان حرام فقيه ان المراد  
بهذا الكهلية الدخان المحبس والاي لزم المحال كما صرح به ميرزا محمد شرف لاهوري  
في تحفة الحسيني في باب التعويذ اعني يلزم الفساد والمنزل للحيوة اعني ترك الطبخ  
لدخول الدخان في خلق الطابخ لا يقا ان له دخان التشنج ايضا جسم كما يدل عليه

الاباحه

ألا يجزئ فانه في بطنه صار محسماً لانا نقول ان الدخان الذي تجدد في بطن  
الذئبة لا يفتعل ولا يجذب لانه وما ذهب في بطنه اجازب فهو معفو  
فان قيل ان بعض الدخان صار محسماً في بطنه آله والباقي صار في بطنه اجازب  
محسماً فالجواب انه ليس لنا في البطن دخل بل اعتبارنا للخارج لا بالدخل  
لانا امان اصحاب الطواير فنحن نحكم بالظاهر لا بالسر اريد البواطن الا ترى ان  
كل شيء يأكل كل يوم دليته طعام لطيف وكثيف وقد يصير في بطنه نجاسة  
ويشرب ماء ولبناً ويصير ذلك في بطنه بولاً ولا يمنع هذا احد من الأكل  
والشرب لصيرته نجس في ذلك المكان وما قيل ان المراد بالدخان هو الذي  
يدخل اجازب في حلقه بالقصد والارادة فهو حرام لا مطلق الدخان واما الذي  
ملا دخان الذي يدخل في حلقه اجازب بدون الارادة والقصد كما في حالة  
الطنج فهو ليس بحرام للضرورة لانه وقع الضرورة تبين المحذور فالجواب  
للمنصف لا للمنكر ان جنس الدخان شئ واحد فاما كان حلالاً يصير حلالاً للجميع  
الاقسام وان كان حراماً يصير حراماً للجميع الاقسام فالفرق بين الدخانين باعتبار  
القصد والارادة والدخول والادخال بدون تنصيص الشارع غير معتبر بل  
رايت خلافاً في كتب الفقه النائم كالمستيقظ فالنوم الذي قيل في حقه النوم  
اخ الموت ليس للنائم في هذه الحالة قصد و ارادة بخلاف المستيقظ فان

بقصد و ارادة و مشيئة و احوال ان صاحب الشريعة قال بما ليس تروا في علم  
 ان الفرق باعتبار القصد و الارادة غير معتبرة و ان كانت الكثرية لا كلية  
 لكن كفي للنقض و العدم علم لا يقام في الطبع ضرورة لانه سبب الحيوة فاجاب  
 الذي يدخل في حلق الطابع بالضرورة و الضرورة يتبع المحذور و لا ضرورة  
 في جذب دخان المعهود لانا نقول ان في جذب اليف ضرورة لانه دوار و كل دوار  
 ضروري قدفع القبض و الريح و القولنج مثل الطبع فيكون جذب اليف ضروري قد  
 مما قيل ان في التنزه ليست فائدة اصلا لادنية و لادنية بل و ايريه العيب  
 و اللهو و اللعب بناء على ان الفعل الاختياري ان لم يترب عليه فائدة الدنية  
 و الدنية فهو ايريه العيب و اللعب و اللهو و الكل حرام فيكون حراما ليس  
 بشئ لان هذا امر ظني و الفقهاء في الامور الطبيعية يرجعون الى الطب و اهل  
 ذكر و الفوائد و منافع كدفع القبض و الريح و القولنج و غير ذلك فلا يكون ايريه  
 العيب و اللهو و اللعب فلا يكون جذب الدخان حراما و ما قيل ان ابن سينا  
 لولا الدخان لعاش ابن آدم الف عام و قال جالينوس اجتنبوا ثلثة و عليكم  
 باربعة فلاحاجة الى الطبيب اجتنبوا الدخان و الغبار الخ ليس بشئ لان مراده  
 بالاجتناب الاجتناب عن الدخان اجماعا لانه مطلق الدخان و لا يلزم الفؤاد  
 و الهلاك المزيل للحيوة اعني ترك الطبع لدخول الدخان في حلق الطابع بلا اختيار

فضلا

فضلاً عن الضرر وما قيل ان فيه اسرار ليس في كماله يعني قد سبق تقريره  
 وتحريره فلا حاجة الى الاعادة وما قيل في جذب الدخان ايضاً للناس وفيه اذنية  
 من كل من قابله ليس في لوجوه اما اولها فان الايثار انما يكون للتاركين لا للجاوزين  
 وانما ان الايثار متقيد بما اذا ذهب جاذب الدخان الى مجلسهم لا اداء الصلوة او  
 الى اداء زيارة واما اذا لم يذهب فلا ايثار هذا وايضاً اذا ذهب على الفور ولم يفعل  
 للمضمة واما اذا فعل المضمة او ذهب كمنك فلا وايضاً الايثار انما يكون اذا  
 كان في اجازة قريباً ومتصلاً بغير الاخر كما في صورة نوم الرجل بالمرأة واما اذا كان  
 غير متصل فلا على ان الايثار باكل الثوم والبصل والفجل بحضور المصلي زيادة ايثار  
 من جذب الدخان ولا قائل احد ان الثوم والبصل والفجل حرام فتأمل قيل  
 ان كان في الشيء وجه وجب اجتناب اجزاءه ووجه وجب اجتناب اجزائه ووجه  
 اجزاءه يرجع جانب احرمته احتياطاً فيه انه صرح في فتاوي الغرائب بوجوب اجتناب  
 ليجمع اجزائه حلالاً ولا يجوز ان يقال ليجمع اجزائه حراماً يا اخي فانظر الى لفظ  
 يجب يعني ان لفظ يجب يدل على ان كل احد يجب عليه ان يسعى في حلية الشيء لا  
 في حرمة وايضا مقتضى هذه القاعدة التحريم الاحتياطي وقد ترك الاحتياط لا يكون  
 العبد اما واما لفظ يجب الذي وقع في عبارات الغرائب يقتضي الوجوب  
 وفي ترك العمل على الوجوب يكون العبد استمراً فالعمل على الوجوب اول من العمل

علي الاحتياط على ان هذا مخالف للقاعدة الكلية المشهورة بين الفقهاء والمحدثين  
 اعني الروايات اذا اختلفت وتعارضت انبثاقا فاعلم انما هو بالمنسبت قطعاً  
 لا بالمنفية كذا في التنبه فيكون جذب الدخان حلالاً ومباحاً وهذا الرواية لو كانت  
 الوجوب والمضرات وموافقة مذهب الامام حجة هذا وانما غرض عما قال بعض  
 الناظرين فتأمل وما قيل قد يحرق ذيل حديد يار على حفلة شاربه شيطان  
 ببيده شعلة ليس في لسان اكثر الناس يستعمل النار في الشتاء لدفع البرد  
 وقد تحرق بدنه وتؤبه به ولا تأيل احد من اصحاب الشريعة انه عاصي منسب  
 واحال ان المشهور الشمسية المكين والنار في الشتاء فاكهنة وما قيل ان في  
 جذب الدخان حرق السكر والادواق ليس في لسان شراب السكر يحرقون حرقاً  
 كثيراً اذ لا فيصير منه السكر ويصير منه اسم جميع الحلو وايضا يحرقون العود عند  
 غسل الميت والكفن ولا يمنع احد من العلماء بل يأمرون به وما قيل ان الصالحين  
 لم يروه حنابل يرونه قببياً يرد عليه ان احسن والقيح ليس ثقلين حتى كان  
 كل ما يرونه حنابلاً كان حنابلاً فانه مذهب اهل الاعتزال بل احسن والقيح شرعياً  
 فكل ما ثبت حسنة بالشرع فهو حسن وكل ما ثبت قبيحة بالشرع فهو قبيح كما هو  
 مذهب اهل السنة والجماعة وما قيل ان الصالحين لم يقولوا في حق من شئ لكن  
 لم يلتفتوا اليه لعدم رغبة طبعهم اليه فلا يخفى انه لا يطلق هذا الاسم على الاثام والغير

الخوارزمي

المرغوب اليه الطباع انه ليس من دواب الصالحين لانه انما يستعمل اخلاق كانت مخالفة  
 للشيء السنيير وما قيل ان منافع تنبأ كومن دفع القبض والريح والقولنج موجود  
 في دوار اخر ايضا قول لا يسمن ولا يغني من جوع في حق الاجتناب عنه كذا في  
 رساله مولوي عنانيت الدلاهورى وما قيل ان تنبأ كورا حرام لانه ليس فيه غذا  
 ولا دواء كانه يارب والتراب ويجعل وقد حقيق ان حرمة بعض المأكولات لفساد الغذاء  
 والداء ليس في لانا سلم انتفاء الدوابية فيه وان لم يكن فيه غذا كما صرح في  
 كتب الطب كما سبق وما قيل انه حرام للمخبت الطبيعى كالضفدع مما لا يعنى والناس  
 الكلبية شرع ليس في لان اجازة من قد اجتمعوا رضائا ودرغبة وطوعا فيجدون ويتكذون  
 به ولا يتركون وهذا علامة عدم الكرامة نعم انما اخبت للتاركين لا للجا ذيين وما قيل انه  
 حرام للمخبات بقره او بجوارحه ليس في لان التنبأ كور ليس في ولا اجازة للمخبات  
 لان كل واحد من النار والماء والشكر والادراق طاهر وما قيل انه حرام للاحترام كما في  
 الادوية ليس في وهو ظاهر غير خفي على من له ادنى درجته وما قيل ان الدخان حرام  
 كالتراب ليس في لان التراب حرام لانه ليس فيه غذا ولا دواء بخلاف الدخان  
 لانه دواء وان لم يكن غذا فلا يجوز قياسه عليه وما قيل قال النبي صلى الله عليه وسلم  
 سيأتي زمان على امتي يجذون دخان شجرة مرة هو خلق الله تعالى من بول  
 وليس هو مشهور في الية يجمع الناس على اكل دخانها فكانها يجذون دم

الانبياء والاولياء والعلماء وروم ابيض والتفاس وينه يبول عنهم صلوات الله  
 باكل دخان وقاد قلبه عن الدين الى كثرة المعصية فلا يقبل شهادته ويحرم  
 عليه شفاقة النبي صلى الله عليه وسلم وشد عذابه من القتل والزندار وخرج  
 منه الايمان ويفسخ نكاحه فكان الولد من الزمانه لا يجمع الدخان والايمان  
 في مكان واحد كما لا يجمع الماء والنار في مكان واحد ولا يجل الذبح من يده  
 وان مات ولم يتب عنه مات كافرا وانما بري من منهم ولا يصل على جنازته  
 ومن عليه اجنزة طلق امراته وبيعه عند الكثر العلماء وبيعتي ابو حنيفة رحمه الله  
 وهو الاصح وان تاب عند الموت يقبل توبته ويصل عليه اجنزة والكرسي  
 كمنيا كودر كلام مجيد ذكر نيت چگونه حرام است قال اجواب حرام بالحديث اعني كل  
 من غير حرام وكل نافع حلال لقوله عليه السلام دخان كل شي حرام ومن اكل دخان  
 القاحل ولم يتب عنه فهو كافر كما ذكر في احكامية انتهى ذلك احمد بن حنبل  
 اما اولاً نام حضرت گفتن سراسر خطا است چه اگر حضرت سيد الرسل وناوي  
 السبل از زبان دريان جنين گفتي مجال تكلم بجا پس دقيق وقال باندي و هم  
 اصحاب و تابعين و ائمة مجتهدين چرا تصریح و مبين ساختی و منع کشيدن فرمود  
 بلاك کشيدن تنباكو در همه ولايت و امصار و بلده و قريه بوقوع آنده باجه  
 آنکه مدرسه های علوم ديني بجه و جميع كتب از متون مع الشرح و فتاوي

وقال بعضهم غيره وروى حلال و يصير حراما  
 بالاحراق و الدخان لقوله عمر رضي الله عنه  
 حرام

مطالع



مطالع و تدریس می کردند جامع روایات ضعیف و قوی بودند اصلاً منع  
 نفرمودند خصوصاً در پنجاب که سردار علما و مقتدا می فاضلان و استادان  
 مولوی علیہ الرحمۃ حضرت میا عبد الرشید که ثانی مولوی خطاب یافته خود  
 حقه کشیدند و منع نفرمودند اکثر مردمان از عوام و خواص هم رول برداشتند  
 و ہم بس این میکشیدند و منع نفرمودند و این بدعت عام و تمام را کالعدم  
 ساخته اند پس معلوم شد که این حدیث و قول از زبان حضرت ذرود نیافته بلکه  
 واضح کسی کاذب است هم آن حضرت بر آن رانده و نوشته و حدیث وضع ساخته  
 و خود را در فاضلان این حدیث من کذب علی متعدد اقلیت بود و مقفده من النار  
 داخل نموده و ثانیاً این غیر بعلم غیب است و علم غیب مختص بجناب الهی است  
 پس علم غیب یا حضرت چگونه اظهار نموده اند مخالف قرآن شریف که در آن  
 وارد است ولو کنت علم الغیب لا استکفرت من اخیر دهم مناقض است  
 بقول مشهور که تنبأ کو در زمانه حضرت ظاهر نشده و ثانیاً نسبت داوان کل  
 شیء حلال را بخون انبیاء و اولیاء و علماء و نوح و حیض و نفاسی سر خطا  
 است چرا که پاک بلید گفتن و حلال را حرام گفتن خطا است که تحریم الحلال  
 کفر در ابعا که اکثر مردمان که مرتکبانند باین افعال مثل زنا و شراب و قتل و  
 سب و سرقت و مال غنیمی مردم و غیره کبابیر شب در زمر مشغول مانند

۱۰۱

و حال آنکه حرمت ایشان اتفاق است بر آنکه نسبت کفیر در آن  
 حلال است و در شهادت و حرمان از شفاعت نبوی و بپردن آمد  
 از ایمان و نسخ نکاح و نسبت ولد بزنا و سیاهی دل نموده ما و امیکه فاعلان  
 ایشان قابل استحلال نباشند و حال آنکه در عقاید عقیده مقرر با این طریق  
 و الشفاعت لاهل الکبائر حتی پس درین اکل شنی مباح و حلال نسبت آن  
 امور بفاصل این کردن سر امر نقصان عقل و دین و عیب خود است و فاعلان  
 هر که مرتکب از کبائر از دار دنیا رحلت نموده علمای در همه مصرات و قریبها  
 و بلدان نماز جنازه گذارده اند منع نکردند بلکه قبیل و قال نکردند نسبت مطلق  
 شد زنان بر علمای و فضلاء که نماز جنازه گذارده اند سر خطا است  
 و مساوی نسبت با یحیی که کردن این هم خطا است چه اگر سراج مهت قوی  
 و اوی از که و مهربان و ضعیف و عالم و جاهل و متقی و پرهیزگار و سواد  
 نظام و عوام و خواص من جمله الانام این بدعت بظهور نیامدی و سابقا  
 اگر این حدیث است و وضع نیاید مسلم است و منافع تنبأ کواکب است  
 چنانچه در کتب حکمت تصریح یافته و آن منافع تعلق بآن کتب دارد  
 منافع دینی خود را فهمید و از جمیل و ایراد ضرر و اخل کردن این سر  
 بوالهوسی است و احمق است و خود را معیوب ساختن است مطابق حدیث

من خیر میرالاجیه فقد وقع فيه ومن عاب عیب الامنا جواب باقی حدیث  
 در تحقیق سابقی گذشت فلا حاجة الی التکرار فافهم لغو ذالمد من هذا الحدیث  
 ومن هذا المسئلة فمن فاعل وواضع هذا المسئلة فتأمل فانه من مطارح الاطوار  
 واثقل من تنبا کو کفی است از کفایت و قفلی است از یاد سجانی و عملی است  
 بی جا و طالبش ترک اکل و شرب لا بد تواند کرد و از تنبا کو احتراز نواند نمود  
 و همه کس از لعاب وین و بیری کرا بهت و ارد و در کشیدن تنبا کو احدی بمیترتف  
 و کس و ناکس در میان نمی آرد و دماغی را مختل و منی را از ایل میکند و آزار سفره  
 پیدا شود و ضیق النفس روئی بیناید و دهن پر بوی دکنده میشود و لیشی  
 زیر آنچه سوار هم کیفی است و هم تفسیح اوقات کسی ویرا منع نگفتند بلکه  
 اکثر عالمان استعمال مشغول کلام و نیادی هم قفلی است از یاد سجانی پس  
 ترک باید کرد و تنبا کو فعلی است مفید ابدان از سر و سخن موجب صحت بدن از  
 جمله ضروریات و عملی است که درین صحت بدن است که الضروریات تبیح خطرات  
 چه جائی ششی مباح و طالبش ترک اکل و شرب لا بدی میکند و از احتراز  
 نیکند چرا که در است و در اولاد است لهذا مردمان ترک اکل و شرب میکنند  
 و از ترک نکنند و کرا بهت طبعی نیست اگر کرا بهت بودی ترک کردند یی بلک لذات  
 در غیبت و طوع و خیر و خیر هر یک و بیک متفق و جمع شده میکنند و سوار

۱  
 ۱

هم دماغ را مختل و معنی را از او می کنند  
کسی را از سرفه و ضیق  
در خوردن تراب و پیاز و آهوم بد بود  
دین دکنده میشود کسی که ترک نکرده تنباکو چگونه حرام و منکر است  
و ماقبل اگر کسی گوید که تنباکو از کراهت بیرون نمی آید چرا که قایل ابا حنیفه  
حنفیه اند و شافعیه قائل بر حرمت بسیار اند و بعضی متوقف اند و این اختلاف  
و بیرون آمدن از اختلاف سنت است و از ترک سنت کراهت همیشه  
لان البنی علیه السلام قال اختلف العلماء رحمه و اصحابی کالجوم یا بهیم  
استدیم اگر بیرون از اختلاف سنت بودی <sup>آمد</sup> اختلاف علماء را حضرت رحمه الله  
نفرمودی و ثقات کمل مثل مولوی صاحب عبد الحکیم جیو و میان عبد الرشید  
که کوت علم بودند چرا کرده را او استندی قدر برد اگر بیش کسی دیگر سندی  
بهت بر لازم است که بسرقت تمام بیاید حتی تکلم علیه و در آدرج اهل  
و توقف نکنند که الوقف سیف قاطع چرا که این سردار عاصیا پادشاه و قصد  
سفر طویل در پیش دارد و امید بر جهت معلوم ملک بالکلریه معدوم نشود  
که فقیر بر خطا سفر کند اگر سندی مالغان تویی و درست باشد این مسافر  
مسائل مسطوره را موقوف نماید و مردمان را بتاکید تمام مانع آید و اگر سندی  
مخالفان نادرست است از منع احتراز نمایند و از گفته توبه کنند و اگر سندی میباید

در حال

Marfat.com

و جلال احرار گفته است معاذ الله تجدید و کفر نماید که تحریم احوال کفر و ما علینا  
الا البلاغ و اما المنع بالکشف فهو غیر معتبر فی الشرع کما یدل علیه عدّه تصانیف  
الاول آنکه در میان شیخ محی الدین عربی و شیخ عبید الحق و بهوی در ایمان فرمود  
گفت کوی است آنچه شیخ محی الدین دلایل از آئینه و حدیث بر ایمان فرمود  
آورده شیخ عبید الحق و بهوی محدث همه آن را جواب فرموده بعد  
گفت کوی در کشف کرده حضرت شیخ و بهوی فرمود که اگر شیخ از راه  
بگوید این حکایت دیگر است اینچونم نتواند زود و الدائم حقیقه احوال  
و معارف نشان بحال خود است این مسد فقهی است سخن دردی از راه  
قیاس و دلیل رود بالجمله نصیحت است که در معتقدات و احکام کفر و ایمان  
از سواد عظیم بیرون نیاید رفت و تابع ائمه مجتهدین باید بود خصوصاً در مابود  
التفاق و اجماع در آداب و حیاتی و اخلاق تابع مشایخ باید بود و حسن  
در عقاید و بر این بنا باید داشت و الدائم الموفق کذا فی تکمیل الایمان درم در قصه  
در نفی تصنیف حضرت عبید الرحمن جامی در مناقب اولیاء از اولیاء الله  
آورده که آن ولی در زیارت نبوی شریف شد و چند سوال در خدمت کرد  
عرض کرد اول گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم ما تقول فی حق این سینا  
ال آخره دوم بار سوال کرد یا رسول الله صلیم ما تقول فی حق الامام الغزالی اه

Marfat.com

سیوم بار سوال کرد یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما تقول فی حق الامام محمد بن ابی طالب  
چهارم بار سوال کرد یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما تقول فی حق فرعون جواب از زبان در  
فتوح فرمود نقل ما کتب شیخ محمد بن ابی الدین عربی انه مات ظاہراً مطہراً و کذا فی  
عاشیة مولوی عبدالغفور علیہ حضرت دہلوی وغیرہ بزرگان این کشف را  
منظورند ہشتہ اند سیوم قصہ در حرمتہ و کراہتہ نوشتہ سب در میان  
حضرت امام اعظم و امام ابو یوسف و امام محمد رحمہم اللہ اختلاف است و در تفسیر کراہتہ  
بیشتر اختلاف است از قاضی اسپیحانی منقول است کہ کراہتہ تنزیہ است وغیرہ  
علماء دیگر گفته اند صحیح است کہ کراہتہ تحریم است و از حدیث الرحیم کرمنی منقول  
است کہ او گفت من درین مسئلہ متردد بودم تا آنکہ امام اعظم رحمہ اللہ علیہ اور  
خواب دیدم فرمود کراہتہ التحریم یا عبد الرحیم یعنی نوشتہ سب ای عبد الرحیم  
مکروه بکراہتہ التحریم کذا فی نوادر الفناوی و جامع الصغیر این کشف را ہم منظور  
نداشتہ اند و اختلاف را قائم داشتہ اند چہارم قصہ شخصی از حضرت محمد قاضی  
ساکن دتالہ از غنیا کو آمدہ سوال کرد جواب فرمودند کہ در ہیچ کتاب فقہ منع نیافتہ  
باز آن سائل دوم بار عرض کرد کہ در کشف صاحب اجلونہ معلوم شد فرمودند  
کہ منع معلوم لکن این کشف در حق من منحصر است در حق دیگران سند شرعی <sup>بیشود</sup>  
واللہ سبحانہ اعلم حقیقۃ الحال این قصہ بسام رسیدہ صدق و کذب بر ذمہ

الکاملہ

را دی است پس حضرت مذکور کشف را رواند داشته اند و سندی نیز نمی نکرده اند  
بجز تقدیم است که حیلله برای اسقاط شفعه در زکوة زود داشته اند و بعضی مکرر  
داشته اند و فتوی برین دهند و حال آنکه ابو بکر تا ثبانی سنی بجناب سروری  
منقول شد و سوال این مسئله نمود جواب از زبان درفتان چنین فرمودند  
که مکرر نیست مجتهدان این کشف را هم منظور نموده اند و اختلاف را قائم  
داشته اند بلکه فتوی بر مکرر داده اند کما فی البرهان ششم قصه مولانا  
مولوی عبدالحکیم در باب کشف بمولوی محمد جمال دلی ساکن کیلیا نواله شده  
مولوی آندره چند معتراض بر ایشان نموده میان محمد جمال هر اعتراض را جواب  
در آخر جواب مولوی فرمود که این جواب پنجین نیست دوم بار میان محمد جمال  
در قصه آمده فرمود که این جواب پنجین است باز مولوی بهم در قصه آمده فرمود  
که این جواب پنجین است که تو گویی سیوم بار میان محمد جمال فرمود که در لوح محفوظ  
همین پنج جواب مصلوب است مولوی فرمود که تو محفوظ را می بینی و مرا  
طاقت خود دیدن نیست و نه ترا طاقت است که دست ما گرفته در لوح  
محفوظ جواب بطور ابعاینه نمایی دیدن تو را منظور نیست مراد از آن کتاب  
بنامی میان محمد جمال نسیم فرمودند و ساکت شدند مولوی کشف را منظور  
نداشته و غیر ذلک من القصایص دیگر قصه سماع رسیده که یکی از اولیای

در میرا بود و بیزاریت سروری شرف کشت و در گوشه چادر وی تنباکو  
بسته بود حضرت فرمود که در گوشه چادر تو چیست آن دل عرض کرد  
که تنباکو است و کثرت کرده پیش آن سرور نهاد حضرت در دست گرفته  
باز آن دلی را دادند و چیزی نگفتند آن دلی بزرگ پیش مردمان این سخن  
ظاهر کرد مردمان قبول نه نمودند آن دلی فرمود که این تنباکو را بکشید اگر خسته  
شد من سراسر کاظم باشم اگر سوخته شد من صادق باشم هر چند کشید  
و سعی بموجب مقدر کردند ذره از آن تنباکو سوخته نشد این قصه در  
ضلع مشهور است و همچنین از زبان دیگر ادیبان که ساکن حرمی بود  
از این هم بسمع رسیده فخر ما اعطیناک و کن من الشاکرین و آنچه  
بعضی مردمان ناواقفان مردمان را نصیحت فرمایند که تنباکو حرام است  
چرا که تنباکو کشنده را زیارت نبوی حاصل نمیشود و لیس آن نیز آنچه صدق این  
مقال آن وقتی پیدا و هویدا گردد هر شخصی که از علماء و عوام و خواص که تنباکو  
نمی کشند اگر همه بسبب عدم کشیدن تنباکو بزیارت حضور پر نور مشرف  
شدند در آن وقتی راستی و یقین حاصل آید و ازین سخن انکشاف نام حاصل  
گردد و حال آنکه خلاف این سخن بظهور رسیده که چندین خلقت از علماء و  
وسادات دمشق و صالحین و مرشدین که تنباکو را نمی کشند در هیچ وقتی

از ادوات



از اوقات مشرف بدان دولت نرسیدند چه جامی عام و خاص که  
تنباکورا یکشنبه پس این سبب چگونه شود و برای این تنباکورا چگونه حرام  
کردند قتال حق التامل حرره العبد المذنب الفضول محمد عابد این علام  
قال وقع فی حقیز القبول فهو المطلوب والما مول لکن لقی الکلام فی جذب  
الدخان فی المسجد وادخال الحقیقه فیہ از بعضی ملائذہ لسماع آمده که من در مسجد  
میکشیدم بزرگی آمد و مرا منع کرد که کشید حقیقه در مسجد نیست بنده  
عرض کرد برای چه چیز در مسجد خوشبخت است آن بزرگ جواب فرمود که آب  
حقیقه پدید است بنده عرض کرد که در کدام کتاب پدید آید مرا نامی بگو  
فرمود که در کتاب نیست لیکن هر سه صفت آب یعنی رنگ و بوی و مزه  
ازین آب رفته بنده عرض کرد که اگر هر سه صفت از آب سبب دخول شی  
پاک دور کرد و پدید نمیشود مگر بافتادن شی پدید که هر سه صفت آب را  
دور کرد اندر و بر تقدیر اگر پدید است آن آب در محل خود است و هر نجاستی که  
در محل خود باشد ضرر نرسد چنانچه در شکم آدمی هم بول و هم نجاست است  
دوی در سیدی آید و می نشیند بلکه نماز میخواند کسی او را منع نکرده  
همچنین این آب حقیقه در محل خود است والله سبحانه اعلم اگر کسی گوید  
که نمازی در مسجد برای نمازی آید برای ضرورت نماز در مسجد یا آنچه



در شکم او است از بول و نجاست بزرگان و مجتهدین رو داشته اند چرا که اخراج بول  
چیز از شکم است و محالات و تمتعات است و او حال حقه مع آب در مسجد است  
لایق دستی نماز نیست برای چه ضرورت رو داشته شود مگر که گفته شود  
برای تعظیم نمازی در صرح مرج بیرون آمدن بار بار برای حق کشیدن این  
تکلیف است و در قرآن شریف دارد است لا یكلف الله شیئاً الا وسعها  
نه یعنی که نماز جنازه بر زمین اولی است با وجه این بر چهار پایی رو داشته اند  
برای تعظیم مرده همچنین کفن نموده و گرم کردن آب و کریتن علیه و تجسیر  
و غیره همه برای تعظیم است پس اگر کسی گوید بار بار که برای بول بیرون  
می آید درین هم تکلیف است پس می باید که بول هم در مسجد رو آورده  
پس خواب بالفرق آنست که بول بپسند است و جواز نجاست در مسجد از مقتضای  
است و حقه آب و می بپسند نیست پس او حال وی در مسجد مانند لول  
نیست پس قیاس این بران بول از بی و قنونی است نعم اگر منع حقه در مسجد  
برای او که بپسند جای دارد پس برای او بپسندست و خواب کردن  
نوشیدن و کلام لایق و دنیاوی که در حق وی دارد است من تکلم بکلام  
الدنیائی المسجد احیط العدد عمل اربعین سنت هم ترک می باید کرد برای آب  
نه منع خاص حقه و دیگر چیزها را رو داشته شدن و حقه را در مسجد منع کردن

ای این

در شکم او است از بول و نجاست بزرگان و مجتهدین رو داشته اند چرا که اخراج بول  
چیز از شکم است و محالات و تمتعات است و او حال حقه مع آب در مسجد است  
لایق دستی نماز نیست برای چه ضرورت رو داشته شود مگر که گفته شود  
برای تعظیم نمازی در صرح مرج بیرون آمدن بار بار برای حق کشیدن این  
تکلیف است و در قرآن شریف دارد است لا یكلف الله شیئاً الا وسعها  
نه یعنی که نماز جنازه بر زمین اولی است با وجه این بر چهار پایی رو داشته اند  
برای تعظیم مرده همچنین کفن نموده و گرم کردن آب و کریتن علیه و تجسیر  
و غیره همه برای تعظیم است پس اگر کسی گوید بار بار که برای بول بیرون  
می آید درین هم تکلیف است پس می باید که بول هم در مسجد رو آورده  
پس خواب بالفرق آنست که بول بپسند است و جواز نجاست در مسجد از مقتضای  
است و حقه آب و می بپسند نیست پس او حال وی در مسجد مانند لول  
نیست پس قیاس این بران بول از بی و قنونی است نعم اگر منع حقه در مسجد  
برای او که بپسند جای دارد پس برای او بپسندست و خواب کردن  
نوشیدن و کلام لایق و دنیاوی که در حق وی دارد است من تکلم بکلام  
الدنیائی المسجد احیط العدد عمل اربعین سنت هم ترک می باید کرد برای آب  
نه منع خاص حقه و دیگر چیزها را رو داشته شدن و حقه را در مسجد منع کردن



Handwritten Arabic text in the top left section, consisting of several lines of cursive script.

احمد بن العتيق

Handwritten Arabic text on the right side, including a date: 19 1810

Handwritten Arabic text in the middle left section, including a date: 1810

Handwritten Arabic text in the middle right section, including a date: 1810

Handwritten Arabic text at the bottom left, enclosed in parentheses.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اول كل طريق الى الله الا بعد محمد الرسول الله يوم كل شهادت شهيد ان لا اله

وهده لا يشهد له

الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله يوم كل شهادت به ان لا اله الا الله

ولا اله الا الله والحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله

تقريره

Handwritten signature or scribble at the bottom of the page.

الهدی الی الحیرح - سید اطہر حسن - سید محمد ابوبکر باقر کیران والد سیدان صلیح کجرات

مسئلہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم : جہاں کہیں ہو

بسم اللہ الرحمن الرحیم

کہہ رہا ہے : مسئلہ

کہہ رہا ہے

مسئلہ

کافی

Handwritten text in Urdu script, possibly a list or account, located in the lower-left quadrant of the page.

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10
11	12	13	14	15	16	17	18	19	20
21	22	23	24	25	26	27	28	29	30
31	32	33	34	35	36	37	38	39	40
41	42	43	44	45	46	47	48	49	50
51	52	53	54	55	56	57	58	59	60
61	62	63	64	65	66	67	68	69	70
71	72	73	74	75	76	77	78	79	80
81	82	83	84	85	86	87	88	89	90
91	92	93	94	95	96	97	98	99	100





